

آیا معبودی با الله جل جلاله است؟

نویسنده:

فؤاد هاشم الأجهوری

مترجم:

قریب الله مطیع

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

فهرست

.....	مقدمه مؤلف	۴
.....	الله ﷺ کیست؟	۱۷
.....	پیام به اهل کتاب	۵۵
.....	سرآغاز	۵۶
.....	پس حضرت محمد ﷺ کیست؟ و قرآن کریم چیست؟	۶۷
.....	فیل ابرهه	۶۸
.....	ولادت پیامبر بزرگ اسلام ﷺ	۷۳
.....	پیام حضرت رسول اکرم ﷺ	۷۵
.....	پس برنایا کیست؟	۷۸
.....	پس معجزه پیامبر گرامی محمد ﷺ چیست؟	۸۶
.....	قرآن کریم معجزه بزرگ است	۸۶
.....	عیسی ﷺ فرستاده خداوند ﷻ	۱۵۱
.....	بیماری دخترم در شاهرگش مرا به سوی نور کشانید	۱۸۲
.....	قصه اسلام آوردن دکتر لورانس امریکایی. روزنامه المدینه عربستان	۱۸۴
.....	یوسف اسلام	۲۱۰
.....	نماز	۲۲۷
.....	نماز	۲۲۹
.....	قضای نماز های فوت شده	۲۳۹
.....	هرگاه خداوند قومی را دوست بدارد، آنها را آزمایش میکند	۲۴۹
.....	زهد	۲۶۷
.....	چگونه پیامبر اکرم ﷺ به دنیا می نگریند؟	۲۶۷
.....	امتیازات امت محمد ﷺ	۲۸۵

-
- ۲۹۹ جادو چیست؟
- ۳۱۳ استعمال سگرت یا دخانیات
- ۳۱۳ آیا استعمال سگرت و سایر دخانیات حلال است یا حرام؟
- ۳۲۹ طریقه های گمراه کننده تصوف و اختراع در دین
- ۳۹۳ سخن اخیر
- ۴۰۵ از هر چمن سمنی
- ۴۰۹ ثنا و ستایش و شکر خداوند بزرگ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ۗ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا يَشْرِكُونَ ﴾ ﴿٥٩﴾ أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا
شَجَرَهَا ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلٌّ لَهُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿٦٠﴾ أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ
لَهَا رَوَاسِيًا وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلٌّ أَكْثَرُ لَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾ أَمَّنْ يُجِيبُ
الْمُضْطَّرِّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مِمَّا
تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾ أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيْحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ
رَحْمَتِهِ ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ تَعَلَىٰ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٣﴾ أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ
السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قُلٌ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦٤﴾ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ ۗ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٦٥﴾ ﴿ النمل

«بگو: (ای پیامبر) ستایش برای خداست، و سلام بر آن بندگان که آنان را برگزیده است. آیا خدا بهتر است یا آنچه شریک خدا می سازند؟ یا کیست که آسمانها و زمین را آفریده است و برای شما از آسمان آبی فرو فرستاد پس بدان(آب) باغهای خرم و با طراوت رویانده ایم، شما را نمی رسید که درختانش را برویانید، آیا معبودی با خدا است؟! ایشان قومی هستند- که از حق پرستی به بت پرستی- عدول می کنند. یا کیست که زمین را قرارگاه ساخته است و در میان آن رودخانه ها پدید آورده است و برای زمین کوههای پا بر جا و استوار آفریده است و میان دو دریا مانعی پدیدار کرده است، آیا معبودی با خدا است؟! یا کسی که به فریاد درمانده می رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می کند هرگاه او را به کمک طلبد و شما (انسانها) را جانشین (یکدیگر) در زمین می سازد آیا معبودی با خدا است؟! واقعاً شما بسیار کم، اندرز می گیرید. یا کسی که شما را در تاریکیهای خشکی و دریا رهنمود می کند و کسی که باها را به عنوان بشارت دهندگان، پیشاپیش نزول رحمتش می فرستد، آیا معبودی با خدا است؟ خداوند فراتر و برتر از این چیزهای

است که شریک او می گردانند. یا کیست که آفرینش را آغاز می کند و پس آن را برگشت می دهد، و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی می دهد، آیا معبودی با خدا هست؟ بگو: دلیل و برهان خود را بیاورید اگر راست می گوئید. بگو: کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب را نمی دانند، جز خدا. و نمی دانند چه وقت برانگیخته می شوند».

مقدمه مؤلف

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خيرالورى محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.
* بی گمان دین - معتبر و پسندیده - در نزد خداوند ﷺ دین اسلام است و دینی بنام یهودیت یا مسیحیت در نزد خداوند ﷺ مدار اعتبار نبوده، بلکه این اصطلاحات را پیروان موسی ﷺ و عیسی ﷺ بعد از وفات شان بوجود آورده اند، اما در زمان حیات شان همچو نام ها وجود نداشت و هیچ کدام آنها به آن معترف نبودند. خداوند ﷺ این دو امت را در قرآن کریم بنام یهود و نصاری معرفی کرده می فرماید: ﴿ وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ ﴾ (۱۱۳) البقره
«یهودیان گفتند که مسیحیان برحق نیستند و مسیحیان گفتند که یهودیان برحق نیستند، حال آن که کتاب آسمانی را می خوانند».

* در حقیقت دین پسندیده در نزد خداوند ﷺ دین اسلام است. آری دین همه بشریت بعد از فرود آمدن آدم ﷺ به زمین و پیامبران واپسین تا پیامبر آخر زمان حضرت مصطفی ﷺ، اسلام بود. خداوند ﷺ میفرماید ﴿ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾ (۱۶) آل عمران
«ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی، بلکه حنیف مسلمان بود و از مشرکان نبود» شاید کسی پرسد که چرا اسلام دین همه پیامبران است؟ برای چنین سوال کننده جوابی کوتاه می دهیم که خداوند ﷺ یکتا و بی همتاست و

دین نیز در نزد اوتعالی یک دین است، و درست نیست اینکه خالق و پروردگار همه بشریت چه در گذشته و چه در حاضر و آینده، یک ذات باشد، ولی دین آنها مختلف. حال آنکه همه یک رب را می پرستند، پس الله ﷻ واحد است و دین نیز نزد اوتعالی یک دین می باشد.

* بدون شک دین پسندیده و معتبر در نزد خداوند ﷻ دین اسلام است خداوند ﷻ

می فرماید: ﴿ وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴾ ﴿٨٥﴾ آل عمران

«و هر که جز اسلام، دینی دیگری بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است».

اما یهودیت و نصرانیت دو شریعت و آینی آسمانی بود که خداوند ﷻ آنرا بر پیامبران ﷺ فرستاد تا امور و مسایل دین را به مردم بازگو نمایند، لذا تورات کتاب موسی ﷺ و زبور کتاب داود ﷺ و انجیل کتاب عیسی بن مریم ﷺ و قرآن کریم کتاب پیامبر آخر زمان حضرت محمد ﷺ تا روز رستاخیز است.

* همانا دین پسندیده در نزد خداوند ﷻ دین اسلام است. پس ما وقتیکه در این کتاب یهود و نصاری را مخاطب قرار میدهیم، به این معنا نیست که گویا ما دین جدیدی را به آنها عرضه می نماییم و یا آنها را در کتابهای مقدس شان که عبارت از تورات و انجیل است در شک بیندازیم. نه بلکه دین ما و آنها در حقیقت یک دین است و پروردگار ما و آنها یک است. طوری که خداوند ﷻ در قرآن کریم بما خبر داده میفرماید: ﴿ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴾ ﴿٤٦﴾ العنكبوت « و بگوئید: به آنچه بر ما فرو فرستاده شده (قرآن) و آنچه بر شما فرو فرستاده شده (از تورات و انجیل) ایمان آوردیم و خدای ما و شما یکی است و ما فرمانبردار اویم».

و همچنان فرموده اوتعالی در دو آیت سوره بقره: ﴿ قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ﴾ ﴿١٣٠﴾ أَمْ نَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ

وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٠﴾

«بگو: (ای پیامبر به اهل کتاب) آیا در باره خدا ﷻ با ما بحث و گفت و گو میکنید؟ حال آنکه او پروردگار ما و پروردگار شماست و ما را کردارهای مان و شما را کردارهایتان و ما به او تعالی اخلاص می ورزیم . یا می گوید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و اسباط، یهودی یا نصرانی بوده اند بگو: شما دانا ترید یا خداوند ﷻ؟ و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی را که از جانب خداوند ﷻ بر او مقرر شده است پنهان دارد؟ و خدا ﷻ از آنچه می کنید، غافل نیست.»

لیکن سوال ما از آنها اینست که کتاب تورات و انجیل طوریکه خداوند ﷻ بر موسی ﷺ آنرا نازل کرده بود کجاست؟ کتابهای که امروز در دسترس یهود و نصاری قرار دارد چه از عهد قدیم و چه عهد جدید، با اینکه مؤلفان آن، اشخاص متعددی اند که آرا و نظریات و عقاید گوناگون و متناقض شان نیز در آن هویداست، همه تصنیفاتی است که روی اوراق بوسیله اشخاص نگاشته شده است، همچنان روایات این کتابها در حقیقت گفته های اشخاصی است که افکار و نظریات شخصی و منحرف خویش را در آن درج نموده اند که فاقد سند صحیح بوده از تورات و انجیل اصلی در آن چیزی وجود ندارد، همچنان از آنها می پرسیم شما این کتابها را از کدام مرجعی بدست آورده اید؟ جواب این سوال را خداوند ﷻ در قرآن کریم ارایه نموده میفرماید:

الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا قَوْلٌ لَهُمْ مِمَّا كُنْتُمْ

أَيَّدِيهِمْ وَقَوْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ﴿٧٩﴾ البقرة

«پس وای بر کسانی باد که کتاب را با دستهای خود می نویسند سپس می گویند: این از جانب خدا ﷻ است تا بدان بهای ناچیزی به دست آورند، پس وای بر آنان از آنچه به دست خویش نوشته اند و وای بر آنان از آنچه به دست خویش نوشته اند و وای بر آنان از آنچه به دست می آورند.»

و در این مورد علامه احمد دیدات چنین فرموده است: « برخی از اهل کتاب می گویند: آیا پیامبر اسلام ﷺ به احترام انجیل امر فرموده؟ سخن چنین اشخاص درست است. و لیکن کدام انجیل؟! انجیلی که پیامبر خدا ﷺ ما را به توقیر و احترام آن دستور داده اند انجیل عیسی علیه السلام است. پس انجیل حقیقی عیسی علیه السلام کجاست؟ انجیل های که امروز در نزد آنها قرار دارد یکی از آنها هم انجیل عیسی علیه السلام نیست! پیامبر خدا ﷺ بما دستور فرموده اند، انجیلی را که خداوند عزوجل بر عیسی علیه السلام فرو فرستاده بود احترام نماییم، نه انجیل متی و انجیل مرقس، و انجیل لوقا و انجیل یوحنا را)، حقیقتی که هیچ یک از پیروان نصرانیت آنرا انکار کرده نمیتواند اینست که سالانه ده ها هزار عیسوی عقیده صلیب و تثلیث را کنار گذاشته و به دین اسلام می گرایند، درحالیکه یک مسلمان واقعی را در نمی یابید که از دین خود برگشته و از عمق دل به عقیده نصرانیت روی آورده باشد. من قصه های بیشماری از اسلام آوردن مردان و زنان نصاری را خوانده ام که سبب بازگشت آنها از نصرانیت و گرویدن شان به اسلام را نگاشته اند. همه حکایات در محور یک سخن می چرخد و همه این سخن را میگویند: (ما روزهای یکشنبه به کلیسا می رفتیم، راهب کلیسا سخنانی را از کتاب مقدس بر ما می خواند که اصلاً مفهوم و معنای آنرا نمی فهمیدیم و اندک ترین قناعتی حاصل نمیکردیم، همچنان راهب بما می گفت که عیسی علیه السلام پسر خدا عزوجل است و خداوند مرکب از سه اقنوم است! همچو سخنان در اذهان ما جا نگرفته و مورد قبول ما واقع نمیشد. لذا همه این اعتقادات از جانب ما مردود بود، درعین زمان ما اجازه سوال یا شرح در مورد همچو اعتقادات پیچیده را از راهبان و روسای کلیسا ها نداشتیم، و اگر کسی این جرأت را می کرد و خلاف ادب به مسؤل کلیسا سوالاتی ممنوع شده را مطرح مینمود، نه اینکه جواب قناعت بخش و واضح را دریافت نمیکرد، بلکه جوابی را دریافت می کرد بیش از پیش مساله پیچیده و بغرنج می گردید، و یا اینکه در جواب می گفتند: امثال این سوال ها شایسته مؤمن نیست تا اطراف آن بچرخد، در غیر آن از فضیلت غفران و بخششی که خداوند پدر، آنرا به خطا کاران بشر ارزانی داشته محروم خواهد شد، به این ترتیب آنها ما را در عالم حیرت و

شک می گذاشتند و دین را در نظر ما منفور می ساختند) همچنان اعترافات برخی از دعوتگران تبشیری و رؤسای هیئت های اعزامی تبشیر را که مشرف به اسلام شده اند مطالعه نمودم همه اظهار نموده اند که: ما در کشورهای افریقای و جنوب شرق آسیا مردم را به آئین نصرانیت دعوت می کردیم و گفتیم که مسیح پسر خداست ولی در دل به آن قانع نبودیم، همچنان در مورد عقیده تثلیث دل آرام نمیگرفت و آنرا خرافاتی بیش نمیدانستیم، خرافاتی که عقل سلیم آنرا هرگز نمی پذیرد: ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِغَةُ﴾ (۱۶۹) الأنعام «حجت رسا و روشن از آن خداوند ﷻ است». بنابر این خواهش من از هر نصرانی اینست که به وجدان و ضمیر خویش مراجعه نموده و به تنهایی با خود بنشیند و با صراحت و اخلاص تام و بدور از هرگونه احساسات عاطفی و تعصب، عقل و خرد خود را داور قرار داده و این سوال را با خود مطرح نماید که آیا وی در مورد عقیده تثلیث و صلیب از دل قانع است و بر آن باور دارد؟ و یا اینکه عیسی ﷺ الهی است که بصورت جنین در رحم مادر قرار داشت؟ و یا عیسی ﷺ پسرخداست؟ توصیه من به هر نصرانی اینست که قبل از نشستن و خلوت با نفس خویش، نسخه از ترجمه و معانی قرآن کریم را به هر زبانی که به آن آشنایی کامل دارد گرفته و با دقت مطالعه نماید، زیرا این کتاب بزرگ (قرآن کریم) بهترین رهنما و پیشوای است که بنده گان را بسوی حق، هدایتی که اسلام به آن دستور داده سوق میدهد. نقطه اساسی و مهمی که امروز نصاری آنرا محور انتقادات شان علیه اسلام قرار داده اند بویژه بعد از حوادث ۱۱ سپتمبر در نیویورک و واشنگتن و جنگ در افغانستان، و افزایش خشونت ها در فلسطین اشغالی، در سه بُعد خلاصه می شود: کلمه جهاد، و متهم نمودن اسلام به دهشت افگنی و حالت زن زیر سایه اسلام. که میخوام به طور مختصر این اتهامات را که دور از حقیقت است رد نمایم.

اول: جهاد در اسلام آن چنان نیست که پیروان نصرانیت از آن مفهوم و برداشت گرفته اند که گویا مسلمان بخاطر جنگ و کشتار کفار و مشرکان از خانه بیرون آمده و در هر جایی که با آنها مقابل شد اگر اسلام را نپذیرفتند باید آنها را به قتل برسانند. بلکه جهاد

در اسلام براساس عدم اجبار و اکراه است طوریکه خداوند عز وجل دستور میدهد: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِرْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥٦﴾﴾ البقرة «در دین هیچ اجباری نیست زیرا که فرق رشد(ایمان) از غی(کفر) به روشنی آشکار شده است پس هرکس به طاغوت(شیطان، کاهن، بت) کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، واقعاً به عروت الوثقی(ریسمان محکم) چنگ زده است که گسستنی برای آن نیست و خداوند عز وجل شنواست و داناست». همچنان فرموده خداوند عز وجل: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿١٩١﴾ وَمَا كُنْتَ لِنَفْسِكَ أَنْ تُوْمِرَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١١٠﴾﴾ یونس «و اگر پروردگار تو میخواست، بدون شک هرکه در زمین است همه یکجا ایمان می آوردند. آیا تو(ای محمد) مردم را به اکراه وامی داری تا مؤمن شوند؟ و هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا عز وجل ایمان بیاورد. و برکسانی که نمی اندیشند، پلیدی را قرار می دهد». چنانکه مفهوم و مقصود جهاد منحصر به جنگ نبوده بلکه، جهاد با نفس در مقابل گناهان، و صبر و استقامت در مقابل بلاها و مصایب، و جهاد در ادای عبادات و طاعات و تعامل حسن و نیک با پروردگار و با مردم، و جهاد بیرون رفتن بخاطر دعوت به اسلام را، در بر دارد. بویژه خداوند عز وجل در مورد دعوت به اسلام شروط و صفاتی را وضع نموده که دعوتگر باید به آن آراسته باشد طوریکه میفرماید: ﴿ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١٢٥﴾﴾ النحل «دعوت کن(مردم را) بسوی راه پروردگار خویش به حکمت و اندرز نیکو، و با آنان به شیوه که نیکوتر است، مجادله(مناظره) کن، در حقیقت پروردگار تو به حال کسی که از راه حق گمراه شده داناتر است» و بلاخره جهاد علیه تجاوزگران چه کافران باشند و یا مشرکان و یا منافقان و مفسدان در زمین، می باشد. خداوند عز وجل در چندین آیات قرآن کریم عمده ترین محورهای

جهاد را بطور مفصل و آشکار بیان داشته ضمناً قوانین و آداب و اجتناب از تجاوز را بیان فرموده که به شرح و تفسیر نیاز ندارد. از جمله فرموده او تعالی: ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿١٩٠﴾ البقرة

«و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند، بجنگید ولی ستمکار (آغازگر جنگ) نباشید زیرا خداوند جَلَّ جَلَالُهُ تجاوزکاران را دوست نمی دارد».

همچنان فرموده خداوند جَلَّ جَلَالُهُ: ﴿فَمَنْ أَعَدَّى عَلَيْكُمْ فَأَعِدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعَدَّى عَلَيْكُمْ

﴿١٩٤﴾ البقرة

«پس هرکس به شما تعدی کرد همان گونه که بر شما تعدی (تجاوز) کرد بر او تعدی کنید».

سپس خداوند جَلَّ جَلَالُهُ اسباب جهاد و مبارزه در راه وی را، بویژه هنگام تجاوز کافران بر حریم اسلام، و یا بیرون راندن اهل آن از سرزمین شان، و اشغال نمودن ارزشها و مقدسات مسلمانان را تفصیل میدهد، طوریکه امروز اسرائیل در فلسطین مرتکب جنایات و تجاوز بر مسلمانان میشوند. خداوند جَلَّ جَلَالُهُ میفرماید: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا

وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ

﴿٤٠﴾ الحج

«به کسانی که کفار با آنان می جنگند اذن قتال داده شد، به سبب این که آنان مورد ظلم قرار گرفته اند و البته خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بر نصرت دادن شان تواناست، همان کسانی که به ناحق از دیار شان بیرون رانده شدند».

سپس خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در مورد آنده کافرانی که (یهود و نصاری) علیه ما نجنگیده و بر ما تجاوز نمی کنند و ما را از دیار ما بیرون نمی رانند، دستور میدهد که به آنها خوبی و احسان نماییم: ﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ

وَتَقْسِمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُقْسِمِينَ ﴿٨﴾ الممتحنة

«خداوند ﷻ شما را از کسانی که با شما در دین نجنگیده و شما را از دیار تان بیرون نکرده اند، از نیکی با آنان باز نمی دارد و با آنان به انصاف رفتار کنید، بی گمان خداوند ﷻ دادگران را دوست دارد»

همچنان خداوند ﷻ میفرماید: ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۱﴾﴾ الانفال «و اگر به صلح متمایل شدند، تو نیز به آن میل کن و بر خدا ﷻ توکل کن که او شنوای داناست».

سپس خداوند ﷻ به ما بیان نموده که چه وقتی با کفار بجنگیم، یا به عبارت دیگر با آن‌عهده کفاریکه بطور مستقیم بر ما تجاوز می نمایند و ما را از دیار ما بیرون می کنند و کسانیکه آنها را در تعدی و تجاوز شان و بیرون راندن مسلمانان از سرزمین شان و در اشغال نمودن کشور شان تأیید و همکاری غیر مستقیم می کنند، چگونه رفتار نماییم. طوریکه امروز امریکا نه تنها اسرائیل را در ظلم و تجاوزش بر مردم مسلمان فلسطین تأیید میکند بلکه با آنها کمک های همه جانبه نیز می نماید. پس خداوند ﷻ در مورد چنین مردمان دستور میدهد که: ﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿۳۶﴾﴾ التوبة «و همگی شما(با همدستی و تعاون همدیگر) با مشرکان بجنگید چنان که آنان همگی با شما می جنگند و بدانید که خداوند ﷻ با پرهیزگاران است».

خداوند ﷻ ما را آگاهی میدهد که در صورت مجبور ساختن شما از سوی دشمن به جنگ، و تجاوز آنان بر شما، راهی دیگر جز جنگ، در مقابل آنها وجود ندارد، و چنانچه تا مجبور و ناگزیر نشویم، در آنصورت برای جنگ آماده ایم. خداوند ﷻ میفرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ ﴿۲۱۶﴾﴾ البقرة

«بر شما جهاد فرض شده است و آن برای شما ناخوشایند است و چه بسا چیزی را ناخوش داشته باشید، درحالی که آن به سود شما باشد و چه بسا چیزی را خوش داشته باشید درحالی که آن به زیان شما باشد.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «ای مردم! آرزوی مقابله با دشمن را نکنید و از خداوند جل جلاله طلب عافیت کنید، و اگر با آنها روبرو شدید، صابر و پایدار باشید» بخاری

دوم: اتهام نمودن امت اسلامی به دهشت و ترور: اسلام دین جنگ و دهشت نیست طوری که غرب علیه آن تبلیغات گسترده را به راه انداخته است. بلکه اسلام دینیست که حامی و حامل و خواهان صلح و آرامش، دوستی و محبت، و گذشت و ایثار در روی زمین است. و کسانیکه آیت ۶۰ سوره انفال را تفسیر و توجیه نادرست نموده اند خلاف حقیقت است خداوند جل جلاله در سوره انفال چنین میفرماید: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِمْ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾ الأنفال

«و ای مسلمانان! هرچه از قوه و از اسپان آماده تان، در توان دارید برای آنان مهیا سازید و با این (آمادگی) دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید.»

این فرموده خداوند جل جلاله دعوت بسوی دهشت و ترور نبوده بلکه در حقیقت دعوت بسوی صلح و آرامش و برجیدن کشمکشهای است که منجر به جنگ های خونین می گردد، پس زمانی که پروردگار سبحان ما را به تدارکات و آمادگی دستور میدهد به این معنا نیست که حتما بخاطر جنگ آمادگی داشته باشیم، بلکه امت اسلامی باید هر چیزی که آنان را نیرومند می سازد آماده و مهیا سازند مانند تجهیز عساکر، تامین سلاح و مهمات، ساختن دژها و سنگرهای مستحکم، آموزش فنون جنگ و سایر تدابیر جنگی. و باید رژه های عسکری را تشکیل دهند تا دشمن در کمین نشسته که میخواهد روزی برکشور و یا ملت و یا ارزشهای ما حمله ور شود بداند و بهراسد که ما همیشه در دفاع از خود قرار داریم و با اینکار از نیت سوء شان علیه امت اسلامی کنار روند. پس واضح گردید که مقصود و مرام این فرموده خداوند جل جلاله جنگ نیست، حالا از غرب می پرسیم که

آیا این چنین کار، دعوت بسوی صلح و آرامی در جهان است یا دهشت و قتل و قتل؟ پس ای صاحبان خرد خوب درک کنید و به حقیقت پی ببرید.

سوم: حالت زن در سایه اسلام: اسلام عزیز از آغاز ظهورش (۱۴۰۰ سال قبل) تا امروز زن را عزت و کرامت بخشیده و مرتبه اش را بلند برده است، در حالیکه قبل از درخشیدن نور اسلام مورد هر گونه ظلم و تجاوز واقع گردیده و زندگی فلاکت باری را به سر می برد، زن در عهد جاهلیت مورد توهین قرار می گرفت، از میراث بردن محروم بود ولی از وی در میراث حق گرفته میشد، و بخاطر عار و ننگ جاهلیت زنده به گور کرده میشد، سپس هنگامیکه نور اسلام درخشید، همه حقوق ویرا در مقابل مرد ضمانت کرد و وی را از بی حرمتی و حقارت نجات داد، زن چندین قرن را زیر سایه شریعت اسلام و قوانین والای آن با عزت و حرمت زیست و با اطمینان کامل زندگی پر از رفاه و سعادت را، همراه با همسر و فرزندانش سپری نمود، وی بلند ترین مرتبه سعادت و خوشبختی خود را در تربیه فرزندان و ترتیب و تنظیم خانه و مهیا ساختن غذا به همسر و فرزندان دید و با لباس حیا و کمال ادب در امن و امان، آبروی خویش را محفوظ نگاهداشت و از شر اوباشان بی خرد در قلعه مستحکمی قرار گرفت، زن مسلمان با این وضع تا زمانی زیست که تمدن منحط غربی، با ساز و برگ تکنولوژی اش رویکار شد و همه مبادی اخلاقی و سلوکی را زیر پا نهاد و زندگی مادی را بر زندگی معنوی و روحی ترجیح داده و بر آن طغیان نمود. زن را به بهانه و شعار آزادی و مساوات از خانه بیرون آوردند تا آنکه عفت، حیا و شرف وی را پایمال نمودند و همواره به گوش زن رساندند که تو ای زن با مرد هیچ فرقی نداشته حقوق و واجبات تو با وی مساویست. در حالیکه عملی نمودن این طرز فکر مستحیل است. زیرا فطرتی که خداوند عز وجل زن و مرد را بر آن خلق نموده و تفاوت های عمیقی را که در کیان فزیک و سیکولوژی این دو جنس گذاشته، امکان ندارد که یکی از آنها جای دیگر را بگیرد و یا وظیفه دیگری را انجام دهد. آنها زن را فریب داده بوی گفتند: چه فرق و تفاوتی میان تو و مرد است، بیرون آی و مطالبه حقوق خویش نموده آزادی ات را بدست آر و مانند مردان یکسان زندگی کن، از این زندانی که تو در آن دست و پا میزنی خود را نجات ده، از خانه بیرون آی و به کار و

وظیفه مستقل آغاز نما... از حجابی که ترا در آن پوشانیده اند خود را خلاص کن، موهبت را باز و برهنه بگذار تا زیباتر جلوه نماید، این پرده درازی که همه حسن و جمالت را پنهان نموده بدور افکن، چهره و ساق و رانهایت را آشکار ساز، سینه ات را که همه را بخود جلب میکند باز بگذار و از همه بند و قیود اخلاقی بی مورد خود را برهان...همچنان گفتند: ای زن از خانه ات بیرون آی و با مردان یکجا همه علوم و معارف را بیاموز تا بتوانی فرزندان را بصورت درست تربیت نموده و امور منزل را به خوبی پیش ببرد زن هم از خانه بیرون آمد و همه چیز را آموخت، مگر نتوانست چگونه فرزندان خود را تربیت نماید، و چگونه به آنها و همسر خود غذا آماده کند، و نتوانست چگونه امور منزل را به پیش برد... متأسفانه خانه را بر اهل و همسر ویران کرده و رشته های خانوادگی را از هم پاشید، پسران و دختران را از دست داد و خویش را بر شوهر بلند شمرد و حتی از وی مستغنی گردید...حالا مانند مردان وظیفه انجام میدهد و در خانه صلاحیت عام و تام مانند مرد داشته و در مصارف خانه همانند مرد سهم می گیرد...تا اینکه رفته رفته اختلاف میان زن و شوهر ایجاد شده و به جدایی انجامید. زن متباقی عمرش را به تنهایی بدون شوهر سپری نمود... حالا چه کسی بدیل شوهرش خواهد بود؟؟...این بود محصول آزادی زن که کشور های غربی بصورت عام به آن مبتلایند...پس کجاست عزت و کرامت زن در غرب؟

خوانندگان گرامی! از شما خواهشمندم که به مطالعه فصول این کتاب ادامه بدهید تا سیاه و سفید، پوسیده و نفیس، گمراهی و هدایتی که میان مبادی بزرگوار اسلام و مبادی فاسد غرب وجود دارد برایتان واضح گردد. خاطر نشان باید ساخت که این کتاب بخاطر دعوت فی سبیل الله نگاشته و تخصیص داده شده است لذا بنده چاپ و توزیع آنرا به همه جهات و اشخاص که رغبت دارند آنرا پخش و نشر نمایند و یا آنرا به هر زبانی ترجمه نمایند و یا آنرا دوباره چاپ کنند و بطور مجانی توزیع نمایند و یا هم در سایت های انترنیتی با هر زبانی داخل سازند، اجازه میدهم مشروط براینکه بدون کم و کاست و یا عدم اضافه یا حذف و یا تغییر عبارات آن صورت گیرد و خداوند عز وجل یگانه توفیق دهنده است.

مؤلف

الله جل جلاله کیست؟

بسم الله الرحمن الرحيم

الله جل جلاله کیست؟

عزیزان و دوستان هم عقیده ام! این پیام را خدمت کسانی تقدیم می‌داریم که آرزومند هدایت و بیرون آمدن شان از گمراهی و تاریکی بسوی نور و هدایتیم... پس سلام بر آنها باد! بیایید باهم در پرتو و درخششی که از هدایات قرآن سرچشمه می‌گیرد با آرامی داخل شده و از روشنی آن دل‌های خویش را منور سازیم، خداوند جل جلاله می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نُورٌ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكُوفٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳۵﴾ النور

«خداوند نور آسمانها و زمین است مثل نور او مانند مشکاتی است که در آن چراغی است و آن چراغ در قندیلی است، آن قندیل گویی کوکبی ذری است که افروخته می‌شود از درخت با برکت زیتونی که نه شرقی است و نه غربی، نزدیک است که روغنش روشنی بخشد - هرچند آتشی به آن نرسیده باشد خدا جل جلاله هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند و خداوند جل جلاله برای مردم مثال‌ها می‌زند و خدا جل جلاله به هر چیز داناست.»

بیاید باهم با پروردگار عالم، خالق همه چیز، خداوند بزرگ و توانا آشنا شویم. ما در این بحث کوتاه خویش می‌خواهیم خداوند لایزال را بشناسیم. هر چند اگر سعی و تلاش بخرج دهیم و بخواهیم ذات یکتا را چنانکه سزاوار آنست معرفی نمایم ولی باز هم حق آن ذات بزرگ را ادا کرده نمیتوانیم، طوریکه خداوند جل جلاله می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ ۗ سُبْحٰنَهُ وَنَعٰلٰنَ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ﴿۱۷﴾ الزمر

«و خدا را آنچنان که باید، به بزرگی نشناختند و حال آنکه روز قیامت زمین همه یکجا در قبضه اوست و آسمانها در پیچیده به دست اوست، او منزّه و برتر است از آنچه با وی شریک می گردانند».

بیاید تا باهم به خداوند عزّه و جلاله نزدیک شده و پروردگار بزرگ خویشرا بشناسیم، ولی در مورد اوتعالی مجادله نمیکنیم، زیرا اوتعالی ذاتی است با تدبیر، خداوند عزّه و جلاله میفرماید:

﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ﴿١٢﴾ وَيَسِيحُ الرِّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلٰئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي آلِهِ

وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ﴿١٣﴾﴾ الرعد «و اوست که برق را برای بیم و امید به شما می نمایاند و ابرهای گرانبار را پدید می کند. رعد به حمد او تسبیح می گوید و فرشتگان نیز از بیم او، و صاعقه ها را می فرستد و با آنها هرکه را بخواهد مورد اصابت قرار میدهد درحالی که آنان در باره خدا مجادله می کنند و او شدید المحال است (صاحب تدبیر است) پس بخاطر اینکه در باره ذات اوتعالی و آشنایی با اوتعالی در جدال و نقاش واقع نشویم بیاید قبل از همه، بدانیم که الله عزّه و جلاله چگونه آسمانها و زمین و انسانها را آفریده است، بدانیم که آن ذات بزرگ و با عظمت و پروردگار همه کائنات، خالق این همه هستی است. چنانکه

می فرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاٰخِثٰتِ الْاَيِّلِ وَاَلنَّهَارِ لَآيٰتٍ لِّاُولِي الْاَلْبَابِ ﴿١٩٠﴾

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰى جُنُوْبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُوْنَ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ﴿١٩١﴾﴾ آل عمران «مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یک دیگر آمدن شب و روز آیاتی است برای صاحبان خرد، همان آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرامیده یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر می کنند» پس آنچه را که خداوند عزّه و جلاله بما تعلیم

داده می گویم: ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَطِلًا سُبْحٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٩١﴾﴾ آل عمران «پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریده ای، منزهی تو، پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار» لیکن بعضی مسلمانان نمی کوشند تا خداوند عزّه و جلاله را بشناسند و آن چنان که باید، به عظمت و بزرگی او تعالی پی نمی برند و گمان می کنند مسئله شناخت خداوند عزّه و جلاله امری

ساده و بسیط است، در حالیکه شناخت خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بزرگ و توانا چیزی ساده و بیهوده نیست، آیا نمی دانند که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ چقدر بزرگ و توانا و صاحب شان و شوکت است؟ دیده می شود برخی از مردم هنگامیکه می خواهند با پادشاه یا مسئول بزرگ دولت دیدار نمایند چقدر خود را با لباس خوب آراسته نموده و با ادب و سکون خاصی بر وی وارد می شوند در عین وقت ترس و بیم بر چهره شان هویدا گردیده و چشمان خویش را بر زمین می دوزند و قدم های خویش را با آهستگی و شمار شده می گذارند تا مبدا در حرکات و سکنااتشان چیزی خلاف مزاج شخص عالیمقام ظاهر گردد، و هنگام ایستادن زانوهای شان از ترس و هیبت وی به لرزه می آید. چنین اشخاص را در هنگام ایستادن در نماز مشاهده نمایید، هنگامیکه در مقابل خالق بزرگ و پادشاه همه پادشاهان و پروردگار همه جهان، خداوندیکه هر چیزی اعم از سنگ و چوب نبات و فرشتگان و جن و انسان و حیوان با ترس و لرز بوی به سجده می افتند چنان که می فرماید: ﴿الَّذِينَ تَرَأَتْ

اللَّهُ يَسْجُدُ لَهُ، مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ

الحج ﴿۱۸﴾ «آیا ندانستی که آنانی که در آسمانهایند برای خدا سجده می کنند(فرشتگان) و آنان که در زمین است (انس و جن و غیره) و خورشید و ماه و ستارگان و کوها و درختان و چهارپایان و بسیاری از مردم، و بسیاری از مردم هم هستند که عذاب بر آنان ثابت شده است و هرکه را خدا جَلَّ جَلَالُهُ خوار کند او را هیچ گرامی دارنده ای نیست، یقیناً خداوند جَلَّ جَلَالُهُ هرچه بنخواهد انجام میدهد». چنین اشخاص را در وقت نماز خواندن مشاهده کنید که در مقابل خداوند جَلَّ جَلَالُهُ فاقد حضور قلب، خضوع، تواضع و آرامی اعضا بوده دست و پای شان در حرکت، و چشمان شان یا بطرف بالا و یا چپ و راست چریده اینطرف و آنطرف ملتفت می شوند، گاهی با لباس خود مشغول می شوند و گاهی صدای انگشتان خویش را می کشند، و گاهی هم خواب و کسالت بر آنها غلبه نموده دهانشان تا گوشها باز می شود، و دست را بر دهان هم نمی گذارند، و وقتیکه امام سلام دهد بدون تأخیر با

عجله از مسجد بیرون می روند! چرا این همه؟ بخاطر اینکه بزرگی و عظمت الله تعالی در قلب چنین اشخاص جا نداشته طوریکه آثار آن در اعضای شان ظاهر می گردد. پس دقت نموده و باندیشید که بعضی بندگان خدا چقدر از خداوند جل جلاله غافل اند، و چگونه بزرگی، جلال، کبریا و جبروت خداوند جل جلاله را فراموش نموده اند، چرا ما بندگان اینقدر غافلیم؟ عظمت و بزرگی خداوند جل جلاله را فراموش نموده ایم؟ چرا حرمت و طاعت خداوند جل جلاله را بجا نمی آوریم؟ از اینرو خداوند جل جلاله در کتاب عزیزش ما را ملامت نموده مخاطب قرار میدهد که شما را چه شده که به توقیر و تعظیم پروردگار نمی پردازید؟ ﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا﴾ (۱۳) ﴿نوح﴾ «شما را چه شده است که از عظمت الله نمی ترسید؟» در آغاز این بحث می خواهیم بخاطر آشنایی عظمت، شان و شوکت الله تبارک و تعالی، با برخی از نشانه های قدرت الهی که دلالت به عظمت و سلطنت و بزرگی او تعالی دارد آشنا شویم:

* شاید روزی ولادت چهارپایان را مشاهده کرده باشید که بعد از زائیدن، چوچه اش در حالیکه چیزی را نمی بیند بلا فاصله بر سر پا می ایستد و غلطیده و لغزیده به راه رفتن آغاز می کند، آیا میدانید کجا می رود؟ بسوی پستان های مادر می رود! و جستجو کرده آنرا پیدا نموده و به مکیدن شروع می کند. حالا انسان خردمندیکه می خواهد حقیقت امر را بداند در ذهنش سوالاتی خطور می کند که چه کسی این چوچه حیوان را بعد از ولادت در حالیکه هنوز کور است بسوی پستان مادر راهنمایی می کند؟ چه کسی بوی فهمانده است که این پستان پر از شیر خاص بخاطر او آماده شده و در آن غذای وی قرار دارد؟ آیا در شکم مادر که خانه تاریکی است این امور را فهمیده است؟ انسان هوشیار و باخرد جواب را درمی یابد که ذات یکتای الله جل جلاله است که با قدرت و عظمت خویش وی را بر چنین عمل سرشت نموده است.

* مثال دیگر: زنبور عسل را نگاه کنید هنگامیکه بشکل کرمکی در داخل سوراخ خانه خود می باشد و بعد از گذشت زمانی بال می کشد سپس این بالها قوی و استوار گردیده

و قادر به پرواز می شود و با سایر گروه های زنبور شروع به کار و زحمتکشی نموده بدون احساس خستگی آغاز به بنای خانه مومی می کند، خانه را بشکل شش ضلعی متساوی الاضلاع بنا می کند که هیچ فرقی میان اضلاع آن بنظر نمی خورد، سپس با گروه های زنبور به پرواز در آمده مسافتات درازی را طی نموده و شیرۀ صدها نوع گل را مکیده سپس به خانه بر می گردد، در طول راه عودت بسوی خانه دستگاه کیمیاوی که در داخل وجودش قرار دارد شروع به تصفیه نمودن شیرۀ گلها می نماید تا اینکه به عسل صاف با رنگ های مختلف مبدل گردیده و بمجرد رسیدن به خانه، عسل تصفیه شده را در خانه شش ضلعی خویش می ریزد، سپس بدون تاخیر دوباره به سفر خویش ادامه داده و از شیره های گلهای مختلف می مکد به این ترتیب همه روزه مشغول اینکار می باشد زیرا خداوند متعال وی را برای چنین کاری آفریده است، زنبور خودش از عسل خویش استفاده نمیکند و عمر خود را در ساختن عسل صرف می کند. وی هنگامیکه در خانه خویش بشکل کرمکی می باشد و سپس بال کشیده و به پرواز می آید خوب میدانند که خداوند ﷻ او را برای همین کار مسخر ساخته تا انسان از عسلش استفاده نماید، انسانی که همیشه نعمت های خداوند ﷻ را برخویش فراموش می کند، این عسل لذیذی که خداوند ﷻ آنرا برای انسان مهیا نموده است در واقع شفا و دوا برای بیماری های گوناگونی است. طوریکه خداوند ﷻ می فرماید:

وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا

شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ، فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾ النحل

«و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که از کوه ها و از درختان و از آنچه مردم بنا می کنند برای خود خانه ها بساز، سپس از میوه ها (گلها) بخور، آن گاه راههای پروردگارت را برو رام شده، آن گاه از درون شکم آن شرابی (عسل) به رنگهای گوناگون بیرون می آید، در آن برای مردم شفایی است. بی گمان در این (زنبور عسل و دنیای شگفت انگیز آن) برای مردمی که تفکر می کنند نشانه ای است.»

حالا می پرسیم چطور زنبور توانست که خانه مومی را به شکل شش ضلعی بنا نماید؟ چه کسی وی را رهنمایی کرده تا بعد از جمع نمودن شیرۀ گلها دوباره برگردد و در سوراخهای که قبلاً آنرا بخاطر همین عسل آماده ساخته است بریزد؟ طبیعیست که خداوند قادر و توانا به او وحی نموده است که باید چنین وظیفه را انجام دهد، خداوند عزوجل همه چیز را آفریده و هر چیز را برای انجام کاری پدید آورده است.

مثال دیگر: یکی از نشانه های قدرت الهی در این کون، زیبایی های گوناگونی است که آفریده عالم آنرا در هر چیزی متجلی ساخته است مثل زیبایی در رنگ، و زیبایی در منظر، که خداوند تعالی آنرا در پرده های مختلف ترسیم نموده و در آن رنگهای زیبا و دلپسند را گنجانیده که همه دلالت واضحی بر قدرت فن الهی دارد شما در گل های رنگارنگ این عالم نگاه کنید که چگونه خداوند عزوجل آنرا با رنگ ها و اشکال زیبا و قشنگ آفریده که چشم و دل انسان با دیدن آن تازه شده و قوت می گیرد. این زیبایی های کون مصداق فرموده خداوند است که میفرماید: ﴿أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ حَادِقَاتٍ مَّا كَانَتْ لَكُمْ أَنْ تَنْبِتُوا شَجَرَهَا﴾ ﴿النمل ۶۰﴾ «یا کیست که آسمانها و زمین را آفریده است؟ و برای شما از آسمان آبی فرو فرستاد پس بدان (آب) باغهای خرم و با طراوت رویانده ایم، شما را نمی رسد که درختانش را برویانید».

بسوی پرندۀ طاوس بنگرید وقتیکه پرهای دمش را به شکل دایروی باز می نماید که در آن زیباترین منظر فن الهی با رنگ های مختلف و متناسب و مرتبی آفریده شده و انسان را چنان به خود جلب می کند که از دیدن آن سیر نمیشود. همچنان بسوی پروانه ها بنگرید که چه رنگها و نقشهای شگفت انگیزی با طرز های زیبا در بالهای آن بکار برده شده است. خلاصه هرگاه در زیبایی های کون که خالق سبحان آنرا ترسیم نموده به دقت نگاه کنیم، به این نتیجه می رسیم که بزرگترین رسامان و پیشه وران هنرهای زیبای جهان، چه در گذشته و آینده اگر باهم یکجا شوند نمیتوانند چنین منظره های زیبا و دلربا را رسامی و رنگ آمیزی کنند. چند سال قبل در یکی از جریده ها قصه تابلوی نقاشی شده

را بنام گل های سوسن مطالعه نمودم که یکی از رسامان معروف هالند بنام (فان جوخ) آنرا رسم نموده بود که در گردهم آیی مزایده کننده گان در لندن به قیمت (۸۹) میلیون دالر امریکی به فروش رسید، این تابلو را فان جوخ در یکی از باغهای گل سوسن نشسته رسم نموده بود. این تابلو را جوخ با برس رسامی اش از باغ گل سوسن به پارچه منتقل ساخت که حایز چنین جایزه هنگفت و شهرت جهانی گردید. لیکن انسان باید در شکل و منظر حقیقی و طبیعی این گل ها که خداوند عزوجل آنرا آفریده، و آنرا جوخ در پارچه نقاشی کرده نظر انداخته و به قدرت و عظمت آفریدگار پی ببرد که چگونه با این زیبایی آنرا درآورده است. ما این قصه را بطور مثال در موضوعی که بر آن بحث داریم آورديم. به هرحال، باید به این نکته تأکید کرد که دین اسلام چنین کاری را که شخصی تابلوی رسم شده را با چنین مبلغ هنگفت خریداری نماید تأیید نکرده آنرا اسراف و علامه بی خردی می پندارد و قرآن کریم اسراف کنندگان را یاوران شیطان خوانده است، زیرا صاحب این مبلغ میتواند در بدل همچو اسراف، ده ها دستگاه های صنعتی را برای هزاران کارگر باز نماید تا بوسیله آن از یکسو اسباب و وسایل بدرد بخور و مفید تولید میشد و از سوی دیگر فواید آن بردهها هزار خانواده و اطفال و مردمان بی بضاعت صرف میگردد.

مثال دیگر: خداوند عزوجل می فرماید: ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٠﴾ وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ

﴿٢١﴾ الذاریات

«و در زمین برای اهل یقین نشانه های است و در وجود خود تان، پس مگر نمی بینید؟». یکی از نشانه های قدرت و عظمت خالق کائنات که بر سیطره و هیمنت او بر موجودات این کون دلالت دارد، وجود کهکشان های دور از زمین است، هر کهکشان حاوی میلیونها مجموعه شمسی مشابه به مجموعه شمسی ما، اعم از آفتاب، مهتاب و ستارگان میباشد. اگر چه خداوند عزوجل در کتاب کریمش بما خبر داده است که آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش مردم بزرگتر است. لیکن بخاطر معرفت و آشنایی بندگان با ذات اقدسش راه های کوتاه را نشان داده تا بنده در عظمت خلقت، و شان و شوکت و توانایی اوتعالی بر آفرینش اشیا خوبتر دقت نموده و پی ببرد. این راه کوتاه همانا تفکر و

دقت در وجود خودمان است، هرگاه انسان به امور دقیق و شگفت آور جسم خویش پی ببرد، بدون شک عظمت و بزرگی و جلال خداوند ﷻ در دل وی جاگزین میگردد، خداوند ﷻ میفرماید: ﴿يَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ رَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿٦﴾ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّدَكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾

﴿فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ ﴿٨﴾﴾ الانفطار

«های، ای انسان! چه چیز ترا در باره پروردگار بخشنده ات مغزور کرد، همان کس که ترا آفرید (از نطفه) پس استوار کرد (ترا به اندامهای درست) و آن گاه ترا سامان بخشید و به هر صورتی که خواست ترا ترکیب کرد» ما باید در اعضای بدن خویش دقت نموده در آن تفکر نماییم که چگونه هر عضوی بدن وظیفه خود را بدون خستگی از روز ولادت تا روز مرگ اجرا می نماید؟ اینکار انسان را در تعجب می اندازد، شگفت آور تر از آن اینکه از خود بیرسیم چطور همه این اعضا در ما آفریده شده در حالیکه بشکل جنینی در تاریکی های سه گانه رحم مادر بسر می بردیم؟ طوریکه خداوند ﷻ فرموده است:

﴿يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا

إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ﴿٦﴾ الزمر

«شما را در شکم های مادرانتان می آفریند، آفرینشی پس از آفرینشی دیگر در تاریکی های سه گانه. این است الله ﷻ پروردگار شما، فرمانروایی (حقیقی) از آن اوست، خدایی (برحق) جز او نیست پس چگونه بر گردانیده می شوید؟ (از عبادت خدا ﷻ به سوی عبادت دیگران)».

تاریکی های سه گانه را چنانکه علمای عصر حاضر اکتشاف نموده اند اینست: تاریکی اول همان غشایی است که از آغاز ایجاد نطفه، سپس پارچه خون، و سپس پارچه گوشت، و سپس تکوین استخوانها و تکمیل شدن هر مرحله تا ولادت است، و تاریکی دوم دیوار رحم، و تاریکی سوم طبقه خارجی شکم مادر است. پس باندیشیم که چطور اعضای کوچک ذره بینی در نطفه ایجاد گردید و رفته رفته در تاریکی ها از هم جدا شدند و بزرگ گردیدند تا آنکه هیکل استخوانی جسم اعم از سر و گوشها، چشمها، بینی، دهان،

زبان، مغز، قلب، معده، ششها، جگر، کلیه ها، (گرده) دستها و پاها تشکیل شد؟ بیایید تا در کیفیت ترکیب و وظایف برخی از این اعضای انسان دقت نماییم که چگونه خداوند ﷻ آنرا آفریده است.

چشم را بنگرید که چگونه در داخل رحم مادر با این پیچیدگی بسته بندی گردیده است در حالیکه جز خون مادر از چیزی دیگری در آنجا تغذیه نمی شد، همچنان پرده های باریکی که در میان پنجره های موجود در داخل چشم گذاشته شده و میلیونها رشته های بصری آنرا به مغز ارتباط میدهد انسان را به شگفت درمی آورد، این رشته ها هر آنچیزی را که در مقابل عدسه چشم واقع می گردد با همه تفصیلاتش، اعم از شکل، رنگ، اندازه، دوری و نزدیکی را بصورت واضح به مغز ترجمه میکند! همچو کاری را تا بحال پیشرفته ترین کامره های تلفزیونی نتوانسته عملی نماید بلکه این دستگاه عجیب و غریب، با ساخته بشر اصلاً قابل مقایسه نیست، و اگر همه دانشمندان چیره دست جهان در مجال کمره سازی با هم یکجا گردیده و آخرین کوششهای شان را بکار برند ولی باز هم نمیتوانند کامره را اختراع کنند که به اندازه چهار یکم آنچه را که چشم انسان انجام میدهد عملی نماید، زیرا خداوند ﷻ توانا و صانع همه اشیاء، در چشم چنان معجزه های پیچیده را گذاشته که هیچ کس به آن پی برده نمیتواند. دقت نمایید خداوند ﷻ چنین دستگاه شگفت آور را در داخل تاریکی های سیاه و قیرگون، با ترکیب های پیچیده و باریک و دقیق ساخته و میداند که بعد از بیرون شدن از این تاریکی ها در مقابل روشنایی قرار می گیرد که مقدار و اندازه معینی دارد. مردمک چشم را بنگرید که چگونه در روشنایی ضعیف و خیره، خود بخود بزرگ می شود و هنگام مواجه شدن با روشنایی قوی، خورد میگردد، پس باید به قدرت و عظمت خداوند ﷻ پی برده وبگوئیم که پاک است آن ذاتیکه چنین اشیاء را آفریده است. همچنان خداوند ﷻ بزرگ و توانا ششها را در سینه جنین که در رحم مادر قرار دارد می آفریند لیکن در این مرحله به تنفس نیاز ندارد و نه هم روزی هوا را تنفس کرده، اما خالق بزرگ میدانست که روزی به آن ضرورت خواهد داشت. بناء هنگامیکه بدنیا می آید فوراً به نفس کشیدن آغاز می کند و

از هوایی که در اطرافش قرار دارد تنفس میکند در غیر آن مبتلا به اختناق شده میمیرد، در حالیکه قبل از چند لحظه در داخل رحم مادر احساس نفس تنگی یا اختناق نمیکرد. (سبحان الله) این خود معجزه از معجزه های خداوند جَلَّ جَلَالُهُ است که انسان عاقل را بیشتر آگاه ساخته و ایمانش را تقویت میبخشد. چشم در روشنی می بیند، گوشها امواج و صدا های مختلف را می شنود، خداوند جَلَّ جَلَالُهُ میداند که جنین روزی از شکم مادر بیرون خواهد آمد و به دستگاه های باریک و پیچیده که با دقت بسته بندی گردیده و وظایفشان را به شکل منظم اجرا می کنند، نیاز شدید خواهد داشت. لذا در رحم مادر بخاطر زندگی آینده در دنیا، وی را با این دستگاه های عجیب و غریب آماده و عیار ساخته است در حالیکه در داخل رحم از هیچ چیزی آگاهی ندارد طوریکه خداوند جَلَّ جَلَالُهُ میفرماید: ﴿هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أجنةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ﴾ النجم «او به احوال شما داناتر است از آن دم که شما را از زمین پدید آورد و آن گاه که شما جنین های در شکمهای مادرانتان بودید». همچنان هنگامیکه به قلب بنگریم از ثبات و استقامت در انجام وظیفه اش در تعجب می افتیم، ولی در کار خداوند جَلَّ جَلَالُهُ قادر و توانا نباید تعجب کرد. قلب انسان یا دستگاه پمپ یا تلمبه در هر دقیقه (۷۰) دفعه خون را در سایر جسم بدون خستگی و توقف می دمد و این وظیفه را تا آخرین لحظه حیات انسان بدون خستگی و یا تاخیر انجام میدهد. فرضاً شخصی هفتاد سال عمر دارد، به این معنا که قلب وی در این مدت (۲،۴۷۵،۴۴۰،۰۰۰) بار به شکل مستمر خون را در رگها و شریان های خورد و بزرگ جسم که طول آن بالغ به هزار ها میل میگردد پمپ نموده است. حالا اگر دانشمندان جهان آله پمپی را اختراع نمایند که با نیروی اتمی بطور مستمر ۷۰ سال کار نماید، امکان ندارد که بدون خلل و توقف اینکار را انجام دهد و حتماً به اصلاح کاری و توقف ضرورت پیدا می کند. پس پاک است خالق بزرگ و توانا که همه چیز بدست اوست.

و اگر به تکوین مغز و وظایفی که انجام میدهد نظر افکنیم عجایب قدرت پروردگار را در آن مشاهده میکنیم که انسان را از خود بیخود میسازد، خداوند عز وجل دستگاه مغز انسان را از چندین بخش متشکل ساخته که هر کدام وظیفه جداگانه را بدوش دارد مثل بخش ذاکره، بخش تفکر و تصمیم گیری، بخش اداره و تنظیم اعضای جسم بصورت کامل، بخش ترجمه، این بخش هر آن چیزی که از حواس پنجگانه انسان به مغز میرسد آنرا ترجمه می کند. مغز انسان حاوی میلیاردها اعضای ذره بینی ثابتی است که نه از بین می رود و نه تغییر یافته و نه تبخیر می کند، چنانکه سایر اعضای جسم انسان با مرور زمان و با تغذیه مستمر و رسیدن عناصر مختلف به آن، تغییر می یابد، این اعضای ذره بینی بطور همیشه ثابت مانده تا آنکه انسان نمیرد و یا مبتلا به مرضی نشود یا سن بالا رود، که در اینصورت امکان از بین رفتن آن است. دیگر هیچ تغییری در آن واقع نمیگردد، لیکن بخش حافظه با پیشرفت عمر کارش کند شده و انسان به ضعف ذاکره یا فراموشی مبتلا میگردد و یا هم امکان از بین رفتن آن بطور کلی می رود که آنرا مرض (زهایمر) گویند که اکثراً بزرگسالان به آن مبتلا میگردند. و این همان مرحله ای است که خداوند عز وجل در دو موضع از قرآن کریم به آن اشاره نموده است یکی فرموده او تعالی: ﴿ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يُنَوِّفْكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لَكُمْ لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ۗ ﴾ النحل

«و خداوند عز وجل شما را آفرید باز شما را می میراند، و بعضی از شما تا خوارترین دوره عمر بازگردانیده می شود چنان که پس از دانستن، چیزی نمی داند. بی گمان خداوند عز وجل دانای تواناست.»

و فرموده خداوند: ﴿ يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُّرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُسِّنَ لَكُمْ وَنَقَرُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُؤَفِّفُ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا ۗ ﴾ الحج

«ای مردم! اگر از رستاخیز در شکید، پس بدانید که ما شما را از خاک آفریده ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه (قطعه خون بسته) سپس مضغه (قطعه از گوشت) شکل داده شده و شکل داده نشده، تا بر شما روشن گردانیم و آنچه را که بخواهیم در رحم ها قرار می‌دهیم تا میعاد معین، آن گاه شما را بصورت کودکی بیرون می‌آوریم باز تا به حد نهایی خود رسید (کمال عقل و نیرومندی) و بعضی از شما کسی است که جانش گرفته میشود و بعضی از شما به حد غایت فرتوتی عمر باز برده می‌شود چندان که پس از دانستن چیزی نمیداند».

به این ترتیب هنگامیکه اعضای ذره بینی حافظه انسان به سبب پیری دچار خللی شود رفته رفته تلف گردیده به وخیم ترین مرحله می‌رسد تا بلاخره عقل و حافظه از سرش رخت بر بسته و حافظه اش از حافظه یک طفل هم ضعیفتر می‌شود و همه چیز را که در حافظه ثبت نموده بود از دست میدهد. یکی از مهندسان کامپیوتر بعد از تحقیقات و بررسی دقیق که طی آن می‌خواست بین حافظه انسان و حافظه پیشرفته ترین دستگاه کامپیوتر در جهان که در پتساگون امریکا از آن کارگرفته میشود و از تکنالوجی بسیار پیشرفته برخوردار بوده و در یک دقیقه جواب گوی میلیونها معادلات و حسابات دقیق است، اعتراف نمود که نیرو و توانایی که در حافظه این دستگاه کامپیوتر مدرن وجود دارد، برابر با چهار یک حصه از نیرو و توانایی حافظه مغز انسانی متوسط الحال نمی‌رسد. شما میتوانید تجربه کنید، مثلاً انسانی که در سن چهل سالگی قرار دارد به قدرت خداوند جل جلاله میتواند در یک لحظه حادثه را که در سن طفولیت مشاهده کرده بود با شکل و رنگ و صوت و اشخاصی که در آن حادثه موجود بودند بیاد آورد و در خیال خود آنرا چنانکه دیده بودیم ترسیم نماید. مثال زنده دیگر را خدمت تان تقدیم می‌کنیم تا مساله را بیشتر واضح سازد. همین حالا که من این کتاب را می‌نویسم در سن ۶۰ سالگی قرار دارم می‌خواهم در همین لحظه نمایش قصه را که در سن طفولیت به من رخ داده بود از حافظه ام حاضر سازم و آنرا چنان که واقع شده بود با سرعت ترسیم نمایم: (بایسکل یا دو چرخه داشتم و بر خیابان قیر ریزی شده که از تپه نشیب شده بود سوار شدم لیکن بر

زمین می افتیدم، تلاش می کردم تا بیشتر تمرین نمایم و قادر به پایین آمدن از این خیابان شوم طوری که توازنم را نگهداشته چهار زانو بر زین بایسکل بنشینم و موفق به این کار شدم. روزی از منطقه بالا سوار شدم و همانطوریکه می خواستم بر زین بایسکل نشستم و دستانم را مانند پرند باز نمودم و با سرعت بطرف پائین روان بودم در حالیکه بسیار لذت می بردم ناگهان توازنم را از دست دادم و بایسکل از اداره خارج شده و به شدت بر زمین افتیدم و روی دستها و پاهایم خراشیده و زخمی گردیده و خون جاری شد و نتوانستم از جایم برخیزم. اتفاقاً موتری پیدا شد و سه جوانی از آن بیرون آمده و مرا با سخنان دلسوزانه تسلی و اطمینان دادند و بسوی بیمارستان با خود بردند. همکاری آنها در این حادثه را دفعته از حافظه ام بیاد آوردم و چنان آنرا بیاد آوردم که گویی همین حالا در مقابلم با شکل و رنگ و آوازهای شان قرار دارند و همه شان را بیاد آوردم، همچنان بایسکل سرخ رنگم و رنگ موتر آنها و چهره های سه جوان را خوب بیاد دارم، سخنان دلسوزانه آنها را که مرا تسلی میدادند به یاد آوردم که می گفتند: نترس و گریه نکن الحمد الله ترا چیزی نشده.... مثلیکه همین حالا آواز شان را می شنوم!

پس آیا تا بحال کمیوتری وجود دارد که در حافظه خود معلومات و حوادث را با تصویرش ظاهر سازد؟ آیا حوادث و نمایش های ده ها سال قبل را که در حافظه دارد و اگر بخواهیم آنرا ظاهر سازد می تواند در یک لحظه آنرا با تصویر و صدا آشکار سازد؟ یا حکایات و حوادث چهل سال قبل را که بعد از آن هزارها حوادث و قصه های دیگر ثبت شده در یک لمحہ در پرده خود ظاهر سازد؟ طبعاً نه. و تا بحال چنین دستگاهی با چنین صفاتی وجود ندارد که در یک لحظه هر آن چیزی را که بخواهی حاضر سازد، زیرا دستگاه های ساخت انسان قبل از هر چیز به رموز کافی و کلید های دخول حافظه نیاز دارد سپس به جستجو آغاز می کند که چندین ثانیه را در بر میگیرد تا اینکه مورد مطلوب را حاضر سازد، همچنان دستگاه ساخت انسان نمیتواند ترا از یک موضوع یا مراسم به موضوع و مراسم دیگر با سرعت منتقل سازد طوری که عقل و حافظه بشری انجام میدهد. چنانکه دستگاه ساخت انسان نمیتواند در وقت ضرورت برای تو فکر کند و باندیشد و

تصمیم درست را به تو ارایه نماید طوریکه عقل بشری چنین عملی را در چند لحظه برایت انجام میدهد، همچنان دستگاه های ساخت بشر نمیتواند به تو چیزی اختراع کند در حالیکه عقل انسان همان عقلیست که کمیوتر را اختراع نموده است که خود دلالت واضح بر بالا دستی عقل و حافظه بشر، بر سایر وسایل اختراع شده بشر دارد، همچنان دستگاه ساخت بشر ترا از ماحولت آگاه نمیسازد طوریکه عقل ترا می فهماند، مثلاً ترا در وقت سرما می فهماند که هوا سرد است و لباسهای گرم را بر تن کن، عقل یا مغز بشر میتواند چند وظیفه را همزمان برای انسان با سرعت اجرا نماید قسمیکه در شرح گذشت که مغز انسان دارای بخشهای متنوعی است که عبارت اند از: بخش حافظه، بخش تفکر و اتخاذ تصمیم، بخش تنظیم و ترتیب عمل اعضای جسم، بخش ترجمه که هر آنچه به حواس پنجگانه جسم ارتباط دارد آنرا به مغز می رساند، دیگر هیچ راهی جز این نمانده است که به قدرت و اراده و توانایی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ تسلیم و منقاد گردیم، خداوندیکه همه اشیاء را هم آهنگ با معجزات آفریده است. و پاک است خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از آنچه به او تعالی شرک می آورند. اگر بخواهیم در مورد معجزات خداوندی که تنها در جسم انسان وجود دارد بحث و تحقیق نماییم شاید کتابهای بزرگ و ضخیمی از آن پرگردد. چنانکه خداوند جَلَّ جَلَالُهُ میفرماید: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾

﴿۲۴﴾ ابراهیم

«واگر نعمت های خدا را شمار کنید نمی توانید آن را به شمار در آورید».

مسأله دیگری که قابل یاد آوریست آنست که بشر در این اواخر قادر به اختراعات و اکتشافات گوناگونی شده اند، تا جایی که به فضا هم بلند رفتند و گمان کردند که آنها بزرگترین علم و معرفت را بوسیله عقل و فهم خودشان بدست آوردند، وعظمت خداوند جَلَّ جَلَالُهُ را در برابر این همه اختراعات و اکتشافات شان فراموش نمودند و فضیلت آنرا با کبر وغرور، به عقل و ذکای خودشان راجع نمودند، حال آنکه خداوند جَلَّ جَلَالُهُ آگاهی

داده است که: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (۸۵) الإسراء «و به شما از علم داده نشده مگر اندکی».

مسئله دیگری که باید خدمت تان به عرض برسانیم اینست که پیشرفته ترین تکنالوجی که در این اواخر اختراع گردیده و در طیاره های جنگی نیز از آن بکار برده شده، دستگاه رادار است که بوسیله کامپیوتر کنترل می شود و هواپیما بواسطه آن قادر به مختل ساختن امواج رادارهای زمینی دشمن می گردد، همچنان پایلوت طیاره در پرده رادار خود راکت های که از جانب دافع هوای دشمن از زمین، و راکت های که طیاره های دشمن بسوی وی پرتاب می کنند بخوبی دیده می تواند سپس دستگاه کامپیوتری رادار طیاره بشکل اتوماتیک امواجی را در مقابل راکت های متوجه بخودش می فرستد و آنرا از مسیر و هدف تعیین شده اش منحرف می سازد و خود از خطر آن جان سلامت می برد. همچنان آخرین تکنالوجی جدیدی که در هوا پیمایهای جنگی گنجانیده شده اینست که طیاره قادر به اجرای مانورهای است که بخود می پیچد و به شکل مارپیچ و بافته شده، راست و چپ و بالا و پائین به سیر خود ادامه میدهد، بویژه هنگام تعقیب از سوی طیاره های دشمن به فاصله نزدیک، و یا هنگام آتش باری دفاعات هوایی و راکت های زمین به هوا که متوجه این طیاره ها میشود، با اجرا نمودن اینگونه مانورها خود را به آسانی نجات میدهند. مخترعین این تکنالوجی گمان می برند که آنها به آخرین مرحله علم و دانش رسیده اند، در حالیکه خداوند عز و جل در مقابله با این گمانهای شان و پیشرفت تکنالوجی و افتخار نمودن آنها به اختراعات شان، بی ارزش ترین و ضعیف ترین مخلوق را مثال آورده است و از آنها می خواهد که آیا بر آفریدن یک مگس ضعیف و نا توان و بی ارزش قادر اند؟ حالا میخواهیم میان قدرت و اهلیت فطری مگس و میان قدرت و اهلیت پیشرفته ترین جنگنده های هوایی آنها مقایسه نماییم. البته با در نظر داشت تفاوت حجم هر دوی آنها (مگس و طیاره جنگی) لیکن قبل از آغاز به تفصیلات این مقایسه بیاید تا با هم فرموده خداوند عز و جل را خوانده و در آن دقت نماییم خداوند عز و جل میفرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا

النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ ۗ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ
اجْتَمَعُوا لَهُ ۗ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ﴿٧٣﴾ مَا
قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٧٤﴾ ﴿الحج

«ای مردم مثلی زده شد پس بدان گوش فرا دهید، یقیناً کسانی را که جز خدا می خوانید هرگز مگسی نمی آفرینند هر چند برای آفریدن آن یکجا شوند، و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید، نمی توانند آن را باز پس گیرند، طالب و مطلوب هر دو نا توانند، خداوند عز و جلاله را چنان که سزاوار قدر اوست، قدر نگذاشتند».

پاک است خداوند عظیم و توانا عز و جلاله در بلاغت عالی و در پیشکش نمودن مثل، و تقدیم با کلمات کوتاه و رسا که حامل معانی بزرگ است و اگر این کلمات کوتاه شرح و تفصیل داده شود شاید کتابها از آن پر گردد. بعضی ها هنگامیکه آخر سوره حج را تلاوت می کنند در ذهن شان سوالی خطور می کند و می گویند که چرا خداوند عز و جلاله در مقابله با مردم در مسأله آفرینش خلق، مثال مگس را آورده در حالیکه مخلوقات و حشرات کوچکتر از مگس هم وجود دارد که حتی با چشم دیده نمیشود ولی سر و پا و تنه و چشم و بال دارند که بوسیله آن پرواز می کنند؟ پس حتماً در مگس سری از اسرار، و معجزه از معجزات خداوند عز و جلاله قرار داشته که به مراتب بزرگتر و شگفت انگیزتر و جالبتر نسبت به اختراعات و اکتشافات مردم است و علاوه بر آن از روح و حیات هم برخوردار اند که تنها خداوند عز و جلاله امر آنها بدست دارد. طوریکه میفرماید: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ

مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٥﴾ ﴿الإسراء

«و از تو در باره روح می پرسند (از حقیقت آن) بگو: روح از امر پروردگار من است و به شما از علم داده نشده، مگر اندکی».

همچنان تفاوت میان حجم هر دو را باید در نظر گرفت. در صفحات گذشته در مورد توانایی و استعداد طیاره های جنگی که دارای رادارهای پیشرفته اند صحبت نمودیم و گفتیم که این طیاره ها میتوانند به خود بیچند و به شکل مار پیچ و در زاویه های حاده و با سرعت زیاد خود را تاب و پیچ بدهند، بیایید

بنگرید که قدرت و استعداد های مگس در اجرا نمودن ما نورهای که طیاره های جنگی آنرا عملی می کند چگونه است و علاوه بر آن خداوند قادر عز وجل نیرو و استعداد های دیگر را نیز در مگس گنجانیده که حتی در پیشرفته ترین طیاره های جنگی وجود ندارد.

فرض کنید شما در یک اطاق شیشه ای نشسته اید و اتفاقاً مگسی هم با شما در داخل این اطاق شیشه ای داخل گردید و راه بیرون رفتن را هم ندارد، و هرگاه این مگس بر دست یا لباس تان بنشیند شما آنرا از خود دور کرده و می رانید. متوجه خواهید شد که با سرعت شدید در یک پلک زدن بر جایی دیگر رفته می نشیند مثلاً در دیوار شیشه ای که در طرف راست تان است می نشیند، وقتیکه شما دوباره آنرا از جایش برانید خواهید دید که با سرعت از آنجا برخاسته و در دیوار شیشه ای مقابل آن می نشیند. به همین ترتیب هر قدر آنرا از جایش برانید با سرعت برخاسته و بر جانب دیگر و یا سقف شیشه خانه می نشیند، حرکت مگس در این حالت که از یک جهت برخاسته و بر جهتی دیگر می نشیند با سرعت بسیار زیاد می باشد، و در عین وقت پروازش کاملاً متوازن و برابر می باشد مانند طیاره های که مانور اجرا می کنند. دیده می شود که پاهایش در وقت نشست بطرف پایین مانند تایرهای طیاره می باشد، و سرش نیز روبرو مانند اطاق پیلوت که در پیشروی هیکل طیاره قرار دارد می باشد، چنانکه دمش مانند دم طیاره در عقب قرار داشته و بالهایش بصورت متوازن مانند بالهای طیاره در دوجتیش می باشد. پس در همچو حالت هنگامیکه مگس را می رانید با سرعت قوی بسوی دیوار شیشه ای به پرواز می آید و طبعاً در عقب دیوار شیشه ای شفاف، مناظر و درختان و منازل را می بیند. لیکن دفعتاً با دیوار شیشه ای که بوی نا معلوم است سر وی اصابت کرده و گیج شده بر زمین می افتد (چنانکه در فلم های کارتونی اطفال می بینیم) لیکن آیا بهمین حالت باقی مانده و از کار و فعالیت می ایستد؟ طبعاً نه. زیرا می بینید که بلا فاصله از جایش برخاسته و می پرد و بر سطح دیوار شیشه ای دوباره صحیح و سلامت می نشیند و به سرش هم هیچ آسیبی نرسیده است، و اگر بار دیگر وی را از جایش برانید می بیند که با سرعت زیادتر کمتر از

پلک زدن چشم بر جهت دیگر اطاق شیشه‌یی می‌نشینند طوری که بار اول می‌نشست، به این ترتیب مگس بدون تکرار اشتباه و مراعات نمودن توازن و آگاهی تام از اشیاء و اجسام ماحولش، مانورهای خود را اجرا می‌کند.

حالا می‌پرسیم چطور این حالت واقع شد؟ چرا مگس هنگام پرواز بسوی دیوار شیشه‌یی سخت که با سرعت قوی هم بسویش در حرکت است سرش به آن اصابت نمی‌کند بلکه دفعتاً با همان سرعت بر سطح دیوار شیشه‌یی بر سر پاهایش می‌ایستد، طوری که سفینه فضایی که می‌خواهد بر سطح مهتاب بنشیند اول با آهستگی سر کبسول را به سطح قمر نزدیک می‌سازد و چندین متر دور از سطح آن سرعت خود را کم ساخته تا به سطح مهتاب اصابت نکند و از بین نرود، سپس چند بار به شکل مستدیر حرکت می‌کند تا به پایه‌های خود را بسوی سطح مهتاب قرار داده و بعد از آن ساقهای خود را می‌گستراند و به شکل عمودی به آهستگی می‌نشیند. عین کار را مگس هنگام نشستن بر هر سطح سخت انجام داده و قبل از اینکه سرش به آن اصابت کند بر سر پاهایش بالای آن می‌نشیند، لیکن فرقی بسیار میان سرعت سفینه فضایی هنگام نشستن بر سطح قمر، و سرعت مگس هنگام نشستن بر سطح اشیاء وجود دارد بلکه اصلاً قابل مقایسه نیست، زیرا سرعت مگس هنگام دور خوردن از جهت رأسی به سوی نشست عمودی بر سر پاها، به اندازه یک جزء از پنجم اجزای یک ثانیه تخمین شده است. پس پاک است آن ذات توانای بزرگ.

سوال دوم اینست که چگونه مگس دانست که دیوار شیشه‌ایی که در مقابلش قرار می‌گیرد جسم سخت است نه مکان فارغ. تا بتواند به مناظر و یا آسمان و منازلی که در پشت اطاق شیشه‌یی قرار دارد برسد؟ بدون اینکه به دیوار اصابت نماید؟ مطلب ما نیز روی مقایسه میان دو دستگاه است، یکی دستگاه رادار که در طیاره جنگی گنجانیده شده است و دوم دستگاه راداری که خالق بزرگ آنرا در جسم مگس آفریده که بوسیله آن درک می‌کند که در مقابل وی جسم سخت وجود دارد، در حالیکه با سرعت قوی پرواز دارد که در یک جزوی از پنجم اجزای یک ثانیه آن مسافه را طی می‌کند، ولی با آن

هم حرکت خود را توقف کلی داده و دفعتاً جسمش را دور می‌دهد تا بتواند بر پاها بایستد بدون اینکه سرش به چیزی اصابت کند، بنابر این نمیتوان میان این دو دستگاه رادار که در مگس و طیاره جنگی گنجانیده شده، مقایسه کرد. زیرا تفاوت زیاد در حجم یا پیکر هر دو وجود دارد. پس چه کسی این دستگاه رادار شگفت آور را که از سرعت خارقه برخوردار است در سر این حشره کوچک و حقیر و بی ارزشی که بشر به آن توجهی هم نمیکند، گذاشته است؟؟

واضح است که پروردگار و آفریدگار جهانیان است که هر چیز را با احسن وجه خلق نموده و انسان را از گل آفریده است، پاک است آن ذاتیکه دارای چنین صفاتی است. ولی باز هم بیخردان به اوتعالی شریک قرار میدهند!!

همچنان مقایسه دوم میان مگس و طیاره از نگاه استعداد و توانمندی در اجرا نمودن مانور های فضایی و دور و تاب خوردن در حال سرعت است. طوریکه قبلاً متذکر شدیم که اختراع کنندگان طیاره های طراز جدید توانسته اند در طیاره دستگاهی را بگنجانند که قادر به دور و تاب خوردن در زاویه های تنگ و جهات مختلف خود باشد تا از اصابت گلوله های دافع هوای دشمن و طیاره های که وی را تعقیب می کنند به آسانی نجات یابد. دشوار ترین مانورها در این عرصه آنست که یک طیاره دیگر طیاره جنگی را تعقیب کند، در همچو حالت طیاره تعقیب شده می کوشد با منحرف ساختن خط سیر خود بطرف راست و یا چپ در زاویه تنگ، در حالیکه از سرعت بسیار برخوردار است، در چند ثانیه محدود جهت خود را بر عکس ساخته و نجات یابد. به عبارت دیگر طیاره تعقیب شده که در جهت شرق در حرکت است میخواهد جهت خود را کاملاً تغییر داده و بسوی غرب در حرکت بیفتد. و برای به اجرا درآوردن چنین مانور سریع به بیشتر از هفت ثانیه ضرورت دارد، تا بتواند تغییر جهت نماید، زیرا وی نمیتواند زاویه انحراف خود را کمتر از (۳۰) درجه عیار نماید، در حالیکه مگس میتواند این مانور را در دو صد پنجاهم جزء یک ثانیه و با زاویه تنگ که اضافه از (۷) درجه نمیرسد، اجرا نماید. و ما میتوانیم این مانور را با چشم سر در همه مگس ها مشاهده نماییم. بطور مثال: هنگامیکه

یک مگس میخواهد در کنار بشقاب غذا بنشیند وقتی ما آنرا می رانیم، می بینیم که به مسافت دو الی سه متر دور می رود سپس جهت خود را تغییر داده و دوباره بر بشقاب غذا با سرعت قوی حمله می آورد گویی که دو سر دارد و همزمان باهم در دو جهت حرکت می کنند - مانند بعضی از عرارجات ساختمانی که در دو جهت می تواند حرکت کند زیرا دو سوچ دارد، در پیشرو و پشتسر دارد و نیاز به دور خوردن ندارد - پس آیا بشر با وجود این همه پیشرفت علم ساینس و تکنالوجی که خداوند عز وجل به آنها ارزانی نموده است، می تواند طیاره که دارای استعداد و توانایی که خداوند عز وجل در مگس قرار داده اختراع نمایند؟

جواب این سوال طبعاً نه است. و باید بدانیم که مقایسه میان حجم مگس و طیاره امکان پذیر نیست، زیرا حجم طیاره چندین میلیارد مرتبه از حجم مگس بزرگتر است. با آن هم خداوند عز وجل قادر و توانا چنان معجزه ها و استعداد های را در مگس آفریده است که اگر بشر با همه دانشمندان و مخترعان شان باهم یکجا شوند نمیتوانند چنین توانایی و استعداد و معجزه ها را در چیزی بگنجانند، خداوند حکیم و دانا عز وجل میدانند که بنده از عظمت اوتعالی غافل می گردد و در دانش اندکش مغرور می گردد، پس بی ارزش ترین مخلوق خویش را برای مقابله به بشر معرفی نمود که عبارت از مگس حقیر است و اگر مگس چیزی از آنان را بر باید نمی توانند با آن حشره ضعیف در باز پس گرفتن آنچه که از آنان ربوده است مقابله کنند، طالب و مطلوب هردو ناتوانند، و خداوند عز وجل را چنان که حق تعظیم اوست تعظیم نکردند و چنان که حق معرفت اوست، نشناختند. در حقیقت خداوند عز وجل است که توانای غالب است.

حالا در این سفر کوتاهی که از لابلای آن میخواهیم به عظمت و بزرگی و خالقیت اوتعالی آشنایی حاصل کنیم، خداوندی که او را چنان که سزاوار اوست نشناخته ایم و تعظیم نکرده ایم، می آییم تا در مورد بزرگترین معجزه ها و کوچک ترین آن باندیشیم. گفتیم در باره بزرگترین معجزه های خداوند عز وجل در این کون بحث می کنیم لیکن به هر پیمانیه بزرگ هم باشد خداوند بزرگتر از همه مخلوقاتش است، طوریکه میفرماید: ﴿

لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾

غافر

«بی گمان آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش مردم بزرگتر است ولی بیشتر مردم نمیدانند».

قسمیکه پروردگار عالم به ما خبر داده است که اوتعالی انسان را از گل آفریده است، و گل هم از آب و خاک تشکیل شده است، و خاک هم از ذرات، همچنان هوا نیز متشکل از ذره ها است. روی همرفته همه کون و کاینات از ذره ها تشکیل شده است. پس ذره چیست؟ ما تا بحال ذره را بچشم ندیده ایم، حتی در زیر بزرگترین عدسه ذره بینی (میکروسکوب) که آنرا انسان ساخته است، ذره را مشاهده کرده نمی توانیم بدلیل اینکه حجم ذره بسیار کوچک است، با آن هم بعد از تحقیقات و بررسی که در مورد ذره صورت گرفته، قوانین و نظریات مربوط به ترکیب ذره از جانب دانشمندان ارایه شده که گویا ذره قابل دیدن نیست، اما بعد از آنکه امریکا بمب ذروی را بر شهر هیروشیما جاپان پرتاب نمود و جنگ دوم جهانی را به پایان رساند، در همان زمان دریافتیم که ذره ای که بوسیله بزرگترین میکروسکوب هم به چشم دیده نمیشود، با آن هم کوچکترین مخلوق خداوند ﷻ به شمار نمیرود. پس شکل و ترکیب و عمل ذره چگونه است؟ و کوچکتر از آن که در داخل ذره قرار دارد چیست؟

ذره جسم لطیف و شفاف بلوری شکل است که مشابهت به کف صابون دارد و در داخل آن اجسام کوچکتر و لطیف تر در مدارهای فلکی مختلف دور هسته که در وسط ذره قرار دارد می چرخند، این اجسام کوچک دارای ذخایر برقی هستند که متشکل از چند عنصری اند که دانشمندان آنرا بنام نوترون و پروتون نامگذاری کرده اند، این هسته در وسط و نقطه مرکزی ذره قرار دارد و در اطراف آن اجسام کوچک لطیف که دارای برق منفی هستند که آنرا الکترون نامیده اند قرار دارد. همه این اجسام در محورهای خود بدور هسته، با ابعاد دور و نزدیک، نظر به حجم هسته می چرخند، و مانند مجموعه نظام شمسی فلکی که همه به شکل منظم و متوازن در حرکت اند و هیچگاه با هم تصادم

نمیکنند، بیشتر حجم ذره فارغ می ماند طوریکه در نظام شمسی نیز چنین خالیگاه ها وجود دارد. هسته که به مراتب نسبت به ذره کوچکتر است در آن قرار دارد. دانشمندان آلمانی و امریکایی پنجاه سال قبل آنرا کشف نمودند، در حالیکه پیامبر ما حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله ۱۴۰۰ سال قبل از امروز آنرا به بشریت آگاهی دادند که نه در آن وقت دانشمندان ذره وجود داشت و نه میکروسکوب های بزرگ ذره بینی. خداوند جل جلاله قادر و توانا بر آنحضرت صلی الله علیه و آله این آیات را نازل کرد تا بشر را از ذره و آنچه کوچکتر از آن است خبر دهد: ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦١﴾ بونس

«و نمی باشی (ای پیامبر) در هیچ شغلی و نمی خوانی هیچ آیه ای از قرآن را که از سوی باری تعالی آمده، و شما (ای امت محمد صلی الله علیه و آله) هیچ عملی نمی کنید مگر اینکه ما بر شما گواهییم (می بینیم و می شنویم) آنگاه که بدان (به گفتار و کردار) مبادرت می ورزید، و هم وزن ذره ای، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست و نه کوچکتر از آن (کوچکتر از ذره) و نه بزرگتر - از آن - چیزی نیست، مگر این که در کتابی روشن (لوح محفوظ) نوشته شده است» پس چگونه از او چیزی پنهان می ماند؟! خداوند سبحان حق است و حق می فرماید و ما را از حجم کوچکتر از مثقال ذره خبر داد و این حجم کوچک را در هسته که در داخل ذره قرار دارد و بشکل عجیب در محور منظم و متوازن در حرکت است، دریافتیم (و در امر خداوند جل جلاله نباید تعجب کرد) خداوند جل جلاله قادر و توانا بر همه اشیا این کون از نگاه وسعت و بزرگی که نهایت ندارد و از نگاه کوچکی که در آخرین اندازه کوچکی قرار دارد، سیطره دارد و از اراده او تعالی خارج نیست. حالا اگر به لابراتوار رفته و زیر میکروسکوب یک قطره خوردی از آب راکد را بگذاریم خواهیم دید چه مخلوقاتی در این قطره آب زندگی دارند که خود یک عالمی متکامل میباشد، در این قطره آب، حیوانات و زنده جانهای عجیب و غریبی را که بسیار خورد هستند مشاهده

خواهیم کرد که عدد آن به هزار ها بلکه میلیونها می رسد و همه در حرکت اند و تغذیه می شوند و با سرعت رو به افزایش هستند. پس هنگامیکه به ذره و حرکت فلکی موجود در داخل آن با وجود حجم خوردش که حتی زیر میکروسکوب هم دیده نمیشود نظر باندازیم سپس بسوی آسمان نگاه کنیم و بزرگی عالم بالا را در تکوین، حجم و وسعتش مشاهده کرده و ببینیم که ستارگان و کهکشانها چگونه در آسمان به شکل منظم و با دقت تام و معجزه آسا حرکت دارند، این احساس بما دست می دهد که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ یگانه ذاتی با عظمت است که حاکمیت و سیطره تام بر تمام مخلوقاتش دارد. زیرا او تعالی آفریدگار همه چیز است. حالا ذره و موجودات کوچکتر از آن را گذاشته، و به سوی زمینی که بالایش زندگی داریم می رویم، چنانکه همه میدانیم زمین شکل کروی دارد که بالای آن بلیون ها مخلوق اعم از انسان، جن، حیوانات بری و بحری و پرندگان و خزندگان زندگی دارند، زمینی را که با بزرگی و فراخی و وسعتش نگاه می کنید که در آن کوه ها، دشتها، باغها و رودخانه ها موجود است با وجود این حجم بزرگش در میان آسمانهای هفتگانه، مانند قطره آب در بحر بزرگ است بلکه کمتر از قطره آب. از مثال دیگر حجم زمین را در میان میلیونها کهکشان ها و ستارگان که در عالم هستی بزرگ وجود دارند درمی یابیم. تصور کنید که عالم بزرگ هستی به حجم اطاقیست که زمین در بین آن بمانند ذره کوچکی است که در فضای آن حرکت دارد و از شدت کوچکی نمیتوان آنرا بچشم دید. پس ای بنی آدم! به خوردی و حقارت زمینی که بر آن زندگی داری نظر افکنده درس عبرت بگیر که چه بسا نسبت به سایر مخلوقات بزرگ کوچکتر است، و تو گمان بر این داری که همه خوشبختی ها خوشی ها و نعمت های گوناگون و قصرها و باغها و سرمایه های بیشمارت در همین زمین بی ارزش قرار دارد، به فرموده پیامبر بزرگ اسلام دقت کرده و پند بگیر، آنحضرت جَلَّ جَلَالُهُ میفرمایند: « اگر دنیا در نزد خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به اندازه بال پشه هم اهمیت می داشت، به کافر یک شربی از آب آنرا نمی

داد» مستدرک حاکم

در واقع زمین سیاره ایست که در فضا با هشت سیاره دیگر در فلک محدودی که به آنها تعیین گردیده در گرد آفتاب می چرخند که بنام مجموعه نظام شمسی یاد می شوند. بزرگی حجم آفتاب نسبت به زمین، بیش از یک میلیون برابر حجم زمین تخمین گردیده است و مسافه میان زمین و آفتاب بیش از (۱۴۹) میلیون کیلومتر می باشد. عجیب تر از همه اینکه مجموعه نظام شمسی یکی از هزاران یا میلیونها مجموعه شمسی دیگریست که بنام کهکشان معروف است و عجیب تر از آن چیزی که انسان را مدهوش می سازد اینست که خداوند قادر و توانا در آسمانهای هفتگانه نظام های کونی دیگری را نیز آفریده که شامل میلیونها کهکشانهای مشابه به کهکشانی که ما در آن قرار داریم، میباشد. و در هر کهکشانی هزارها بلکه میلیونها نظام شمسی دیگر وجود دارد. لیکن در مورد کیفیت و ساکنان آن چیزی نمیدانیم زیرا فاصله دور و درازی که در میان است عقل بشری از درک نمودن و رسیدن به آن عاجز است. و هنگامیکه دانشمندان عصر حاضر کوشیدند تا مسافه میان این کهکشانها را حساب نمایند راهی نیافتند جز اینکه بر تعیین مقیاس زمانی اتفاق نظر کنند و به همین منظور بر واژه بنام (سال نوری) متفق شدند. پس سال نوری چیست؟ سال هجری را میدانید که در اصل سال قمری است و همچنان سال میلادی را هم میدانید که در اصلش سال خورشیدی است، پس سال نوری چیست؟

دانشمندان بخاطر اینکه فاصله میان مسافات دور را معلوم کنند مانند فاصله میان ستارگان و کهکشانها، مقیاس سال نوری را اختراع نمودند. چون دانستن مسافه میان ستارگان و کهکشانها به حساب کیلومتر، تخمین و نوشتن چنین مسافات دشوار بود، لذا مقیاس سرعت شعاع آفتاب را که هنگام تابیدن بر جزوی از اجزای زمین که در چقدر وقت می رسد تعیین نمودند، دانشمندان مسافه را که شعاع آفتاب تا رسیدنش به زمین طی می کند (۳۰۰) هزار کیلومتر در یک ثانیه تخمین نموده اند، آنها عدد (۳۰۰) هزار کیلومتر را در (۶۰) ثانیه ضرب نمودند سپس حاصل آنرا در (۶۰) دقیقه ضرب نمودند سپس حاصل آنرا در (۲۴)، سپس حاصل آنرا در (۳۰) روز، و حاصل ضرب سی روز را در (۱۲) ماه ضرب نمودند که در نهایت متوصل به تعیین اندازه سال نوری شدند که به این ترتیب نور

آفتاب بعد از طلوع نمودن، در خلال (۹۳۳۱) میلیون کیلومتر به زمین میرسد. و طوریکه قبلاً متذکر شدیم دانستن این مسافه به مقیاس کیلومتر برای هر انسانی هر چند از ذکاوت عالی و نبوغ هم برخوردار باشد محال است، چه رسد به اینکه فاصله میان ستارگان و کهکشان های را که از ما به مسافت بسیار زیادی که هزارها و میلیونها سال نوری دور هستند، بدانیم!!! و صرف خالق یکتا، عالم به اندازه این مسافت است زیرا اوتعالی کائنات را با چنین حجم بزرگی که آفریده است و مسافتی را که در میان میلیونها ستاره و کهکشانها تعیین نموده، خارج از تصور انسان است و تنها ذات اقدس الهی خودش به آن

آگاه است. چنانکه میفرماید: ﴿وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ (۴۷) الذاریات

«ما توسعه دهنده ایم» یعنی ما بر آفرینش این آسمانها و غیر آن، و وسعت دادنش قادر بوده و از این کار ناتوان نیستیم و آن را بیش از آن توسعه می دهیم و این کار ادامه دارد. با وجود بزرگی کائنات و عالم هستی، با مسافه های دور و درازی که لا یتتهی است، خارج از علم خداوند دانا نیست، و این هستی بزرگ و بی پایان در روز قیامت در قبضه خداوند عزوجل قرار خواهد گرفت طوریکه فرموده است: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾

﴿۱۷﴾ الزمر

«و خدا عزوجل را آنچنان که باید، به بزرگی نشناختند حال آنکه روز قیامت زمین همه یکجا در قبضه اوست و آسمانها در پیچیده به دست اوست، او منزّه و برتر است از آنچه باوی شریک می گردانند».

همچنان فرموده اوتعالی: ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ

خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فاعِلين﴾ (۱۰۴) الأنبياء

«روزی که آسمان را همچون در پیچیدن صفحه کتابهای درمی پیچیم همانگونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را باز می گردانیم، بر عهده ما وعده ای است که ما حتماً انجام دهنده آنیم».

یعنی همه کائنات بزرگ و وسیع روز قیامت عبارت از ورقه پیچیده شده در دست خدای رحمن قرار میگیرد، روزی که جبرئیل و همه فرشتگان به صف واحد می ایستند و حاضران محشر سخن گفته نتوانند مگر کسی که خدای رحمان به او اجازه داده باشد و آن شخص از جمله کسانی باشد که در دنیا سخن نیک و به توحید گواهی داده باشد، روزی که در آن، چهره ها به ذلت و فروتنی هرچه تمام، برای آن خدای زنده و پاینده خضوع و فروتنی می کنند، و صداها همه برای خدای رحمان از ترس و بمنظور شنیدن سخنان او تعالی خاموش می گردند و جز صدایی آهسته نمی شنوی. سپس خداوند متعال می پرسد: امروز فرمانروایی از آن کیست؟ پس هیچ کس پاسخ وی را بر زبان آورده نمی تواند در حالیکه همه در آن روز اعتراف دارند لیکن پاسخ داده نمی توانند، آن گاه خداوند ﷻ خود پاسخ داده میفرماید: از آن خداوند یگانه قهار است. حالا در مورد مسأله دیگر بحث می کنیم که همه در ظاهر آنرا مشاهده می کنند لیکن عقل بشری از دانستن حقیقت و احاطه بر آن عاجزند، این معجزه همانا وجود خالیگاهای است که انتها و حدودی نداشته و کون را همراه با آسمانها و زمین و آنچه در میان شان قرار دارد احاطه نموده است، این خالیگاهای بلا نهایت که در آن همه کهکشانها و ستارگانی که تعداد آنها به بیلیونها میرسد در یک جهت قابل توسعه و انتشار با سرعت های بسیار شدید و بدون توقف در حرکت اند و مثال آن مانند اینست که هرگاه ما مواد انفجاری (دینامنت) را در یک سنگ بزرگ کروی شکل جابجا کنیم سپس آنرا منفجر سازیم، خواهیم دید که سنگ بزرگ کروی در اثر انفجار مواد دینامنت به پارچه های کوچک و ذره های کوچکتر از آن، از اصل سنگ بزرگ جدا شده و به همه جهات پاشیده و پراکنده می شوند. حالا اگر تصور کنیم که همه پارچه ها و ذرات این سنگ بزرگ بشکل مستمر و با سرعت شدید هر کدام در جهت خود تا ابد در حرکت بیفتد آیا سوال های در ذهن ما خطوط نمی کند که این پارچه ها بکجا رفتند؟ تا چه وقتی در حرکت خواهند بود؟ و تا چه حدودی حرکت آنها توسعه خواهد یافت؟ و در کجا توقف خواهند کرد؟؟

آسمانها و زمین و ستاره گان و کهکشان ها نیز در ابتدای خلقت شان یک کتله بهم چسپیده بودند سپس خداوند متعال انفجار بزرگی را در آن پیش آورد که در نتیجه از هم پاشیدند و در فضا پراکنده شدند و به بلیونها ستاره مبدل گشتند، سپس از آنها مجموعه های خورد و بزرگ تشکیل شد که عبارت از کهکشان و غبار های تیره و مجموعه های شمسی است که در فضای وسیع و بلا حدود با سرعت های تند و برق آسا در خط سیر شان که خداوند ﷻ به آنها تعیین نموده در حرکت اند و بدون توقف در سیر شان ادامه میدهند، طوریکه از نخستین روز خلقت آسمانها و زمین که در نتیجه انفجار و متلاشی شدن کتله بوجود آمدند و به سیر و حرکت آغاز نموده بودند به همین طور تا وقتیکه خداوند ﷻ بخواهد در فضایی تاریک، که نه کسی مانع پیشرفت شان میشود و نه از سرعت آنها کاسته می شود در حرکت خواهند بود، چنانکه فضا نوردان امروزی اکتشاف نموده اند که هر جسمی سخت اگر در خلال فضایی که تابع هیچ قوه جاذبه نبوده و نه هوا و باد با آن یکجا می شود، انداخته شود در سیر و فاصله گرفتنش از نقطه دفع ادامه میدهد و با سرعت متناسب با قوه دفع که آنرا پیش زده است به سیر خود تا ابد ادامه خواهد داد بدون اینکه توقف کند مگر اینکه در اثنای سیرش با کهکشانی در فضا تصادم نماید و یا داخل قوه جاذبه فلکی یکی از ستاره گان گردد. زیرا فضا یا خلای کونی نه هوا دارد و نه گازی و نه چیزی دیگر که باعث توقف سیر اجسام گردد، برعکس آنچه که در داخل پوشش قوه جاذبه زمین واقع می گردد. تفسیر و تفصیل امور فوق را سرور و سردار عالم که فرستاده خداوند ﷻ است قبل از (۱۴۰۰) سال در آیات قرآنی از جانب پروردگار بزرگ به مردم چنین بیان نمودند:

كَانَّا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۰﴾ الانبیاء

«آیا کافران ندیدند (نیندیشیده اند) که آسمانها و زمین فرو بسته بودند (متصل بودند) پس آن دو را از هم جدا کردیم و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم، آیا باز هم ایمان نمی آورند؟».

همچنان خداوند توانا میفرماید: ﴿وَالسَّمَاءَ بَيْنَهَا يَأْتِيهِمُ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿٤٧﴾ وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنَنْعَمُ

الْمَهْدُونَ ﴿٤٨﴾ الذاریات

«و آسمان را توانمندانه (با قوت و قدرت) برافراشتیم و بی گمان ما توسعه دهنده ایم و زمین را گسترانیده ایم (همچون فرش) و ما چه نیکو گسترندگانیم».

بعد از شرح این موضوع سوالی بزرگ و خطرناکی خود را مطرح میسازد که عقل و هوش را در حیرت گذاشته و دلها را می شگافت، حتی انسان ذکی، و دانشمند توانمند را در فهمیدن حکمت خالق پروردگار از جواب به این سوال عاجز می سازد، من که خود نویسنده این کتاب ایمانی هستم و از لابلای آن عظمت و بزرگی خداوند جل جلاله را می خواهم ثابت سازم، تاکید بر آن میکنم و قاطعانه می گویم که هر انسانی ذکی و نابغه اگر تلاش نموده و بخواهد جواب این سوال را ارایه نماید البته قبل از جواب دماغش شاید انفجار کند! و طوریکه در آغاز این کتاب تذکر دادیم که برای ما شایسته نیست تا در ذات خداوند جل جلاله و امور غیبی مجادله نماییم زیرا این کار از جمله امور مستحیل است. طوریکه خداوند جل جلاله میفرماید: ﴿يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ﴿١٣﴾ الرَّعْدُ «در حالی که آنان در باره خدا مجادله می کنند و او تعالی شدید المحال است».

بنابر این ما در اینجا سوالی را مطرح میکنیم ولی در مورد جواب آن بحث و مناقشه نمی کنیم زیرا دانستن آن برای ما مستحیل است. و آنچه ما را کفایت می کند آنست که بدانیم و احساس نماییم که ما از درک و فهم و حکمت و عظمت خالق پروردگار در این مساله عاجزیم زیرا ما نمی توانیم حقوق تعظیم واجلال و قدردانی را که خداوند جل جلاله بر ما دارد ادا کنیم بلکه چنانکه شایسته تعظیم اوست، تعظیم نکرده ایم. قبل از مطرح نمودن این سوال باید مقدماتی را به عرض برسانیم تا فهم آن بر ما آسان گردد. متذکر شدیم که کوچکترین چیز در مخلوقات خداوند جل جلاله ذره و هسته و الکترون های است که در داخل آن مانند نظام فلکی میچرخند، سپس در مورد کره زمین که بر آن حیات بسر می بریم بحث نمودیم و گمان می کردیم که زمین با کوه ها و دشتهای و بحرهای

و باغها و بناهای سربه فلکش بزرگترین موجود هستی است، سپس دریافتیم که همه موجوداتی که بر کره زمین قرار دارند در مقایسه زمین با حجم آسمانها اعم از ستاره گان و کهکشانها، کوچکتر از حجم ذره ایست که نه بچشم دیده میشود و نه هم توسط میکروسکوب. حالا بخاطر فهمیدن سوال بزرگ و نزدیک ساختن مسئله به ذهن خویش مثالی را قرار داده و فرض می کنیم ما بر موشکی که با نیروی هستوی آماده شده و قادر به پیمودن مسافتات میان زمین و همه طبقات آسمان هفتگانه است، توانستیم از کنار همه ستاره گان و کهکشانها بگذریم تا قادر به اکتشاف آخرین حدود فضا شویم. قسمیکه معلوم است فضا یک فضا است، و اگر فضا نهایت داشته باشد پس باید نهایت آن از عنصری دیگر، غیر از عنصر فضای کونی باشد، ما در سیر خود بر موشک ادامه میدهیم و بلیون ها سال نوری را می پیماییم تا آخرین حدود فضا و خلای کونی را که از مسافتات خیالی بر خوردار است دریابیم، ما در این سفر خسته شده و به نتیجه ای نرسیدیم و از دریافت نهایت فضا کاملاً مایوس شدیم، لیکن باز هم فرض محال می گویم، ما قادر به دریافت نهایت فضا شدیم و در مقابل ما دیوار آهنی را دریافتیم که همه جهات کون را احاطه نموده است، لیکن قبل از آنکه به این نتیجه مطمئن شویم و دل ما آرام گیرد، می بینیم که سوال دیگری خود را در ذهن ما مطرح میسازد، این سوال میگوید که در عقب این دیوار آهنی چه چیزی خواهد بود؟ آیا خلای فضایی دیگری؟ یا آب است که به فاصله میلیونها سال نوری امتداد دارد؟ و یا اینکه خلا و فراغ فضایی دیگری است و یا دیوار دیگر؟ لیکن بعد از دیوار آهنی دیگر، و یا آب دیگر، و خلای فضایی دیگر، چه چیزی خواهد بود؟ به همین ترتیب سوالهای جدید یکی بعد از دیگری خود را مطرح می سازد بدون آنکه نهایت فضای کون را دریابیم و چنانکه قادر به ارایه جواب سوال بزرگ هم نمیشویم، زیرا نظر به قوانین فیزیکی باید در پشت هر عنصری، عنصر مغایر با آن وجود داشته باشد چه این عنصر فضا باشد یا آب یا هوا یا آهن. پس آیا کسی از انسانها یا جن بعد از پی بردن به اینکه کون و ملک خداوند عَلَّامٌ بِالْغُیْبِ بلا حدود ولا ینتهی است، میتواند این معجزه الهی شگفت انگیز را به تصویر بکشد؟؟ با وجود آن، حضرت

جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ به امر خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ پیامبر بزرگ اسلام حضرت مصطفی عَلَيْهِ السَّلَامُ را با خود بر براقی سوار کرده و از مسافتی بلیون ها سال نوری ایشان را عبور داده و به آسمان هفتم و بهشت فردوس، و در سایر آسمانهای هفتگانه گردش کردند. سپس در کمتر از یک شب ایشان را دوباره به مکه مکرمه برگشتاند (شب اسرا و معراج) پس پاک است خداوند مالک عرش بزرگ. لیکن احیاناً بعضی از مردمان ملحد که میخواهند مسلمانان را در مورد قرآن کریم در شک و شبهه بیندازند این سوال را مطرح ساخته می گویند: بهشتی را که قرآن بشما وعده داده و عرض آن مانند عرض و وسعت آسمانها و زمین است، پس موقع دوزخ در کجاست؟ ما بر چنین مردمان رد کرده می گوئیم: وای بر شما محلدان! کون و هستی که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ آنرا آفریده بلا نهایت بوده در آن یک بهشت به اندازه آسمانها و زمین نبوده بلکه بلیونها بهشت دیگر همانند آن وجود دارد و همچنان دوزخی که جایگاه شما خواهد بود، بهمان پیمانیه بوده و انتهای ندارد. پیامبر اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ در حدیثی بما آگاهی داده اند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست او قرار دارد آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفت طبقه یی در مقابل کرسی، مانند حلقه ایست که در بیابان وسیعی افتاده باشد، و بزرگی عرش خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ در برابر کرسی، مانند بزرگی و فضیلت بیابانی وسیع، بر همان حلقه است» صحیح ابن حبان. آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ بیان نمودند که حجم و اندازه هفت آسمان و هفت طبقه زمین که با هم یکجا شوند، در برابر کرسی، مانند انگشتری است که در بیابانی بزرگ و وسیعی که آخر آن بچشم نخورد، افتاده باشد. همچنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ مقایسه دیگری را در این حدیث بیان نموده اند اینکه حجم و اندازه کرسی در مقایسه با عرش رحمن بسیار زیاد تفاوت دارد مثل اینکه حلقه آهنی در بیابان بی سروپایی افتاده باشد. پس پاک و منزّه است آن ذات صاحب عزت و جلال از آنچه با وی شریک می گردانند و از آنچه وصف می کنند که لایق جلال و کمال حق اوتعالی نیست. خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ

در آخر آیت الکرسی میفرماید: ﴿ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴾

«و کرسی او تعالی آسمانها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست و او بلند مرتبه بزرگ قدر است.»

حالا جانب دیگری از جوانب قدرت و عظمت خالق توانای بزرگ که همه چیز را با بهترین وجه آفریده و هیچ چیزی مانند او تعالی نیست و به هیچ مخلوقی شباهت ندارد، و نه آنان به او تعالی شباهتی دارند، و اوست شنوای همه صداها و بینا به همه امور. می خواهیم در مورد صفت هیمنت یا نگهبانی و ناظر بودن او تعالی بحث نماییم، خداوند

تعالی میفرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ﴾ ﴿الحشر﴾ «اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، ملک قدوس (متصرف تمام اشیا) سلام (از هر نقص و عیبی سالم است) مؤمن (بخشنده آمن و آرامش است) مهیمن (بر اعمال و گفتار بندگان گواه و ناظر است). کلمه هیمنت در اصطلاح لغت دارای معنای وسیعتر از سیطره است، این کلمه حاوی معانی ذیل است: (دانایی مطلق بر همه چیز، مطلع بودن به ظاهر و باطن و اسرار همه اشیا، تسلط و حکمرانی، سیطره و مراقبت و به حرکت آوردن و بکار انداختن، تکوین، حفظ، فراگرفتن همه جوانب اشیا بطور مطلق) خداوند قادر و توانا همه چیز را در عالم هستی آفریده که از ذره شروع تا فرشتگان، جن، انسان، حیوان، پرنندگان، ماهی ها و حشرات، خزندگان، درختان، نباتات، زمین، کوهها، بحرهای، و رودخانه ها، ابرها، بادهای، باران ها، ذره های خاک و ریگستان ها، ستارگان و کهکشان ها، چنانکه او تعالی همه چیز را که به بلیون بلیونها میرسد آفرید و بر همه آنها تسلط و مراقبت داشته و از حرکات کوچکترین ذراتی که در مدار خود حرکت دارند گرفته تا آنچه در ظاهر و باطن هر زنده جانی قرار دارد آگاه و با خبر است. همزمان با آگاهی او تعالی از مخلوقات، در یک وقت و زمان آنها را می بیند و گفتار و صدای آنها را می شنود و دعای آنان را می پذیرد و به در مانده و مصیبت رسیده مدد می رساند. روزانه میلیونها و بلیونها دعا کننده بسوی او تعالی روی می آورند و در یک لحظه همه را شنیده یا قبول، و یا رد می کند.

خداوند جل جلاله میفرماید: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ ﴿الملك﴾

«آیا کسی که آفریده است نمی داند با این که او خود لطیف خبیر است» همچنان میفرماید: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظِلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَأْسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿۵۹﴾ الأنعام

«و کلید های غیب (گنجینه های غیب) تنها در نزد اوست، هیچ کس جز او آن را نمی داند، و آنچه را در خشکی و دریا ست می داند، و هیچ برگی فرو نمی افتد مگر اینکه آن را می داند، و هیچ دانه - نیست - در تاریکی های زمین، و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی روشن ثبت است (لوح محفوظ)». خداوند قادر و توانا با هر مخلوقی همراه بوده اسرار و آشکار وی را میداند و نسبت به خود ما، نزدیکتر بماست. طوریکه در فرموده او تعالی آمده است: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْنَاهُ مَأْسُوسًا بِهِ نَفْسَهُ، وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ

الْوَرِيدِ ﴿۱۳﴾ ق

«و یقیناً ما انسان را آفریده ایم و می دانیم که نفس او به او چه وسوسه می کند و ما از شاهرگ به او نزدیکتریم».

خداوند قادر و توانا در عین و وقت همه را می بیند و از همه میشوند دعا و مناجات هر بنده را میشوند و می پذیرد چه در مسجد الحرام باشند و یا در سایر گوشه های جهان، او تعالی دعا و مناجات بلیونها بنده را در هر جایی که هستند در یک لحظه می شنود.

طوریکه می فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ﴿۱۸۱﴾

البقره

«و هرگاه بندگانم در باره من از تو بپرسند (به ایشان بگو) من نزدیکم و دعای دعا کننده را - به هنگامی که مرا بخواند - اجابت می کنم» چنان که او تعالی با علم وسیع خود در

هر جایی باشیم با ماست به دلیل فرموده او تعالی: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ﴿۴﴾ الحديد «و

او با شماست هر جا که باشید».

و لقمان حکیم به فرزندش چنین وعظ می نمود: ﴿يَبْنَىٰ إِنَّمَا إِنَّ نَكُّ مَثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِيهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾ ﴿١٦﴾ لقمان «ای فرزندم! بدان که اگر آن (عمل تو) همسنگ دانه خردلی باشد آن گاه در دل تخته سنگی باشد یا در آسمانها یا در زمین باشد، خداوند عز وجل آن را می آورد بی گمان خداوند لطیف و خبیر است».

حالا باندیش که چقدر خداوند عز وجل بزرگ است؟! بحث در مورد ذات خداوند عز وجل مسأله ساده و آسانی نبوده بلکه شریعت از آن منع نموده است، پس آیا هوشیار ترین و ذکی ترین و حاضر جواب ترین ما میتواند در یک وقت از دو شخص بشنود و فکر کند و جواب بدهد؟ طبعاً اینکار محال است و هیچ کسی قادر به آن نیست، چنانکه خداوند عز وجل میفرماید: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ﴾ ﴿٤﴾ الأحزاب «خداوند عز وجل برای هیچ مردی دو قلب در درونش ننهاده است». لیکن خداوند قادر و توانا اینکار را نه تنها با دو شخص در یک وقت انجام میدهد، بلکه با بلیونها مخلوقاتش اعم از فرشتگان، جن، انسان و روی همرفته با تمام موجوداتی که آنرا آفریده و اوتعالی را به پاکی یاد می کنند ولی ما ثنای آنها را درک کرده نمی توانیم، اینکار را انجام میدهد. تسلط و سیطره و آگاهی خداوند عز وجل مشتمل بر همه موجودات عالم هستی بوده، بر همه بیابانهای زمین و ریگستان ها، و بر همه بحرهای و قطره های آب آن، و بر همه درختان و برگ و گل و ریشه و رگ ساق و دانه آن، و بر همه آنچه بر عقل و هوش انسانها و جنها می گذارد و همه خاطرات و سنجش های آنان را در مغز های شان می داند، اوتعالی هر آنچه را که گذشته و آنچه واقع میشود و هر آنچه که در آینده تا ابدالابد بوقوع خواهد پیوست، میداند.

و در پایان این بحث باید افزود که اعتقاد ما به بزرگی و توانایی خداوند عز وجل آفریدگار عالم هستی، بر اساس ایمان صادق است، مردمانی که ایمان آوردند و لذت ایمان را در دل، وجدان و نفسهای شان چشیدند، بزرگی و عظمت پروردگار را در هر آنچه که در ماحول شان قرار دارد و آنچه از مناظر و پدیده های کونی که در نهایت مرتبه

اعجاز قرار داشته و عقل بشر از درک و حکمت آن عاجز است، مشاهده نمودند، در قوت و لذت ایمان آنها افزوده شده است، زیرا عالمی که ما در آن زندگی داریم با چنان شکوه و جمال و نیکویی دلپسندی آراسته شده و با چنان دقت و کمال و درستی و توازنی که حد ندارد، و با چنان معجزه های شگفت انگیزی در آورده شده که زبان و قلم از وصف آن عاجز می مانند. این امریست که اگر ما آنرا بپذیریم و یا نپذیریم بر وجود و قدرت و بزرگی و سلطنت خداوند تعالی گواه است، و هنگامیکه در سیر این کون نظر افکنیم نشانه های قدرت و عظمت پروردگار را بچشم سر مشاهده می کنیم. خاطر نشان باید ساخت که علم جدید و اکتشافاتی این عصر ما را بیشتر در فهم و درک و دانستن برخی از پدیده های پیچیده کون که موافق با قرآن کریم و فرموده های پیامبر اسلام ﷺ که (۱۴۰۰) سال قبل آنرا به مردم ابلاغ نموده اند، کمک و راهنمایی میکند. خداوند قدیر میفرماید:

﴿ سَأُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴾ فصلت

«زودا که آیات خود را به آنان بنمایانیم، در آفاق (در پهنای آسمانها) و در نفسهای آنان، تا برای شان روشن شود که او خود حق است، آیا کافی نیست که پروردگارت خود بر هر چیزی گواه است؟».

آری! پروردگارا! کافیت که تو خودت بر همه چیز شاهدی، پاک و منزهی، تو خالق و پرورگار مایی، پس چقدر شان و شوکت بزرگ داری و چقدر توانایی! لیکن اکثر مردم بزرگی و جلال تو را درک نکرده و نمی دانند و علی رغم این همه قوت و جبروت و سلطان و عظمت و کبریا و بزرگی ات، رحمت را بر خود لازم گردانیده ای، ای خدا! تو خودت بما تقرب جسته سعادت دنیا و آخرت ما را می خواهی، و ما هر قدر رو به گمراهی می آوریم بازهم بخاطر نجات ما از عذاب آتش، پیغمبران را بسوی ما فرستادی تا ما را از گمراهی ها بسوی هدایت و کامیابی فرا خوانند، لیکن ما بندگان عاصی احياناً از او امرت سر باز زده نعمت های بی شمارت را بر خویش انکار می کنیم، لیکن تو پروردگار بزرگ، با بردباری و صبر، بما مهلت داده ای تا توبه نماییم و توهم

توبه ما را می پذیری چرا که تو بسیار مهربانی و بر ما ترحم می کنی تا مبادا در عذاب دردناک بیفتیم، خطا می کنیم گناه می کنیم، و در حقی که بر ما داری تقصیر می نمایم، سپس به تو روی آورده طلب آمرزش می کنیم و ترا بخشاینده مهربان می یابیم، تو ای خدای مهربان! نه از ما مال طلب می کنی و نه روزی، چرا که خودت روزی دهنده کریمی، و تو آن ذات پاک و منزهی که بما روزی، صحت، عافیت بخشیده همه چیز را در آسمان و زمین بما مسخر و در خدمت ما قرار داده ای ای، تا به راحت کامل زندگی نمایم، خداوندا! نعمت های آشکار و پنهانت را بر ما به پایه اتمام رسانیده ای و اگر نعمت های ترا شمار کنیم، نمی توانیم آن را بشمار در آوریم و جز تو هیچ کس دیگر، حد و مرز و مقدار آن را نمی داند، ولی باز هم انسان چنان که خودت فرموده ای ستم پیشه و ناسپاس است، آری! بسیار ناسپاسیم و نعمتهای ترا بر خود منکریم، با آن هم از وسعت رحمت بر ما واز بسیار بزرگی و عظمت و جلالت، بما بندگان ضعیف نزدیک می شوی تا آنکه بنده گنهارت توبه نماید و تو هم توبه اش را پذیرفته و می بخشی، ای خداوند بزرگ! چقدر پاکی و چقدر به توبه بنده گنهارت خوش می شوی و مورد عفو و بخشش قرار میدهی هر چند گناهان ما مانند کف روی بحر هم باشد طوریکه در حدیث شریف پیامبرت و حبیب محمد ﷺ فرموده اند: « یقیناً خداوند عزوجل شادتر میشود به توبه بنده اش هنگامی که به درگاه او توبه می کند از یکی از شما که در بیابان بر شترش سوار بوده، ناگهان شترش از نزدش فرار کرده، در حالیکه طعام و آبش بر بالای شتر میباشد و چون از رسیدن به شترش مایوس و نا امید شده، آمده و در سایه درختی غلطیده است، در این هنگام ناگهان متوجه میشود که شترش در کنارش ایستاده است، و او زمامش را بدست می گیرد و از نهایت خوشی میگوید: خدایا! تو بنده منی و من خدای توام! و از نهایت شادمانی الفاظ را اشتباه تلفظ میکند» متفق علیه همچنان آنحضرت ﷺ در حدیث قدسی از پروردگار بزرگ روایت میکند که فرمود: « من با گمان بنده ام به خویش می باشم و من با او هستم هرکجا که مرا یاد کند. پس هرگاه مرا در نفس خود یاد کرد من هم وی را در نفس خود یاد می کنم و هرگاه مرا در جمعیتی

یاد کرد من او را در جمعیتی بهتر از آن یاد می‌کنم. و وقتی که بسوی من یک وجب نزدیکی جوید، به او یک گز نزدیک می‌شوم و وقتی که بسویم به اندازه گز نزدیک شود به او یک باع (از سر انگشتان یک دست تا سر انگشتان دست دیگر وقتی که هر دو دست گشاده شود) نزدیک می‌شوم، و چون بسویم گام زند با سرعت به او روی می‌آورم « صحیح مسلم

پاک هستی و بزرگ هستی ای پروردگار ما، ای ذاتی که به رحمت بیکرانت بما نزدیک هستی، و با دوستی و محبت نسبت به ما، مهربان و بخشاینده ای، و با ظاهر نمودن این دوستی نعمت های فراوانت را بما ارزانی فرمودی، و خود را به وسیله علایم قدرت و عظمت برای ما معرفی کردی، ولی ما سخای بی پایان و مهربانی بی نهایت را با گناهان و سرکشی های خویش انکار نمودیم، پس ما چقدر بر خود ظلم روا داشتیم از اینکه ترا چنان که سزاوار عظمتت است نشناختیم، و چه بسا نعمت هایت را کفران نمودیم، دل های ما چنان سخت شده که دیگر به عظمت و جلال تو ساکن نشده و آرام نمی‌گیرد. دل های ما همانند سنگ یا سخت تر از آن است. چرا که بعضی از سنگها هستند که از آنها جویباران می‌شکافد و پاره از آنها می‌شکافد و آب از آنها بیرون می‌آید و برخی از آنها از بیم تو فرو می‌ریزد، پس چقدر پاک و منزهی! و در پایان می‌گوییم: خدایا دل های ما را نرم بگردان تا به جاه و جلالت فروتن و ساکن گردد. جمله حمد و ثنا شایسته توست ای پروردگار عالمیان، و درود فراوان بر حضرت محمد ﷺ رهبر و راهنمای بشر و بر آل بیت و یاران شان باد.

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ﴾
«ای اهل کتاب! بیایید بسوی سخنی که میان ما و شما برابر است»

پیام به اهل کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

پیام به اهل کتاب

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خيرالورى محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ﴾

«ای اهل کتاب! بیایید بسوی سخنی که میان ما و شما برابر است»

الله ﷻ خدای ما و شما در ذات و صفات و افعال خود یگانه است و همتایی ندارد و از همه مخلوقات بی نیاز بوده کسی را نزاده و زاده نشده است، و هیچ کس با او تعالی همانند و مساوی نیست. پروردگار بزرگ به ما میفرماید: ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا

بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا

وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٤٦﴾ العنكبوت

«و مجادله نکنید (ای مومنان) با اهل کتاب (یهود و نصارا) جز به شیوه ای که بهتر است، مگر با کسانی از آنان که ستم کرده اند (با افراط در مجادله، از جاده رعایت ادب با مسلمانان به انحراف رفته اند) و بگویید: به آنچه بر ما فرو فرستاده شده (از قرآن) و آنچه بر شما فرو فرستاده شده (از تورات و انجیل) ایمان آوردیم و ما فرمانبردار او تعالی ایم».

این پیام محبت آمیز را به نصارا، اهل کتاب نگاشته ام و به چیزی آنرا آغاز نمودم که پروردگار ما ﷻ به آن آغاز نموده و پیامبر کریمش ﷺ را در قرآن کریم مخاطب قرار داده

میفرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ

بِشَيْءٍ ﴿٦٤﴾ آل عمران

«بگو (ای پیامبر!) - خطاب به یهود و نصاری- ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما برابر است که جز خداوند ﷻ را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم».

آری! ای اهل کتاب از اخلاص و محبت بشما میگوییم بیایید، با صراحت و وضاحت بشما میگوییم، بطور مختصر و به بی آلاشی میگوییم بیایید، و بلاخره دور از هرگونه پیچیدگی و سختی و مشقتی فوق طاقتم میگوییم: بیایید، این سخن را به هر یک از شما که از نعمت عقل و خرد برخوردار است و در سینه اش قلب نرم و نازک و پاک، و خالی از بیماری ها و وسوسه های شیطان است، تقدیم میدارم. از روی دوستی و محبت بشما میگوییم: بیایید بسوی سخن حقی که میان ما و شما برابر است تا آنرا داور قرار دهیم، بیایید دور از هرگونه بغض، کراهیت، حقد و تعصب، و نژاد خواهی جاهلیت، باهم تفاهم نماییم، زیرا ما و شما همه فرزندان آدم علیه السلام هستیم و خداوند جل جلاله آدم علیه السلام را از خاک آفرید، پس از غرور و تکبر و ضدیت و عناد بر باطل، دست بردارید. زیرا بازگشت همه ما و شما سرانجام در خاک است. بیایید با هم نزدیک شویم و دوستانه با هم به تفاهم و موافقت برسیم، زیرا هر دوست برای دوستش خواهان خیر و صلاح می باشد.

سر آغاز

سرآغازی که هزاران سال قبل ما و شما را یکجا و متحد ساخته بود اسلام و کلمه حق، و تسلیم و منقاد بودن بخداوند یکتا و بی همتا بود که اساس آنرا پدر انبیاء ابراهیم علیه السلام و پسرش اسماعیل علیه السلام یکجا باهم گذاشتند و بسوی آن دعوت را آغاز نمودند، طوریکه در دعای شان فرمودند: ﴿ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۲۸﴾ البقره

«پروردگارا! ما را تسلیم خود قرار ده (ما را بر اسلام استوار و پایدار گردان) و از نسل ما امتی فرمان بردار خود بساز و مناسک ما را به ما رهنمون فرما و از ما در گذر که تویی توبه پذیری مهربان».

سپس در دیگر آیات سوره بقره پیاپی تاکید بر این مسئله شده که پسر دومی ابراهیم علیه السلام، اسحاق علیه السلام سپس پسر اسحاق علیه السلام، یعقوب علیه السلام در این دعوت شامل اند. طوریکه

خداوند ﷻ میفرماید: ﴿ وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٣٠﴾ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٣١﴾ وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَبْنَى إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٢﴾ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٣﴾ ﴾ البقره

«و چه کسی از آیین ابراهیم روی برمی تابد، مگر آن کسی که سبکسر باشد. و ما او را (ابراهیم علیه السلام) در دنیا بر گزیدیم و هم او در آخرت از شایستگان است، هنگامی که پروردگارش به او امر فرمود: تسلیم شو (به دین اسلام چنگ بزن) گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم. و- شما اهل کتاب به غلط مدعی آن هستید که ابراهیم و فرزندانش یهودی یا نصرانی بوده اند زیرا- ابراهیم و یعقوب به همان سفارش کردند (به سفارش خدا در چنگ زدن به آیین اسلام) فرزندان خود را، ای فرزندان من! خداوند ﷻ این دین را برای شما بر گزیده است (اسلام) پس نباید جز در حالت مسلمانی بمیرید. آیا وقتی که مرگ یعقوب علیه السلام فرا رسید، حاضر بودید؟ هنگامی که به پسران خود گفت: پس از مرگ من چه کسی را می پرستید؟ (فرزندان) گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدایی یگانه است، می پرستیم و ما در برابر او تسلیم هستیم».

و کسیکه میان ما و شما جدایی و تفرقه انداخت و شما را بسوی اعتقادات متنوع و مختلف سوق داد و از پیکر واحد جدا نمود، ابلیس ملعون بود که توانست برخی را از راه خدا منحرف ساخته و از راه مستقیم بدور برد، طوریکه در سوره اعراف از آیات (۱۱) تا

(۱۷) آمده، خداوند میفرماید: ﴿ وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّن السَّاجِدِينَ ﴿١١﴾ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ ﴿١٢﴾ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿١٣﴾ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ﴿١٥﴾ قَالَ فِيمَا أُغْوِيَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ

الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ لَاتِنَبِّهُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَنِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ

﴿١٧﴾ الأعراف

«به تحقیق که شما را آفریدیم باز به صورتگری شما پرداختیم، آن گاه به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید (سجده شاد باش) پس سجده کردند، مگر ابلیس که از سجده کننده گان نبود. فرمود (خداوند ﷻ به ابلیس) چون ترا به سجده امر کردم، چه چیز ترا از این سجده باز داشت؟ - در حالیکه خداوند ﷻ آگاه بود و به طرح این پرسش نیاز ندارد - گفت (ابلیس) برای این که من از او بهترم، مرا از آتش آفریده ای و او را از گل. فرمود: (خداوند ﷻ به ابلیس) پس از آن (آسمان) فرو شو، پس ترا نرسد که در آن تکبر نمایی، پس بیرون شو (از بهشت) یقیناً تو از خوارشدگانی، گفت: (ابلیس) بارها! مرا تا روز که آدمیان برانگیخته شوند مهلت ده، فرموده: (خداوند) همانا تو از مهلت داده شدگانی - تا روز رستاخیز - گفت: (ابلیس) پس به سبب آن که مرا گمراه کردی، من هم برای فریفتن آنان حتماً بر سر راه راست تو می نشینم، آن گاه بر آنها از پیش روی آنان می تازم و از پشت سر شان و از طرف راست شان و از طرف چپشان، و بیشتر شان را شکرگزار نمی یابی» حوادث تاریخی که کتابهای سه گانه، تورات و انجیل غیر تحریف شده و قرآن کریم که بر پیشامد آن تاکید ورزیده بودند، بوقوع پیوست، در بین این کتابها قرآن کریم یگانه کتاب آسمانی است که خداوند قدیر حفظ و نگهداشت آن را از هرگونه تحریف و تغییر و تبدیل تا روز قیامت ضمانت کرده است، چنانکه مؤرخان یهود و نصارا در طول قرنهای گذشته با قلم های شان در مورد پیامبرانی که از نسل و اولاده ابراهیم علیه السلام اند حکایت نموده و نگاشته اند. پس از آنکه ابراهیم علیه السلام به سن پیری رسیده بود، از همسرش هاجر، اسماعیل علیه السلام بدنیا آمد. هاجر کسی است که پادشاه مصر به ساره نخستین همسر ابراهیم علیه السلام هدیه کرده بود، و ساره وی را به ابراهیم علیه السلام بخشید، سپس از ساره که زنی پیر و ناتوانی بود و از آوردن طفل کاملاً مأیوس شده بود اسحاق علیه السلام بدنیا آمد، سپس نواسه ساره، یعقوب (اسرائیل) بدنیا آمد. و به امر الله تبارک تعالی و بسبب غیرت ساره از هاجر قبل از اینکه اسحاق بدنیا آید، ابراهیم علیه السلام ناگزیر

اسماعیل علیه السلام را که هنوز کودکی شیر خواری بود با مادرش هاجر به مکه مکرمه در جایی که بیت عتیق قرار دارد، آورد. مکه در آن زمان وادی دور دست و فراموش شده ای بود که بسبب گرمای شدید، نه گیاهی داشت و نه حیوان و نه آبی، ابراهیم علیه السلام در همچو مکان هر دو (پسر و مادر) را گذاشت و خود بسوی سر زمین مقدس شام برگشت و دعای مشهورش را به خداوند قدیر عرض کرده فرمود. طوری که قرآن حکایت می کند:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ

أَفْعِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿٣٧﴾ ابراهیم

«پروردگارا! یقیناً من بعضی از فرزندانم را (اسماعیل) در وادی بی کشت نزد خانه محرم تو سکونت دادم، پروردگارا! تا نماز را برپا دارند، پس دلهای برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده و آنان را از محصولات مورد نیازشان روزی ده، باشد که سپاسگزاری - نعمتهای ترا - کنند».

بدین ترتیب خداوند جل جلاله دعای ابراهیم علیه السلام را پذیرفت و آب زمزم را از زیر پاهای کودک، اسماعیل علیه السلام که از گرسنگی و تشنگی می گریست و پاهایش را بر زمین می زد، بیرون آورد. این چشمه پر برکت (زمزم) که آب صفا و صحتی و درمان برای مردم است، خداوند قادر هزاران سال قبل آنرا جاری ساخته که تا امروز بلکه تا روز رستاخیز، آب آن نه فرو می نشیند و نه کم می شود، بلکه هر قدر از آن نوشیده و استفاده شود به همان اندازه بیشتر می گردد، امروز در موسم حج بیش از سه میلیون حاجی در روزهای محدود از این آب می نوشند و غسل می کنند، لیکن آب آن به فضل و کرم خداوند قادر و توانا پیوسته رو به افزایش بوده برکات خداوند جل جلاله بر اهل بیت و بیت عتیق که قبله همه مسلمانان جهان است، رو به فزونی است.

این چنین در جوار بیت الله الحرام جامعه کوچک فاضل و مسلمان که بر دین حنیف ابراهیمی تمسک دارد تشکیل شد، و پیامبران اسماعیل علیه السلام بود که از نسل و تبار وی بعدها قبیله قریش و از قریش پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بر گزیده خداوند جل جلاله که از شریف ترین خانواده های قریشی اند بدنیا آمدند و جهان را با نور شان

درخشان ساختند. اما یعقوب پسر اسحاق که معروف به اسرائیل است در یکی از قریه های ساحلی سرزمین شام (فلسطین) سکونت گزید، وی دوازده پسر داشت و خوردترین شان یوسف علیه السلام است که بعدها برادرانش علیه وی دسیسه و توطئه ای را پی ریزی کردند، آنها یوسف علیه السلام را به بهانه اینکه با ما رفته بازی و خوشوقتی کند، با خود بردند. لیکن شبانه نقشه خیانت را کشیده بودند که فردا یوسف را در چاه عمیق انداخته تا از دیدگان کاملاً مخفی گردد و به پدر بگویند که گویا گرگ یوسف را خورد. آنها پلان شان را عملی کردند و به پدر هم طوریکه اتفاق کرده بودند بازگو نمودند. تقدیری کاروان که از سرزمین یمن و حجاز عازم مصر بودند، خواستند از چاه آب بکشند. در این هنگام یوسف خود را در ریسمان آویخت و چون سقا دلو را بلا کشید به جای آب یوسف علیه السلام را دید، آنها یوسف را با خود به مصر بردند و عزیز مصر وی را از آنها خرید و او را به فرزندی برگزید زیرا وی عقیم بود و از وی فرزندی به دنیا نمی آمد. یوسف علیه السلام در قصر پادشاهی رشد و نمو کرد و به کمال قوت و اوج زیبایی و جوانی رسید.

یوسف علیه السلام چنان زیبا و خوش قیافه بود که حتی زنان قصر که به دعوت همسر عزیز مصر به مهمانی حضور یافته بودند از دیدن حسن و جمال وی در تعجب افتاده بودند و چنان مدهوش و هیجان زده شده بودند که به جای اینکه میوه را پوست کنند، دستانشان را بریده و احساس درد هم نکردند، و قرآن کریم سخنان آنها را چنین حکایت می کند:

﴿حَسَّ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾ ۳۱ یوسف

«و گفتند: پاک است خدا، این آدمی زاد نیست، این جز فرشته بزرگوار نیست».

متباقی این داستان معروف است و در مورد آن میان مسلمانان و اهل کتاب اختلاف چندانی وجود ندارد، جز در اموری کم. بعد از آنکه یوسف علیه السلام وزیر خزانه مصر تعیین شد و برادران، پدر و مادرش با وی در مصر اقامت گزیدند، از آنها امت بزرگ بنی اسرائیل (فرزندان یعقوب) تشکیل یافت و سالیانی دراز را در سرزمین مصر گذشتاندند و تا وقتیکه پایبند به اسلام و دین آبایی شان بودند و خداوند یکتا را می پرستیدند با عزت زندگی بسر می بردند. لیکن بعد از آنکه دین آبایی و پروردگارشان را فراموش کردند،

خداوند ﷻ نیز آنها را در زمرة فراموش شدگان محسوب کرد و از رحمت و رعایت خود آنها را تا امروز دور ساخت. و به سبب آن در مصر به زندگی ذلت بار و برده گی دچار شدند، فرعونى ها و اهل مصر از آنها خدمت گاران و نوکران ساختند، اطفال شان را به قتل رساندند و زنهایشان را زنده گرفته به کنیزی برگزیدند، چنانکه خداوند کریم در قرآن عظیم الشأن حال فلاکت بار آنها را در مصر، قبل از تولد موسى ﷺ، که از آن رنج می بردند حکایت نموده است. خداوند ﷻ میفرماید: ﴿وَإِذْ بَجَّيْنَاكُمْ مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ

البقرة ﴿۶۹﴾

«به یاد آرید (ای بنی اسرائیل نعمت ما را برخویش) آن گاه که شما را از چنگ فرعونیان رهانیدیم که آن عذابی سخت را به شما می چشانیدند، پسران شما را سر می بریدند، و زنهایتان را زنده می گذاشتند، و دراین کار آزمایشی بزرگ از جانب پروردگارتان بود».

در این مدت زمانی که بنی اسرائیل در بد بختی و رنج، خواری و ذلت زندگی بسر می بردند، موسى ﷺ در چنین اوضاع سخت و دشوار پا به جهان گذاشت که هر سه ادیان آسمانی، تورات، انجیل، و قرآن با تفاوت و اختلاف حاشیه یی آنها ذکر نموده اند، البته این تفاوت و اختلاف نا چیز، بسبب همان تحریف و تغییری است که علمای یهود و بزرگان کلیسای نصارا آنها در کتابهای مقدسشان پدید آورده و بنام عهد قدیم یعنی تورات و عهد جدید یعنی انجیل آنها نامگذاری کرده اند. موسى ﷺ از مصر فراری شده به سینا اقامت گزید و در آنجا ازدواج کرد و در اثنای برگشت به مصر در منطقه کوه طور پیام الهی و نبوت برایش داده شد و خداوند متعال با اوسخن گفت و هر دو برادر، موسى و هارون را بسوی فرعون مصر فرستاد تا او را به اسلام دعوت کنند. فرعون تکبر ورزید و دعوت آنها را نپذیرفت، و موسى ﷺ با قوم خویش (بنی اسرائیل) از مصر عازم سینا شد که همه دوازده فرقه بودند و هر فرقه آنها متشکل از یک نسل و تبار مستقل بودند که در اصل پسران یعقوب (اسرائیل) و برادران یوسف ﷺ اند. بنی اسرائیل بعد از طی نمودن

مراحل سرگردانی و گمگشتگی در بیابان سینا به سبب سرکشی و نافرمانی پیامبرشان موسی علیه السلام در سرزمین فلسطین جاگزین شدند و انبیای بنی اسرائیل پیایی بسوی آنها فرستاده می شد که قرآن کریم نامهای برخی از آنها را ذکر نموده که عبارت اند از: داود علیه السلام، سلیمان علیه السلام، ایوب علیه السلام، یونس علیه السلام، زکریا علیه السلام، یحیی علیه السلام، و برخی دیگر که قرآن از آنها ذکری نکرده است. تا آنکه آخرین پیامبر از پیامبران بنی اسرائیل عیسی پسر مریم علیه السلام پا به جهان گذاشت. سپس بعد از وفات موسی علیه السلام بنی اسرائیل در گوشه و کنار جزیره عرب پراکنده شدند و بیشتر بسوی حجاز و یمن رو آوردند. اشتباهات و مشکلات بنی اسرائیل در اموریکه ذیلا بیان میشود آشکار میگردد.

۱- آنها بطور مکرر از اوامر پیامبر موسی علیه السلام سر باز زدند که بسبب آن مورد نفرین و غضب خداوند جل جلاله قرار گرفتند. چنانکه در چند موضع از قرآن کریم در این مورد اشاره شده است از جمله فرموده او تعالی: ﴿وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ أَخَذْنَا الْعَجَلَ مِنْ بَعْدِهِ ۖ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٥١﴾ البقرة

«و (یاد کنید) آنگاه که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم، آن گاه شما در غیاب او گوساله را به پرستش گرفتید در حالیکه ستمکار بودید». و فرموده خداوند جل جلاله در همین سوره:

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذْنَا لَكُمْ الصَّعِقَةَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٥٥﴾ البقرة

«و یاد کنید چون گفتید: ای موسی! هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکارا نبینیم. سپس صاعقه (آتشی از آسمان) شما را فروگرفت در حالی که می نگریستید». و فرموده

خداوند جل جلاله: ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿٦٥﴾ البقرة

«و کسانی از شما را که در روز شنبه تجاوز کردند، خوب شناختید، پس به آنان گفتیم:

شادی های طرد شده باشید(به شادی مسخ شوید)». و فرموده او تعالی: ﴿لُعِنَ الَّذِينَ

كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ۚ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا

يَعْتَدُونَ ﴿٧٨﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

﴿٧٩﴾ المائدة

«کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند، به زبان داود و عیسی بن مریم (در تورات و انجیل) مورد لعنت قرار گرفتند، این بدان سبب بود که عصیان ورزیده و از حد می گذشتند، آنان یک دیگر را از عمل زشتی که مرتکب آن میشدند، منع نمیکردند، چه بد است آنچه می کردند».

۲- تحریف و تغییر دادن تورات وفق هوا و هوس و آرزوهای خرافاتی شان در

زمین. طوریکه خداوند ﷻ فرموده است: ﴿أَفَنظَمُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ

يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ البقرة

«آیا طمع دارید(ای مؤمنان) که یهودیان به شما ایمان بیاورند؟ با آن که گروهی از آنان کلام خدا(تورات) را می شنیدند، سپس آن را بعد از فهمید نش تحریف می کردند و

خود شان هم می دانستند». و فرموده اوتعالی: ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ

يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ

مِمَّا يَكْتُمُونَ ﴿٧٩﴾ البقرة

«پس وای(هلاکت) بر کسانی باد که کتاب را (مطابق هواهای نفسی شان) با دستهای خود می نویسند سپس می گویند: این از جانب خداست تا بدان بهای نا چیزی به دست آرند، پس وای بر آنان از آنچه به دست خویش نوشته اند، و وای بر آنان از آنچه به دست می آرند».

۳- فرستادگان خدا ﷻ را به قتل رساندند قسمیکه در قرآن کریم آمده: ﴿وَضُرِبَتْ

عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ

وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿١١﴾ البقرة

«بر پیشانی آنان داغ خواری و ناداری زده شد، و به خشمی از سوی خدا ﷻ بازگشتند (سزاوار خشم او تعالی شدند) این بدان سبب بود که آنان به آیات الهی کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند، این از آن روی بود که سرکشی نموده و از حد می گذشتند» همچنان فرموده او تعالی: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ ۖ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۖ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ ۚ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مِمَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾﴾ البقرة

«وهمانا به موسی کتاب (تورات) را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت سر هم فرستادیم و به عیسی پسر مریم بینات (معجزه های آشکار) بخشیدیم و او را با روح القدس تأیید کردیم (عیسی علیه السلام را با جبرئیل علیه السلام تقویت بخشیدیم) پس چرا هرگاه که پیامبری احکامی خلاف میل شما برایتان آورد، استکبار کردید؟ پس گروهی را دروغگو خواندید (چون عیسی علیه السلام و محمد ﷺ) و گروهی را می کشید؟ و گفتند: (یهودیان) دلهای ما غلف است (روی آن پوششی قرار داد) چنین نیست، بلکه خداوند ﷻ به سزای کفر آوردن شان لعنتشان کرده است از این رو، اندکی ایمان نمی آورند».

۴- ادعای شان مبنی بر اینکه آنها امت برگزیده خداوند ﷻ و پسران و دوستان خدا ﷻ اند. آنها به این گمان اند که خداوند ﷻ بهشت را برای یهود و نصاری و پیروان شان آفریده است، و اگر در دوزخ هم بخاطر گناهانشان داخل کرده شوند جز چند روزی محدود در آنجا نمی مانند، اما نظر آنها در مورد دیگر ملت ها و توده های بنی آدم غیر از یهود و نصارا اینست که آنها از طبقه پست و بی ارزش و برده ها، و خدمت گذاران اند، بنابر آن ریختن خون و گرفتن مال و همه ارزشهای آنان چه از راه زور و غصب و چه از راه حیله و فریب برای یهود و نصارا جایز و حلال است. طوریکه خداوند ﷻ در قرآن کریم از احوال شان بما خبر داده و برگمانهای آنان رد می نماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ

وَالنَّصْرَىٰ نَحْنُ أَبْنَاؤُ اللَّهِ وَأَحِبْتُوهُ. قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾ المائدة

«و یهودیان و مسیحیان گفتند: ما پسران خدا ﷻ و دوستان اویم، بگو پس چرا- خداوند ﷻ - شما را بر گناهان تان عذاب می کند، بلکه شما هم بشری هستید از جمله کسانی که آفریده است، هر که را بخواهد، می آمرزد و هر که را بخواهد، عذاب می کند. و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، از آن خداوند ﷻ است و بازگشت همه به سوی اوست». و فرموده اوتعالی: ﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٤﴾ وَلَنْ يَتَمَنَّوَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿١٥﴾ البقرة

«بگو: (ای محمد ﷺ! به یهودیان) اگر به حکم الهی سرای آخرت مختص شماست نه دیگر مردم، پس اگر راست می گوید آرزوی مرگ کنید- زیرا کسی که به بهشتی بودن خود یقین داشته باشد، قطعاً مرگ برایش از زندگی پر رنج دنیا محبوبتر است، چرا که دنیا زندان مؤمن می باشد- ولی هرگز آن را (مرگ را) هیچ گاه آرزو نمی کنند، به سبب آنچه که دستهای آنان پیش فرستاده است (به سبب گناهان) و خدا ﷻ به حال ستمگران داناست». این بود سرانجام جرأت بنی اسرائیل در ارتکاب گناه و جنایات، که یگانه دست آورد شان فراهم سازی قهر و غضب و نفرین خداوند ﷻ بر خودشان بود، هر چند که از نسل و اولاده انبیای خداوند ﷻ هستند و جد بزرگ شان ابراهیم علیهما السلام پدر انبیاء می باشد، مگر کسی از آنان اگر توبه کند و ایمان آورد و عمل نیکو انجام دهد پس خداوند ﷻ هم توبه پذیر مهربان است. طوریکه خداوند ﷻ در کتاب با عظمتش فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَأَهْدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِنُونَ ﴿١٥٩﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّوْا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٦١﴾ خَالِدِينَ

فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿١١٣﴾ وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌُ وَجَدُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

﴿١١٣﴾ البقرة

«کسانی که آیات روشن و رهنمودهای را که نازل کرده ایم، کتمان می کنند بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب روشن ساخته ایم خدا آنان را لعنت می کند و لعنت کنندگان (فرشتگان و مؤمنان) لعنتشان می کنند، مگر کسانی که توبه کردند و به صلاح باز آمدند و آشکار کردند (حقیقت را) پس بر آنان خواهم بخشود و من توبه پذیرم مهربانم - اما - کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند، لعنت خدا و فرشتگان بر آنان باد و لعنت تمام مردم - بر آنان باد - در آن (دوزخ) جاودانه می مانند، نه عذاب شان کاسته می شود و نه مهلت می یابند. و خدای شما خدایی یگانه است که (در ذات و صفات خویش نظیر و همتایی ندارد) خدایی جز او نیست و رحمان و رحیم است».

سبب اساسی کفر بنی اسرائیل همانا انکار نمودن رسالت پیامبر جهانیان محمد ﷺ، و عدم اعتراف شان به قرآن کریم است علی الرغم گواهی شاهدان خود شان که ثابت نموده اند اینکه قرآن از سوی خداوندیکه پروردگار ما و پروردگار آنها و پروردگار نصارا و پروردگار همه جهانیان است بر پیامبر ﷺ نازل گردیده است. اما سبب دیگر در کافر شدنشان شریک گرفتن با خداوند ﷻ است، چنانکه گفته اند: عزیز پسر خداست طوریکه خداوند ﷻ در قرآن کریم حکایت نموده است: ﴿ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ

﴿٣٠﴾ التوبة

«و یهود گفتند: عزیز پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست». علاوه بر آن نصارا اضافه نموده گفتند: خداوند ﷻ سوم سه خدایان است، یا اوتعالی پسر دارد و در الوهیت جبرئیل (روح قدس) نیز با آنها شریک است و غیره خرافاتی که نه عقل سلیم و نه منطق درست آنرا می پذیرد، بعد بالا رفتن حضرت مسیح احداث نمودند، طبیعی است که اینگونه اعتقادات هیچ سودی به نصارا نخواهد کرد تا آنکه به خداوند یکتا و بی همتای که هیچ شریکی با خود ندارد ایمان نیاورند و گواهی صادقانه دهند که حضرت

محمد ﷺ فرستاده خداوند ﷻ و آخرین پیامبران است و اینکه قرآن کریم کتاب خداوند ﷻ است که برای همه جهانیان فرستاده شده و تا روز قیامت پایدار و محفوظ می ماند.

پس حضرت محمد ﷺ کیست؟ و قرآن کریم چیست؟

حضرت محمد ﷺ در مکه مکرمه در ارجمندترین خانواده که از بزرگان و اشراف قبیله قریش است چشم بجهان گشودند، نسب این خانواده شریف به اسماعیل پسر ابراهیم علیهما السلام برمی گردد. ولادت ایشان ﷺ در سال معروف به عام الفیل که موافق به (۵۷۰) میلادی است می باشد، قصه فیل را تاریخ نویسان در همه گوشه و کنار جهان منحیث یک حادثه بزرگ تاریخی نگاشته اند که از شواهد و آثاری روشن بر خوردار است. یکی از منابع موثق این حادثه، راه های است که لشکر ابرهه آنها از میان قبایل عربی معروف بسوی مکه پیموده و این قبایل تا امروز هم معروف اند. سرزمین آنها از یمن آغاز میشود و از کوه های تهامه گذشته به منطقه طایف وصل گردیده و به مناطق بلند مکه مکرمه منتهی میگردد، مصدر و منبع موثق دوم این حادثه دایرة المعارف های بزرگ علمی و تاریخی جهان است که در قرنهای متمادی گذشته وجود داشته و تا امروز هم در دسترس قرار دارد. به همین اعتبار، مجالی برای غیر مسلمانان نمی گذارد تا در مورد آن مجادله نموده و آنها انکار کنند. اما ما مسلمانان، قصه این حادثه بزرگ را از قرآن کریم که پروردگار آنها با تأکید بما حکایت نموده، شنیده و آموخته ایم و سوره بنام این حادثه تاریخی در قرآن کریم که استوارترین و ثابت ترین کتابهاست نامگذاری شده است، قابل یاد آور است که این حادثه بزرگ تاریخی قداست، بزرگی و عظمت کعبه مشرفه را بیان نموده و تأکید بر وجود آن در این بلد الحرام میکند، سرزمینی که خداوند توانا موقعیت برجسته آنها در قلب و مرکز جغرافیایی کره زمین قرار داده تا قبله مسلمانان باشد و مسلمانان جهان همه ساله بخاطر حج و عمره، با تاسی به راه و روش ابراهیم علیهما السلام و پسرش اسماعیل علیهما السلام

بسوی آن رو آورده و بر رسالت و نبوت پیامبر آخر زمان محمد ﷺ تأکید به عمل می‌آورند.

و در این قسمت خلاصه این قصه یا حادثه تاریخی عجیب را که یکی از علایم و نشانه‌های قدرت خداوند قدیر است خدمت تان تقدیم می‌کنیم.

فیل ابرهه

در نیمه قرن ششم میلادی پادشاه حبشه ارتش بزرگی را با ساز و برگ نظامی زیر فرماندهی (اریاط) بخاطر کمک به برخی از نصارای یمن که چشم به سلطه این سرزمین دوخته بودند فرستاد. اریاط، ابرهه را سر لشکر این جنگ تعیین کرد، بعدها وقتیکه مناطق یمن کاملاً زیر نفوذ احباش قرار گرفت. ابرهه بر امیر خود اریاط، انقلاب را برپا انداخت و او را از بین برد و پس از آن کار حکومت و زعامت یمن را در دست گرفت و بطور مستقل حکومت می‌کرد. احباش و اغلیت مردم یمن در آن زمان پیرو دین نصرانیت بودند، و یهودیت نیز وجود داشت، اما متباقی مردم یمن بت پرست یا سنگ پرست و درخت پرستان بودند، ابرهه در مدت زمامداری خود به رشد و نمو اقتصادی یمن توجه نموده و میخواست از سرزمین تحت سیطره خود فرودگاه شامخ تجارتي بسازد که در سر راه قافله‌های که مال و متاع تجارتي را از هند بسوی شبه جزیره عرب و شام، و از شام بسوی مناطق ساحلی عدن و عمان می‌بردند، قرار گیرد. همچنان میخواست دین نصرانیت را در میان شهرها و دهات قبایل عرب پخش سازد، لیکن برخی از مشاوران یمنی عرب نژاد ابرهه چنین کاری را دشوار شمردند زیرا کلیه قافله‌های تجارتي که بین هند و شام رفت و آمد داشتند باید در مکه فرود آمده و از آنجا بسوی شام بروند، آن هم بسبب وجود خانه کعبه مشرفه در مکه که عربها از آن بزرگداشت نموده بیت الله را مقدس و معظم می‌دانستند و بوسیله آن تبرک می‌جستند. بناءً آنرا بیت الحرام می‌نامیدند، چنانکه ابراهیم علیه السلام وقتی هاجر و پسرش اسماعیل علیه السلام را در این وادی مقدس رها کرد این دعا را خواند: ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ

رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْعَدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ
يَشْكُرُونَ ﴿٣٧﴾ ﴿٣٧﴾ ابراهیم

«پروردگارا! هرآینه من بعضی از فرزندانم را (اسماعیل علیه السلام) در وادی بی کشت نزد خانه محرم تو سکونت دادم، پروردگارا! تا نماز بر پا دارند، سپس دلهای برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده و آنان را از محصولات مورد نیاز شان روزی ده، باشد که سپاسگزاری کنند».

بنابر این اشراف و بزرگان قبیله قریش و سرداران مکه بسبب وجود خانه کعبه نخستین بهره برداران اقتصادی بودند طوریکه قرآن کریم حکایت می کند: ﴿لَا يَلْفُ قُرَيْشٍ ﴿١﴾ إِيَّاهُمْ رِحْلَةَ الِشَّيْءِ وَالصَّيْفِ ﴿٢﴾ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ﴿٣﴾ الَّذِي أَطْعَمَهُم مِّنْ جُوعٍ وَءَامَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ ﴿٤﴾﴾ قریش

«برای الفت دادن قریش، الفتشان هنگام سفر زمستان و تابستان، پس باید پروردگار این خانه را عبادت کنند، همان که در گرسنگی غذایشان داد، و از بیم و ترس ایمنشان گردانید».

اما برخی دیگر از مشاوران ابرهه بوی مشورت دادند که به زود ترین فرصت کلیسای بزرگ و با شکوهی در یمن بنا گردد که مردمان شرق و غرب جهان از زیبایی بنای آن صحبت کنند، بدین ترتیب همه قوافل تجارتي بخاطر زیارت و تبرک به این کلیسا، روی به یمن خواهند آورد، ابرهه هم بلادرنگ به بنای کلیسا دستور داد که آنرا قلیس می نامیدند و بخاطر آبادی آن هزاران کارگر یمنی را که سرزمینشان بوسیله ابرهه اشغال گردیده بود بکار گماشت و سرانجام کلیسای بزرگ به سر رسید که در زیبای خود یکی از شگفت آور ترین و زیبا ترین بناهای آن عصر بشمار می رفت. سپس ابرهه نمایندگان خود را به همه گوشه و کنار جزیره عرب، عراق، شام و وسط مناطق نجد و حجاز و تهامه و حتی سواحل خلیج فرستاد تا مردم را به نصرانیت دعوت نموده و به زیارت و تبرک جستن از کلیسای قلیس تشویق نمایند. لیکن هیچکس دعوتش را لیبک نگفت،

عربها نیز در عبور و مرور از مکه و فرود آمدن شان به آن استمرار دادند. ابرهه از این کار بسیار خشمگین شد و دوباره مشاوران یمنی و احباش خویش را جمع کرد، آنها بوی مشوره دادند که ارتش بزرگ مجهزی را بسوی قبایل عربی در تهامه و حجاز فرستاده و آنها را خوار و ذلیل ساخته بسوی مکه پیشرفت نماید و خانه کعبه را ویران نموده سنگ های آنرا به یمن بیاورند تا قریش بار دیگر به بنای آن قادر نشوند- همچنان ابرهه را مطمئن بر آن ساختند که قبایل بزرگ و مشهور عرب در مناطق شان یکدست و یکپارچه نبوده اختلاف داخلی آنها را از هم جدا ساخته است. بناء در این حمله با مقاومتی چندان رو برو نخواهند شد. ابرهه نیز بلافاصله لشکر بزرگ که مجهز با همه انواع اسلحه مدرنی که در آن زمان مروج بود آماده ساخت و در مقدمه لشکر فیل ضخیم و قوی هیكلی را قرار داد تا هنگام مرور بر قبایل عربی، آنها را در هراس انداخته و به پیشروی خود بسوی مکه مکره ادامه دهد، همچنان در استراتژی جنگی خود روشی را در آغاز حمله اش عملی نمود. طوریکه آنعده قبایلی که دست به مقاومت بردند بزرگان و امرای آنها را توهین و تحقیر نموده و در مقابل پیروانشان خوار و ذلیل ساخت. ابرهه با لشکرش در هر منطقه که میرسید بعد از شکست دادن مقاومت، مردان شان را بقتل می رسانید و زنان و اطفال آنها را به اسارت خود درمی آورد، چنانکه به ارتش اجازه داده بود تا بر مال و دارایی زراعت و مواشی مردم حمله برده و همه را غصب نمایند. بدین ترتیب قبایل عربی را خوار و ذلیل و هراس را در دلهای شان انداخته بود و خبر عملکرد وحشیانه آنها به گوش امرا و بزرگان سایر قبایل دیگر که هنوز لشکر ابرهه به آنها نزدیک نشده بود رسید، و ترس و لرز بردلهای همه حاکم گردیده بود تا مبدا لشکر ابرهه عمل وحشیانه را در مقابل زن و اطفال آنها نیز انجام دهند، اینکار باعث شد تا هر قبیله قبل از رسیدن لشکر ابرهه به دیارشان، برای استقبال و گل افشانی بر لشکر وی بیرون آیند و آمادگی عام و تام شان را به هر نوع همکاری و مدد مالی و لوجستیکی اعلان نمایند، همچنان در مقابل عدم تجاوز بر زنها و اطفال شان آماده شدند که با لشکر وی اشخاص راه شناس را بفرستند تا راه های مکه را به آنان معرفی نمایند. هنگامیکه ابرهه با لشکرش در همواری

های میان وادی های مناطق بلند مکه از جانب طایف رسید در آنجا لشکر خود را جابجا کرده و جلو داران لشکر را بخاطر بدست آوردن معلومات در اطراف مکه فرستاد. آنها نیز شتران و گوسفندان و گاوهای مردمان مکه را که در سر راه شان بود با خود گرفته دوباره بسوی قرارگاه لشکر ابرهه برگشتند، در ضمن مواشی غصب شده دوصد شتر از سردار قریش و بزرگ مکه عبدالمطلب بن هاشم جد رسول الله ﷺ بود. هنگامیکه عبدالمطلب از آن آگاه شد کسی را نزد ابرهه فرستاد تا اجازه دیدار باوی را حاصل نماید، ابرهه گمان نمود که عبدالمطلب حتماً برای باز داشتن وی از ویران نمودن کعبه و دفاع از آن نزدش آمده است به همین خاطر بوی اجازه دیدار داد، هنگامیکه عبدالمطلب بر ابرهه وارد شد، ابرهه گفت: تو سردار قریش و امیر مکه هستی و من بخاطر جنگ یا آزار و اذیت شما به سرزمین تان نیامده ام، تنها می خواهم این کعبه را ویران کنم که شما به آن حرمت و احترام دارید و آنرا مقدس میشمارید، اما اگر در مقابل من مقاومت نموده بایستید من با شما اعلان جنگ میکنم و هرگز کسی شما را نجات نخواهد داد. عبدالمطلب در جواب گفت: ای پادشاه یمن! من بخاطری نزد تو آمده ام تا شترانم را دوباره بمن مسترد کنی. ابرهه از جواب عبدالمطلب تعجب کرده گفت: ای مرد! تو بزرگ قوم و خردمند ترین آنهایی، من بتو می گویم آمده ام تا این خانه را که بیت الله می نامید و آنرا مقدس شمرده از آن تبرک می جوئید، ویران نمایم، ولی خودت در مقابل، هیچ گونه دفاعی هم از آن نکرده و شترانت را از من می خواهی؟!!

عبدالمطلب قول معروف خود را به ابرهه گفت: (من صاحب شترانم و خانه از خود صاحبی دارد که از آن دفاع می کند) و در روایت دیگر مؤرخان چنین نگاهشته اند: (من صاحب شتران هستم اما بیت صاحبی دارد که از آن حمایت می کند) این سخنان، تعجب ابرهه را بیشتر آورد و دستور داد تا شتران را بوی مسترد کنند. سپس گفت: من جزاینکه کعبه تان را ویران سازم دیگر چاره ندارم، و می بینم چه کسی مانع من خواهد شد. بعد از گذشت چند شب، لشکر ابرهه آماده گی حمله بر مکه را گرفتند و فیلها را نیز آماده ساختند و صبح هنگام یکی از روزها ابرهه به لشکر دستور داد تا بسوی مکه در

حرکت بیفتند و چون به وادی محسر (در میان مزدلفه و منا) رسیدند، فیل بزرگ زانو زد و برنخاست تا بسوی کعبه رود، چنانکه هرگاه رویش را بسوی شمال یا شرق یا جنوب می گردانند، برمی خاست و می دوید و چون رویش را بسوی مکه میکردند زانو می زد و از رفتن امتناع می ورزید. و هنگامیکه از بردن فیل با خود مأیوس گردیدند، ابرهه ناچار شد تا تصمیم بگیرد فیل را همانجا بگذارد و با لشکر خود در سیر بسوی کعبه ادامه دهد، قبل از اینکه اشاره حرکت بسوی کعبه را دهد در آسمان ابرهای سیاه رنگ را دیدند که از جانب بحر، غربی مکه برخاست تا آنکه در بالای سرشان قرار گرفته و سایه انداخت و فضا را کاملاً تاریک گردانید، آنها نخست گمان کردند که این ابر بارانی است که خداوند عز وجل بمنظور مژده و تهنت آنها که میخواهند کعبه را ویران کنند فرستاده است. لیکن ناگهان با ابرهای سیاهی روبرو شدند که باران نه، بلکه سنگ برایشان ریخت. خداوند عز وجل دسته های از مرغانی بنام ابابیل را فرستاد که هرکدام سه عدد سنگ همراهی خود داشت، سنگی در منقار و دوسنگ دیگر در پنجه های پاهایشان مانند دانه نخود، که به پیکر هیچ کدام نمی رسید مگر آنکه اعضای وجودش از هم فرومی پاشید. و آنان را همچون گیاه خورده شده در زیر دهان حیوانات نموده و نیست و نابود میکرد. تأثیر این سنگ های کوچک در نابود ساختن آنها، مانند تأثیر بمب اتمی بود که امریکا آنرا بر دو شهر جاپان، هیروشیما و ناگاساکی پرتاب کرد که در اثر شعاع اتمی و حرارت انفجار بمب، پوست و گوشت بدن ساکنان این دو شهر در مقابل چشمان شان فرو می ریخت تا آنکه جان های شان از تن ها بیرون آمد. به همین ترتیب اکثر افراد لشکر ابرهه به هلاکت رسیدند و تعداد کمی که قادر به فرار شده بودند، در نیمه راه، قبل از رسیدن به یمن نابود شدند. در مورد این حادثه بزرگ تاریخی خداوند عز وجل در قرآن کریم به ما خبر داده

می فرماید: ﴿الَّذِي تَرَكَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ﴿١﴾ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلِيلٍ ﴿٢﴾ وَأَرْسَلَ

عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿٣﴾ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ ﴿٤﴾ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ ﴿٥﴾ ﴿ الفیل

«آیا ندیدی که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟ آیا نیرنگشان را بی اثر نساخت؟ و بر سر آنان دسته دسته پرندهگان ابابیل فرستاد، بر آنان سنگریزه هایی از سنگ گل فرومی انداختند، پس سر انجام آنان را مانند کاه نیمه جویده گردانید».

ولادت پیامبر بزرگ اسلام ﷺ

چند ماه بعد از حادثه فیل، پیامبر ﷺ در مکه مکرمه بدنیا آمدند، آنحضرت ﷺ در رحم مادر شان بودند یا بعد از تولد، پدر خود را از دست دادند، سپس مادر شان آمنه دختر وهب نیز در سن شش سالگی ایشان وفات یافت و ایشان تا هشت سالگی تحت سر پرستی پدر کلان شان عبدالمطلب قرار داشتند و بعد از آنکه او هم چشم از جهان بست، ابوطالب کاکایشان سر پرستی ایشان را بر عهده گرفت و تا مبعوث شدن شان با ابوطالب بودند تا اینکه بعد از گذشت چند سال از بعثت ایشان ابوطالب نیز وفات یافت. آنحضرت ﷺ در طفلی گوسفند چرانند، و در سن بیست و پنج سالگی با خدیجه رضی الله عنها ازدواج کردند و در سن چهل سالگی به پیامبری مبعوث گردیدند.

آنحضرت ﷺ خوانده و نوشته نمی توانستند، و با سخنوران و شاعران عصر شان نشست و برخاست نداشتند. و ثابت هم نشده که ایشان شعر تقلبی هم گفته باشند، لیکن با وجود ناخواندن، از بهترین فصاحت و بلاغت کلامی برخوردار بودند و در اخلاق و ادب و حیا نظیری نداشتند، ایشان در میان مردم به صداقت و راستی و امانتکاری و راستگویی معروف بودند و هیچگاهی کسی از ایشان دروغی را نشنیده است. ایشان تا جایی امانتکار بودند که مردم قبل از سفر، مال و متاع گران قیمت شان را نزد آنحضرت ﷺ می گذاشتند و بعد از برگشت آنچه که در نزد شان امانت گذاشته بودند بدون کمی و کاستی دوباره می گرفتند، بدون اینکه سند یا شاهی در میان باشد. آنحضرت ﷺ در ایام جوانی با بی خردان رابطه نداشتند و در راه ها نمی نشستند. این بود سیرت و اخلاق عالی آنحضرت ﷺ قبل از نبوت. پس بعد از آن چگونه خواهد بود؟ آنحضرت ﷺ در سن چهل سالگی به پیامبری مبعوث گردیدند. هنگامیکه ماه رمضان

سال سوم عزلت شان در غار حرا واقع در مکه فرا رسید، خداوند ﷻ خواست که جهانیان را از رحمت خویش برخوردار گرداند. همان بود که ایشان را به رسالت برگزیده و جبرئیل ﷺ آیاتی از قرآن کریم را بر ایشان فرود آورد و برایشان خواند و اولین آیاتی که بر ایشان نازل گردید سوره (اقرا باسم ربك الذي خلق - خلق الانسان من علق) است سپس در قدم اول مأمور به دعوت مردم بسوی خداوند و یکتا پرستی و تصحیح نمودن عقاید و مفاهیم نا درستی که در میان اقوام مکه وجود داشت گردیدند و در قدم دوم منحیث دعوتگر مخلص، مژده دهنده و هدایت گری بسوی جن و انسان فرستاده شدند تا آنها را بسوی خداوند ﷻ دعوت کنند، ایشان در راه دعوت ثابت قدم و استوار بوده و در این راه همه مشکلات، اذیت و آزار مردم را متحمل گردیدند. کسانی که ایشان را آزار و اذیت می نمودند و سد راه دعوت ایشان می شدند گمان می بردند که آنحضرت ﷺ طمع ریاست یا امارت و یا مال را دارند، بدین منظور یکی از بزرگان مشرکین بنام ابو ولید عتبه بن ربیعہ داوطلبانه حاضر شد تا با آنحضرت ﷺ به گفتگو بنشیند، وی نزد آنحضرت ﷺ آمده گفت: ای برادر زاده ام! اگر در بدل آنچه که آورده ای امید مال و ثروت داری، برای مال جمع آوری نموده ترا ثروتمندترین شخص مکه میسازیم، و اگر در مقابل آن آرزوی بزرگی و ریاست را داری، ترا رئیس و سردار خود تعیین می کنیم و هیچ مسأله را بدون مشورت خودت اجراء نخواهیم کرد، و اگر پادشاهی می خواهی ترا پادشاه می گردانیم. پیامبر بزرگ ﷺ در جواب، چند آیت را برایش تلاوت نمودند و ابو ولید شرمسار بسوی قوم خود برگشت، سپس چندین تن از بزرگان قریش نزد ابوطالب رفته و گفتند: «ای ابوطالب! برادرزاده ات خدایان ما را دشنام داده، بر دین ما خرده گرفته، هوشیاران ما را بی خرد شمرده و پدران ما را گمراه دانسته است. باید او را از ما باز داری یا آنکه ما را اجازه دهی تا با او تصفیة حساب کنیم، زیرا تو خود نیز بر آیین مایی و تا ترا نیز از شر او رهایی بخشیم!!». ابوطالب هنگامیکه سخنان آنها را به پیامبر ﷺ بازگو نمود آنحضرت ﷺ فرمودند: « ای عمو! به خدا سوگند ولو که آفتاب را در دست راست و مهتاب را در دست چپم بگذارند تا این کار را فرو گذارم، آن را رها نخواهم کرد تا آنکه

خداوند ﷻ آن را حاکم سازد یا اینکه در این راه نابود شوم» ایشان با اینگونه مواقف دلیرانه که همه تاریخ نویسان در مورد آن صحبت نموده اند، صدق رسالت و نبوت خویش را که از جانب پروردگار عالم فرستاده شده به اثبات رسانیدند، حتی جیرئیل عليه السلام از جانب پروردگار نزد آنحضرت ﷺ حضور یافته فرمود که خداوند ﷻ به تو عرض می کند که اگر میخواهی همزمان پادشاه و پیامبر باشی (مانند داود و سلیمان عليهما السلام) آنحضرت ﷺ قبول نکرده فرمودند: « من دوست دارم تا بنده و فرستاده الله بزرگ باشم» چنانکه از جانب پروردگار به ایشان عرض شد که اگر بخواهی بیابان وسیع مکه را برایت به طلا مبدل سازم، لیکن آنحضرت ﷺ فرمودند: (نه ای پروردگارم! میخواهم یک روز گرسنه باشم و یکروز سیر، اما روزیکه گرسنه باشم به تو ناله و زاری و دعا می کنیم، و روزیکه سیر باشیم ترا حمد و ثنا گویم) به قسمت زهد این کتاب مراجعه کنید.

پیام حضرت رسول اکرم ﷺ

پیام و رسالتی که آنحضرت ﷺ بخاطر رساندن و نشر آن به مردم جهان، همه زحمات و دشواری ها و مشقت ها را متحمل شدند، هدف و مرام اساسی آن بیرون آوردن مردم از تاریکی های شرک و بت پرستی، بسوی نور اسلام و یکتا پرستی، و خداوند ﷻ را به وحدانیت شناختن و بلاخره نجات از آتش است.

از جمله اموری که رسالت آنحضرت ﷺ بر آن تاکید ورزیده اینست که ایشان آخرین پیامبران در زمین هستند، و این بشارت تورات و انجیل هم است البته قبل از اینکه بدست دانشمندان یهود و بزرگان کلیسای نصارا در آن تحریف و تبدیل صورت گیرد، لیکن با وجود تحریف و تبدیل که در آن صورت گرفته، آثار پرتو نور الهی در برخی از نسخه های آن هنوز هم باقی مانده است، که از آمدن آخرین رسالت بوسیله پیامبر اکرم ﷺ بشارت میدهد، این امر باعث می گردد تا نظری کوتاه در احوال و تغییراتی که در طول تاریخ در انجیل عیسی ﷺ واقع گردیده، بیندازیم، چنانکه با یقین کامل به اثبات رسیده و اعترافات علمای خود نصارا نیز در زمینه موجود است براینکه انجیلی که

عیسی علیه السلام آنرا آورده بود بعد از بلند رفتنش به آسمان فعلاً در دسترس قرار نداشته و کاملاً پنهان شده است، و بعد از بلند رفتن عیسی علیه السلام بیشتر از هفتاد انجیل ظاهر شد که مضامین یکی آن با دیگری سر نمی خورد. و تا حال دو انجیلی که در متن و مضامین باهم موافق باشند در میان آنها دریافت نشده است. چنانکه این را هم اعتراف نموده اند که حتی یکی از این انجیل ها هم در زمان خود عیسی علیه السلام نوشته نشده بلکه برخی از شاگردان حواریهای عیسی علیه السلام آنرا نوشته اند، و این هم ثابت است که حتی شاگردان شاگردان حواریهای عیسی علیه السلام بعضی از این انجیل ها را نگاشته اند، از سوی دیگر هر کدام از آنها کتابهای خود را به اقوال شاگردان حواریهای نسبت داده اند، و در میان مضامین این کتابها اموری خیالی و خرافاتی و قصه های عجیب و غریبی را جابجا نموده اند که نه عقل آنرا میپذیرد و نه منطق، و سندهای آنها کاملاً منقطع است، آنان قادر به این نشده اند که حتی یک نسخه از انجیل های را که یک شاگرد حواری ها نوشته باشد دریابند، زیرا انجیل اصلی که از مسیح علیه السلام بجا مانده بود پنهان گردید، و بدست و خط خود حواریهای و در عصر خود آنها بزبان یونانی قدیم نوشته شد، که فعلاً در تمام جهان چنین نسخه که به خط حواریها و با زبان یونانی قدیم نوشته شده باشد وجود ندارد، از اینرو علمای نصارا ناگزیر شده جلسه بزرگی را تشکیل دادند که در آن از بزرگترین علمای نصارا و بزرگان کلیساهای جهان دعوت بعمل آوردند. اولین گردهم آیی جهانی نصارا در شهر نیکیا در سال (۳۲۵) میلادی برگزار شد و بنام (گردهم آیی اول نیکیا) معروف شد. در این گردهم آیی همه انجیل های موجود در جهان را، در چهار انجیل مختصر نمودند که عبارت اند از: انجیل یوحنا، انجیل متا، انجیل مرقس، و انجیل لوقا. چنانکه می بینیم هر انجیل را به مؤلف آن منسوب نمودند و در مضامین جوهری و حاشیه یی این انجیل ها اختلاف، تناقض و تفاوت های واضح به نظر می خورد. آنها در این اجلاس از انجیل برنایا هیچ سخنی نگفتند و حقیقت آنرا کاملاً پنهان نمودند، سپس گردهم آیی های دیگر نیز برگزار گردید که مشهورترین آن بعد از گردهم آیی نیکیا در سال (۳۲۵) میلادی، گردهم آیی قسطنطنیه اول در سال (۳۸۱) میلادی، و گردهم آیی

افس در سال (۴۳۱) میلادی و گردهم آیی خلقدونیا در سال (۴۵۱) میلادی و گردهم آیی قسطنطنیه دوم در سال (۸۶۹) میلادی میباشد که در بحث های آینده در مورد این گردهم آیی ها بطور جداگانه صحبت خواهیم کرد، چنانکه در مورد بشارتهای وارد شده در تورات، با وجود تغیر و تحریف در آن، که در باره نبوت پیامبر بزرگ ما ذکر شده با شما خوانندگان عزیز صحبت خواهیم کرد. لیکن قبل از همه در مورد انجیل برنایا صحبت می کنیم که نصارا تا آخرین وسع شان کوشیده اند آنرا از انظار مردم جهان پنهان نموده، نوری را که در آن قرار داشت خاموش سازند لیکن خداوند قادر و توانا آنرا در قرآن کریم آشکار ساخت، طوری که فرموده است: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٦﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

﴿٧﴾ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٨﴾ ﴿الصف﴾

«و یاد کن هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل هرآینه من فرستاده خداوند ﷻ به سوی شما هستم، تصدیق کننده آنچه پیش روی من است از تورات، و به پیامبری بشارت دهنده ام که بعد از من می آید و نامش احمد است، پس چون با معجزه ها پیش آنان آمد، گفتند: این سحری آشکار است. و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بر بست و حال آن که او به سوی اسلام فراخوانده می شود، و خداوند ﷻ قوم ستمکار را هدایت نمی کند». لیکن به این معنا نیست که انجیل برنایا نشریه از اقوال عیسی ﷺ بوده و آنچه در تورات اصلی است بطور کامل و بدون تحریف در آن موجود است، بلکه در آن نیز تحریف و زیادت و حذف، در نقل و رونویسی چندین باره از آن، رخ داده است. طوری که در همه انجیل ها چنین کاری صورت گرفته است، در حالیکه انجیل یک انجیلیست که بر عیسی ﷺ نازل گردید ولی امروز اصلاً اثری از آن وجود نداشته و کاملاً ناپدید شده است.

پس برناپا کیست؟

برناپا یکی از شاگردان حضرت مسیح صلی الله علیه و آله یعنی از جمله دوازده حواری هاست که بر نشر و پخش دعوت صحیح و بشارت دادن مردم بر قرب رستاخیز حریص بود، وی مورد اعتماد مسیح صلی الله علیه و آله قرار داشت بنابر آن او را بخاطر وعظ و تبلیغ مردم به قریه جات و شهرها میفرستاد تا مردم را بسوی دین اسلام (دین ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و اسباط و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم) دعوت نماید. برناپای حواری که انجیل نوشته شده را از خود بجا گذاشته است، در آن قصه و حکایات مسیح صلی الله علیه و آله را درج کرده با آنهم در سندش انقطاع موجود است طوریکه سایر انجیل ها نیز از این بابت دچار مشکلات هستند. لیکن امتیازی که انجیل برناپا نسبت به سایر انجیل ها دارد اینست که از بلاغت و دقت در تعبیر بر خوردار بوده وقایع و حوادث و معلوماتی مختلف نسبت به دیگر انجیل در آن ذکر شده است. و برخی از این وقایع و حوادث و اخبار با حقایقی که در قرآن کریم وارد است موافقت دارد. مانند تحریم و تحلیل اشیاء و حقیقت عیسی صلی الله علیه و آله اینکه پیامبر خداوند است و یک انسان بوده نه خدا است و نه پسر خدا. و مژده آمدن محمد صلی الله علیه و آله را به صراحت بیان نموده. هنگامیکه بزرگان کلیسا دیدند که انجیل برناپا ادعا های دروغین شان را برملا و نقش بر آب کرده وجود تحریف و تغیر در انجیل های دیگر را که در آن حرام را حلال ساخته بودند نمایان میکند، و از سوی دیگر در چندین موضع آن نام پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله ذکر شده است و همچنان بر رسول بودن عیسی صلی الله علیه و آله مانند سایر رسولان تاکید بعمل آورده، بلاخره این اسباب آنها را وادار ساخت تا مدتی پنهانش سازند، تا آنکه پاپ جلاسیوس رومی در سال ۴۹۲ میلادی آمد و همه رؤسای کلیساهای جهان را به مصادره نمودن کلیه نسخه های آن، سپس تلف و سوختاندن آن امر نمود. بدین ترتیب همه نسخه های انجیل برناپا را محو ساخته و تنها یک نسخه آنرا پاپ برای مطالعه شخصی خویش در کتابخانه واتیکان گذاشت، چنانکه

وی دستور داد که نام برنایا از زمره نامهای حواری ها حذف گردد که به این ترتیب کلیه آثار وی را از تاریخ نصرانیت محو و ناپدید نمودند، لذا امروز می بینیم که در انجیل متا نامهای دوازده حواری یا شاگردان مسیح علیه السلام ذکر شده اما نام برنایا را حذف نموده اند، در حالیکه نامهای حواریهای دوازده گانه که در انجیل برنایا ذکر است نام توما و سمعان قانونی از نزدشان حذف شده است، لیکن هر طوری حذف کنند و یا تغییر بدهند ولی نامهای حواری دوازده گانه به همه معروف است و از جمله شان یکی هم برنایا است و هیچ تاریخ نویسی این جرأت را نمیتواند که وجودش را نفی کند.

و در نیمه قرن شانزدهم میلادی راهبی بنام (فرام رینو) بر نامه های پاپ اورپانس دست یافت که در آن چیزی از انجیل برنایا ذکر شده و میتوان به آن استناد کرد. این راهب کوشید تا بر انجیل برنایا دست یابد لیکن نتوانست تا اینکه روزها و سالها گذشت و بلاخره راهب فرام رینو یکی از افراد مقرب پاپ (سیکتیس پنجم) در سال ۱۵۸۵ میلادی گردید. و همان نسخه انجیل برنایا را که پاپ جلاسیوس برای خود در کتابخانه فاتیکان گذاشته بود و تا دیر زمانی با سایر کتابها در انبار کتابهای قدیمی که گرد و غبار چند ساله بر آن نشسته بود، باز ایستاده بود.

چون راهب فرام رینو به پاپ سیکتیس نزدیک شده و رضایت او را حاصل نموده بود، بوی اجازه داد تا در کتابخانه خاص فاتیکان به بحث و جستجو بپردازد، که در نتیجه فرام رینو توانست نسخه انجیل برنایا را از میان کتابهای بیشمار بدست آورد که این نسخه به زبان ایطالوی نوشته شده بود، وی هنگامیکه به مطالعه آن آغاز کرد دریافت که عیسی علیه السلام انسان و رسولی بیش نیست که از طرف خداوند جل جلاله مأمور شده است، و در باب (۲۲۰) آن دید که با حروف واضح چنین نوشته است: (و این ماندگار خواهد بود تا آنکه احمد پیامبر خدا بیاید و وقتیکه آمد همه فریب کاریها به کسانیکه به شریعت خداوند جل جلاله ایمان دارند، آشکار و برملا میشود) همچنان در آن آمده که الله جل جلاله پروردگار آسمانها و زمین است و ذبیحی که بجای او قچ ذبح گردید همانا اسماعیل علیه السلام از پسران ابراهیم علیه السلام است نه اسحاق علیه السلام. چنانکه به دار آویختن مسیح علیه السلام را تایید نکرده، بلکه

تأکید بر آن نموده که امر بر آنان مشتبه شده و شاگرد وی را که یهودای اسخریوطی نام داشت بجای او بدار آویختند- و این سخن موافق با آیات قرآن کریم است که خداوند عز و جل فرموده است: ﴿ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا أَنْبَاءَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾ بَل رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾ وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَلْأَكْثَرِ لِيُؤْمِنُوا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ﴿١٥٩﴾ النساء

«و به سبب گفته‌شان (یهودان) که ما مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم. و حال آنکه نه او را کشتند و نه بر دار آویختند ولیکن امر بر آنان مشتبه شده (شبه عیسی علیه السلام بر غیر وی افکنده شد و آنها کسی دیگر را به جای عیسی علیه السلام کشتند) بی گمان کسانی که در باره عیسی اختلاف کردند از حال او در شک اند و هیچ علمی به آن ندارند، فقط از حدس و گمان پیروی می کنند و او را به یقین نکشته اند. بلکه خدا او را بسوی خود بالا برد و خدا غالب و حکیم است. و از اهل کتاب کسی نیست، مگر آن که پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می آورد و روز قیامت او (عیسی علیه السلام) بر آنان گواه است.»

پس از آنکه فرام رینو انجیل برنایا را کشف کرد به پیامبر آخر زمان محمد صلی الله علیه و آله و به قرآن کریم ایمان آورد و شروع به نشر و پخش انجیل برنایا نمود، البته پاپ های گذشته هرکدامی به نوبه خود آنرا در زندان فاتیکان حبس نموده بودند. سپس در قرن هجدهم میلادی نسخه دیگری از انجیل برنایا به زبان اسپانوی که متن آن مطابق متن نسخه ایتالوی است بدست آمد. و در این اواخر داکتر قس چارلز فرانسیس بوتو در کتاب معروفش بنام (روزگاران گم کرده شده عیسی صلی الله علیه و آله آشکار می گردد) اعلان کرد، انجیلی بنام برنایا که در نخستین عهدش بوسیله کلیسا ناپدید شده بود و تایید کننده انجیل برنایای که به زبان ایتالویست، در این اواخر در منطقه بحر میت بدست آمده است، این انجیل قدیمی در داخل ظروف گلی گذاشته شده و در گودالی در منطقه ساحلی بحر میت مدفون بود. و فعلاً حکومت اردن همه نسخه های خطی آنرا محفوظ نگهداشته است و

داکتر (داف اولبریت) که یکی از ستونهای باستان شناسی آثار انجیل است از آن دیدار نموده و گفته است: «هیچ شک و شبه ای در صحت این نسخه های خطی وجود ندارد» چنانکه یکی از بزرگان مسیحیت بنام (پاول دیفز) دبیر کل مرشدان واشنگتن در کتابش بنام: (نسخه های خطی بحر میت) اظهار داشته که «نسخه های خطی که از منطقه بحر میت بدست آمده بزرگترین اکتشافی مهمی است که در خلال چندین قرن مانند آن کشف نشده و حاوی معلوماتی است که مفهوم حالی انجیل های تقلیدی را تغییر میدهد»، چنانکه در ضمن این نسخه های خطی نگاشته شده که (عیسی پیامبر نصارا بود و پیامبر دیگری بعد از وی خواهد آمد) خوانندگان محترم! این چنین خداوند قادر و توانا نور حقیقت را بر زبانها و دستان خود آنها ظاهر و آشکار می سازد و آنها بیخبراند، طوریکه در قرآن کریم فرموده است: ﴿ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَسَلْنَا لَهُمُ اللَّهُ آتَانَ يَوْفَكُونُ ﴿٣٠﴾ اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُّرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣١﴾ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَهُ. وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٣٢﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾ التوبة

«یهودان گفتند: عزیر پسر خداست و نصارا گفتند: مسیح پسر خداست، این سخنان آنان است به دهانهایشان ، به سخن قومی تشبه می جویند که پیش از این کافر شدند، خدا آنان را بکشد چگونه باز گردانده می شوند؟ اینان دانشمندان و راهبان خود را بجز الله به خدایی گرفتند و - همچنان نصارا - مسیح پسر مریم را، با این که مأمور نبودند جز این که خدای یگانه را بپرستند، معبودی جز او نیست، منزّه است او از آنچه با او شریک می گردانند، می خواهند نور الله را با دهانهایشان خاموش کنند، و الله نمی گذارد مگر آن که نور خود را کامل کند، هرچند کافران ناخوش شوند».

در این قسمت به برخی از شواهدی اشاره می‌نماییم که تورات از آمدن حضرت محمد صلی الله علیه و آله مزده داده است، علی‌رغم جنایت تحریف و محو ساختن و تغییر دادن آن، که بوسیله علمای یهود و نصارا در عهد قدیم و عهد جدید آن ایجاد گردیده است، ولی با آن هم خداوند جل جلاله شواهدی را در آن باقی گذاشته و آنها نتوانسته‌اند آنرا حذف یا از میان بردارند، تا که در روز قیامت حجت خداوند جل جلاله علیه آنان وجود داشته باشد.

* در فصل (۱۸)، سفر تثنیه فرموده موسی علیه السلام، چنین آمده: «پروردگام بمن فرمود: در آنچه سخن گفتند نیک گفتند، من هم پیامبری مانند خودت در میان آنان از برادرزاده گانشان برپا خواهم کرد، و سخنانم را بر زبانش جاری خواهم ساخت و او هم هر وصیت مرا به آنها می‌رساند- و کسیکه از فرموده هایش که از جانب من آنرا بیان میکند پیروی نکرد، پس من از آن انتقام گیرم) این خود بشارتی است طوری که «بشری زخاری میخائیل» در کتابش بنام «محمد رسول خداست و اینچنین انجیل‌ها به آمدنش بشارت می‌دهند» میگوید: این بشارت در مورد یوشع نیست طوری که دانشمندان یهود ادعا دارند، و نه بشارت مسیح علیه السلام است چنانکه علمای الهیات نصارا آنرا تفسیر نموده‌اند، بدلیل اینکه در آن لفظ (مانند خودت) آمده و یوشع مانند موسی نبود زیرا به وی کتابی وحی نشده است، همچنان عیسی علیه السلام مانند موسی علیه السلام نیست زیرا عیسی علیه السلام بدون پدر به امر خداوند جل جلاله بدنیا آمده و شریعتی مانند موسی علیه السلام نداشت، و بشارت از بنی اسرائیل یعنی فرزندان یعقوب به کسی دیگر منتقل هم نشد بلکه در برادرزادگانشان که اسماعیل علیه السلام و اولاده اویند، منتقل گردید.

* و در اصحاح (۳۲) از سفر استثنا (۱۱) از خداوند عزوجل روایت میکند که اوتعالی فرمود: (آنها با کسی مرا بر غیرت وا داشتند که خدا نیست و مرا با معبودهای باطل شان خشمگین ساختند و من هم آنها را با چیزی بر سر غیرت می‌آورم که ملت چندان بزرگ نیستند، با ملتی ناخوان و بی سواد آنها را خشمگین می‌سازم) و این معامله معاوضه و مبادله با یهود محقق گردید طوری که قرآن کریم به آن اشاره نموده است: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي

الْأُمِّيِّكَ رَسُوْلًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَمِنَ ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢﴾ الجمعة

«اوست (خدای بزرگ) که در میان ناخوانان پیامبری از خودشان برانگیخت، آیات او را بر آنان می خواند و آنان را پاک می گرداند و به آنان کتاب و حکمت می آموزد و یقیناً آنان پیش از این در گمراهی آشکاری بودند». * و در فصل (۱۱) از سفر تکوین سخنی که از جانب خداوند عَلَّاهُ متوجه ابراهیم خلیل عَلَّاهُ است چنین آمده: «و پسر کنیز را نیز به امتی بزرگ مبدل خواهم کرد چرا که وی از نسل توست» و چنین هم شد، هنگامیکه ابراهیم عَلَّاهُ و پسرش اسماعیل عَلَّاهُ دعا نمودند که: ﴿ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٢٨﴾ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٢٩﴾ ﴿ البقرة

» پروردگارا! ما را تسلیم خود قرار ده (بر اسلام استوار و پایدار گردان) و از نسل ما امتی فرمان بردار خود بساز و مناسک ما را به ما راهنمایی فرما، و از ما درگذر که تویی توبه پذیر مهربان، پروردگارا! در میان آنان (در میان اعرابی که از نسل ما دوتن هستند) رسولی از خود شان برانگیز که آیات ترا بر آنان بخواند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه شان کند - از شرک و گناه - که تو خود عزیز و حکیمی».

بدین ترتیب مراد از امتی که از نسل ابراهیم عَلَّاهُ خواهد بود، امت پیامبر عَلَّاهُ است و آنحضرت عَلَّاهُ از اولاده اسماعیل عَلَّاهُ که پسر کنیز (هاجر) بود میباشند.

* در انجیل یوحنا از زبان مسیح عَلَّاهُ چنین وارد شده است: (اگر مرا دوست میدارید پس از اوامر من پیروی کرده آنرا عملی می کنید، و من هم به خداوند عَلَّاهُ دعا می کنم که paraclet دیگر به شما عطا نماید) ۱۴، ۱۵/۱۶ یوحنا. همچنان فرمود: (paraclet) روح مقدس است که زود است خداوند عَلَّاهُ وی را بنام من (رسول) بسوی شما خواهد فرستاد و از هر چیزی شما را آگاه می سازد و شما را از سخنانی که من می گویم تذکر خواهد داد) ۱۴/۲۶ یوحنا. و فرموده است که: (او خودش بر من گواه خواهد بود) ۱۵/۲۶ یوحنا.

همچنان فرمود: (رحلت من به سود شما خواهد بود، چرا که اگر من رحلت نکنم paraclet هرگز بسوی شما نخواهد آمد برعکس اگر من رحلت نمایم وی را بسوی شما خواهم فرستاد و وی با آمدنش جهان را در مورد آنچه که به خطا و عدل و حکم تعلق می گیرد سراسیمه خواهد کرد) ۸/۷/۱۶ یوحنا. و فرموده وی: (هنگامیکه روح حقیقت بیاید، شما را بسوی حقیقت کامل ارتقا خواهد بخشید، زیرا وی هرگز به اراده و اختیار خود صحبت نمی کند، و از آنچه که میشود به شما می گوید و شما را از هر آنچه که بوقوع خواهد پیوست آگاه می سازد، و مرا تمجید و توصیف خواهد کرد) ۱۳، ۱۶، ۱۴ / یوحنا.

از این سخنان مسیح علیه السلام بر می آید که وی بصراحت در مورد اینکه خداوند جل جلاله پیامبری را بعد از وی می فرستد که کاین بشری بوده نقش کسی را بازی میکند که به گفته یوحنا پیامبری خواهد بود که از خداوند جل جلاله می شنود سپس آنرا به گوشهای مردم میرساند، و این همه صفاتی است که با دقت تام می فهماند که وی آخرین پیامبران، پیامبر گرامی ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

بعد از اینکه شواهد آشکار از تورات و انجیل را که بر رسالت و بر انگیزته شدن حضرت مصطفی محمد صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داده است به عرض تان رسانیدیم، دوباره برگشته صحبت خویش را در مورد پیامبر بزرگ ما و بهترین انبیاء محمد صلی الله علیه و آله و سلم تکمیل نموده و فشرده را در مورد معجزه بزرگ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرآن کریم که بر ایشان نازل گردیده است تا رهبر و راهنما و مژده برای مؤمنان باشد، برای تان پیشکش می کنیم.

از لابلای قصه ها و حکایات انبیاء علیهم السلام دانستیم که خداوند قادر و توانا وقتی پیامبری را با کتاب بسوی مردمی می فرستد، ویرا با معجزه ها و امور خارق العاده و خارق الطبیعه پشتیبانی و حمایت می کند که بدست آنها ظاهر می گردد، و اینکار به دو سبب صورت می گیرد: اول بخاطر اطمینان خاطر مردم در مورد دعوت آنها تا بدون شک و تردیدی آنان را تصدیق نموده و ایمان بیاورند، زیرا هنگامیکه مردم با چنین امور خارق العاده که بدست پیامبران خداوند جل جلاله ظاهر می گردد برخوردند، پی میبرند که بوقوع

پیوستن همچو اموری، بدون اذن و اراده خداوند قادر و توانا امکان پذیر نیست. دوم بخاطر تقویت و بالا بردن معنویات پیامبران علیهم السلام در مقابله با دشمنان کافرشان، معجزاتی به آنها داده میشود.

در این قسمت به طور نمونه، به بعضی از معجزات پیامبران که بدانوسیله خداوند جل جلاله آنها را حمایت نموده است بطور مختصر اشاره می کنیم:

معجزه نوح علیه السلام کشتی و طوفان بود، و معجزه ابراهیم علیه السلام این بود که هنگامی قومش وی را در آتش افکندند، آتش به امر خداوند جل جلاله سرد و مایه سلامتی برای ابراهیم علیه السلام شد که هیچ آسیبی به وی نرسانید. و معجزه لوط علیه السلام آنست که وقتی قومش با وی مخالفت نموده از او امر وی سرکشی نمودند و به فحشا و بچه بازی ادامه دادند، خداوند جل جلاله بالای شهر آنان سنگهای پیاپی را بارانید آنها را زیر و زبر کرد. و معجزه صالح علیه السلام شتری بود که هزاران مردم از قوم ثمود از پستان آن شیر می نوشیدند، ولی هنگامیکه آنها کشتند، بانگ سخت و مرگبار آنها را فرا گرفت و بامدادان بر روهای خویش چنان در افتاده و بی جان بودند که برخاک چسپیده بودند. و در خانه ها و قصرهای شان بعد از آنها کسی زندگی نکرد مگر مدتی کم، و مسکن های شان تا به امروز یکی از علامات قدرت پروردگار، و پند و درس عبرت برای آیندگان باقی مانده است. و معجزه های موسی علیه السلام در نه نشانه های آشکار بود که به فرعون و قومش آورد. و معجزه های سلیمان علیه السلام این بود که خداوند جل جلاله باد را برایش مسخر گردانیده بود که سیر بامدادی آن یک ماهه راه، و سیر شامگاهی آن نیز یکماهه راه بود، و خداوند جل جلاله چشمه مس را برای او روان ساخت و برخی از جنیان در پیشروی او به امر پروردگارش کارهای صنعتی می کردند و از بحرهای کنز و دانه های گران قیمت را بوی بیرون می آوردند. همچنان خداوند جل جلاله به سلیمان علیه السلام زبان پرندگان و حیوانات را آموخته بود، و معجزه عیسی علیه السلام صحبت نمودنش در گهواره و زنده نمودن مرده ها و شفا دادن کور مادر زاد و پیس، به اذن خداوند جل جلاله بود، چنانکه دسترخوانی پر از غذا را از آسمان بروی فرود آورد.

پس معجزه پیامبر گرامی محمد ﷺ چیست؟

قسمیکه در گذشته متذکر شدیم پیامبر ﷺ از ایام کودکی تا اینکه به سن چهل سالگی رسیدند. مردی ناخوان بودند که نه خواندن و نه نوشتن را آموخته بودند، ایشان در حیات شان نه شعری سروده اند و نه با ادبا، دانشمندان، سخنوران، شاعران نشست و برخاست داشتند تا چیزی از آنها بیاموزد، این حقیقت را اقوام و قبایل مکه همه میدانستند و تاریخ نویسان نیز در طول تاریخ تا به امروز در مورد آن صحبت نموده و در کتابهای شان درج نموده اند.

قرآن کریم معجزه بزرگ است

حالا سوالی خود را مطرح مینماید که چگونه انسانی با این وصف و با این قدر ناخوان بودن دفعاً آمده و با چنین زبان عربی واضح و فصیح، و با کتابی آمده آنرا به مردم میخوانند؟ هنگامیکه قرآن را میخوانیم علوم و معارفی را در آن می یابیم که دانشمندان در حیرت افتیده اند، و از چنان بلاغت، وزن و قافیه و معانی برخوردار است که شعرا به آن تعجب نموده اند. از فصاحت عالی و ادب و نثر و لغتی برخوردار است که ادبا و مردمان فصیح را به شگفت در آورده است، و از قواعد سالمی برخوردار است که علمای ادب همان عصر تا امروز را متحیر ساخته است، قصه ها و وقایع گذشته را چنان ذکر می کند که مؤرخان را به حیرت آورده، و از وقایع آینده چنان صحبت نموده که کنجکاوان و دنبالگران وقایع را در عالم حیرت برده است، قانونگذاری است که مشهور ترین قانونگذاران عصور را عاجز ساخته است، این قرآن عظیم تنظیم کننده کلیه شئون جامعه مترقی بوده مصالح افراد و جامعه را در همه ابعاد زندگی شان عادلانه مدنظر گرفته است که همه دانشمندان جامعه شناس را در حیرت آورده است، چنانکه قرآن کریم از نظام اقتصادی عادل و متکامل و سالمی برخوردار است که علمای اقتصاد غرب و شرق جهان را به شگفت در آورده است. و بعد از اینکه همه متخصصان علوم مختلف، اعم از ادب، حکمت، زبان، هنر، و قانون در این مورد تحقیق و بررسی شان را پایان رسانده و

متیقن شدند، قرار گذاشتند که قرآن کریم نه شعر است و نه نثر، بلکه بالاتر از حدود فصاحت و بلاغت و شعر و ادب است. قسمیکه ولید بن مغیره عموی ابوجهل که از بزرگان و دانشمندان چیره دست قریش بود به آن اعتراف نمود. وی روزی قرآن کریم را از زبان پیامبر ﷺ بطور محرمانه و پنهان شنیده نزد قوم خویش برگشت و گفت: «ای بنی مخزوم! به خداوند ﷻ سوگند امروز از محمد ﷺ سخنی شنیدم که نه سخن انسان است و نه از جن، به خدا سخنی او شیرینی و حلاوتی خاصی دارد! و همانا اصل آن مانند درخت خرمای خوش اندام است و شاخه های آن میوه های گوارا دارد و پایین آن خوشگوار است، بی تردید سر بلند و والامقام است که هیچ چیزی بر آن بلندی و برتری ندارد».

چنانکه خداوند ﷻ در قرآن کریم فرموده است: ﴿ قُلْ لَّيِّنَ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ

عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿۸۸﴾ الإسراء

«بگو: اگر انس و جن جمع شوند تا نظیر این قرآن را بیاورند، هرگز مانند آن را نخواهند آورد هرچند برخی از آنها پشتیبان برخی دیگر باشند». عرب ها هنگام نزول قرآن کریم علاقمند شعر و ادب و بلاغت و سخنرانی بودند، بنا بر آن هر ساله انجمن شعر و ادب را در بازار عکاظ برپا می نمودند و داوری مسابقات شعر سرایی و سخنوری را شعرا و ادبا و سخنرانان بزرگ در این انجمن به عهده می گرفتند و هر شاعری حایز مقام اول در قصیده و شعر سرایی می شد اثر ویرا با آب طلا نوشته و در پرده کعبه مشرفه آویزان می کردند که بنام معلقات هفتگانه شهرت یافته بود. از اینرو هنگامیکه قرآن عظیم را شنیدند سراسیمه شده عقلهای شان متحیر گردید و همه مدهوش شده بودند که چگونه مردی که ناخوان بوده چنین سخن بلیغ بر زبانش جاری می گردد! بنابر این عاجز شده و قادر به تکذیب آن نشدند و اکثر شان ایمان آوردند. طوریکه خداوند ﷻ به پیامبر ﷺ فرمود:

﴿ وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ﴿۴۸﴾ العنکبوت

«و نبودی که قبل از آن هیچ کتابی را بخوانی و نه آن را با دست خود می نوشتی، و گرنه باطل اندیشان قطعاً به شک می افتادند». یعنی ای محمد ﷺ تو پیش از قرآن هیچ کتابی را نخواندی و بر نوشتن نیز توانا نبودی و اگر قادر بر خواندن و نوشتن می بودی باطل اندیشان حتماً آنرا قبول نمی کردند. قرآن کریم (۱۴۰۰) سال قبل بر پیامبر ﷺ نازل گردید که نه تنها معجزه و دلیل بر صدق نبوت ایشان بود بلکه معجزه بزرگ در مضمون و معلومات و علوم مختلف که در آن گنجانیده شده است می باشد طوریکه خداوند ﷻ

فرمود: ﴿ مَا قَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ۚ الْأَنْعَامِ ﴿۲۸﴾

« در کتاب (قرآن) هیچ چیزی را فروگذار نکرده ایم». و هر کس قرآن را بخواند و در آن تدبر و تفکر و دقت نماید، چه مسلمان و چه کافر، پی خواهد برد و لسان حال وی خواهد گفت که: محال است که این کلام سخنی جن یا انس باشد بلکه کلام خداوند بزرگ و توانا است که نه باطل از پیش روی آن و نه از عقب آن، در آن راه می یابد، چنانکه خداوند ﷻ میفرماید: ﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿۴۱﴾ لَا

يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ۚ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿۴۲﴾ فصلت

«بی گمان کسانی که به ذکر (قرآن) چون بر آنان نازل شد کافر شدند - در برابر کفر خویش مجازات می شوند - و به تحقیق که آن کتابی عزیز است، باطل از پیش روی آن و از پشت سر آن راه نمی یابد، فرو فرستاده ای از سوی الله با حکمت ستوده است».

بنابر این برادران و خواهران اهل کتاب، (یهود و نصارا) را دعوت می کنم تا یکبار قرآن کریم را بخوانند، مانند کسی بخوانند که جوایح حقیقت است. نه با سینه پر از حقد و کینه، و با گذاشتن عینک های سیاه بر چشمان، و دلهای که پرده بر روی آن گذاشته شده که حقیقت را درک نمی کند. بلکه با دقت در معانی آن باندیشید، سپس وجدان و ضمیر و شعور تان را داور قرار دهید، این سخنان را متوجه کسانی میسازم که خداوند ﷻ آنها را قلب روشن و بصیرت داده و به حقیقت تن در میدهند و با دل و ذهن حاضر به

آن گوش فرا می دهند. چنانکه خداوند عَلَّامٌ میفرماید: ﴿فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَإِنَّ تَصْرُوفَ﴾ (۳۲) یونس

«این است خدا، پروردگار حقیقی شما، و چیست بعد از حق جز گمراهی؟ پس چگونه باز گردانیده می شوید؟».

متذکر می شویم که قرآن کریم با ترجمه و تفسیر آن در همه گوشه و کنار جهان با هر زبانی وجود دارد و اگر کسی قادر به دریافت قرآن ترجمه شده به زبان مورد ضرورت خویش نشد پس به آدرسهای ذیل مراکز دعوت و ارشاد عربستان سعودی تماس بگیرند:

مکتب تعاونی دعوت و ارشاد ص - ب ۲۰۸۲۴ - ریاض: ۱۱۴۶۵ .

تلفونها: ۴۰۳۰۲۵۱ - ۴۰۳۰۱۴۲ - فاکس: ۴۰۵۹۳۸۷

مرکز دعوت در جده / ص - ب: ۶۸۹۷ - جده: ۲۱۴۵۲ -

تلفون: ۶۸۲۹۸۹۸

شما میتوانید از طریق این آدرسها و شماره تلفونها نسخه مورد نیازتان را خواسته و به زودترین فرصت آنرا بدست آورید.

در این قسمت می خواهیم به برخی از معجزه های قرآنی که بشکل مستمر بوقوع می پیوندند خدمتتان به عرض برسانیم، این نمونه ها جزو بسیار کمی از جمله معجزه های است که قرآن کریم آنرا بیان داشته و ما با اختصار شدید آنرا خدمتتان پیشکش می کنیم، و اگر کسی بخواهد با تفصیل در مورد معجزات قرآنی بنویسد شاید ده ها جلد کتاب از آن پر خواهد شد. و اگر کسی علاقمند تحقیق در کتاب الله باشد و بخواهد در مورد معجزات آن معلومات حاصل نماید، میتواند به کتابهای تألیف شده در این مورد که دانشمندان چیره دست اسلام در گذشته و حاضر آنرا به قید تحریر درآورده اند مراجعه نماید، و این کتابها با زبانهای مختلف ترجمه شده و در بسیاری کتابخانه ها موجود است.

ما برخی از معجزات قرآنی را بطور نمونه در اینجا یاد آور می شویم که از قرار ذیل اند:

* معجزات قرآنی متعلق به علوم کونی و خلقت کائنات.

- * معجزات قرآنی متعلق به علم غیب و آنچه در آینده بوقوع خواهد پیوست.
- * معجزات قرآنی مربوط به تاریخ و قصه های پیامبران.
- * معجزات قرآنی متعلق به ترتیب و تنظیم جامعه و قوانین مربوط به امور جنایی و مدنی.

* معجزات قرآنی متعلق به نظام اقتصادی سالم.

اول: نمونه از معجزات قرآنی متعلق به علوم کونی: در این مورد میتوانید به بخش - خداوند کیست - این کتاب مراجعه نمایید که ما راجع به زنبور عسل و خلقت انسان در رحم مادر و گذشتاندن مرحله تاریکی های سه گانه و وظیفه هر جزء و عضو از اعضای جسم جنین و مقایسه آن با دستگاه های اختراع شده جدید در این عصر، و به مقابله طلبیدن خداوند ﷻ همه بشر را در آفرینش مگس، و در مورد حجم آسمانها و زمین، و خلقت آن صحبت نمودیم. خداوند ﷻ میفرماید: ﴿لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ

خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۵۷﴾ غافر

«قطعاً آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش مردم بزرگتر است ولی بیشتر مردم نمی دانند». همچنان در مورد ذره و آنچه کوچکتر از آن است در بخش (خداوند کیست) بحث نمودیم و گفتیم که در داخل ذره، هسته وجود دارد که به مراتب از آن کوچکتر است و دانشمندان آلمان و امریکا آنرا فقط پنجاه سال قبل کشف نمودند، در حالیکه پیامبر بزرگ اسلام با وجودیکه ناخوان بودند (۱۴۰۰) سال قبل در مورد آن آگاهی داده اند که در آن عصر و زمان نه دانشمندان ذره و نه دستگاه های پیشرفته اندازه گیری مقیاس ذره وجود داشت، خداوند ﷻ در قرآن کریم آیاتی را نازل کرد تا ما را از ذره و آنچه کوچکتر از آن است، خبر دهد طوریکه میفرماید: ﴿وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي

السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿۶۱﴾ یونس

«و نمی باشی (ای پیامبر) در هیچ شغلی و نمی خوانی هیچ آیه ای از قرآن را که از سوی باری تعالی آمده، و شما (ای امت محمد ﷺ) هیچ عملی نمی کنید مگر اینکه ما بر شما

گواهیم (می بینیم و می شنویم) آنگاه که بدان (به گفتار و کردار) مبادرت می ورزید و هم وزن ذره ای، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست و نه کوچکتر از آن (کوچکتر از ذره) و نه بزرگتر - از آن - چیزی نیست، مگر این که در کتابی روشن (لوح محفوظ) نوشته شده است».

حقاً پاک است خداوند بزرگ و توانا که از مثقال ذره و آنچه کوچکتر از آن است بما خبر داد و بعدا انسان آنرا در ذره و هسته های کوچکتر از آن که در داخلش در یک محور منظم و دقیق می چرخند، دریافت.

*** در قرن گذشته یکی از کشتی های که در مجال تحقیقات علمی در بحرها مشغول کار و فعالیت بود، لوله جراحی که در آخر آن کپسول فلزی گنجانیده شده بود در اعماق بحر فرو فرستادند تا نمونه از آب اعماق بحر را بیرون آورده و در مورد نوعیت زنده جانهای کوچکی که در آنجا وجود دارند و در میان امواج و جریان آبهای تحتانی و عمیق بحر نشو و نمو می کنند، تحقیق و پژوهش نمایند. دانشمندی که در متن کشتی قرار داشتند قبلاً میدانستند که در اعماق بحرها امواج آب با تندی در جریان است. مانند رودخانه های که در داخل تونلها با تندی در جریان است، آنها بوسیله دستگاه تلسکوب راداری بنام (سونار) که با امواج حرارتی کار میکند توانستند متصل به معلومات در این مورد شوند. لیکن خلاف توقع و انتظار آنها در این اواخر کشف نمودند که این امواج تند، همانا آبهای شیرینست که در میان آبهای شور بحرها، راه خود را بسوی اعماق بحر با تندی باز نموده، هزاران میل را بدون اینکه با آبهای شور یکجا و خلط شوند، طی میکنند.

این اکتشاف جدید را، دانشمندان گذشته نمیدانستند، لیکن پیامبر گرامی ما (۱۴۰۰) سال قبل از جانب پروردگار به ما آگاهی داده اند و در سه موضع قرآن کریم از آن یاد آوری شده است. خداوند جلّ میفرماید: ﴿ وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا

مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿۵۳﴾ الفرقان

«و اوست ذاتی که دو دریا را امواج زنان به هم برآمیخت، این یکی شیرین خوشگوار و آن دیگر شور تلخ است، و میان آن دو، برزخ و حایلی استوار قرار داد».

و در آیه دیگر بطور واضح و آشکار و بدون ابهام در فهم و تفسیر آن میفرماید: ﴿مَرَجَ

الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ ﴿٢٠﴾ الرحمن

«دو دریا را به گونه روان کرد که باهم برخورد کنند، میان آن دو، برزخی (حاجز و حجابی) است که به هم تجاوز نمی کنند».

در آیت دیگر در سوره النمل پروردگار توانا چنین می فرماید: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الْأَرْضَ قَرَارًا

وَجَعَلْ خِلْدَانَهَا أُنْهَدًا وَجَعَلْ لَهَا رُوسِي وَجَعَلْ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بِلَا أَكْثَرُ لَهُمْ

لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾ النمل

«یا کیست که زمین را قرارگاه کرد و در میان آن جویبارها پدید آورد و برای آن کوههای استوار آفرید، و میان دو دریا برزخی قرار داد؟ آیا با خداوند معبودی دیگر است؟». آیا بعد از این همه بر ما لازم نیست که از خداوند جل جلاله حیا کنیم و در کتابی که از جانب پروردگار فرود آمده، تردید و شکی داشته باشیم؟! پاک است خداوند جل جلاله از آنچه افترا می کنند.

*** پزشکان هزار سال قبل تا زمانی نزدیک که بیش از پنجاه سال هم نمیشود، نمیدانستند که جنین چگونه در رحم مادر بوجود آمده و سیر تکاملی خلقت خویش را می پیماید، و در این مورد از پندارهایی که در واقع در شناخت حقیقت هیچ سودی نمی رساند پیروی می کردند. تا آنکه دستگاه های پرتونگار و تلفزیونی را اختراع نمودند که مراحل تکامل جنین را از اولین مرحله آن، که همانا راه یافتن حیوانات منوی در تخمدان، سپس چسپیدن آن با جدار رحم و بعد از آن تکوین غشای جفت جنین در اطراف آن، و منقسم شدن اعضای ذره بینی جسم در اطراف خویش را که بلاخره به هیکل استخوانی جنین مبدل گردیده و گوشت استخوانها را پوشانده و اعضای جسم جنین اعم از سر و دو دست و دو پا و بلاخره به شکل طفل متکامل الاعضا در آمده و نمو می کند، دریافتند. اما قرآن

کریم این اکتشاف را که فقط پنجاه سال قبل بدست آورده اند، با تفصیل و با عبارات بلیغ و رسا، قبل از (۱۴۰۰) سال بما شرح نموده است. در فرموده خداوند عزوجل دقت نمایید:

﴿ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ﴿۱۲﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ﴿۱۳﴾ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿۱۴﴾ ﴾ المؤمنون

«به تحقیق انسان را از سلاله از گل آفریدیم، باز او را نطفه در قرارگاهی استوار قرار دادیم (رحم) آن گاه آن نطفه را به صورت علقه (نطفه سفید را به خون بسته سرخرنگ مستطیل شکل) در آوردیم، پس آن خون بسته را به صورت مضغه (پاره گوشت) گردانیدیم، پس آن گوشت پاره را استخوانهای چند ساختیم، بعد آن استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم، آن گاه آفریدیم او را به آفرینشی دیگر، پس بزرگ خداوندی است که نیکوترین آفرینندگان است». همچنان خداوند در آیت دیگر بما بیان نموده که:

﴿ وَجَدُوهُ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَانزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمِينَةَ أَرْوَاحٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ﴿۶﴾ ﴾ الزمر

«شما را در شکمهای مادراتان می آفریند، آفرینشی پس از آفرینشی دیگر در تاریکی های سه گانه».

به این ترتیب (۱۴۰۰) سال بعد از نزول قرآن کریم، دانستیم که تاریکی های سه گانه عبارتند از: تاریکی غشای جفت جنین، تاریکی جدار رحم، و تاریکی طبقه خارجی شکم مادر. به بخش «خداوند عزوجل کیست» این کتاب مراجعه کنید

*** علم فلک و فضا: بعد از انتهای جنگ جهانی دوم در خلال پنجاه سال، بسبب اختراعات جدیدی که در مراکز علوم فلکی صورت گرفت، توانستند حرکت ستارگان را تعقیب و مراقبت کنند، همچنان انسان قادر به بلند رفتن به فضا گردیده و قمرهای مصنوعی که در آن دور بین های ذره بین داری که بوسیله امواج کهریایی و مقناطیسی موج های رادیویی کار می کند، گنجانیده و به فضا فرستادند. چنانکه بوسیله آلات جدید

مقیاس شناسی، مسافه میان کهکشانها و ستارگان را تعیین نمودند، همچنان به شناخت آغاز منظومه های شمسی که در آسمان بیکران خداوند ﷻ در حرکت اند متصل شدند، انسان دریافت که آغاز ساختار کونی که امروز آنرا می بینیم و عبارت از کهکشان ها و ستارگان اند، در ابتدا بشکل یک کتله آتشین بودند که تاریخ آن به بلیونها سال برمی گردد، سپس در این کتله انفجاری رخ داد که آنرا به پارچه های کوچک و بخارهای پراکنده در فضای کونی مبدل ساخت، که علمای فلک و جغرافیه این حادثه را (انفجار بزرگ) نامیدند، بعد از آن هر پارچه خود را از نقطه انفجار دور و توسعه بخشیده و بطور مجموعه بی در آمدند که امروز آنرا بوسیله تلسکوب ها به شکل کهکشان و ستارگان و غبار و یا لکه هایی که در واقع نظامهای شمسی اند، در فضا میتوان مشاهده کرد، و این سیر توسعه بی آنها از آغاز انفجار تا امروز و تا قیام رستاخیز بدون توقف استمرار خواهد داشت، سپس می بینیم که همه معلومات اکتشاف شده بوسیله علمای جغرافیه و فلک شناسان که در این اواخر بدست آمده و قبلاً هم دانشمندان در مورد چگونگی و آغاز کون و انتهای آن باهم می اندیشیدند و تعمق میکردند، اما پیامبر بزرگ اسلام ﷺ در مورد آن (۱۴۰۰) سال قبل به مسلمانان آگاهی داده است چنانکه الله ﷻ میفرماید: ﴿أَوَلَمْ

يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَا رَتْقًا فَفَنَقْنَهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ

أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۰﴾ الانبياء

«آیا کافران ندیدند(نیندیشیده اند) که آسمانها و زمین فرو بسته بودند (متصل بودند) پس آن دو را از هم جدا کردیم و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم، آیا باز هم ایمان نمی آورند؟».

کهکشان های آسمانی در فضا بطور همیشه در حرکت بوده، و وسعت یافتن آن ادامه

خواهد داشت. خداوند ﷻ میفرماید: ﴿وَالسَّمَاءَ بَيْنَهُمَا يَأْتِيهِمْ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿۴۷﴾ الذاریات

«و آسمان را توانمندانه(با قوت و قدرت) بر افراشتیم و بی گمان ما توسعه دهنده ایم(آنرا بیش از آن توسعه می دهیم و این توسعه دادن، پیوسته ادامه دارد)».

و اگر کسیکه علاقمند اطلاع بیشتر در این مسأله است به بخش (خداوند ﷻ کیست) مراجعه نماید.

*** بیشتر از صد سال میشود که انسان قادر به اختراع طیاره های شد که با ارتفاع بلند پرواز می نماید، از سوی دیگر به حقیقتی فزیکتی مهم پی بردند که اگر انسان به هر پیمانه در هوا بلند برود نسبت آکسیجن و فشار هوا کاهش می یابد که در نتیجه انسان احساس سینه تنگی و خفقان می نماید، لیکن پیامبر بزرگ ما محمد ﷺ که ناخوان بودند (۱۴۰۰) سال قبل در لابلائی آیات قرآنی که از سوی پروردگار بزرگ بر ایشان نازل گردید به ما آگاهی دادند که خداوند ﷻ هر که را بخواهد هدایت، و هر که را بخواهد گمراه میسازد و در این امر حکمتی است که خداوند توانا خودش در مورد بندگانش بهتر می داند، سپس خداوند بزرگ از وضعیت بد و ناگوار و دلتنگی گمراهان بما خبر داده میفرماید: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا

يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ ۝۱۲۵﴾ الأنعام

«پس هر که را که خداوند ﷻ بخواهد هدایت کند، سینه وی را برای اسلام گشاده می کند، و هر کس را که - خداوند ﷻ - بخواهد گمراه کند، سینه اش را تنگ می گرداند در نهایت تنگی، چنان که گویی به زحمت در آسمان بالا می رود».

*** صدها سال قبل سوالاتی برای مردم خلق شد که چرا خداوند ﷻ خوردن حیوان مرده، و خون، و خوک را حرام قرار داده، و در چندین موضع از قرآن به پلیدی آن اشاره شده است، از جمله فرموده خداوند ﷻ: ﴿قُلْ لَا آجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا

أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ ۚ فَمَنْ

أَضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝۱۴۵﴾ الأنعام

«بگو (ای پیامبر) در آنچه به من وحی شده است هیچ چیز بر خورنده ای که آن را می خورد حرام نمی یابیم مگر آن که مردار باشد (حیوان ذبح ناشده) یا خون ریخته (خون روان) یا گوشت خوک، زیرا که این (خوک) پلید است، یا آنچه که از روی فسق به هنگام

ذبح به نام غیرالله بر آن برده شده باشد (بنام بتان) پس کسی که بدون سرکشی و زیاده خواهی ناچار - این محرمات - گردد، قطعاً پروردگار تو - بر شخص ناچار - آمرزنده مهربان است».

در نتیجه تحقیقات و پژوهش دانشمندان و پزشکان غذا که در این اواخر کشف نموده اند، برخی از غذاهای است که سبب بیماری های خطرناکی میشوند. این اکتشافات (۱۴) قرن بعد از فرود آمدن قرآن کریم صورت گرفته است که به بعضی از آن اشاره می نماییم:

۱- **حیوان یا پرنده مردار یا خود مرده:** مقصد از حیوان و پرنده مردار آنست که ذبح نشده و خود بخود مرده باشد. به غیر از ماهی که به مجرد بیرون آوردنش از آب می میرد و حلال است. دانشمندان کشف نموده اند که اگر حیوان یا پرنده ذبح نشود و خونش جاری نگردد، جسد آن به انباری از میکروب های گوناگون مبدل میگردد، زیرا در داخل روده های حیوان میکروبهای زیادی موجود میباشد، و به مجرد مردن حیوان و جاری نشدن خون از بدنش، و ماندن خون در رگها و شریانهای حیوان، میکروبها با تندی نشا و نمو نموده و اضافه میگردد، زیرا به مجرد مردن حیوان نیروی جسمانی، و کرویات سفید خون حیوان از کار و عمل باز مانده و از مقاومت در مقابل میکروبها عاجز می شوند، بنابراین اگر انسان گوشت چنین حیوان مردار و خود مرده را بخورد بدون شک خویش را در معرض بیماری های خطرناک قرار میدهد. زیرا جسم حیوان خود مرده و مردار مملو از میکروب است.

۲- **خون ریخته شده:** دانشمندان کشف نموده اند که خون روان یا ریخته شده از جسم حیوان و پرنده، با تندی به محیط حاصل خیزی میکروب ها مبدل میگردد، چنانکه سازش افزایش یافته با میکروب های بدبو و متعفن خون، در مدت کوتاهی سبب زهراگین شدن خون روان حیوان میگردد.

۳- **گوشت خوک:** همچنان دانشمندان کشف نموده اند که خوک به سبب کثیف و نجس بودنش، غذای متعفن و گندیده را دوست می دارد بنابراین آن جسم وی پناگاه و قرارگاه

خوبی برای کرم های کدودانه است. از اینرو بیشتر کسانی که مبتلا به کرم کدودانه هستند ساکنین کشورهای اروپایی اند که آنها در پرورش این حیوان پلید و خوردن گوشت آن علاقمند میباشند، همچنان ثابت شده کسانی که از گوشت خوک استفاده میکنند مبتلا به مرض (توپکینا) شده سبب دندان دردی شدید بریشان میشود. چنانکه چنین مردمان، مبتلا به مرض (تراچیتور) شده که اکثراً بیمار به حالت مرگ میرسد. حالا در ذهن سوال مهم خطور می کند که آیا این همه معلومات دقیقی که در قرآن کریم وارد شده، از فکر و نظریه ناخوانی که قبل از (۱۴۰۰) سال زندگی میکرده سرچشمه میگیرد؟!

دوم: در این قسمت به برخی از معجزه های قرآن کریم که از امور غیبی بما خبر داده اشاره می نماییم. خداوند میفرماید: ﴿سَرُّهُمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ ﴿۵۴﴾ فصلت

«زود است که آیات خود را به آنان بنمایانیم، در آفاق (در پهنای آسمانها) و در نفسهای آنان تا برای شان روشن شود که او خود حق است، آیا کافی نیست که پروردگارت خود بر هر چیزی گواه است؟».

*** در نخستین روز های هجرت پیامبر ﷺ به مدینه منوره، نصاری روم نسبت به بت پرستان فارس، به دلهای مسلمانان نزدیک بودند، زیرا آنها اهل کتاب بودند و مسلمانان امید داشتند و تا هنوز هم امیدوار اسلام آوردن آنها اند، چنانکه در ابتدای دعوت بسیاری از آنان به اسلام مشرف گردیدند، خداوند ﷻ در مورد آنها وصیت خیر نموده میفرماید:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرُكَ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ ﴿۸۲﴾ وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنْ

الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَاْمَنَّا فَا كْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿۸۳﴾ المائدة

«مسلمانان یهودیان و مشرکان را دشمن ترین مردم نسبت به مسلمانان می یابی. و قطعاً مهربانترین مردم نسبت مؤمنان کسانی را می یابی که گفتند: ما نصارییم، این بدان سبب

است که از آنان کشیشان و راهبانی هستند، و نیز - دوستی و محبت نصارا با مؤمنان - به سبب آن است که آنان کبر نمی ورزند، و چون اینان آنچه را بر این پیامبر نازل شده است بشنوند، می بینی که چشمانشان از اشک لبریز میشود، به سبب آنچه از حق شناخته اند، می گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده ایم پس ما را در زمره گواهان بنویس (ما را در شمار امت محمد ﷺ قرار ده)».

چند سال قبل از هجرت پیامبر اکرم ﷺ به مدینه طیبه، در سال های (۶۱۱) و (۶۲۸) میلادی لشکر فارس بت پرست که معروف به امپراطوری ساسانی ها بود، بر لشکر روم پیروز گردید و مناطق تحت سیطره آنها را در سال (۶۱۴) میلادی در تصرف خود درآورد از جمله شهرهای انطاکیه و قدس، سپس در سال (۶۱۹) میلادی مصر را تصرف کردند و سر زمین مصر و دیگر مناطق همجوار آن از عهد اسکندر بزرگ به اینطرف در تصرف روم باقی ماند، و هنوز یکسال از هجرت پیامبر اکرم ﷺ نگذشته بود که مسلمانان از پیروی فارس بت پرست بر روم نصارا غمگین شدند، لیکن خداوند ﷻ بشارت برگشت پیروزی نصارای روم را به مسلمانان بوسیله آیاتی از قرآن کریم خبر داد که در مدت کمتر از ده سال، روم بر فارس مجوسی غالب خواهد شد. طوریکه میفرماید: ﴿عَلَبَتِ

الرُّومُ ﴿۲﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ﴿۳﴾ فِي ضِعْفِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۴﴾ بِنَصْرِ اللَّهِ ﴿۵﴾ ﴿الروم

«الف، لام، میم، رومیان شکست خوردند در نزدیک ترین سر زمین، ولی آنان بعد از شکست شان به زودی غالب خواهند شد، در عرض چند سال، فرجام کار در گذشته و آینده از آن خداست، و آن روز - که رومیان پیروز شوند - مؤمنان شاد می شوند از نصرت الهی».

این آیات بر پیامبر اکرم ﷺ در سال اول هجرت نازل گردید که مطابق (۶۲۲) میلادی بود. در سال (۶۲۹) میلادی یعنی بعد از گذشت هفت سال، خداوند ﷻ وعده خود را تحقق بخشید و لشکر پادشاه روم بر لشکر امپراطوری ساسانی های فارس پیروز شد،

فارس در این جنگ چنان به شکست مواجه شد که همه سرزمینهای تحت تصرف خود را از دست داده و شکست خورده برگشتند و سرزمین قدس و مصر دوباره در تصرف رومی ها قرار گرفت، و مسلمانان از این نصرت الهی خرسند شدند.

*** موقف دیگر: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روزهای اول دعوت شان تحت حراست برخی از یاران شان قرار داشتند تا حیات ایشان از غدر غداران مصون بماند تا اینکه آیت ذیل نازل گردید: ﴿يَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ مَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ

مِنَ النَّاسِ ﴿١٧﴾ المائدة

«ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت به سویت نازل شده، ابلاغ کن، و اگر چنین نکنی، پیامش را نرسانده ای، و خدا ترا از گزند مردم (کفار) نگاه می دارد.»

و از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از سوی اصحابشان مورد حراست قرار می گرفتند و چون آیه «والله يعصمك من الناس» نازل شد، سرخویش را از قبه بیرون آورده و خطاب به نگهبانان فرمودند: ای مردم! باز گردید زیرا خدای عزوجل مرا در پناه نگهبانی خویش گرفت، و بعد از آن حراست آنحضرت صلی الله علیه و آله از جانب یاران شان تا روز وفات شان توقف یافت، و ایشان با کمال اطمینان در منزل شان زندگی به سر می بردند و به رغم کوششهای کفار و مشرکان بخاطر ترور آنحضرت صلی الله علیه و آله همه کوششها به ناکامی انجامید، حتی قبل از نزول این آیت هم چندین بار مورد سوء قصد دشمنان اسلام قرار گرفتند ولی خداوند جل جلاله ایشان را در عصمت و پناه خود قرار داده بود. مثلاً هنگامیکه فیصله ظالمانه در مورد کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله صادر گردید جبرائیل علیه السلام از سوی پروردگار به ایشان وحی آورد و آنحضرت صلی الله علیه و آله را در جریان توطئه قریش قرار داد و اینکه خداوند جل جلاله به ایشان اجازه هجرت داده است و زمان هجرت را نیز تعیین نموده فرمود: در این شب در همان بستری که می خوابیدی، مخواب. پارلمان مکه به اتفاق آراء به این نظریه ظالمانه موافقه نمودند که از هر قبیله یک جوان چست و چالاک را که در میان شان دارای شرف و نسب باشد، برگزینند و بدست هر کدام از آنان شمشیر بران بدهند و آنان، بر او همچون یک مرد یورش آورده و همچون یک مرد بر او ضربه زده او

را بکشند و به این ترتیب از شر او آسوده میشوند، زیرا هرگاه آنان چنین کنند، خون او در تمام قبیله ها پراکنده میشود و فرزندان عبد مناف نمیتوانند با تمام اقوام بجنگند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در شب هجرت به علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرمودند: « بر بسترم بخواب و با این چادر سبز من خود را بپوشان و در آن بخواب، زیرا آنان بتو زبانی رسانیده نمی توانند. پس از آن آنحضرت صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمده و از میان صف های شان گذشته و مشت خاکی را برداشتند که بر سرشان می پاشیدند و خداوند جل جلاله نیز نور چشم های شان را گرفت و ایشان را ندیدند، و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آن لحظات این آیت را تلاوت می نمودند: ﴿ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَكَّاءً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهَمَّ لَا يُبْصِرُونَ ﴾ (۱) پس «- و راه خیر را- از پیش و پس آنها سد کردیم و بر چشم و هوششان هم پرده افگندیم که هیچ نمی بینند». کسی از آنان باقی نماند مگر آنکه بر سرش از آن خاک نهاده شد، سپس به خانه ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفتند، آنحضرت همراه ابوبکر صدیق رضی الله عنه شبانگاهان بیرون شدند تا اینکه در مسیر راه یمن خود را به غار ثور رسانیدند، محاصره کننده گان نیز در انتظار بودند و دقیقه شماری می کردند و پیش از آنکه آن لحظه فرا رسد، فضای ناکامی و شکست حکم فرما شد. زیرا مردی که همراه ایشان نبود و آنان را در جلو دروازه خانه آنحضرت صلی الله علیه و آله مشاهده نمود، نزدشان رفته و به آنان گفت: نا امید شدید و زیانکار گشتید، بخدا که از کنار شما گذشته و بر سرهای شما خاک پاشید و به جایی که میخواست رفت، گفتند: بخدا که او را ندیده ایم و برخاستند و خاک را از سرشان تکاندند. لیکن با آن هم از سوراخ دروازه نگریسته علی رضی الله عنه را دیده و گفتند: بخدا این محمد است که خوابیده در حالیکه چادرش بر بالای اوست و همینگونه درنگ کردند تا اینکه صبح شد و علی رضی الله عنه از خواب برخاست و آنان مضطرب گردیده و از او در مورد رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند و او گفت: من در مورد ایشان اطلاعی ندارم. و بلافاصله متأكد شدند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق رضی الله عنه مکه را ترک کرده اند، از اینرو تمام راههای خروج مکه را از هر سو بسته و زیر نظارت شدید خویش قرار دادند. لیکن خداوند جل جلاله پیامبرش را عزت بخشید چه آنانی که ایشانرا تعقیب می کردند با اینکه در میان آنان و ایشان چند گامی بیشتر

فاصله نبود، خوار و ذلیل بازگشتند، خداوند عز وجل این جریان را در کتاب با عظمتش چنین بیان می کند: ﴿إِلَّا نَصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّا نَرَى اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَسْفَلًا وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾ التوبة

«اگر او را یاری ندهید، قطعاً خداوند عز وجل او را نصرت داد، آن گاه که کافران او را بیرون کردند و او نفر دوم از دو تن بود هنگامی که این دوکس در غار بودند، آن گاه که می گفت (پیامبر) به یار خود (ابوبکر صدیق) اندوهگین نباش که خدا با ماست، پس خداوند عز وجل آرامش خود را بر او فرو فرستاد و کلمه کسانی را که کفر ورزیدند - فروتر ساخت، و کلمه خداست که برتر است و خداوند عز وجل غالب و حکیم است». و هرکسی غار ثور را مشاهده کند - بنده نیز از کسانی ام که آنرا مشاهده و داخل آن شده ام - در خواهد یافت که عبارت از سنگ بزرگی است که در قلعه کوه ثور قرار دارد، و کوه ثور در جنوب مکه و در مسیر راه یمن قرار دارد. دهن غار در پایین سنگ قرار داشته و اگر کسی بخواهد داخل آنرا مشاهده کند لازم است خود را خم نماید، ارتفاع دهن غار ما بین شصت تا هفتاد سانتی تخمین شده که اگر کسی بخواهد داخل غار گردد باید روبه سینه یا بر تخته پشت افتاده داخل گردد، اما ارتفاع داخل غار از زمین آن تا سقفش تقریباً یک متر است و کسیکه در داخل آن باشد ایستاده شده نمی تواند و باید بنشیند، ثانیاً این غار گنجایش بیشتر از سه نفر را ندارد، این بود صفات غاری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با یارش ابوبکر صدیق رضی الله عنه در آن پناه بردند تا از نظر تعقیب کنندگان کفار قریش پنهان شوند، ایشان با ابوبکر صدیق سه شبانه روز را گذشتاندند. طوریکه قبلاً یادآور شدیم، هنگامیکه کفار قریش کشف نمودند که آنحضرت و ابوبکر صدیق رضی الله عنه از مکه بیرون رفتند، آثار قدمهای آنها را تعقیب نموده که بالاخره به دهن غار انجامید لیکن ابوبکر آثار قدمهای شان که در نزدیکی غار وجود داشت توسط شاخه درخت محو نموده بود. (در این مورد بعضی

روایاتی ذکر شده که صحت و عدم آن ثابت نشده لیکن برخی از مورخان و مفسران آنرا مکرراً یاد آور شده اند) بعد از آنکه پیامبر ﷺ و یارشان داخل غار گردیدند خداوند ﷻ عنکبوتی را دستور داد تا دهن غار را با بافتن خانه خود ببندد، سپس کبوتری آمده و برای خود آشیانه در اولین قسمت دهانه غار آماده ساخته و تخم هم گذاشت و بر آن نشست و این حوادث به فرمان الهی در کمترین مدت صورت گرفت و هنگامیکه تعقیب کنندگان در قلعه کوه ثور نزدیک غار رسیدند و در حالیکه آثار قدمهای پیامبر ﷺ و ابوبکر صدیق رضی الله عنهما ناپدید شده بود چهار اطراف را نگاه کردند. تا اگر به نتیجه ای برسند. لیکن نا امید شدند، و هنگامیکه طرف پایین نظر انداختند دیدند که دهن غار با رشته های عنکبوت بافته شده و کبوتری هم در آشیانه بر تخم های خویش نشسته است. با دیدن این حالت متیقن شدند که این آشیانه و جال عنکبوت از چند هفته قبل است و کار امروز و دیروز نیست، بنابر این وجود پیامبر ﷺ و یارشان را بعید دانسته نا امید و ناکام برگشتند و ندانستند آنها کجا اند؟ اما اگر یکی از آنها با چشمش به داخل غار نظر می افکند، بدون تردید آنها را می دید.

این خود معجزه ای بود که خداوند ﷻ بوسیله آن پیامبرش صلی الله علیه و آله را نجات داده عزت بخشید، چه آنانی که ایشانرا تعقیب می کردند با اینکه در میان آنان و ایشان چند گامی بیشتر فاصله نبود، خوار و ذلیل بازگشتند. و خداوند ﷻ پیامبرش را از گزند آنها در امان نگهداشت، چنانکه آیات قران کریم بر این مسأله تأکید می نماید. خداوند ﷻ میفرماید:

﴿ حَيْرُ الْمَكْرِينِ ﴾ ۳۰/الأنفال

«و یاد کن هنگامی را که کافران در باره تو نیرنگ می کردند تا ترا به بند کشند یا بکشند یا اخراج کنند و آنان مکر می کردند و خداوند ﷻ هم مکر می کرد (نیرنگ های شان را بی اثر می کرد) و خداوند بهترین تدبیر کنندگان است».

** حادثه دیگری قبل از نزول آیت عصمت واقع شد و به ناکامی پیوست. چون آتش جستجو از پیامبر ﷺ و یارشان فرونشست و کار دسته های مراقبت و باز رسی متوقف

شد، آنها بخاطر بچنگ آوردن پیامبر اسلام جایزه پرقیمتی را تعیین نمودند که اگر هر کسی آندو را در راه های مکه و مدینه زنده و یا مرده به مکه بیاورد حایز این جایزه شمرده خواهد شد. در میان مردم کسانی که تلاش داشتند تا جایزه را بدست آورند یکی هم سراقه بن مالک از بنی مدلج است که در اسب سواری و تیراندازی نظیری نداشت. سراقه خودش چنین حکایت می کند: وقتیکه از جایزه بزرگ که کفار مکه آنرا تعیین نموده بودند آگاه شدم در جستجوی پیامبر اسلام و صاحبشان افتادم، روزی بمن خبر رسید که سیاهی در کناره بحر بنظر می خورد، من دانستم که ایشان همان کسانی اند که کفار در جستجوی شان اند پس با تندی بر اسبم سوار شده و به آنان نزدیک شدم و اسبم مرا بر زمین انداخت، باز بر اسبم سوار شدم و دوباره به آنها نزدیک شدم بگونه که قرائت رسول الله ﷺ را می شنیدم، دیدم که پاهای اسبم تا زانو به زمین فرو رفت و از آن افتادم و باز آنرا راندم و برخاست، در حالیکه به آسانی نمیتوانست دستهای خود را بیرون کشد، پس از ایشان امان خواستم. آنان ایستادند و من بر اسبم سوار شدم تا به ایشان رسیدم و هنگامیکه این حوادث را مشاهده کردم، در دلم یقین نمودم که رسول الله ﷺ در کارش چیره و پیروز می شود و به ایشان گفتم: قومت برای دستگیری تو جایزه مانده اند، و با ایشان در مورد قصدی که مردم نسبت به ایشان دارند صحبت کردم و ایشان فرمودند: «ما را از دیدن مردم پنهان دار» و از ایشان خواستم که برای من امان نامه نویسند و آنحضرت ﷺ عامر بن فهیره را مامور نمودند و او بر پاره پستی آنرا نوشت و پس از آن آنحضرت ﷺ به راه خویش ادامه دادند، سراقه به مکه برگشت و مردم را دید که در جستجوی آنحضرت ﷺ برآمده اند و به آنان گفت: من خبر راست را برای شما آورده ام در اینجا در عوض شما من تلاشم را در جستجو او به اندازه کافی بعمل آورده ام و به این ترتیب کسیکه در آغاز روز در تلاش دستگیری شان بود، در پایان روز به نگهبان شان مبدل گردید. در روایت دیگر آمده هنگامیکه پیامبر ﷺ امان نامه را به سراقه دادند و سراقه دستش را پیش نمود تا نامه را بگیرد، آنحضرت ﷺ بوی فرمودند: «چطور است اگر دستبندی کسرا (شاه فارس) را در میچ دستت ببندم؟» سپس بعد از گذشت روزها و

سالها که اسلام نیرومند شده و در هر گوشه و کنار جهان پخش گردید، و سراقه ایمان آورد و برآن ثابت قدم ماند، و آنحضرت ﷺ نیز جهان را وداع گفته به رفیق اعلی پیوستند، ابوبکر صدیق رضی الله عنه خلافت را بدست گرفت و عمر رضی الله عنه را از قصه امان نامه و وعده آنحضرت ﷺ بوی آگاه ساخت، سپس هنگامیکه حضرت عمر فاروق رضی الله عنه خلیفه مسلمانان تعیین گردید و سر زمین های شام و عراق و فارس در تصرف لشکر مسلمانان قرار گرفت و مسلمانان با غنایم بی شماری به مدینه باز گشتند، در میان غنایم تاج و دستبند پادشاه ساسانی هم وجود داشت که از طلا و نگینه های گران ساخته شده بود، هنگامیکه عمر فاروق رضی الله عنه آنرا مشاهده کرد چشمانش پر از اشک شده فرمود: سراقه کجاست؟ وی را نزد بیاورید. وقتیکه سراقه حاضر شد، عمر رضی الله عنه دستبندهای کسرا را گرفته به او تسلیم نموده فرمود: اینچنین شنیده بودم که پیامبر خدا ﷺ سراقه را قبل از هجرت بسوی مدینه مژده این دستبند ها را داده بودند: (چطور اگر دستبند کسرا را در مچ دستت ببندم؟) به این ترتیب وعده آنحضرت ﷺ به سراقه تحقق یافت. پیامبر اکرم ﷺ این وعده را به سراقه زمانی دادند که در ضعیف ترین مراحل دعوت قرار داشتند و سراقه هم از جمله کسانی بود که تصمیم قتل آنحضرت را داشت و کسی این را هم نمیدانست که آیا سراقه اسلام خواهد آورد یا نه؟ در چنین وضعی آنحضرت ﷺ به سراقه وعده دستبند بزرگترین امپراطور دنیا را میدهند که سراقه در خیالش هم نمیگذشت که روزی دستبند امپراطوری را بدست خواهد کرد، و اگر از این وعده هر کسی از کفار مکه آگاه میشد حتماً میگفت این شخص دیوانه بیش نیست، چگونه شخصی که پارچه نان خشک هم ندارد تا شکم خویش را سیر کند همچو وعده بزرگ میدهد، نه خیر! ایشان فرستاده و تایید شده از جانب پروردگار عالم است خداوندی که هر چیز در تصرفش قرار دارد، و پادشاهی و دارایی را هم او تعالی به کسرا بخشیده است. قسمیکه میفرماید: ﴿ قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُوتِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝﴾

«بگو (ای محمد) بارخدایا، ای مالک ملک هر آن کس را که بخواهی، فرمانروایی می بخشی و از هر که بخواهی فرمانروایی را می گیری، هر که را بخواهی عزت می بخشی و هر که را بخواهی خوار می گردانی، همه خیر به دست توست، و تو بر هر چیز توانایی.»

پیامبر ﷺ از احوال و اخبار آینده به امر و اراده خداوند ﷻ خبر میدهند طوری که پیامبران پیشین به امر و اراده خداوند ﷻ احیانا از آینده خبر میدادند. در این زمینه خداوند در آیه ۲۶ و ۲۷ سوره جن چنین میفرماید: ﴿عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ۖ إِلَّا

مَنْ أَرْصَقَ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رَصَدًا ﴿۱۷﴾ الجن

«دانای غیب است پس هیچ کس - از خلقش - را بر علم غیبش آگاه نمی سازد.»

** بعد از نزول آیت عصمت، تلاشهای خصمانه ییهم بخاطر قتل آنحضرت ﷺ صورت گرفت که همه به ناکامی مواجه شد، از جمله تلاش و سعی یهود خیبر در زهرآگین نمودن غذای آنحضرت ﷺ که این دسیسه را جبرئیل امین به ایشان خبر داد تا از آن نخورند، همچنان روزی آنحضرت به تنه درختی تکیه نموده بودند و شمشیر شان بر شاخه درخت آویزان بود، ناگهان شخصی شمشیر ایشان را از غلافش کشیده و رو بطرف آنحضرت ﷺ ایستاد وگفت: ای محمد! حالا چه کسی ترا از من نجات می دهد؟ فرمودند: خداوند مرا از شر تو نجات میدهد، و شمشیر از دست آن مرد افتید.

و از انس رضی الله عنه روایت شده که زنی یهودی گوسفند زهراگین را نزد آنحضرت ﷺ آورد و ایشان از آن خوردند، سپس زن را حضور آنحضرت ﷺ آوردند و ایشان از وی پرسیدند: چرا اقدام به این کار کردی؟ گفت، می خواستم ترا بکشم. فرمودند: (خداوند ﷻ ترا به این کار قادر نمی سازد) با وجود اینکه چند بار مورد حمله و هدف دشمن قرار گرفتند و خانه های ایشان از شاخه های درخت خرما ساخته شده بود که دشمن به آسانی میتوانند بالایشان داخل گردد مگر طبق وعده خداوند ﷻ بر حفظ و عصمت پیامبر، دشمن هرگز قادر به عملی نمودن سوء قصدها نشدند. این وعده عصمت به دیگران داده نشده است، حتی برای سه خلیفه اسلام، عمر رضی الله عنه، عثمان رضی الله عنه و علی رضی الله عنه که بطور ناگهانی به شهادت رسیده اند. و بر همین گونه هر پادشاه و در هر زمانی که بوده

مورد سوء قصد قرار گرفته اند و به قتل رسیده اند و قلعه های مستحکم و نگهبانان مسلح جلو آنها گرفته نتوانسته است.

*** و از نشانه و معجزه های که قرآن کریم از حوادث آینده خبر و آگاهی میدهد و بمتابه مکاشفه و الهام خداوند ﷻ برای پیامبران بویژه پیامبر آخر زمان محمد ﷺ است، حفاظت قرآن کریم تا روز قیامت است طوری که خداوند ﷻ میفرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا

الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾ الحجر

«بی تردید ما این قرآن را نازل کرده ایم و قطعاً ما خود نگهبان آنیم».

مراد از ذکر در آیت فوق قرآن کریم است که از هرگونه اشتباه و تحریف و افزودن و کاستن محفوظ است، آری! این ویژگی مهم قرآن کریم است که حق تعالی عهده دار حفظ و نگهداشت آن گردیده است، بر خلاف کتابهای پیشین که علما و روحانیون مأمور حفظ آنها بودند، ولی امانت را رعایت نکرده و آن کتابها را تبدیل و تحریف نمودند، بلکه حتی کار را بدآنجا رساندند که اصل آن کتابها نابود و ناپدید شد و امروز دیگر اثری از آنها برجا نمانده. هنگامیکه قرآن کریم بر پیامبر ما ﷺ نازل گردید دانستند که یهود و نصارا در کتابهای شان تغییر و تحریف آورده اند همچنان وقتیکه علما و دانشمندان اهل کتاب به اسلام مشرف گردیدند این حقیقت را برملا نموده اظهار کردند که در انجیل و تورات بسیار تحریف و تغییر رخ داده طوری که قرآن کریم هم بر این واقعیت تاکید نموده است. به این ترتیب دل پیامبر و یاران شان و همه مسلمانان آرام گرفت که قرآن کریم تا روز قیامت از هرگونه زیادت و نقصان و تحریف در امان است، زیرا خداوند ﷻ برحفظ آن تعهد نموده است و حالا بعد از گذشت (۱۴۰۰) سال از وفات پیامبر اکرم ﷺ تا امروز، در هر گوشه و کنار جهان یک قرآن است بلکه تا روز رستاخیز می باشد، که هیچ تغییری در هیچ یک از مصاحف آن وجود ندارد و نخواهد داشت، زیادت و نقصان، تحریف و تبدیل در آن صورت گرفته نمیتواند، نه آیتی اضافه شده و نه هم کاسته شده و همه آن همان است که بر پیامبر خدا ﷺ نازل گردیده بود، شما میتوانید از مسلمانی که در کوههای اندیز امریکای جنوبی زندگی می کند از طریق تلفونی با او در تماس شده و

در مورد آیتی و یا شماره آن و کلمات آن از وی پرسید، عین آیت و عین شماره و عین کلمات را برایتان که شما بدست دارید می خواند که نه حرفی و نه کلمه ای و نه عبارتی از آن کم و یا زیاد نشده است. بعضی از دشمنان اسلام در طول تاریخ چند بار کوشیده اند تا در قرآن تحریف یا تغییری ایجاد کنند لیکن در آغاز کوششهای شان افشا شده و هزاران عالم و حافظ قرآن در برملا نمودن عداوت آنها با قرآن اقدام نموده اند و کوششهای آنها را ناکام ساخته اند، همچنان در این اواخر برخی دیگر از مردمان مجهول در شبکه های اینترنت کوشیده اند تا در آیات قرآن تغییر و یا تحریف و یا کمی و زیادتی وارد کنند ولی توسط مسلمانان بیدار توطئه و دسایس آنها در خود شبکه های اینترنتی فوراً افشاء می گردد، و به این ترتیب صدق فرموده اوتعالی تحقق می یابد، طوریکه وعده

فرموده است: ﴿ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۱﴾ الحجر

«بی تردید ما این قرآن را نازل کرده ایم و قطعاً ما خود نگهبان آنیم».

بنابراین قبل از اینکه قرآن کریم در کتابها و صحیفه ها محفوظ باشد، در سینه های مؤمنان محفوظ است زیرا خداوند عز وجل حفظ آنرا برای مسلمانان آسان گردانیده است حتی کسانی که به زبان عربی صحبت نمی کنند، قرآن را به آسانی حفظ می نمایند. به همین خاطر کودکانیکه سن شان کمتر از ده سال است قرآن کریم را بطور کامل حفظ نموده اند. در مقابل، تورات و انجیل را ببینید که بعد از گذشت زمانی کم از وفات موسی علیه السلام و بلند رفتن عیسی علیه السلام نه تنها در آنها تغییر و تحریف رخ داد، بلکه نسخه های تقلبی متعدد آن رویکار شد که متن برخی، با دیگری هیچ سر نخورده، زیادت و کمی در آن بطور آشکار مشاهده میگردد. از اینرو ما از برادران اهل کتاب (نصارا) این سوال منطقی را می پرسیم و پاسخ عاقلانه و حکیمانه را از آنها خواستاریم: انجیلی که بر عیسی علیه السلام فرو فرستاده شده امروز کجاست؟ آیا انجیل متا است یا انجیل یوحنا؟ آیا انجیل مرقس است یا انجیل لوقا؟ یا اینکه انجیل برناباست! که تلاش نمودید آنرا پنهان نمایید، لیکن خداوند قادر آنرا به عالم آشکار ساخت، با آنکه انجیل برنابا نیز از تحریف و تبدیل سالم بدر نرفته است. شما چهار انجیلی دارید که همه آن در میان شما روی

دستها قرار داشته و منتشر است، در حالیکه یکی با دیگران تفاوت زیاد داشته بلکه در بعضی موارد کمی و زیادت و بهم خوردگی ها و تضاد در افکار و نظریات آن بنظر می خورد!!

ما از شما جواب منطقی و عاقلانه این سوال را می خواهیم. طوریکه میدانید زمانی تعداد انجیلها به هفتاد می رسید، سپس به چهار انجیل کاهش یافت! پس انجیل صحیح و درست عیسی علیه السلام در میان انجیل های بهم خورده شما حالا کجاست؟

آیا وجود این همه انجیل های متناقض و ناسازگار در متن و افکار، دلیل واضح و مؤکد بر این نیست که حتی یکی از این انجیل ها، انجیل اصلی و صحیحی که بر عیسی علیه السلام نازل گردیده بود، نیست؟ این همان انجیل های است که علما و دانشمندان تحریفگرتان با قلمهای شان، موافق هوا و هوس و مصلحت خویش آنرا نگاشته اند. خداوند قادر و توانا که پروردگار و آفریدگار ما و شما است، در قرآن کریم شما را چنین مخاطب قرار

میدهد: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ

تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ

مُبِينٌ ﴿١٥﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ

الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٦﴾ المائدة

«ای اهل کتاب! پیامبر ما (حضرت محمد صلی الله علیه و آله) به سوی شما آمده است تا بسیاری از آنچه را از کتاب آسمانی (تورات و انجیل) پنهان داشته اید بر شما روشن کند و از بسیاری-

دیگر اموری که پنهان داشته اید- در می گذرد یقیناً از جانب الله نوری و کتاب روشنی برای شما آمده است که خداوند جل جلاله به سبب آن، کسانی را که از رضای او پیروی میکنند

به سوی راههای سلامت رهنمون میگردند و آنان را به اراده- و توفیق - خویش از تاریکی ها (کفر و شرک و نفاق و فسق و فجور) به سوی نور (اسلام) بیرون می برد و

به راهی راست هدایت شان میکند». همچنان فرموده او تعالی: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبُسُونَ

الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُونَ بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٧١﴾ آل عمران

«ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی آمیزید و - چرا - حقیقت را کتمان میکنید، با آن که خود می دانید- که رسول خدا ﷺ برحق است-». همچنان خداوند ﷻ در مورد شما میفرماید: ﴿ أَفَنظَمُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ

يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ البقرة

«آیا طمع دارید(ای مومنان)! که یهودیان به شما ایمان بیاورند؟ با آن که گروهی از آنان کلام خدا(تورات) را می شنوند، پس آن را بعد از فهمیدنش تحریف میکنند و خودشان هم می دانستند».

پس کجاست عقل های سلیم؟ و کجاست تمیز نمودن بین صحیح و غلط، و بین ممکن و ناممکن، و بین راست و دروغ، و بین حق و باطل؟ و کجاست هوشیاری و دانایی خرد مندان!

** مسئله دیگری که در قرآن کریم ذکر شده و خداوند ﷻ اصحاب پیامبر ﷺ را از آن آگاه ساخت و با گذشت زمان به اثبات رسیده است اینست که پیامبری بعد از حضرت محمد ﷺ نیست، قسمیکه خداوند ﷻ فرموده است: ﴿ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ

وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٤٠﴾ الأحزاب

«محمد ﷺ پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خداوند ﷻ به همه چیز داناست».

حالا میخواهیم در فرموده اوتعالی که پیامبر اکرم ﷺ خاتم پیامبران اند، وقفه نموده و در آن باندیشیم. چنانکه کتابهای آسمانی، تورات و انجیل هم به آن اشاره نموده اند اینکه پیامبران ﷺ از ابراهیم ﷺ آغاز تا عیسی بن مریم ﷺ پی همدیگر فرستاده شده اند و فاصله زمانی میان آنها کوتاه میبود، و گاهی هم خداوند ﷻ دو یا سه پیامبر را در یک وقت و زمان، برای یک امت فرستاده است طوری که در سوره یاسین میفرماید: ﴿ وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿١٣﴾ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ

فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ ﴿١٤﴾ یاسین

«و برایشان از اصحاب قریه مثلی بیان کن، آن گاه که فرستادگان به آن قریه آمدند، آنگاه که دوتن به سویشان فرستادیم، ولی آن دو را دروغگو شمردند، سپس آنان را با فرستاده سومین تایید کردیم پس رسولان گفتند: هرآینه ما بسوی شما به پیامبری فرستاده شده ایم.»

و طوریکه لوط علیه السلام همزمان با ابراهیم علیه السلام فرستاده شد، اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا حال که (۱۴۰۰) سال از وفات ایشان می گذرد لیکن پیامبری بعد از ایشان فرستاده نشد و نخواهد شد، مگر اینکه دروغگویان و دجلان ادعای نبوت کنند. چنانکه در زمان خود آنحضرت صلی الله علیه و آله مدعیان نبوت ظهور کرده بودند.

*** همچنان یکی از معجزه های قرآنی که خداوند جل جلاله از حوادث و وقایع آینده مردم را بوسیله آن و با زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آگاهی میدهد، قصه غرق شدن فرعون مصر و سالم ماندن جسد وی تا امروز است، تا که علامه قدرت الهی و درس عبرت برای جهانیان گردد. هنگامیکه فرعون نزدیک غرق شدن شد و متیقن گردید که هلاک شدنی است و راههای نجات همه مسدود گردیده است اسلامش را اعلان نمود. لیکن چنین ایمان به صاحبش نفعی نمی رساند، طوریکه خداوند جل جلاله در مورد وی فرموده است: ﴿ وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَأَمِنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٠﴾ ءَأَلْقَنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿١١﴾ فَالْيَوْمَ نُنَجِّكَ بِدَنَّاكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ ءَايَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَن ءَايِنَا لَغَفْلُونَ ﴿١٢﴾ ﴾ یونس

«و بنی اسرائیل را از دریا گذرانندیم، پس فرعون و لشکریانش از راه ستم و تجاوز، آنان را دنبال کردند تا وقتی که - فرعون - در شرف غرق شدن قرار گرفت - و آب تا دهانش بلا آمد، - گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی بجز آن که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، نیست و - گفت - من از مسلمانانم، اکنون؟ (آیا اکنون ایمان می آوری) در حالیکه پیش از این نافرمانی می کردی و از تبهکاران بودی؟ پس امروز ترا با جسدت می

رهانیم (ترا با جسد بی روح از دریا بیرون می آوریم) تا برای کسانی که از پی تو می آیند، آیتی باشی (نشانه قدرت ما باشی) بی گمان بسیاری از مردم از آیات ما غافلند.

آرا و نظریات تاریخ نویسان در مورد شخصیت فرعون مصر که غرق شد، متفاوت است، برخی از آنان گفته اند که نام وی (رمسیس دوم) است و برخی دیگر گفتند که نام وی (منبتاح) بود، بهر حال چه نام وی رمسیس باشد یا منبتاح، در زمان نزول این آیت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از (۱۴۰۰) سال هیچکسی در جهان نمیدانست که جسد فرعون غرق شده در کجاست؟ و آیا جسد وی سالم مانده بدون اینکه به خاک مبدل گردیده باشد؟ تا صدق فرموده خداوند جل جلاله که فرمود: (پس امروز ترا با جسدت می رهانیم تا برای کسانی که از پی تو می آیند، آیتی باشی) محقق گردد. جسد های حاکمان فراعنه که همزمان با بیرون شدن بنی اسرائیل با موسی علیه السلام از مصر، زندگی داشتند، مومیایی شده در قبرستان وادی ملوک در (طیبه) در کنار رود نیل مدفون بودند که امروز در مقابل شهر اقصی قرار دارد. سپس بخاطر اینکه فرموده خداوند قادر و توانا محقق گردد (تا برای کسانی که از پی تو می آیند، آیتی باشی) جسد های آنها در اواخر قرن نهم مومیایی شده کشف گردید و هیچ آسیبی در این مدت به آنها نرسیده است. حالا اگر فرعون غرق شده رمسیس باشد یا منبتاح، در هر دو صورت فعلاً جسد وی در تابوتی که در موزیم شاهی مصر، داخل صالون آثار مومیایی شده واقع در میدان آزادی قاهره موجود است و روزانه هزاران شخص جسد وی را سالم و بدون هیچ تغییری مشاهده می کنند و به این ترتیب صدق خبری که قرآن کریم (۱۴۰۰) سال قبل آنرا به آگاهی رسانده بود محقق گردیده.

چنانکه خداوند جل جلاله میفرماید: ﴿فَالْيَوْمَ نُنَجِّكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً﴾ «پس امروز ترا با جسدت می رهانیم (ترا با جسد بی روح از دریا بیرون می آوریم) تا برای کسانی که از پی تو می آیند، آیتی باشی (نشانه قدرت ما باشی)»

سوم: از جمله معجزه های قرآنی یکی هم حکایات انبیای پیشین است که از ابتدای خلقت زمین و فرود آمدن آدم و حوا به زمین، و برانگیخته شدن پیامبران از نوح تا موسی و سلیمان و داود و عیسی ابن مریم، و آنچه را یهود و نصارا بعد از آنها مرتکب شده اند

می باشد، و همه حکایات و قصه ها و وقایع تاریخی گذشته را پیامبر بزرگ اسلام که ناخوان بودند ذکر نموده اند که با بسیاری روایات تورات و انجیل و تاریخ یهود موافقت دارد هرچند برخی از اختلافات ناچیزی وجود دارد. که آن هم به سبب تحریفات و تغییراتی که در آنها وارد گردیده است و تنها قرآن کریم مرجع موثق و با اعتمادی است که حتی برای یهود و نصارا حوادث و وقایع تاریخی آنها را با ذکر گوشه های از تاریخ محو شده شان بیان می دارد.

چهارم: و از معجزات قرآن کریم در تنظیم جامعه و اداره آن، و گذاشتن اصول و قوانین جنایی و مدنی اینست که کلیه احکام آن عادلانه بوده و سازگار و مناسب با همه احوال و اوضاع اجتماعی، و امور جنایی و مدنی است، احکام و قوانین شریعت اسلامی موافق هر زمان و مکان بوده مصالح همه را تا روز رستاخیز مراعات میکند، آیا این قانون از جانب پروردگار جهانیان فرود نیامده؟ پروردگاری که همه بشریت را آفریده و او تعالی میداند که چه چیزی به انسان سودمند است و چه چیزی زیانمند، طوریکه میفرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ وَسِعُ

الْمَغْفِرَةَ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ ۗ﴾ النجم

«بی گمان پروردگارت نسبت به آنها گسترده آمرزش است، و او به احوال شما داناتر است از آن دم که شما را از زمین پدید آورد و آن گاه که شما جنین هایی در شکمهای مادرانتان بودید». در مورد عدل و انصاف اصول و قوانینی که قرآن کریم آنرا بخاطر تنظیم و اداره جامعه وضع نموده بسیاری از دانشمندان و قانونگذاران نصارا گواهی داده اند. ولی گواهی خداوند جل جلاله کفایت می کند، و در این قسمت به برخی از اقوال و اعترافات بعضی از آنها اشاره می کنیم از جمله:

۱- قانونگذار غربی بنام (سانتلا) در کتاب خود که باره قوانین آسمانی و قوانین وضعی نگاشته چنین می گوید: (بی تردید اصول و قوانین مدنی را که فقه اسلامی مقرر نموده عادل ترین قوانینیست که همه بشریت را در هر زمانی کفایت می کند).

۲- قانون دان (سلیم الباز) که نصرانی مذهب و لبنانی نژاد است میگوید: (من اعتقاد قوی و جازم دارم که اگر ما در مورد حل معضله ها و نیازمندی های بشر اعم از امور فقهی

بغرنج و پیچیده، و معاملات و قرار دادها وقضایای مختلف اضطراری جستجو و بازرسی نماییم حتماً جواب همه را در فقه اسلامی درخواهیم یافت).

۳- همچنان (هوکتنج) استاد قانون بین المللی دانشگاه هارفارد ضمن کتاب خود بنام (روح سیاست بین المللی) که در سال ۱۹۳۲ میلادی به چاپ رسید می نگارد: من احساس آرامش می کنم از اینکه من بر حقم البته بعد از تحقیقات و پژوهش عمیقی که در شریعت اسلامی نمودم و اعتراف دارم که شریعت اسلامی حاوی همه مبادی ضروری و لازمی، بخاطر برپا نمودن و ایجاد نهضت مدنی عادلانه در عالم است.

۴- و در کنفرانس حقوق دانان که در سال ۱۹۲۷ میلادی در وینا برگزار شده بود، استاد (شیرا) رئیس دانشکده حقوق دانشگاه اطریش اعلان نمود که: یقیناً جوامع انسانی جهان افتخار می کنند که شخصیتی چون محمد ﷺ به آنها منسوب است. زیرا وی با وجود ناخوان بودنش قبل از سیزده قرن توانست قوانین و ضوابط فقهی را بیاورد که اگر ما اروپایی ها بعد از دوهزار سال به مقام والای آن برسیم سعادتمند خواهیم بود. «ما عبارت وی را در مقاله اش درست نموده می گوئیم: شریعت و قوانین و مسایل فقهی را پیامبر ﷺ از خود نیاورده، بلکه خداوند ﷻ در قرآن کریم برایشان نازل کرده که شما تا روز قیامت هم به مقام آن رسیده نمی توانید».

۵- همچنان قانون دان معروف آلمانی بنام (کهلر) می گوید: ما دانشمندان قانون در آلمان خویش را اولین وضع کنندگان ماده قوانین مدنی می شماریدیم که در سال ۱۷۸۷ در مورد تطبیق نظریه حد گذاشتن به ظلم و بی دادگری و استبداد را تصویب نمودیم، تا اینکه حدیث شریف از پیامبر اسلام را خواندیم که (۱۳) قرن پیش مبدا (لاضرر و لااضرار) یعنی (نه بخود ضرر برسان و نه به دیگران) را وضع نموده بودند. گفتیم: بهتر این است که ما آلمانی ها افتخار به اینکه ما وضع کنندگان نظریه (حد گذاشتن به ظلم و بی دادگری) هستیم را باید کنار بگذاریم، و بزرگی و بزرگواری را به کسی بگذاریم که وی اولین قانون گذار این مبدا بوده و آنرا ۲۰ قرن پیش از آلمانی ها در جامعه تطبیق نموده است.

۶- و در کنفرانس بین المللی که بخاطر مقایسه میان قوانین در لاهای در سال ۱۹۳۲ منعقد گردیده بود، (لامپیر) استاد علم قوانین بین المللی احترام و تقدیر خود را از احکام فقهی که در شریعت اسلامی وجود دارد اظهار نمود.

۷- از جمله تصامیم کنفرانس بین المللی قانون گذاران که در سال ۱۹۳۲ در لاهای برگزار شد یکی آن بود که: (شریعت اسلامی یکی از مصادر مهم و معتبر و معتمد قوانین عام می باشد). این است قرآن پاک و دستور ما که از جانب پروردگار بزرگ و حکیم نازل گردیده و برای همیشه چنان که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده اند: «کتابیست که عجائب آن به پایان نمی رسد و علما از آن سیر نمیگردند» سنن ترمذی و هر چند روز و سال بر آن بگذرد به همان اندازه اسرار مختلف و جدید آن با معجزه های گوناگونش ظاهر می گردد. بویژه در این عصر که بشر در علوم ساینس و تکنالوجی و فلک و جیولوجی و جغرافیه و ذره و الکترون زیست دارند که بیشتر از (۱۴۰۰) سال از نزول آن میگذرد، ولی بازهم انواع و اقسام معجزه ها ظاهر و آشکار میگردد تا به همه واضح گردد که خداوند بزرگ و توانا حق است طوریکه فرموده است: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ

حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُم أَنَّهُ الْحَقُّ ۗ ﴿٥٢﴾ فصلت

«زود است که آیات خود را به آنان، در آفاق و در نفسهای آنان نشان بدهیم تا برایشان روشن شود که او حق است».

پنجم: معجزات قرآن کریم در بخش اقتصاد: هنگامیکه آیات قرآن کریم را می خوانیم گویی از دست ما گرفته و ما را و به ما این احساس را میدهد که قرآن و شریعت اسلام تنها سخن و شعار نیست، تنها شعائری مربوط به عبادات نیست، بلکه در پهلوی آن همه، و قبل از هر چیزی نظامی است که باید تطبیق گردد، راه و روشی است که باید حاکم و فرمانروا و حکم باشد، قائد و رهبری است که باید از وی اطاعت شود، و بلاخره متناسب با هر زمان و مکان است. در همچو نظام معجزه ها نهفته است و فرستاده نشده مگر اینکه با گروه های انسانی و درچار چوب های مختلفی با آنها سروکار و تعامل داشته باشد. این همان روش و منهجی است که نخستین گروه مسلمان صدر اسلام را از دامان جاهلیت،

به فراز حیات انسانی متوازن و عادل منتقل ساخت. خداوند ﷻ در کتاب با عظمتش به ما دستور میدهد تا تعامل با سود را کنار گذاشته به او تعالی توبه نماییم و آنچه از آن باقی مانده را نیز ترک نماییم چنانکه میفرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٣٠﴾ آل عمران

«ای مومنان! ربا(سود) را چندین برابر نخورید و از خدا بترسید باشد که رستگار شوید».

و فرموده خداوند: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٢٧٨﴾ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٩﴾ وَإِن كَانِ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٨٠﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ﴿البقرة

«ای مومنان! از خدا بترسید و باز مانده ربا(سود) را رها کنید اگر واقعاً مؤمنید، و اگر چنین نکردید پس با خبر باشید به جنگی از جانب خدا و رسولش، و اگر توبه کردید - از سود - پس اصل مالهایتان از آن شماسست، نه شما ستم می کنید و نه بر شما ستم می شود، و اگر وام دار تنگدست بود، پس لازم است مهلت دهید تا - هنگام - گشایش. و اگر بدانید، بخشیدن آن برایتان بهتر است، و از روزی بترسید که در آن به سوی خداوند ﷻ باز گردانده می شوید».

و فرموده او تعالی: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَن جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَآنتَهَىٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٧٥﴾ ﴿البقرة

«کسانی که ربا(سود) می خورند، بر نمی خیزند(در قیامت) مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است، این حال بد سود خوران - بدان سبب است که آنان گفتند: داد و ستد مانند رباست، و حال آن که خداوند ﷻ داد و ستد را حلال و ربا را حرام گردانیده است، پس هرکس اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید

، و از سودخوری باز ایستاد، آنچه گذشته، از آن اوست، و کارش به خدا واگذار می شود، و هرکه به سود خوری بازگشت، آنان اهل آتشند و جاودانه در آند.».

خداوند قادر با بیان نمودن مسئله سود، ما را متوجه امری خطرناک و بزرگتر دیگر می سازد که بنام های شبه تجارتي جامعه را بسوی فساد می کشاند، در حالیکه اسلام و قوانین آن علیه همچو اعمال مبارزه نموده مردم را از چنگال روشهایی مانند سوسیالیزم و کمونیسم و نظام سرمایه داری ظالم و احتکار، با قوت ایمان به خداوند عز وجل آزاد ساخته است. مسلمان در شریعت اسلامی به رشد و نمو دادن سرمایه خود ترغیب شده لیکن مشروط بر اینکه در رشد و نمو سرمایه خود، پابند به استفاده از وسایلی باشد که بوسیله آن ضرری به دیگران عاید نگردد و جریان کار و عمل و راه های کسب روزی مردم را معطل نساخته و مانع چرخش مال و سرمایه بدون حد و مرزی در میان مردم نگردد. چنانکه خداوند عز وجل میفرماید: ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾ الحشر «تا در میان توانگران (ثروتمندان) شما دستگردان نباشد».

پس سود، اموال را به یک تعدادی خاص بر اساس این مبدا غلط و فاسد، محدود و محصور میسازد، گویی که هدف از وجود انسان در زمین تنها بدست آوردن مال و ثروت و عیش و عشرت کردن بآن بطور دلخواه وی بوده و اگر بخاطر بدست آوردن مال و متاع، مصالح و ارزشهای دیگران پایمال هم شود باکی نیست. هرگاه با چنین طرز فکر، نظام های اقتصادی بوجود آید تا مصالح سود خواران تامین گردد بدون تردید به نسل بشر ضربه کوبنده وارد شده، زندگی افراد و جامعه به بدبختی های گوناگون سوق داده خواهد شد. و از نتایج ناگوار سود، نشر فساد اخلاقی میان افراد جامعه، فرو ریختن معنا و مفهوم تکافل اجتماعی و همکاری و تراحم و زندگی شرافتمندانه از دل های مردم، فروپاشیدن رشته های خانوادگی، و نابودی روابط افراد جامعه میباشد. بدون شک نظام های اقتصادی که بر سود استوار است از دیدگاه اقتصاد اسلامی مملو از عیوب است. چنانکه برخی از استادان علم اقتصاد غربی خود شان هم متوجه عیوب آن شده و به آن اعتراف نموده اند که از پیشتازان آنها داکتر (شاخ) آلمانی است. وی در پست مدیریت

بانک رایخ آلمانی ایفای وظیفه می نمود. وی در یکی از سخنرانی هایش که در دمشق در سال ۱۹۵۳ ایراد نموده بود چنین گفت: با اجرا نمودن فارمول ریاضی (غیرمتناهی) واضح می گردد که همه اموال و دارایی روی زمین در جیب عدد محدودی از سود خواران می افتد، زیرا قرض دهنده سود خوار همیشه و در هر معامله برنده است، در حالیکه قرضدار در معرض فایده و یا خساره قرار دارد. حالا که این طرز فکر راه تکاملی خود را می پیماید، بیشترین حصه سرمایه جهان در حقیقت بدست چند هزار نفر قرار دارد، زمیندار و صاحبان کارخانه ها که همیشه از بانک ها قرضه می گیرند، و کارگران و غیره، همه در حقیقت مانند اجیرکارانی در نزد ثروتمندان، و به نفع آنان کار می کنند. و ثمره و حاصل کار و زحمت شان را همان چند هزار نفر محدود می چیند. اما شریعت اسلامی ضامن حرمت مال، خون و همه ارزشهای افراد جامعه بشری بوده نیاز گروه حاجتمند را به زکات تامین نموده است، که این خود بهترین راه فراهم نمودن تأمینات اجتماعی و ضامن حریت، کرامت، و انسانیت همه افراد بشر چه مسلمان و چه غیر مسلمان در امور اقتصادی می باشد. زکاتی که اسلام آنرا بر ثروتمندان فرض گردانیده، عدالت در توزیع، و تکامل اجتماعی در جامعه را محقق ساخته و بدیلی خوبی برای گذاشتن ضریبه و مالیات می باشد... زکات بعد از گذشت یک سال بر مردمان ثروتمند و قادر واجب می گردد و مقدار آن (۰.۲٪) بوده، ثروتمند آنرا از مال اضافی که بعد از تأمین نیازمندی های ضروری خود، مانند مصارف خانه، فرزندان، پدر و مادر، همسر و غیره کسانیکه سر پرستی آنان را بدوش دارد، باقی مانده آنرا بیرون آورده به مستحقان توزیع می نماید، از جمله آیاتی که زکات را بر مردم فرض گردانیده فرموده خداوند عز و جل در سوره بقره است: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا نُفِّدُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ حَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾

«و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و هرگونه خیری که پیشاپیش - برای آخرت - بفرستید، آنرا نزد خداوند عز و جل خواهید یافت، خداوند عز و جل به آنچه می کنید، بیناست.»

همچنان شریعت اسلامی بدست آوردن مال را از راه قمار، احتکار، غصب و دزدی را حرام گردانیده است، همچنین حصول مال را از راه فریب، دروغ نیز حرام قرار داده و شروطی را بخاطر منع فریب و دروغ و حيله گری ها و بی انصافی در معاملات وضع نموده است، از جمله آیاتی که کسب مال از راه قمار را حرام نموده آیت ذیل است:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٩٠﴾ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْمِنُونَ ﴿٩١﴾﴾ المائدة

«ای مومنان! یقیناً خمر و میسر (شراب و قمار) و انصاب (بتان) و تیرهای قرعه، پلید است و از عمل شیطان است، پس از آن پرهیز کنید، باشد که رستگار شوید. همانا شیطان می خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه بیندازد و شما را از یاد الله و از نماز باز دارد، پس آیا شما دست برمی دارید؟».

و از جمله آیاتی که بدست آوردن مال و دارایی را از راه احتکار، غصب، فریب و حيله گیری حرام قرار داده است این فرموده خداوند ﷻ می باشد: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ النساء

«ای مؤمنان! اموال خود را در میان خود به ناحق نخورید مگر آن که تجارتي به رضایت خودتان باشد، و خود را نکشید، بی گمان خداوند ﷻ نسبت به شما مهربان است».

همچنان قرآن کریم مردم را به رعایت نمودن عدالت و انصاف در معاملات تجارتي تشویق نموده و از حيله گیری میان فروشنده و خریدار برحذر نموده است. خداوند ﷻ

میفرماید: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ﴿٧﴾ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ﴿٨﴾ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ﴿٩﴾﴾ الرحمن

«و آسمان را برافراشت، و میزان را گذاشت از بهر آنکه در میزان از حد تجاوز نکنید، و وزن را به انصاف برپا دارید و در ترازو کمی و کاستی نیاورید»

همچنان میفرماید: ﴿فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٥٥﴾﴾
الأعراف

«پس پیمانه و ترازو را تمام نهدید (از حق کسی کم نکنید) و به مردم اشیای آنان را ناقص ندهید و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید این برایتان بهتر است اگر باور دارید- سخنم را-». همچنان قرآن کریم ما را از بخل و رزیدن در نفقه و مصرف، بر خود و عیال برحذر نموده و در عین وقت از اسراف و افراط در مصرف، و از کشتن اولاد از ترس فقر و تنگدستی شدیداً منع نموده است، زیرا روزی دهنده همه خداوند قادر و رازق است.

طوریکه میفرماید: ﴿وَعَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ﴿٦٦﴾ إِنْ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ﴿٦٧﴾ وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا ﴿٦٨﴾ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ﴿٦٩﴾ إِنْ رَبُّكَ يَبْسُطَ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿٣٠﴾﴾
وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنْ قُلْتُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيرًا ﴿٣١﴾﴾ الإِسْرَاءُ

«و به صاحب قرابت (نزدیکان نسبی) حق او را بده و نیز به مسکین و ابن سبیل (در راه سفر و امانده) و اسراف نکن، همانا اسراف کاران برادران شیاطین اند، و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس است. و اگر از آنان به انتظار رحمتی از پروردگار خود که به آن امید واری، روی می گردانی، پس با آنان سخنی ملایم بگو، و دست خود را بر گردنت مبنده و بسیارهم گشاده دستی نکن (نه بخیل و نه اسراف گر) که آن گاه ملامت شده و حسرت زده برجای بنیشنی، بی گمان پروردگار تو بر هر که بخواهد، روزی را گشاده و تنگ می گرداند، در حقیقت او تعالی به بندگان خود دانا و بیناست».

همچنان خداوند تعالی میفرماید: ﴿وَعَاتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ

الْمُسْرِفِينَ ﴿١٤١﴾﴾ الأنعام

«و حق آن را در روز بهره برداری از آن بدهید ولی اسراف نکنید که او اسراف کاران را دوست ندارد». این آیت فرضیت ادای زکات کشت و میوه است. اسلام نظام اقتصادی عادل، متکامل و سالمی را به جهان تقدیم نموده است، اما نظام های اقتصادی ناقص و فاسد ساخت بشر، با عالم انسانی در کشمکش بوده حتی اختراع کننده گان آن نظام هم، به فاسد بودن آن اعتراف دارند. نظام کمونیستی را ببینید که افراد جامعه را بنده آلات و اسباب ساخته پولی را بدست نمی آورند که مسکن و مواد خوراکی و لباس و سایر نیازمندی های خانواده را کفایت کند، اما سردمداران این مفکوره ناپاک و اعضای احزاب کمونیستی در ناز و نعمت و ثروت بلا حساب خرامیده و خوش گذرانی می کنند، در حالیکه تعداد آنها بسیار کم است، همچو بی عدالتی ها و فساد اجتماعی و بی دادگری ها بود که حکومت های پیرو مکتب کمونیزم حتی خود اتحاد شوروی سابق از هم پاشیده و سرنگون شدند. از سوی دیگر مکتب سوسیالیزم کلیه افراد را بخاطر تامین عناصر تولیداتی آماده نموده و در قانون گذاری و برنامه ریزی مصارف، توجه شان را مبذول نموده اند. در جانب دیگر مکتب سرمایه داری خواهان آزادی بلا قید و شرط در بدست آوردن مال بوده، باکی نیست که مال و ثروت را چه از راه حلال و چه از راه حرام، و چه مشروع و یا غیر مشروع باشد بدست آورد. چنین نظام های اقتصادی فاسد در جهان رویکار شده که در نتیجه سود خواری، وضع ضریبه، مالیات، احتکار و مقررکردن تامينات مختلف، مردم را در تنگناهی اقتصادی قرار داده است. چنانکه قبلاً متذکر شدیم اسلام بشریت را از ظلم و بی عدالتی مکتب های کمونیزم، سوسیالیزم، سرمایه داری ظالم، نجات داده فرد مسلمان را طوری تربیت می دهد که وی بعد از سعی و تلاش در آماده نمودن رزق و روزی که خداوند عز و جل بوی عطا نموده، قانع و راضی بوده و با دل مملو از ایمان، به تقدیرات الهی تن در داده و بداند که عمر انسان و روزی وی بدست الله عز و جل قرار دارد، پس هیچگاه از فقر و تنگدستی و مرگ نمی هراسد زیرا وی متیقن است که بهشت، خانه و زندگی حقیقی وی است که برای همیشه در آن زندگی خواهد کرد.

قبلاً در مورد شخصیت والای پیامبر ﷺ و قرآن کریم و معجزات آن صحبت کردیم، با وجود دلایل آشکاری که از اسلام عزیز و عظمت و بزرگی پیامبر اسلام به همه جهانیان ثابت گردیده است، ولی باز هم دشمنان اسلام با دلهای پر از کینه و عداوت آرام ننشسته و به تبلیغات زهراگین شان علیه اسلام و شخصیت والای آنحضرت ﷺ ادامه می دهند، از جمله مستشرقان حاقد که همیشه عجزولانه تلاش ورزیده اند تا به برخی از دستاير قرآنکریم انگشت انتقاد بگذارند. طوریکه خداوند ﷻ در مورد آنها فرموده است:

﴿ وَمَنْ النَّاسُ مِنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿٨﴾ ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٩﴾ ﴾ الحج

«و از مردمان کسی هست که در باره الله مجادله می کنند، بدون هیچ دانش و بی هیچ هدایتی، و بی کتاب منیری، صفحه گردن خود را پیچیده (از سر تکبر) تا مردم را از راه خدا گمراه کند، در دنیا برای او رسوایی و - ذلتی - است، و در روز قیامت به او عذاب سوزان می چشانیم». بارزترین نقاطی که مورد حملات خصمانه و بی اساسی از جانب آنها قرار گرفته است، مسأله ازدواج آنحضرت ﷺ با نه تن از زنها در یک زمان است. لیکن خداوند ﷻ آنان را در کمال اندوه و حسرت، و خشم و غضب و رسوایی قرار داده است. دشمنان اسلام در این مسئله پا از حد بیرون گذاشته اند، در حالیکه آنحضرت ﷺ نه زن را بعد از وفات اولین همسرشان خدیجه رضی الله عنها، به نکاح خویش درآوردند، ایشان در سن جوانی با خدیجه رضی الله عنها ازدواج نمودند، و بعد از وفات خدیجه رضی الله عنها با زنان دیگر ازدواج نمودند. البته هنگامیکه ایشان با مشکلات و سختی های دعوت و جهاد پنجه نرم می کردند، و سن شان هم از پنجاه بالا رفته بود، ما بمنظور رد و دفع افتراءات و انتقادات دشمنان اسلام، اسباب و علت این ازدواج ها را از لابلاي سخنان نویسنده ها و تاریخ دانان ذکر می کنیم تا شخصیت والای آنحضرت ﷺ را منصفانه و عادلانه، طوریکه شایسته شأن آنحضرت ﷺ است، به جهان معرفی نموده خطا و اشتباهات دیگران را در مورد شخصیت رسولی آشکار سازیم که خداوند ﷻ ایشان را چنین مخاطب قرار داده

میفرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَّ خُلِقْتَ عَظِيمًا﴾ القلم «بی گمان تو از خلقی عظیمی برخوردار هستی». آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از وفات خدیجه رضی الله عنها با این زنان، (مادران مؤمنان) که اسامی و شهرت مختصر شانرا ذیلا بیان میداریم، ازدواج نموده اند:

۱- سوده بنت زمعه رضی الله عنها: آنحضرت صلی الله علیه و آله در سال دهم بعثت، چند روز بعد از وفات خدیجه رضی الله عنها با او ازدواج نمودند، سوده رضی الله عنها زنی سال خورده بود که نه زیبا بود و نه مالدار و نه صاحب جاه و جلال، وی همراه با همسر خود، سکران بن عمروالعامری با اولین گروه مسلمانان به حبشه هجرت نمود و هنگامیکه از اسلام آوردن عمر بن الخطاب رضی الله عنه و غیره مردمان بزرگ و نیرومند مکه اطلاع یافتند، در مورد دینشان مطمئن شده دوباره برگشتند، سکران چند روز بعد از رسیدن به مکه وفات یافت و همسر خود را بال شکسته و تنها گذاشت، سوده نیز از پدر مشرک خود در هراس بود که مبادا وی را مجبور به ترک دین اسلام کند، و در آن وقت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از وفات خدیجه مجرد بودند، ایشان ملاحظه نمودند که بهترین کار نیکی که باید انجام دهند، نجات دادن دین و حیات بیوه زن مسکین و بیچاره را که کفارمکه تهدید می نمود، است. زیرا سوده در خانه پدر مشرک زندگی میکرد. پس بهتر آنست که با وی ازدواج نمایند، ورنه در معرض خطر کفر و شرک اش و شکنجه مشرکان قرار خواهد گرفت و مجبور به ترک دینش خواهد شد، از سوی دیگر کسی حاضر نبود با وی ازدواج کند زیرا وی زن سالخورده بود که نه زیبایی داشت و نه مال و نه مقام و منزلتی.

۲- همسر دوم آنحضرت صلی الله علیه و آله عایشه بنت ابی بکر صدیق رضی الله عنه است. قسمیکه همه مقام و منزلت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را در نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله می دانند، او اولین کسی بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله را تأیید کرده و نصرت بخشید و سخنان شان را تصدیق نمود و با خداوند جل جلاله عهد و پیمان بست که در همه احوال، در سختی و آسایش و هنگام خطر، در پهلوی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار خواهد داشت. عایشه رضی الله عنها از زمان کودکی، قبل از اینکه ابوبکر صدیق و خانواده اش به اسلام مشرف شوند، نامزاد جبیر بن مطعم بن عدی که از جمله مشرکان است بود، و این وضع ابوبکر صدیق رضی الله عنه را دلتنگ و ناراحت ساخته و در تنگناه

قرار داده بود. چون وی دوست صمیمی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، و یار و یاور نزدیک ایشان است، پس چگونه دخترش نامزد مردی مشرک باشد؟ طوریکه قبلاً متذکر شدیم آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از وفات خدیجه رضی الله عنها با زن سالخورده ازدواج نمودند تا وی را اکرام نموده باشند، لیکن آنحضرت صلی الله علیه و آله همچنان میخواستند همسر شوهر ناکرده ای داشته باشند تا زندگی پر از محبت و مهربانی و مونس‌ی در پهلوی شان داشته باشند. آنحضرت صلی الله علیه و آله از یکسو رغبت ازدواج با عایشه رضی الله عنها را داشتند و از سوی دیگر میخواستند دوست و رفیق صمیمی خود را اکرام نموده از رنج و غمی که وی را پیچیده بود، که چگونه دخترش نامزد مشرکی است، برهاند و خلاصی بخشد، بنابر این آنحضرت صلی الله علیه و آله خواستگار عایشه رضی الله عنها شدند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه از این اقدام بزرگ آنحضرت صلی الله علیه و آله بسیار خرسند شد. طبری در تاریخ خود می نگارد: « هنگامیکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه از خواستگاری آنحضرت صلی الله علیه و آله از عایشه رضی الله عنها آگاهی یافت، خواست خویش را از وعده که با مطعم بن عدی در مورد ازدواج عایشه با پسرش جبرئیل بوده بود خلاص نماید، وی به خانه مطعم رفت لیکن کسی دیگر جز همسر مطعم (مادر جبرئیل) را در خانه نیافت و از او پرسید: آیا مطعم تا هنوز بر وعده که قرار گذاشته بودیم باقی است؟ مادر جبرئیل گفت: دخترتان پسر ما را نیز از دین آبایی اش بیرون خواهد آورد، بدین ترتیب نامزدی عایشه رضی الله عنها با جبرئیل لغو و باطل گردید، سپس آنحضرت صلی الله علیه و آله عایشه رضی الله عنها را دو سال بعد از هجرت به خانه خویش بردند.

اما اینکه می گویند پیامبر صلی الله علیه و آله عایشه رضی الله عنها را در سن خوردی که هنوز ده ساله نبود به نکاح خویش درآوردند، مسئله ایست که به همه آشکار بوده و میدانیم که دختران ما نسبت به پسران زودتر به سن بلوغ میرسند و اجسام آنها نسبت به پسران زود نشأ و نما نموده آثار جوانی آنها نیز زودتر ظاهر می گردد، به خصوص در مناطق گرم، ام المومنین عایشه رضی الله عنها هم از چنین دخترانی بود. همچنان چند سال قبل مطلع شدیم که روز نامه های مالیزیا تصویر دختر مالیزی را با طفلی شیرخوارش به چاپ رسانید. در حالیکه دختر ۹ سال داشت. چنانکه روز نامه های امریکای لاتین تصویر مادر بزرگی را

که بیست سال داشت، به چاپ رسانیده بودند که در پهلوی وی دختر و نواسه او نیز قرار داشتند.

۳- ام المومنین حفصه بنت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما است. آنحضرت صلی الله علیه و آله وی را بنخاطر جمال و زیبایی به همسری نگرفتند و نه آنچنان زیبایی داشت، بلکه هنگامیکه شوهرش خنیس بن حذافه در جنگ بدر شهید شد، حفصه رضی الله عنها بیوه شد، پدرش عمر فاروق رضی الله عنه وی را به ابوبکر صدیق عرضه نمود تا با وی ازدواج نماید، لیکن ابوبکر صدیق رضی الله عنه معذرت خواست، سپس به عثمان بن عفان رضی الله عنه پیشنهاد نمود، لیکن موافقه او را نیز بدست نیاورد، در نتیجه عمر فاروق رضی الله عنه احساس خواری نموده و اینکار را بی کرامتی بخود تلقی کرد که چگونه دختر خویش را به دو صحابی بزرگ عرضه کرد ولی جواب مثبت دریافت ننمود، سپس نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفته حزن خویش را به ایشان بازگو نمود. ایشان غم و اندوه عمر رضی الله عنه را درک نمودند که چگونه دو مرد بزرگ صحابه چنین جوابی بوی داده اند؟ حالا چگونه به کسانی که مقامشان پایین تر از آندوست دختر خویش را عرضه نمایند؟! آنحضرت صلی الله علیه و آله خویش را در مقابل موقف مهم و مسولیتی عظیم دیدند، دردی را از بزرگ مرد تاریخ احساس کردند که باید معالجه گردد، و شکوه را شنیدند که باید با وی همدردی صورت گیرد، شکوه و نالش مردیکه خداوند جل جلاله اسلام را در نخستین و آخرین روزگارش بوسیله وی عزت و نیرو بخشید، خوشبختانه کاری صورت گرفت که چشمان عمر فاروق رضی الله عنه و دخترش حفصه رضی الله عنها روشن گردید، امروز کسی وی را به همسری برگزید که بهتر از ابوبکر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه هست، آنحضرت صلی الله علیه و آله حفصه را برای خویش خواستگاری نموده و در زمره امهات المؤمنین شامل ساختند که خداوند جل جلاله آنها را اکرام نموده و همسران پاک پیامبر صلی الله علیه و آله گردانیده و از آنها در قرآن کریم یاد آوری نموده است، و از سوی دیگر، دختر عمر بن الخطاب رضی الله عنه دومین خلفای راشدین است.

۴- چهارم ام المؤمنین زینب بنت جحش رضی الله عنها: این همان همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که دشمنان کینه توز اسلام تلاش ورزیدند تا بتوانند از لابلای قصه ازدواج وی با پیامبر صلی الله علیه و آله شخصیت ایشان را مورد سوال قرار بدهند لیکن همه کوشش و تلاشهای شان به ناکامی

انجامید. آنها کوشیدند تا پیامبر اکرم ﷺ را مرد شهوترانی معرفی نمایند که غرایز جنسی بر وی حاکم بوده حتی اگر در این راه مبادی و اساسات دینی که بسوی آن دعوت می نمودند، برایشان باکی ندارد. دشمنان اسلام در این کوشش شان به برخی از روایات غلط و روایانی که سخنان و روایاتشان در نزد علما مدار اعتبار نیست استناد نموده اند که همه این روایات با شخصیت والای آنحضرت ﷺ در تضاد بوده و هیچگونه مطابقتی ندارد، پیامبری که خداوند ﷻ از بالای هفت آسمان ایشان را تزکیه و توصیف نموده در وصف ایشان چنین فرموده است: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۝٤﴾ ﴿٤﴾ القلم کوشش می کنم حقیقت ازدواج آنحضرت ﷺ را با ام المؤمنین زینب بنت جحش رضی الله عنها به اختصار خدمت تان تقدیم نمایم: زینب بنت جحش رضی الله عنها دختر عمه پیامبر گرامی ما ﷺ (امیمه بنت عبدالمطلب) است که از هنگام کودکی که برسینه خود را می کشانید، در مقابل پیامبر اکرم ﷺ بزرگ و جوان شد، ایشان از حسن و جمال زینب قبل از آنکه وی را برای پسر خوانده خویش، زید بن حارثه خواستگار شوند آگاهی داشتند. و اگر آنحضرت ﷺ تصمیم ازدواج با دختر عمه خویش را میداشتند، مانعی در میان نبود، و طبعاً خانواده وی از این پیوند با پیامبر ﷺ چقدر خرسند می شدند، لیکن باید بدانیم هر امری را که خداوند ﷻ در قرآن کریمش فرموده و بر پیامبر بزرگش وحی نموده، در آن حکمتهایی نهفته است. زمانیکه حادثه ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با زینب صورت می گرفت، در میان اشراف عرب بویژه قریشی ها چنین معمول بود که باید تفاوت و فروق طبقاتی جداً مراعات شود، به این معنا که مردمان طبقه بالا و نجیب، با طبقات برده گان و خادمان دوستی نمی کردند. حتی اگر آزاد و ثروتمند هم میشدند، لیکن هنگامیکه نور اسلام در جهان درخشید، تفاوت و تبعیض نژادی و طبقاتی را از میان برداشت و مساوات واقعی میان فرزندان آدم ﷺ را برقرار نمود، صرف اینکه در تقوا و پرهیزگاری بر یکدیگر برتریت داشته باشند. طوریکه خداوند ﷻ میفرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَكُمْ ۝١٣﴾ ﴿١٣﴾

الحجرات

«در حقیقت ارجمند ترین شما نزد خداوند پرهیزگار ترین شماست». و اراده خداوند ﷻ چنین بود که عادات و رسم و رواج زمان جاهلیت را از بین برده و تفاوت و تفاخر نژادی را که در اسلام هیچگونه اعتباری ندارد از میان برداشته و اولین تجربه را بر زینب بنت جحش قریشی رضی الله عنها، دختر عمه رسول اکرم ﷺ که از بلند ترین و نجیب ترین خانواده های قریش بود، عملی نماید. زید بن حارثه رضی الله عنه برده آزاد شده پیامبر ﷺ بود که پیامبر گرامی در کودکی وی را آزاد ساخته و در نزد خویش مانند یکی از فرزندانشان تربیت نموده بودند، خداوند ﷻ نقش بارز و اساسی را در خاتمه دادن به این رسم و رواج جاهلیت بر رسول اکرم ﷺ گذاشت، او تعالی به ایشان وحی کرد تا زینب را به عقد نکاح برده آزاد شده شان زید رضی الله عنه در آورند، وقتیکه پیامبر اکرم ﷺ برای خواستگاری به خانه پسر عمه شان، عبدالله بن جحش رفتند و قضیه را مطرح نمودند، در نفس عبدالله و خواهرش جرقه چون جرقه برق شورید و از مسئله که پیامبر اکرم ﷺ به آنها پیشنهاد کرده اند شدیداً احساس کمی و اهانت نمودند که چگونه دختری از خانواده نجیب، با برده ای ازدواج نماید، در حالیکه زینب و برادرش انتظار خواستگاری کسی از بزرگان قریش و اصحاب کرام را داشتند، لیکن با خواستگاری که از جانب رسول الله ﷺ صورت گرفته خویش را در موقف ناگوار دیدند، پس چگونه میتوانند خواستگاری رسول اکرم ﷺ را رد نمایند؟! و اگر پیشنهاد آنحضرت ﷺ را رد نمایند ایشان نا راحت خواهند شد، برادر و خواهر تلاش بخرچ دادند تا با کمال حیا و ادب، و با تقدیم نمودن عذرهای گوناگون، که گویا این پیوند متناسب و باهم برابر نیست، به آنحضرت ﷺ برسانند تا از تصمیم شان برگردند، لیکن خداوند ﷻ بر آنحضرت ﷺ این آیات را نازل نموده فرمود:

﴿ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴾ (۳۶) الأحزاب

«و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه ای را نرسد که چون خدا و رسولش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد، و هرکسی الله و رسول او را نافرمانی کند، قطعاً در گمراهی آشکاری افتاده است». آری! خداوند ﷻ می خواست با این پیوند، بنیاد تعصب

جاهلی و امتیاز طبقاتی و نژادی را ریشه کن نموده و اساس برتری را بر بنیاد اسلام و تقوا قرار دهد. آنگاه زینب رضی الله عنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: اینک شما را اطاعت می کنم، و هر آنچه می خواهید بکنید، زینب رضی الله عنها با بدن خویش به امر خدا و رسولش تن داد، لکن قلبا وی از زندگی با زید خوش نبود و حاضر نبود سفر زندگی را منحیث همسر با زید رضی الله عنه پیش ببرد. این وضع باعث شد تا روابط میان دو همسر تلخ و تیره شده ناسازگاری هایی روی دهد. زید رضی الله عنه همیشه از روش همسر خود به رسول اکرم صلی الله علیه و آله شکایت میکرد و این ناسازگاری میان آندو سبب شد تا خداوند جل جلاله حکم دیگری را نازل کند که این بار خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفتار این امتحان شدند. این بار نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باید نقش بارز را در این امتحان خداوندی عملی نمایند. بعد از آنکه عقد ازدواج میان زید رضی الله عنه و زینب رضی الله عنها صورت گرفت، جبرئیل علیه السلام با وحی از جانب خداوند جل جلاله آمده فرمود: ای پیامبر! زینب همسر شما خواهد شد، تا رسم پسرخواندگی و آثار آن از بین رفته و این رواج عهد جاهلیت که گویا زن پسرخوانده بر پدرخوانده حرام است، کاملاً باطل گردد.

حالا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از شدت حیایی که داشتند خویش را در تنگناهی میدیدند که چگونه پسرخوانده محبوب خویش را از امر خداوند جل جلاله آگاه ساخته بگویند: همسر تو عنقریب همسر من خواهد شد. و هرگاهی زید رضی الله عنه از زینب رضی الله عنها به آنحضرت شکایت می کرد و مقدمات طلاق را فراهم می کرد، ایشان می فرمودند: از خدا بترس و در طلاق دادنش عجله نکن، سپس خداوند جل جلاله آیات ذیل را نازل کرد تا نکوهشی به پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و از سوی دیگر مردم از امر باخبر شوند، و در عین وقت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از این وضعیت بحرانی راحت بخشند. خداوند جل جلاله چنین فرمودند: ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَخُفِيَ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَخَشِيَ النَّاسُ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي زَوْجِ أَدْعِيَابِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٣٧﴾ مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ

فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا ﴿٣٨﴾ الَّذِينَ يَبْلِغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَحْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٣٩﴾ ﴿الأحزاب﴾

«و یادکن (ای پیامبر ﷺ) چون به کسی که الله بروی نعمت ارزانی داشته (زید بن حارثه ﷺ) و تو نیز بروی انعام کرده ای او را آزاد کرده و به پسر خواندگی خواندی) و می گفتی: نگاه دار بر خود همسرت را (زینب رضی الله عنها) و از خدا بترس (در کار طلاق وی) و آنچه را که خداوند جل جلاله پدیدار کننده آن است، در ضمیر خویش نهان می کردی و از مردم می ترسیدی (حیا می کردی) و خداوند جل جلاله سزاوارتر است به این که از او بترسی، پس چون زید حاجت خویش را از او برآورد، او را به ازدواج تو در آوردیم تا بر مؤمنان هیچ حرجی (تنگی) در مورد همسران پسر خواندگان شان نباشد، آن گاه که - پسر خواندگان - حاجت خویش را از آنان بر آورده باشند و امر الله انجام یافتنی است بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آنچه خدا برای او فرض گردانیده، هیچ حرجی نیست، این سنت الهی است که در میان پیشینیان نیز معمول بوده است و فرمان الله همواره به اندازه مقدر است. همان کسانی که پیامهای خدا را ابلاغ میکنند و از او می ترسند و جز خدا از هیچ کسی بیم ندارند، و خداوند جل جلاله حسابرسی را بس است».

به این ترتیب هنگامیکه آیات فوق بر صحابه کرام تلاوت شد و از موضوع آگاهی یافتند، برای زید رضی الله عنه اجازه طلاق زینب رضی الله عنها داده شد. بعد از آنکه خداوند توانا زینب رضی الله عنها را به همسری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اکرام نمود، بر دیگر همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فخر می ورزید و می گفت: « شما را خانواده هایتان به نکاح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آورده اند، در حالی که مرا خداوند جل جلاله از فراز هفت آسمان به نکاح پیامبر خویش در آورد». در روایت دیگر از محمد پسر عبدالله پسر جحش رضی الله عنه روایت است که می گفت: « زینب رضی الله عنها و عایشه رضی الله عنها بر یک دیگر فخر فروشی کردند، زینب رضی الله عنها گفت: من کسی هستم که حکم ازدواجم با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آسمان نازل شد. عایشه رضی الله عنها گفت: من کسی هستم که برائتم از آسمان نازل شد. پس زینب رضی الله عنها به برتری عایشه رضی الله عنها اعتراف کرد».

۵- ام المومنین (ام حبیبه) رضی الله عنهما که نامش (رمله بنت سفیان) است، قصه ازدواج ام حبیبه رضی الله عنهما با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمونه دیگری از جوانمردی و بزرگواری و همدردی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با چنین زنی مظلوم است. وی دختر ابوسفیان است که از بزرگان و رهبران لشکر کفر که علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دعوتشان مبارزه نموده بود، ام حبیبه رضی الله عنهما با وجود آن، اسلام خویش را صراحاً اعلان نمود و آماده مبارزه علیه پدر شد، همسر وی، عبیدالله بن جحش بود که همراه او به حبشه هجرت گزید، ولی شوهرش در آنجا مرتد شده مسیحیت را پذیرفت و در همانجا درگذشت، و ام حبیبه رضی الله عنهما همچنان بر دین و هجرتش پایداری ورزید. شوهر وی یگانه کسی بود که در سر زمین دور از وطن کافر شد و همسر خویش را تنها گذاشت که سبب خوشی کافران اهل مکه هم شد، ام حبیبه رضی الله عنهما نمیتوانست به مکه باز گردد زیرا میدانست که پدر مشرکش ویرا شکنجه و تعذیب خواهد کرد، هنگامیکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از حالت وی در حبشه آگاه شدند بر زخمهای وی مرهم گذاشتند، غم و اندوه ویرا به خوشی، و خواری و ذلتش را به فخر و سربلندی مبدل نمودند، زیرا همچو زنی که متحمل همه مشکلات و مصایب در راه دین گردیده مستحق توقیر و احترام است، آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نامه خویش را به سوی نجاشی پادشاه حبشه فرستاده و ام حبیبه رضی الله عنهما را از او خواستگاری کردند و نجاشی وی را به عقد شان در بدل ۴۰۰ دینار درآورده ویرا بسیار اکرام و عزت نموده و با شرحبیل بن حسنه رضی الله عنهما فرستاد.

حالا که از حقیقت این ازدواج آگاه شدیم، پس آیا این پیوند بر اساس شهوترانی و میل شدید ایشان به زنها بوده است؟! یا اینکه پیامبر اکرم با جوانمردی و بزرگواری و اخلاق عالی که داشتند این پیوند را وسیله الفت و محبت و سبب گرایش پدر مشرکش به اسلام گردانیدند که چنین کاری هم رخ داد .

۶- ام المومنین ام سلمه رضی الله عنهما که نامش هند بنت زاذ الرکب ابوامیه عبدالله المخزومی است. وی اولین زنی است که به حبشه هجرت نمود و پسرش سلمه را در آنجا بدنیا آورد، همچنان وی اولین زنی است که به مدینه منوره هجرت نموده است، همسرش

عبدالله بن عبدالاسد بن المغیره پسر عمه رسول اکرم ﷺ و برادر رضاعی ایشان است و از نخستین مسلمانان و از نخستین مهاجرین به حبشه، و اولین کسی است که قبل از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه هجرت نموده است. ام سلمه رضی الله عنها بخاطر اسلام و پایداری بر آن، متحمل مشکلات و مصایب زیادی شد که قصه ویرا طوریکه در سیرت ابن هشام ذکر شده خدمت تان عرض میداریم. ام سلمه رضی الله عنها همراه همسر و پسرش تصمیم به هجرت از مکه گرفت، هنگامیکه می خواستند از مکه بیرون شوند خویشاوندانش به او گفتند: اکنون که در مورد خویش بر ما غلبه نمودی لیکن سرنوشت دختر ما چه میشود؟ چرا بگذاریم که او را به شهرها ببری!! از اینرو همسرش (ام سلمه) را از او گرفتند، خانواده ابوسلمه در مورد فرزند خویش خشمگین شده و گفتند: اکنون که شما همسر فرزند ما را از او گرفته اید، برای چه پسر خود را نزد او بگذاریم؟ و به این ترتیب فرزند کوچکش را از او گرفتند و ابوسلمه تنهای تنها به جانب مدینه روانه شد، ام سلمه رضی الله عنها پس از رفتن شوهرش ناراحت شده هر روز در صحرا رفته همواره گریه مینمود و می گفت: مردم میان من و فرزند و شوهرم جدایی آوردند. و تقریباً یکسال پیوسته این کار را نمود، بلاخره دل یکی از نزدیکانش بر او سوخت و گفت: چرا این بیچاره را از اینجا بیرون نمی برید؟ او را از شوهر و فرزندش جدا کردید!! از این رو به او گفتند: اگر بخواهی میتوانی به شوهرت پیوندی، همان بود که پسرش را از خانواده شوهرش گرفت و به تنهایی روانه مدینه گردید، سفری که به ۵۰۰ کیلو متر میرسید و هیچکس از خلق خدا با او نبود، تا آنکه به مدینه رسید، و به شوهر خود یکجا شد. ام سلمه رضی الله عنها می گوید: قسم به خدا هیچ خانواده در اسلام، مانند خانواده ابوسلمه رنج نکشیده است.

بعد از مدتی شوهرش وفات نمود، وی در حالی وفات نمود که سرش در آغوش پیامبر اکرم ﷺ قرار داشت تا آنکه روح از جانش بیرون رفت. مرگ وی پیامبر اکرم ﷺ را بسیار غمگین نمود، به این ترتیب ابوسلمه رضی الله عنها از جهان رفت و همسر رنجدیده سالخورده خود را تنها گذاشت، و کسی دیگری وجود نداشت تا از حزن و اندوه وی بکاهد، وی روزگاران سخت را هنگام هجرت به حبشه و فراق میان فرزند و شوهر و بلاخره وفات

همسر به سرگذشتانند، این حالت، پیامبر اکرم ﷺ و یاران نزدیکشان را سخت رنجانیده و احساس پاک و شهادت و مردانگی آنان در مورد چنین زن بی‌کس و مظلوم و صالحه ظاهر گردید، پس ابوبکر صدیق رضی الله عنه و عمر فاروق رضی الله عنه بخاطر ازدواج با وی پیشی گرفتند هر چند که زنی سالخورده بود، لیکن وی معذرت خواست، سپس آنحضرت ﷺ نزدش رفتند تا او را تسلی دهند، فرمودند: (از خداوند بخواه که ترا در مقابل مصیبت پاداش دهد و جانشین بهتر بتو عطا فرماید، ام سلمه رضی الله عنها گفت: ای رسول خدا آیا کسی بهتر از ابوسلمه پیدا می‌شود؟) سپس پیامبر اکرم ﷺ از او خواستگاری کردند، و نظر به گفته‌ی وی هیچ کسی بهتر از ابوسلمه پیدا نمی‌شود مگر پیامبر اکرم ﷺ

آیا هنوز هم شایعه سازان می‌گویند ازدواج پیامبر اکرم باین زن رنج‌دیده و مظلوم و سالخورده، بر اساس شهوترانی و اشباع غرایز جنسی و زیبایی وی بود؟ پاک و منزّه هستی ای رسول الله، ای حبیب خدا و ای صاحب خلق عظیم از آنچه افتراگران و شایعه سازان دروغگو بشما نسبت میدهند.

۷- ام المومنین میمونه بنت الحارث رضی الله عنها: قصه ازدواج وی با رسول اکرم ﷺ قصه عجیبی است، هنگامیکه صلح حدیبیه میان پیامبر اکرم ﷺ و مشرکین مکه صورت گرفت یکی از بند های صلح این بود که سال آینده میتوانند عمره نمایند، آنحضرت ﷺ بعد از گذشت یک سال اصحاب کرام را با خود گرفته و برای اولین بار بعد از هجرت، بخاطر عمره وارد مکه شدند، همچنان اتفاق میان پیامبر اکرم ﷺ و مشرکین مکه این بود که مردان آنها تا سه روز باید مکه را ترک کنند، پیامبر اکرم از این فرصت استفاده نموده مسلمانان را منظم و صف بسته نمودند تا مشرکان را بفهمانند که مسلمانان از نیرو و قوت عالی برخوردار اند، (طوریکه امروز نمایش ها و رسم گذشت های عسکری آماده می شود) در حالیکه مشرکان بر کوه های اطراف مکه بالا رفته بودند تا مسلمانان را ببینند، پیامبر اکرم اصحاب کرام را صف بسته نمودند و پیوسته تکبیر و تلبیه می گفتند، که با صدای شان کوه های مکه را به لرزه آورده بودند، به این سبب زنان مکه بر بام ها و بالکون های شان بیرون آمدند تا منظر عجیب و پر هیجان مسلمانان را مشاهده کنند، در

جمله این زنان ام المومنین میمونه رضی الله عنها خواهر زن عموی پیامبر صلی الله علیه و آله عباس رضی الله عنه وجود داشت که از دیدن رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر سر شتر و در میان نگهبانان و از درخشیدن نور چهره شان در تعجب افتیده بود، در حالیکه سن آنحضرت صلی الله علیه و آله به شصت سالگی رسیده بود، وی با کلماتی که دوستی و محبت او را به خدا و رسولش ثابت می کرد و بدون هیچ هراسی از قبیله قریش گفت: (این شتر و آنچه بر سر آن است به خدا و رسولش هدیه است) و محرمانه به شوهر خواهر خود، عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه گفت که وی نفس خود را به پیامبر هدیه کرده است. حالا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این هدیه را می پذیرد یا نه؟ لیکن پیامبر اکرم با اخلاق عالی که داشتند چنین زنی را که خود را به خدا و رسولش هدیه کرده و میخواهد همسر ایشان باشد رد نکردند و وی را به همسری خویش قبول نمودند.

۸- ام المومنین صفیه بنت حبیب بن اخطب رضی الله عنها است. پدر او حیی بن اخطب رئیس قبیله بنی نضیر یهود مدینه بود، همسر او کنانه بن ربیع سر دسته قلعه بزرگ یهود در خیبر بنام قموص بود، پدر و همسر صفیه رضی الله عنها منحیت پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل شمرده می شدند زیرا نسب وی به هارون علیه السلام برادر موسی علیه السلام می رسید. قصه ازدواج او با رسول اکرم صلی الله علیه و آله از این قرار است: هنگامیکه جنگ احزاب در گرفت و کفار مکه و سایر قبایل عرب مدینه را در محاصره خود قرار دادند، یهود بنی قریظه با مشرکین مکه پیمان سری بسته بودند تا مسلمانان را از دو جانب مورد حمله قرار دهند، یهود از داخل مدینه و کفار و هم پیمانان شان از بیرون آن، اما وقتیکه خداوند جل جلاله قوات احزاب را بوسیله بادهای تند، و لشکری که بچشم دیده نمیشوند، شکست داد، وحی از جانب خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد تا یهود بنی قریظه را، بخاطر خیانت شان با مسلمین، سرکوب و نابود کنند، بنابر امر خداوند جل جلاله مسلمانان، یهود بنی قریظه را در محاصره خویش در آوردند و محاصره تا وقتی ادامه داشت که نزدیک بود از گرسنگی هلاک شوند، بالاخره حاضر شدند سعد بن معاذ رضی الله عنه در مورد شان هر چه حکم کند آنها می پذیرند. سعد بن معاذ رضی الله عنه نیز در مورد آنها حکمی را صادر کرد که خداوند جل جلاله از آن

خشنود گردید، سعد رضی الله عنه فرمود: مردان آنها باید کشته شوند و زنان و فرزندان شان در اسارت مسلمانان قرار گرفته و مال و دارایی آنها بر لشکر مسلمانان تقسیم گردد، حکم سعد نافذ گردید و از جمله کشته شدگان پدر صفیه رضی الله عنها، حی بن اخطب پیشوای بن نضیر نیز بود، سپس صفیه رضی الله عنها در جمله اسیران خیبر در اسارت لشکر مسلمانان قرار گرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله در آن زمان که نزدیک به شصت سالگی رسیده بودند به ایشان خبر داده شد که صفیه دختر رئیس قبیله بنی نضیر است و پیشنهاد شد تا آنحضرت صلی الله علیه و آله وی را برای خویش انتخاب کنند، آنحضرت صلی الله علیه و آله دیدند چنین دختری که در قصرهای پادشاهی با عزت و کرامت زندگی نموده و امروز بعد از مرگ پدر و اعضای خانواده به ذلت و خواری در اسارت مسلمانان قرار گرفته و تلخی های گوناگون زندگی را می چشد، باید اکرام شود. ایشان وی را آزاد ساخته و سپس با وی ازدواج نمودند، اما سایر همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسوی صفیه از زاویه تفاخر و مباهات به عربی بودن شان در مقایسه با یهود بودن او می دیدند، و اضافه بر آنکه اول وی در اسارت مسلمانان افتیده بود، و هنگامیکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از چنین وضع و سخنان آگاه شدند، خواستند همسران عربی خویش را که دختران اصحابشان بودند درسی بدهند تا بدانند که کسی در اسلام با اصل و نسبش بر دیگری فضیلت و برتری ندارد و مسلمانان برادر و خواهر یکدیگرند، و هنگامیکه صفیه رضی الله عنها از عیبگویی و کنایه گویی عایشه رضی الله عنها و حفصه رضی الله عنها در مورد اینکه وی یهودی است و آنها دختران عرب اند، به آنحضرت صلی الله علیه و آله شکایت نمود. ایشان می فرمودند: «چرا به عایشه و حفصه نگفتی، چگونه مرا توهین می کنید در حالیکه همسر محمد صلی الله علیه و آله و پدرم هارون رضی الله عنه و عمویم موسی رضی الله عنه است؟!».

۹- ام المؤمنین جویریة بنت الحارث سردار بنی مصطلق است، قصه ازدواج وی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین است: در سال پنجم هجرت به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر رسید که رئیس قبیله بنی مصطلق، حارث بن ابی ضرار همراه قومش و تعداد بیشماری از عربها که به او پیوسته اند، برای جنگ با رسول الله صلی الله علیه و آله آماده شده اند، همان بود که پیامبر اکرم صحابه را به سرعت فرا خوانده و با شتاب از مدینه بسوی مناطق بنی مصطلق خارج شدند و در منطقه

مریسيع رسیدند و در آنجا آماده نبرد شدند و اصحاب کرام صف های شان را بستند، سپس رسول الله ﷺ دستور دادند که همچون یک تن، یکباره بر آنان یورش برند و همان بود که مسلمانان به پیروزی دست یافته و مشرکین با شکست رو برو شدند و عده ای از آنان بقتل رسیدند. آنحضرت ﷺ زنان و فرزندان و گوسفندان و دامهای آنها را به غنیمت گرفتند. در جمله غنایم و اسیران، جویره بنت الحارث که پدرش سردار قوم خویش بود، سهم ثابت بن قیس رضی الله عنه شد و او با جویره مکاتبه نمود تا در مقابل مبلغی آزادش کند. لیکن جویره مبلغ را نتوانست آماده سازد و چاره نیافت جز اینکه نزد رسول الله ﷺ برود، وی پشت دروازه خانه عایشه رضی الله عنها آمده گفت: ای رسول الله! من دختر سردار قوم بنی مصطلق هستم، و مرا مصیبت و مشکلات پیچیده و نمی توانم بهای کتابتم را پردازم و نزد شما آمده ام تا با من همکاری نمایید، وقتیکه پیامبر مهربان و دلسوز، آواز لرزان زن بیچاره و درمانده را شنیدند، در حالیکه چندی قبل از زندگانی مرفه و پر آسایش بر خوردار بود، لیکن حالا دستش به مردم دراز است، خواستند هم بهای کتابت وی را پردازد و هم با وی ازدواج نمایند تا اینکار سبب ایجاد الفت و محبت میان مسلمانان و قبیله بنی مصطلق گردد و قلب آنها را با این پیوند بدست آورده و مشرف به اسلام گردند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بهای کتابت وی را پرداخته و با وی ازدواج نمودند و مسلمانان نیز به سبب این ازدواج، صد خانواده از بنی مصطلق را که مسلمان شده بودند آزاد نمودند، وگفتند: اینان خویشاوندان رسول الله ﷺ اند. این اقدام نیک باعث ایجاد الفت و محبت میان قوم جویره رضی الله عنها و مسلمانان گردید و همان بود که بنی مصطلق بعد از آنکه از سرسخت ترین دشمنان اسلام بودند لیکن به فضل این پیوند نیک به مدافعین وفادار اسلام مبدل شدند. این بود قصه ازدواج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با همسران پاک شان که یکی از آنانرا هم بخاطر شهوت و یا بخاطر حسن و جمال به نکاح خویش درنیاورده اند، طوریکه افتراکنندگان ادعاء دارند، بلکه همه آنان را بر خلاف ادعا های دشمنان اسلام به همسری شان گرفتند، ایشان با بعضی از آنها بخاطر ترحم و دلسوزی به حالشان که بعد از وفات شوهر های شان به وضع ناگوار دچار شده بودند ازدواج نمودند، و بعضی دیگر

شان را بخاطر همدردی و اکرام و عزت نمودن آنها به همسری خویش گرفتند، و همچنان بعضی از این پیوند ها بمنظور ایجاد الفت و محبت میان قبایل آنها و مسلمانان که خواهی نخواهی تأثیر بزرگی در چنین پیوند ها وجود داشته و پایه های دعوت اسلامی را هرچه بیشتر تقویت می بخشد، صورت گرفته است، چنانکه برخی از این پیوند ها بخاطر حکمت های که خداوند جل جلاله خودش بهتر میداند و بمنظور وضع قوانینی شرعی از جانب الله تبارک و تعالی صورت گرفته است طوریکه با ام المؤمنین زینب بنت جحش رضی الله عنها صورت گرفت.

همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مادران مؤمنان، زندگی فقیرانه داشته و احیاناً از شدت تنگدستی و ناداری، و قلت خوراک به رسول الله صلی الله علیه و آله یادآور می شدند و اینرا هم میدانستند که آنها همسران کسی اند که فرستاده خداوند جل جلاله است و از جاه و جلال، عزت و منزلت بزرگی برخوردار اند، اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله از خداوند جل جلاله میخواستند تا به همسران شان زندگی مرفه را مهیا سازد، خداوند جل جلاله خواهششان را حتماً می پذیرفت و اگر ایشان میخواستند تا کوههای تهامه و دشتهای مکه را خداوند قادر و توانا به طلا و نقره مبدل گرداند حتماً اینکار میشد، لیکن آنحضرت صلی الله علیه و آله دوست داشتند تا بنده و فرستاده خداوند جل جلاله باشند، زندگی بی آلاچی را به خود و همسران شان برگزیدند و تا دم وفات، خانواده آنحضرت صلی الله علیه و آله از بسیاری نعمت ها محروم بودند، با وجود همه مشکلات و سختی های زندگی، همسران ایشان با قناعت تام زندگی را به سر رسانیدند، آنها از دنیا چنان دل بریده و زاهد شده بودند که همه دنیا در نظر شان به اندازه بال مگسی اهمیت نداشت، به این ترتیب زندگی را با آنحضرت صلی الله علیه و آله صبورانه و به امید سرای آخرت و بهشت برین به سرگذشتانند، زمانیکه مجاهدان و سربازان دلیر اسلام سر زمین های وسیعی را فتح نموده و با مال و غنایم بی شمار به مدینه برگشتند آنحضرت صلی الله علیه و آله غنایم را بر مجاهدان و مستمندان مدینه توزیع نمودند و برای خانواده خویش چیزی نگذاشتند، خواهش بعضی از همسران ایشان این بود که اگر به آنها هم مانند سایر مردم قسمتی از این غنایم تخصیص داده شود بهتر خواهد شد، همان بود که خداوند جل جلاله آیات ذیل را در

مورد آنها بر آنحضرت ﷺ فرو فرستاد: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّيُّ قُلْ لَإَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْتُمْ أَمْ تَتَعَبُونَ وَأَسْرَضَكُنَّ سَرْجُلًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنِينَ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ الأحزاب

«ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگانی دنیا و زینت آنید، بیاید تا شما را متعه (متعه طلاق که عبارت از لباس، یا هدیه یا مال است که در وقت طلاق به زن پرداخته میشود) و - پس از آن - به رها کردنی نیک رهایتان کنم، و اگر خواستار خدا و رسول وی و سرای آخرت هستید (بهشت و نعمت های آنرا میخواهید) پس بی گمان خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده کرده است».

ولی همسران آنحضرت ﷺ همه، ماندن در زندگی پیامبر ﷺ را با همه سختی و تنگدستی و فقر، بر طلاق و خرمی دنیا و رفاهیت آن ترجیح دادند، حالا ما از منافقان و مردمان مغرض و کسانیکه علیه اسلام و مسلمانان در کمین نشسته اند می پرسیم، کجاست شهوترانی و خوش گزرائی آنحضرت ﷺ با زنان، طوریکه شما افتراء میکنید؟ در کجایی از حیاتشان دیدید که شهوت و عشق بازی در سلوک و اخلاق شان حاکم و مسلط باشد، قسمیکه شما دروغگویان و تهمت گران آنرا مدعی هستید؟ آیا حیا نمی کنید از این سخنان واهی و بی اساس تان در مورد بهترین فرزندان آدم ﷺ؟ در مورد کسیکه خداوند ﷻ ایشان را مخاطب قرار داده فرمود که تو صاحب اخلاق بزرگی هستی، آنحضرت ﷺ می توانستند مانند پادشاهان زندگی مرفه و پر از ناز و نعمت را برای خویش فراهم سازند، لیکن زندگی فقیرانه و شکم گرسنه را بر همه نعمت های دنیا ترجیح دادند و شبها را گرسنه می گذشتانند و پارچه از نان خشک را در خانه نداشتند تا گرسنگی خویش را فروشانند، ایشان همواره این دعا را می خواندند: «خدایا! زندگی واقعی جز زندگی آخرت نیست» سپس این افتراگران می گویند گویا برایشان شهوت جنسی و زن دوستی غالب بود! زیرا ایشان فرموده اند: «زن و عطر برایم خوش آیند بوده و روشنی چشمانم در نماز گذاشته شده است» آری! همسران شان را دوست داشتند و

میان شان عدالت را بر قرار مینمودند، نه اینکه یار و یا معشوقه را از راه نا مشروع اختیار نموده باشند. روایت است که سلیمان علیه السلام هفتصد زن آزاده و سیصد کنیز داشت و داود علیه السلام نود و نه زن داشت. قابل یاد آور است، ملوک و پادشاهان یهود و نصارا در عهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر کدام قصر خویش را چون لانه زنبور با زندهای گوناگون زیبا و قشنگ پر نموده بودند، آنها و وزرای شان شبها را با یار و معشوقه های رنگارنگ، و در میان جام های شراب، با بدن های برهنه و در یک محفل همه با هم، بدون شرم و حیا، انواع فواحش را به اجرا درمی آوردند. لیکن یکفردی از دشمنان اسلام را ندیدیم که چنین اعمال رذیلانه آنها را به بدی یاد کند و یا بر آن انتقاد کند، پس خداوند جل جلاله پاک و منزه است از تهمت دروغگویان و دروغبافان و افترای افترا کنندگان، آیا به غیر از رسول کریم که اخلاق شان نمونه بزرگ و عالی برای جهانیان است کسی دیگری را نیافتند تا بر وی چنین تهمت های باطل را ببندند؟ پیامبری که همه گفتار و کردار شان بر مردم شاهد است و همه اقوام و قبایل عرب و عجم گواه آند که ایشان نه آرزوی مال را داشتند و نه پادشاهی و نه ریاست، ایشان خوش نداشتند تا از میان اصحاب شان تفاوت و امتیازی داشته باشند. هنگامیکه در مجلس وارد میشدند در جایی می نشستند که آخرین شخص نشسته و هیچگاهی در صدر مجلس نمی نشستند، همچنان ایشان خوش نداشتند تا در وقت وارد شدن بر نشستگان، مردم به مقابل شان ایستاده شوند، و هنگامیکه بعضی از اصحاب کرام خواستند ایشان را مدح و ستایش کنند فرمودند: «مرا بیش از حمد مدح و تمجید نکنید طوریکه نصارا مسیح پسر مریم را بیش از حد وی توصیف و تمجید نمودند» صحیح بخاری. و هنگامیکه پسر شان ابراهیم وفات یافت تقدیری آفتاب گرفته شد و بعضی مردم گفتند: این آفتاب گرفتگی بسبب وفات ابراهیم صورت گرفت، وقتیکه ایشان این سخن را شنیدند فرمودند: «همانا آفتاب و مهتاب دو نشانه بزرگی از نشانه های قدرت الله تبارک بوده، نه بخاطر مرگ کسی و نه بخاطر حیات کسی، گرفته نمیشوند» صحیح بخاری آنحضرت صلی الله علیه و آله برای ادای نماز تهجد شبانه برمی خیستند و روز هم روزه میگرفتند، ایشان تا بدانجا نماز می خواندند که پاهایشان از بسیار ایستادن ورم

می کرد، ایشان هر آنچه در خانه میداشتند صدقه می نمودند، و وقتی که وفات نمودند سپر شان نزد یهودی در بدل قوت خانواده شان گرو مانده بود، روزی عمر فاروق رضی الله عنه ایشان را دیدند که بر سر بوریای کهنه خوابیده و اثر آن بر جسم آنحضرت رضی الله عنه ظاهر است، در این هنگام عمر فاروق رضی الله عنه به گریه شد، آنحضرت رضی الله عنه فرمودند: چه چیزی ترا به گریه آورد؟ عمر فاروق رضی الله عنه فرمود: چطور پادشاه فارس و روم بر ابریشم می خوابند و شما رسول خدا بر بوریای می خوابید که اثر آن در پهلوی تان آشکار شده؟ فرمودند: «ای عمر! آیا نمیخواهی که دنیا بر آنان باشد و برای ما آخرت (بهشت)؟» متفق علیه. عایشه رضی الله عنها میفرماید: آنحضرت رضی الله عنه کفش خود را پینه می زدند و جامه شان را میدوختند و همانگونه که یکی از شما در خانه اش کار می کند با دست خویش کار می نمودند. ایشان بشری همچون افراد دیگر بشر بودند که جامه شان را دوخته، گوسفند شان را دوشیده و به خویشتن خدمت می کردند. و در یکی از سفرهای شان امر فرمودند که گوسفندی ذبح و پخته شود. همان بود که مردی به کشتن و ذبح آن برخاست و دیگری به پختن آن، و آنحضرت رضی الله عنه فرمودند: من هم هیزم جمع می کنم، اصحاب فرمودند: یا رسول الله! ما عوض شما کار می کنیم. فرمودند: می دانم که شما به جای من اینکار را می کنید ولی من زشت میدانم که خود را از شما امتیاز دهم. زیرا خداوند جل جلاله این عمل بنده اش را زشت می دارد که او را در میان یارانش دارای امتیاز مشاهده کند، و پس از آن برخاسته و هیزم را فراهم آوردند.

آیا هنوز هم در مورد پیامبر بزرگ ما رضی الله عنه گمان غلط و سوء دارند، پیامبری که امروز بیشتر از میلیارد شخص پیرو شان هستند؟ آیا ایشان فارغ بودند که غرایز شهوانی خویش را اشباع نمایند؟ آنحضرت رضی الله عنه در حیاتشان لحظه را بنام فراغت یا بیکاری نشناخته اند تا در مورد غرایز جنسی باندیشند، زیرا ایشان همه زندگی را از روزیکه به نشر رسالت و دعوت آغاز نمودند تا اینکه وفات یافتند، در جهاد و محاربه و مبارزه علیه کفر و بت پرستی، امر به معروف و منع از منکر، و تلاش در راه وحدت و همبستگی مسلمانان، و تعلیم قرآن و امور دین سپری نمودند، علاوه بر آن شب ها و روز ها را در

عبادت پروردگار گذشتانده، رنج و مشقت مسؤلیت بزرگ نبوت را متحمل می شدند که کوه های بزرگ هم از برداشت آن عاجز می آمدند. این بود محمد صلی الله علیه و آله رسول و فرستاده خدا و این بود گذری بر زندگی و اخلاق عالی ایشان، و اگر کسی میخواهد در این مورد بیشتر معلومات حاصل نماید پس به بخش زهد این کتاب مراجعه نماید. حقیر و ذلیل باد باطل اندیشان.

قبل از اینکه معرفی شخصیت، زندگانی و رسالت همیشگی پیامبر گرامی ما را که از جانب خداوند جل جلاله آورده اند به پایان برسانیم بهتر می بینیم گوشه مختصری از اقوال و اعترافات علمای نصارا را که در مورد شخصیت پیامبر اکرام صلی الله علیه و آله و دین مبین اسلام اظهار نموده اند خدمت خوانندگان عزیز تقدیم نماییم:

* فیلسوف انگلیسی «توماس کاریل» در کتاب خویش بنام (راد مردان) می نویسد: (محمد صلی الله علیه و آله مرد شهوت پرست نبود و از روی ظلم و بی انصافی به آن متهم شده، اگر ما چنین گمانی را در مورد وی داشته باشیم که گویا وی مرد شهوانی بوده و هیچ اندیشه جز اشباع غرایز جنسی نداشته است پس ما بسیار به اشتباه رفته و در حق وی جفا نموده ایم. هرگز نه! میان وی و شهوت فاصله های بسیار وجود داشت، وی مرد زاهد بود که سراسر زندگی اش چه در لباس، مسکن، خورد و نوش و در سایر احوال زندگی، پارسا و تارک دنیا بود، بیشتر غذای وی نان و آب بود و شاید چند ماه سپری میشد لیکن در خانه وی آتش افروخته نمیشد). در جای دیگری از کتابش می نگارد: (جای بسیار عیب و ننگ است که انسان مترقی نسل امروزی، به خیال ما و اوهام کسانی گوش فرا دهند که گفته اند اسلام دین دروغ و بی اساس بوده و محمد صلی الله علیه و آله بر حق نبوده اند، حالا زمانی آن فرا رسیده که علیه همچو ادعا های باطل و بی اساس و خجالت آور مبارزه کرد، باید بدانیم پیامی را که این پیامبر بزرگ آورده و از چهارده قرن به این طرف مانند چراغی پرنور برای ملیونها شخص می درخشد، آیا معقول است که بگوییم این پیام و رسالتی که ملیونها شخص پیرو آن بوده اند و هستند، دروغی بود که محو و نابود گردید! مرد دروغگو هرگز نمیتواند خانه از خشت بسازد، پس چگونه شخصی که خانه را بنا نهاد که

ستونهای آن چندین قرن، و این تمدن بزرگ و گرامی، و این همه میلیونها پیرو است؟! در موردش چه می گویند؟)

* دانشمند انگلیسی (بوسورچ سمیس) مؤلف کتاب (محمد و محمدیت) در این اثر خود چنین می نگارد: (معجزه همیشگی که محمد ﷺ مدعی آنست قرآن می باشد، و حقیقت امر هم چنین است، و هرگاه احوال و اوضاع عصری را که وی می زیست در نظر گرفته و احترام پیروان وی را به او بنگریم به راستی احترامیست که حد و اندازه ندارد، و اگر این احترام را با پاپ های کلیسا ها و مرشدان قرون وسطی مقایسه کنیم، برای ما معجزه بزرگتری در محمد (رسول الله) آشکار می گردد و آن اینکه وی هیچگاه ادعا نکرده که او خود قادر به آوردن معجزات است، و هر چیزی را که به پیروان خویش میگفت خودش آنرا عملی کرده و پیروان هم آنرا مشاهده میکردند، یاران وی هیچگاه معجزه را که از وی صادر نشده است بوی منسوب نکرده اند و هم روزی یکی از آنها منکر معجزه از معجزات وی نشده اند، پس آیا دلیل و برهان قاطعی دیگری بر صدق و اخلاص وی در خواهیم یافت؟ محمد ﷺ از نخستین روز عودت تا آخرین روز حیاتش می گفت که وی فرستاده بر حق خداوند جل جلاله است، و من معتقد هستم که روزی فلسفه ارجمند، و نصرانیت صادق، به برحق بودن وی اعتراف خواهند نمود).

* دانشمند آلمانی (اوجست کونت) که از جمله خورده گیران و هجوم کننده گان بر آنحضرت ﷺ بود، روزی بوی گفته شد: چگونه در مورد اسلام صحبت می کنی در حالیکه از آن چیزی نمیدانی؟ وی گفت: من خود تلاش می کنم تا در مورد اسلام آشنایی حاصل کنم، سپس به جستجو و کاویدن کتابهای مستشرقین آلمانی آغاز نمود، چندی بعد برگشته و گفت: گمان نکنم غیر از اسلام دینی را دریابیم که اهلیت تعامل با انسان را در چنین اوضاع کنونی، داشته باشد، زیرا آئین اسلام با عقل مخالف نورزیده بلکه علم، دانش، ابتکار، حرفه و معرفت را تشویق میکند.

* نویسنده فرانسوی (موریس بوکای) در کتاب خود بنام (قرآن و تورات و انجیل) می نویسد: (ادعا نامه غلطی که از سوی غرب علیه اسلام صادر میگردد گاهی از جهل، و

گاهی هم از تغافل سر چشمه میگیرد، لیکن چیزی که حواس ما را پریشان نموده و گیج می‌سازد، تألیفات پر از دروغ آشکار و افتراهای است که در غرب توسط نویسندگان که در واقع نویسندگان معروف و با کفایت اند به نشر میرسد، حاصل و ثمره این چنین دروغبافی‌ها و افتراها در بد نام ساختن و پیشکش نمودن تصورات جعلی از اسلام و قرآن سهم فعال و نقش مهم دارد. وی همچنان می‌افزاید: در سال (۱۹۷۰) وثیقه نامه از سکرتریت واتیکان صادر شد که طی آن ارشادات و راهنمایی‌های بخاطر نشست و گفتگو میان نصارا و مسلمانان نگاشته شده بود. در این وثیقه آمده است:

۱- در مواقف نصارا که علیه اسلام اتخاذ شده تجدید نظر صورت گیرد و ادعا نامه‌های صادر شده نیز باید نقد شود.

۲- قبل از هر چیز بر ما لازم است که به تدریج در افکار برادران نصرانی خویش تغییر بیاوریم .

۳- تصورات بی ارزش و بی اساس میراثی که مملو از بهتان و افتراها و ادعاهاست باید کنار گذاشته شود.

۴- نصرانی‌های غرب باید به ظلم و جوریکه در حق مسلمانان روا داشته اند اعتراف نمایند. بنابر این وثیقه نامه واتیکان که حاوی (۱۵۰) صفحه است قرار گذاشته شد، تا نظریات کلاسیکی نصارا در مقابل اسلام را تصفیه و رد نموده و نمای واقعی اسلام را منصفانه به جهان تقدیم کند.

بوکای سخن خود را در مورد وثیقه نامه واتیکان چنین به پایان می‌رساند: (من متیقنم که دفاع واتیکان از اسلام، بسیاری از مردمان این عصر چه مسلمان و چه یهود و چه نصارا را در حیرت و اندیشه فرو خواهد برد، زیرا این اعلامیه نظر به مواقف گذشته، با داشتن روح اخلاص و صدق و فراخی سینه، امتیازی بی مانندی دارد. لیکن حقیقت امر اینست که تعدادی کم غربی‌ها از این مواقف جدیدی که زمامداران کلیسای کاتولیک اتخاذ نموده اند، آگاهی دارند).

* روجی جارودی مفکر و فیلسوف فرانسوی سابق، روزی بر کرسی قیادت فلسفه کونی چهار زانو زده بود و دفعه‌تاً کشف نمود که وی هیچ چیزی فکری و فلسفی ارزشمندی ندارد لیکن هنگامیکه در مورد اسلام مطالعه کرد و قرآن را خواند در خود شجاعت ادبی را دریافت، اعتراف نمود که وی در ورطه گاه فکری قرار داشت و همان بود که به اسلام مشرف گردید و نام خویش را به (رجا) یعنی امید، تبدیل نمود، زیرا وی از سرسخت ترین مدافعان مکتب مارکسیستی و سوسیالیستی بود، لیکن هنگامیکه حقیقت را دریافت و پی برد که به راستی وی در پرتگاه فکری قرار داشته و راهی را در پیش گرفته که آخر آن مسدود است، با شجاعت اعلان نمود که امیدی در هیچ مکتب فکری جز اسلام وجود ندارد، به همین منظور نام خویش را از روجی جارودی به رجا جارودی تبدیل نمود.

* محمد اسد روزنامه نگاری اطریشی که مشرف به اسلام شده و بر آن پایدار باقی ماند، وی بهترین روزهای زندگی خویش را با بادیه نشینان جزیره عرب سپری نمود و با آنها از یکجا به جای دیگر میکوچید. محمد اسد در کتاب خود بنام (راه بسوی اسلام) که به زبانهای مختلف چون عربی، انگلیسی، فرانسوی، هالندی، سوئدنی، آلمانی، و اردو بر گردانده شده و به چاپ رسیده است می گوید: دین اسلام برکار و فعالیت های فرهنگی که بارز ترین و روشترین صفحات زندگی بشریت را تشکیل میدهد، تشویق می نماید، زبان حال این تشویق گر چنین می گوید: به امر عاقلانه (آری) می گوئیم و به رکود و کسالت (نه) می گوئیم، به زندگی (آری) می گوئیم، و به هلاک نمودن نفس و اجبار آن به مرگ (نه) می گوئیم، پس جای شگفت نیست هنگامیکه اسلام در خارج از جزیره عرب پا نهاد و پیروان جدید به خود کسب کرد تا جایی که مردم دسته دسته در آن داخل شوند. ساکنان سوریه و شمال افریقا و اسپانیه بعد از گذشت زمان کوتاهی خویش را با مبدأ (گناه و اشتباه بزرگ که از اصول دین نصرانیت است) دفعه‌تاً بیگانه دیدند، زیرا این عقیده کرامت فطری بشر و زندگانی دنیوی آنها را زیر فشار قرار میداد، لذا مردم با شتاب به دین جدید رو آوردند، دینی که به آنها آموخت که انسان خلیفه خدا در زمین است، نه

افسانه ساخت و بافت شده که گفته اند: اسلام با زور شمشیرها بر مردم مسلط گشت، زیرا انتشار برق آسا و شگفت آور اسلام در نخستین روز های تاریخش آنها را به چنین تفسیری از اسلام وا داشته است. باید دانست که مسلمانان اسلام را عظمت نبخشیده اند، بلکه اسلام است که آنها را عزت و عظمت بخشیده و از آنان رادمردان و بزرگواران تاریخ ساخت.

* در یک مصاحبه که روزنامه نگار جریده شرق الاوسط در شهر پیرن سویس که با داکتر یورج ستوسی لوتنبرگ رئیس کتابخانه و آرشیف عسکری و استاد دانشکده حربی کشور سویس به تاریخ ۲ / ۴ / ۲۰۰۱ میلادی انجام داده بود، خبرنگار مذکور در ضمن سوالهای خود از داکتر لوتنبرگ این سوال را مطرح نمود: شما از خلال تحقیقات و بررسی های تان، گمان دارید که روزی اسلام خطر و تهدیدی برای غرب باشد؟ داکتر لوتنبرگ در پاسخ گفت: (دین اسلام همواره بسوی صلح و آرامش و همزیستی مسالمت آمیز دعوت نموده و به ادیان دیگر احترام داشته و آنها را به رسمیت می شناسد، و مسیح علیه السلام و مریم پاکدامن در قرآن کریم از مقام و منزلت ویژه یی برخوردار اند، چنانکه یهودیت و موسی علیه السلام جایگاه ارجمندی در قرآن دارند. دین اسلام با سرعت زیاد و بزودی انتشار یافت که سر زمین های مابین چین و حدود اروپا را در مدت زمان بسیار کوتاه - تقریباً در خلال صد سال- در تصرف خود درآورد، ولی انتشار آن از راه ویرانی و کشتار و دهشت نبوده و صفحات تاریخ اسلامی جنگ های خانمانسوز و کشتارگاه ها را در برابر مردمان مغلوب، ثبت نکرده است، طوریکه هندوهای سرخ پوست در امریکا مرتکب آن شدند، لشکر اسلام با مردمان مغلوب با مهربانی و ملایمت رفتار نموده و مبلغ ناچیزی را بعنوان جزیه بر آنان فرض گردانید، نه چنانکه اروپایی ها با هنود سرخ پوست در امریکا تعامل نمودند، فاتحین و کشورگشایان اسلام، دین را با جبر و زور بر مردم نمی قبولاندند، بلکه با نرمی و گذشت، قدوه حسنه، تفاهم، استدلال و پیوند خویشاوندی با آنان اسلام را در میان توده های مردم پخش ساختند. اسلام تمدن بزرگی را در اندلس (اسپانیة امروزی) برپا نمود که از یکسو تأثیر بسزای در بیداری جنبشها داشت، و از سوی

دیگر تمدن اروپا را زیر تأثیر خویش قرار داد. همچنان دنیای غرب از بسیاری علوم و معارف اسلامی مانند فلسفه، طب، کیمیا، ریاضیات، بویژه علوم آزمایشی استفاده شایانی نمودند، آری! مسلمانان، نصارا و یهود تحت حکم و فرمان اسلام در اندلس می زیستند، پس بنابر این اسلام هیچگاه خطر و تهدید برای غرب نبوده، بلکه با ارزشهای والا، و تمدن بزرگش، ثروت و سرمایه بی پایانی برای غرب است). قضیه دیگری که دشمنان اسلام روی آن بحث و گفتگو و بر آن ترکیز می نمایند، در حالیکه سخنان و خورده گیری های آنان از روی نادانی و جهل و ندانستن حکمت الهی در مشروع شدن آن است، قضیه مباح بودن چهار زن برای مرد مسلمان می باشد، آنان در مورد این مسأله قبل از چندین قرن تا امروز بدون علم و بصیرت جر و بحث نموده و انگشت انتقاد را بسوی اسلام دراز نموده اند، اما وقتیکه روزگار تغییر جهت داد و جنگ جهانی خانمانسوز به وقوع پیوست، تنها در آلمان و اطیش ده میلیون زن بدون شوهر باقی ماندند، و هنگامیکه در این مورد احصایه گیری نمودند به این نتیجه رسیدند که در مقابل هر مرد، از این دو دولت، ده زن قرار می گیرد. با آنکه بعدها ثابت شد که احصایه گیری و نفوس شماری آنها درست و دقیق نبوده اعترافات علما و دانشمندان آنها را تاریخ ثبت نموده است، همچنان تاریخ نتایج ویرانی و انحطاط و انحرافات اخلاقی جوامع آنها را نیز ثبت نموده که تا حال با آن دست و گریبان اند، و با وجود این همه، بازهم بصورت مستمر نقدها و سخن های نیش دار، و انگشت انتقاد را بسوی اسلام و مسلمانان دراز نموده ادعا دارند که دین آنها، زن را توهین نموده و مانند کنیز از وی استفاده می نماید، و هر یک مرد چهار زن را در تصرف خود قرار میدهد. در حالیکه مبدأ خود آنها زن را توهین کرده و او را به مرحله پستی و حقارت رسانده که سرانجام در غیاب شوهر معشوقه مرد بیگانه شده یا با بی عفتی و هرزگی در خیابان ها جسد برهنه خود را در معرض فروش قرار میدهد.

مسأله مباح بودن چهار زن برای یک مرد در اسلام، ابعاد و حکمتهای دارد که آنرا ذیلاً بیان می کنیم:

اول: قبل از بعثت پیامبر اکرم ﷺ و نزول قرآن کریم زن در دوره جاهلیت چیزی بی ارزش و بی قدر بود، زن در میراث حق نداشت، مردان از ترس فقر و ننگ و عار، دختران را زنده بگور می کردند. طوری که قرآن کریم حکایت می کند: ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ٥٨﴾ ^{٥٨} يَنْوَرِي مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ ۚ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَم يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ۗ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٥٩﴾ النحل

«و چون یکی از آنان به تولد دختر بشارت داده شود چهره اش سیاه می گردد در حالی که او پر از اندوه است، از قوم خود پنهان می شود از ناخوشی - و عار و ننگ - آنچه به او بشارت داده شده، آیا او را با خواری نگاه دارد یا در خاک پنهانش کند - با زنده به گور کردن - وای، چه بد داوری می کنند» تا آنکه نور اسلام درخشید و مقام زن را بلند برد ولی به یک شرط که مردان بر زنان حاکم اند، بخاطر اینکه خداوند ﷻ مردان را به اوصافی در عقل و جسمشان بر زنان برتری بخشیده است، در مقابل زن مخلوق ضعیفی است که بدون وجود شوهر حتی از کمترین حقوق خویش دفاع کرده نمیتواند. لیکن خداوند ﷻ به مردان دستور میدهد که حاکمیت شان بر زن بر عدل و انصاف و ترحم و مهربانی و احترام استوار باشد و در راه حفاظت و مصونیت جان و مال و ارزش و شخصیت آنها دریغ نورزند. از اینرو آیین اسلام زنده بگور کردن زن، و نکاح متعه (نکاح صیغه مؤقت که در آن هیچ نوع حقوقی برای زن در نظر گرفته نشده مانند نفقه و میراث و غیره...) و زنا با زن را حرام قرار داده و چند زنی را برای مرد بشرط عدل و انصاف میان آنان اجازه داده است. قسمیکه خداوند ﷻ میفرماید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَنبَىٰ

فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنٍ وَتِلْكَ وَرُبْعٌ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً ﴿٢﴾ النساء

«و اگر می ترسیدید که به عدالت رفتار نکنید (میان همسران تان در نوبت هم خوابی، نفقه، معاشرت، و مانند آنها) پس به یک زن اکتفا کنید». اسلام در واقع دینی است که در همه احکام و دساتیرش رحمت، شفقت و انسانیت از جانب پروردگار عالم گذاشته شده و مسأله چند زنی یا تعدد همسران امر واجبی یا مندوب نبوده بلکه در حقیقت مسأله

مباحی است که نظر به خواست و ضرورت مرد که شاید روزی به آن مواجه شود، مباح قرار داده شده است، حتی در مسأله طلاق، اسلام برای مرد آنرا مباح ساخته و در عین وقت زن را اکرام و عزت نموده طلاق را دو بار قرار داده یا اینکه شوهر او را به نیکی نگاه دارد، و یا به نیکی رها کند.

دوم: دین اسلام چند زنی را جواز داده طوریکه فرموده او تعالی است: ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ

مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبْعًا ۚ وَالنِّسَاءُ

«از زنانی که می پسندید به نکاح خود در آورید، دو زن، یا سه زن یا چهار زن» البته نظر به ضروریات شخصی یا اجتماعی متعلق به زن و مرد است که خداوند تعالی آنرا بهتر می داند و در این مورد به تفصیل صحبت خواهیم کرد، بدون شک چند زنی به مراتب بهتر از زنای پنهانی بوده و از افزایش زنهای بی شوهر در جامعه می کاهد، طوریکه امروز در امریکا و اروپا تعداد زیادی از زنها مجبور به فساد و انحرافات اخلاقی شده و فحشا را پیشه خویش قرار داده، جامعه و اخلاق خویش را برباد نموده اند، و تعداد کمی از آنها ناچار شده متباقی عمر خویش را در محروم بودن از شوهر و خانواده سپری می کنند، و بلاخره به امراض روانی و پریشانی مختلفی دیگر مبتلا شده بار دوش جامعه می گردند، چنانکه برخی از آنها در نهایت امر، از زندگی بی شوهری و تنهایی خسته شده دست به انتحار می زنند. همچنان در جوامع غربی عدد کودکانی که از راه نا مشروع بدنیا می آیند از (۲۰٪) تا (۴۰٪) بالغ گردیده که یک کشور تا دیگری فرق دارند. در حالیکه وجود چنین اطفال در کشورهای اسلامی که چند زنی را برای مردان مباح قرار داده اند به چشم نمی خورد، رنج آورتر از همه، چیزیکه امروز در برخی از کشورهای غربی پدید آمده، محو شدن اصل و نسب صحیح و ثابت است. احیاناً پدر اطفالی را که همسرش بدنیا آورده و تربیت آنها را بدوش دارد با قاطعیت گفته نمیتواند که آنها واقعاً از کمر خودش اند یا از مردی دیگر!!

اما اسباب و فوایدی که در چند زنی وجود داشته و انتقاد گران تا حال به آن پی

نبرده اند، به طور مختصر ذیلاً یاد آور می شویم.

ا- از بین رفتن مردان بسیار در جنگ‌ها سبب می‌شود زن‌های بی‌شوهر افزایش یابد. طوریکه قبلاً متذکر شدیم که در نتیجه جنگ دوم جهانی نسبت زن در آلمان در مقایسه با مرد، هر ده زن برای یک مرد می‌رسید، و چنانکه همه خوب میدانیم که مصیر این تعداد زن‌های بی‌شوهر به کجا می‌انجامد؟! همچنان هرگاه تعداد مردان کشوری به سبب جنگ یا دیگر اسباب احتمالی کاهش یابد، در نتیجه نیروی کار و تولیدات نیز کم می‌گردد. پس چند زنی در چنین احوال، بهترین حل برای افزایش تعداد کودکان که مردان آینده کشور اند، می‌باشد، در این مورد یکی از دانشمندان انگلیسی بنام (هیربرت اسپنسر) در کتاب خویش «اصول علم اجتماعی» چنین می‌نگارد: (هرگاه جنگ در یکی از کشورها، مردان بسیار را نابود سازد و مردان متباقی جز یک زن، همسری دیگری نداشته باشند، در نتیجه زنان بی‌شوهر بسیار باقی خواهد ماند، و بدون شک تعداد ولادت هم به شدت کاهش یافته و عدد کودکان نوزاد نیز برابر با وفات کنندگان نمی‌شود. فرضاً دو ملتی که از نگاه همه وسایل زندگی و ترقی باهم برابر اند و روزی در جنگ باهم روبرو شدند، ولی یکی از این دو ملت از زنان در زائیدن کودکان استفاده نکرده، پس توان مقابله با دشمنی که همه زنان شان کودک به دنیا می‌آورند را ندارد، و در نتیجه، امتیکه مردان شان یک زن دارند، در برابر امتی که مردان شان چند زن دارند از پا درخواهد افتاد) ما بر گفته این دانشمند چنین اضافه می‌کنیم: وجود زنان بی‌شوهر در جامعه، موجب انتشار فسق و فجور و فقر و بروز امراض خطرناک، مانند ایدز نیز می‌گردد.

ب- اگر زن به مرضی دراز مدتی مبتلا گردد، آیا مرد تا آخر عمر با وی زندگی را ادامه دهد و یا اینکه وی را طلاق داده همسری دیگری برای خود انتخاب کند؟ طوریکه امروز در امریکا و اروپا چنین قانون تطبیق می‌گردد. در پاسخ این سوال باید گفت، یکی از امتیازات بزرگی که خالق پروردگار آنرا در مباح ساختن چند زنی قرار داده است، در مثال ذیل آشکار می‌گردد. زنی سالیان دراز را با شوهر در فضای مهر و محبت گذرانده و روزی به بیماری دراز مدتی مبتلا شد طوریکه دیگر شوهر نمیتواند از وی لذت جنسی

ببرد، حالا در چنین حالت که این زن بیچاره قرار دارد، اگر مرد وی را بخاطر بیماریش طلاق دهد، پس ترحم و انسانیت در کجاست؟ و کجاست ضمیر و وجدانی که سالهای دراز را در آغوش پر از مهر و محبت وی گذشتانده ولی امروز وی را ترک نموده و با همسر جدید عیش و عشرت می نماید؟ چرا که زن مسکین در چنین وضعیتی، نه توان کار را دارد و نه بخاطر معالجه خویش ثروتی دارد. و دیگر مردی هم حاضر نیست وی را در چنین وضع فلاکت بار به همسری خود بپذیرد. حالا اگر مرد این زن مسکین را در چنین وضع طلاق نماید تا با زنی دیگر ازدواج کند، بدون شک این کار از انسانیت و مروت بسیار بدور خواهد بود. طوریکه امروز در کشور های غربی چنین نظامی حاکم است. همچنان منع نمودن مرد از ازدواج با زن دیگر، بعد از اینکه زن اولی وی مبتلا به بیماری دراز مدت شده، دور از حکمت است. زیرا اینکار از یکسو نسل وی را متوقف میسازد و از سوی دیگر، شهوت مرد را بسوی زنا می کشاند، طوریکه امروز در جوامع امریکا و اروپا و غیره کشور هایی که شریعت اسلامی را تنفیذ نمی کنند چنین وضع جریان دارد.

ج- هرگاه مرد دانست که همسر وی عقیم بوده و طفل بدنیا نمی آورد و یا به بیماری مبتلا گردیده که سبب عقیم شدن وی قبل از طفل آوردن شده، در چنین احوال نیز حکمت مباح شدن چند زنی برای مرد مسلمان ثابت و آشکار می گردد، بارها چنین واقع شده است که زن و مرد با هم ازدواج نموده و دوستی و محبت و الفت و تفاهم میان شان برقرار گردیده طوریکه یکی از آندو نمیتواند همسفر زندگی خویش را ترک کند و یا از وی مستغنی گردد، سپس ظاهر گردیده که زن عقیم است، و مرد با وجود همه دوستی و محبت و الفتی که نسبت به همسر خود دارد، میخواهد پسر یا دختری از نسل خویش را مشاهده کند، در چنین حالت، در جوامع غربی هر دو بر طلاق اتفاق می نمایند، مرد رفته و همسری بخود انتخاب می کند، اما آینده زن طلاق شده مسکین، مجهول بوده و در دام مردمان شهوت پرست افتیده و تنها از جسد وی با زنا و فواحش لذت می برند. اما در آیین اسلام اگر چنین حالتی رخ دهد، مرد زن عقیم خویش را با کرامت و عزت در منزل

خود نگهداشته بعد از اخذ موافقت و رضایت وی با زنی دیگر ازدواج می کند، سپس اطفالی که از زن دومی بدنیا می آید فضای خانه را مملو از مهر و محبت و الفت ساخته و هر دو زن باهم زندگی را به پیش می برند. پس ای خردمندان! کدام یک بهتر است؟ قانون غربی یا قوانینی که خداوند عز وجل برای بندگانش خود وضع نموده است؟

د- اکثراً چنین هم می باشد که برخی مردان دارای نیرو و توان صحتی و جسمی میباشند که در آنها رغبت و شهوت جنسی بیش از حد لازم را ایجاد می کند، در چنین حالت یک زن به تنهایی نمیتواند رغبت جنسی همچو مردان را سیر و اشباع نماید، چنانکه یک زن قادر به فرونشاندن شورش درونی و شهوت سرکش مرد نشده و حق مشروع وی را چنان که لازم است ادا کرده نمیتواند، و اگر زن بخواهد حق شوهر را در فرونشاندن غریزه جنسی ادا نماید، شاید دچار زحمت و اذیت بزرگی گردد، پس در چنین حالت مرد چه کاری بکند؟ آیا با زنی دیگر نکاح شرعی نماید؟ و یا اینکه معشوقه برای خود برگزیند و با وی زنا کند؟ جواب بدهید ای کسانی که در حق اسلام جفا کرده و با نهایت گستاخی و بی شرمی انگشت انتقاد را بسوی اسلام عزیز دراز می کنید!

فیلسوف آلمانی بنام (شوپنهور) می گوید: (اگر در اصل اشیا و حقیقت آن مراجعه نموده و دقت نماییم سببی را در نمی یابیم که مرد را از ازدواج با زن دومی منع نماید خصوصاً وقتی که همسر وی به بیماری دراز مدت، و یا عقیم بودن مبتلا باشد و یا هم بزرگسال و فرتوت شده باشد) در جای دیگر می گوید: (ما کجا و کسیکه واقعاً به یک زن اکتفا می کند، و نباید منکر آن شویم که همه ما، یا اکثر ما، در بعضی روزها یا بیشتر روزها، زندهای بسیاری می گیریم؟!) همچنان میگوید: (آیا وقت آن فرا نرسیده که بعد از این، چند زنی را مزیت خوب و حقیقی برای همه زنان جهان بشماریم؟ تنها در شهر لندن هشتاد هزار دختری که شرف و آبروی شان پایمال گردیده و قربانی مبدای اکتفا به یک زن نمودن شده اند. این همه مصایب، نتیجه خیره سری و زور گویی زن اروپایی، و ادعای های باطل و بی اساسی و بی ارزش که در سر می پروراند می باشد).

هـ- طبیعت و سرشت مرد طوری است که توان و نیروی جنسی وی نسبت به زن قوی بوده و تا دیر زمانی مستمر باقی می ماند، برعکس، رغبت های جنسی زن در سن کم، از سن چهل تا پنجاه سالگی کاهش می یابد، پس بر مرد مسلمان لازم و ضروریست زن اولی را که سالیان متمادی با وی یکجا زندگی نموده با خود نگهداشته و زن دومی را نکاح نماید. نه اینکه رفته با معشوقه ای خوش گذرانی کرده و یا رو به فاحشه خانه ها بیاورد، و یا وی را نظر به قانون غربی فاسد، طلاق نموده حیات او را به زندگی فلاکت بار و مملو از پریشانی و تنگدستی مبدل سازد، و بالاخره سبب پخش فساد در جامعه و شیوع امراض خطرناک مانند (ایدز) گردد که امروز علاج شفا بخشی برای آن درنیافته اند.

و - مرد نظر به کیفیت کار و شغلش ناچار به سفر میشود، زن هم نظر به اوضاع زندگی خاص خود، و وجود اطفال در منزل، و سر پرستی خانه، نمیتواند با شوهر خود در سفرهایش سهیم گردد، پس در چنین حالتی که مرد دور از زن و خانواده زندگی بسر می برد، آیا دست به فحشا و رذالت زده با زنان هرزه ارتباط برقرار نماید و در نتیجه خود و همسر را در معرض امراض خطرناک قرار دهد؟ یا اینکه در سر زمین دور از وطن و خانواده، با زنی دیگر ازدواج شرعی نموده خود را از لغزیدن به ورطه گاه فواحش مصون گرداند؟

این بود اشاره کوتاهی در مورد فواید و اسباب چند زنی که اسلام آنها را برای پیروان خود مباح گردانیده، علاوه بر این، اسباب و فواید زیادی دیگر هم وجود دارد که خداوند عز و جل آنها وضع نموده و در اینجا گنجایش تفصیل آن نیست. روی هم رفته هرگاه مرد عدالت را در میان همسران خود مراعات نماید در اینصورت فضیلت چند زنی که شریعت اسلامی آنها روا نموده ثابت می گردد. یادآور باید شد اینکه مسأله چند زنی در کتب سماوی دو عهد قدیم و جدید با وجود وقوع تحریف و تغیر در آنها، مشروعیت داشته و دلیلی بر تحریم این مسأله وجود ندارد، چند زنی در قرون وسطی در کشور های غربی معمول بود و امروز هم چند زنی منحصر بر مسلمانان نبوده، بلکه در بیشتر کشورها

و ملت‌های جهان فعلاً مروج است مانند بعضی از کشور های افریقایی، هند، چین، جاپان، چنانکه چند زنی نزد نصارا در نخستین روزگارش، بعد از بلند رفتن عیسی صلی الله علیه و آله مشروع بود. در پایان این بخش گواهی یکی از دانشمندان غرب بنام (جوستاف لویون) استاد علوم اجتماعی را خدمت تان عرض میداریم وی چنین می گوید: (نظام چند زنی که اسلام آنرا وضع نموده، بهترین و مترقی ترین روش تربیتی امت اسلام است که باید به آن چنگ زد، زیرا پیوند و همبستگی خانواده را تحکیم بخشیده و بنیاد آنرا استوار نگه میدارد، از اینرو زن مسلمان نسبت به خواهر غربی خود، خوشبخت تر بوده از شأن و شوکت والایی در نزد شوهر خویش بر خوردار می باشد) همچنان می افزاید: (نمیدانم غربی ها به کدام اساس نظام چند زنی را عقب مانده و منحط شماریده اند و نظام یک زنی ناقص خود را که بر دروغ و منافقت استوار است ترجیح میدهند؟ در حالیکه اسباب زیادی وجود دارد که مرا وادار میسازد تا نظام چند زنی را بر غیر آن مقدم بشمارم، بناءً جای شگفت نیست هنگامیکه مردمان شرق در سر زمین ما زندگی نموده و یا میان شهرهای ما انتقال می نمایند از جفا و سنگدلی ما در مقابل نظام چند زنی شان در حیرت بیفتند).

عیسی صلی الله علیه و آله فرستاده خداوند جل جلاله

بعد از اینکه در مورد اسلام و حقیقت آن، و در مورد بعثت پیامبر اکرم محمد صلی الله علیه و آله و حقیقت قرآن کریم این معجزه بزرگی که خداوند جل جلاله آنرا به زمین فرود فرستاد، و در مورد اخلاق و شمایل آنحضرت صلی الله علیه و آله با ذکر دلایل و براهینی آشکار، مروری کوتاه نمودیم ثابت شد که ایشان فرستاده خدا جل جلاله و خاتم انبیا اند، سپس عکس العمل علمای اسلام در مورد افترا و بهتان های خصمانه، و ابطال و رد دلایل آنها را با دلایل قاطع و برنده خدمت تان یادآور شدیم، و دیدیم که چگونه خداوند جل جلاله آنها را نگونسار و شرمسار برگرداند. به مسئله خطرناک و بنیادی که میان ما و شما اهل کتاب وجود دارد، برمی گردیم. ما بر اساس این مسئله، سایر نقاط پیام خویشرا روی آن پایه گذاری نموده و به

شما تقدیم نمودیم، این مسئله مهم و بنیادی همانا ماهیت و حقیقت فرستاده خداوند ﷺ عیسی پسر مریم علیه السلام است که شما در مورد وی مرتکب خطای بزرگ و ادعای بیجا و باطل و فاسد شده اید. شما بنده و فرستاده خداوند ﷺ را یکبار خدا نامیدید! و بار دیگر وی را پسر خدا، و بلاخره او را جزوی از سه اصل سه گانه پنداشته گفتید که هر سه اصل، یک خدا را تشکیل میدهند! پاک و منزّه است خداوند ﷺ از آنچه با وی شریک گردانیده اید و از آنچه اوتعالی را به آن وصف نموده و بهتان عظیمی را بر اوتعالی بسته اید.

نخست این مسأله را از فرموده خداوند ﷺ آغاز می کنیم، بیایید باهم آیات ذیل را خوانده در معنا و مفهوم آن دقت و تفکر نماییم، باشد که خداوند ﷺ شما را بسوی حق و هدایت رهنمون گرداند. خداوند ﷺ میفرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَيَّ أَذْبَارَهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ ۚ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٧﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۚ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ﴿٤٨﴾﴾ النساء

«ای اهل کتاب! به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق کننده همان چیزی است که با شماست، ایمان بیاورید، پیش از آن که چهره هایی را مسخ و محو کنیم، پس آنها را باز پس گردانیم، یا آنان را لعنت کنیم، چنانکه اصحاب سبت را لعنت کردیم، و امر الهی انجام پذیر است، مسلماً خداوند ﷺ این را که به او شرک ورزیده شود، نمی بخشد، و غیر آن را بر هر که بخواهد می آمرزد، و هر کس که به خدا شرک ورزد، در حقیقت گناه عظیمی را بر یافته است.»

و فرموده خداوند ﷺ: ﴿يَتَأْتِيهِمُ الْكِتَابُ لَا تَعْلَمُونَ فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ ۚ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۚ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ۚ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ ۚ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌُ وَحْدٌ سُبْحَانَهُ ۚ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ ۚ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٧١﴾﴾ النساء

«ای اهل کتاب! در دین تان غلو نکنید و بر الله جز حق را نگویید، جز این نیست که مسیح - عیسی بن مریم - پیامبر خداست و (مسیح) کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب الله است، پس به خداوند و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگویید معبودان سه اند، باز ایستید از این (عقیده باطل) که به خیر شماس، جز این نیست که الله معبود یگانه است، پاک و منزّه از آن است که برای او فرزندی باشد، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست، و خداوند کارسازی را کافی است». همچنان فرموده خداوند ﷻ در این مورد: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ، وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ المائدة

«کسانی که گفتند: خدا همان مسیح پسر مریم است، مسلماً کافر شده اند، بگو: اگر خدا اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر که را که در زمین است، جملگی به هلاکت رساند، چه کسی در مقابل خدا اختیاری دارد؟ و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه ما بین آنهاست، از آن خداست، هر چه بخواهد، می آفریند و خدا ﷻ بر هر چیز تواناست». سپس خداوند ﷻ میفرماید: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾ المائدة

«مسلماً کسانی که گفتند: الله سوم سه کس است، کافر شدند، و حال آن که خدایی جز خدای یکتا نیست، و اگر از آنچه می گویند - که سراسر کفر است - باز نایستند، به کافرانیشان عذابی دردناک خواهد رسید».

طوریکه در آغاز این پیام، فرموده خداوند ﷻ را بشما بیان نمودیم باز هم آنرا تکرار می نمایم که: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ

«بگو ای پیامبر! (خطاب به یهود و نصارا) ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخن که میان ما و شما برابر است که جز خداوند عز وجل را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم».

برخی از شما میگویند: خداوند عز وجل موجود قائم به نفسی می باشد که دارای سه اقنوم (اصل و شخصی) است پدر، پسر، و روح القدس. شکی نیست که نصارا در این پندار های شان در تجاوز و نادانی و باطل قرار دارند، زیرا آنها با خداوند واحد، شریکانی قرار داده اند و عقیده دارند که سه اقنوم باهم یکجا شده این همه کاینات بزرگ را آفریده و برآن مسلط اند. قرآن کریم این ادعای کفری و شرکی آنها را رد نموده چنین می فرماید: ﴿ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿۱۱﴾ ﴿ المؤمنون

«خدا هیچ فرزندی نگرفته است و همراه او هیچ معبود دیگری نیست زیرا اگر جز این بود قطعاً هر خدایی آنچه را که آفریده بود، با خود می برد و حتماً بعضی از آنان بر بعضی دیگر غالب می آمدند، منزّه است خدا از آنچه وصف می کنند».

همچنان فرموده او تعالی: ﴿ قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَأَبْنَعُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا ﴿۴۲﴾

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿۴۳﴾ ﴿ الإسراء

«بگو: اگر با او خدایانی دیگر بود چنان که - مشرکان - می گویند، در آن صورت حتماً در صدد جستن راهی به سوی خداوند صاحب عرش برمی آمدند، او پاک و منزّه است و بسی والاتر است از آنچه می گویند».

حالا ما در آیات فوق دقت نموده و تفکیر می نماییم که از عصور گذشته تا امروز، آیا کسی را در جهان سراغ داریم که تا بحال ما را با قرآنی دیگر مخاطب قرار داده باشد و ادعا نماید که من شریک خداوندم؟ و در ملکوت آسمانی و زمین هم مانند او تعالی تصرف دارم؟ طبعاً می گوئیم: نه. زیرا چنین چیزی را تا بحال نه شنیده و نه دیده ایم، و اگر خدایان دیگر با خداوند عز وجل شریک می بودند پس خاموش و دست بسته نه نشسته، بلکه در مقابل خداوند تعالی که دشمنان را به مقابله با قرآن فرا خواند، خاموشی اختیار

نمی کردند و حتماً خدا بودن خود را با اظهار معجزات آشکار می ساختند، و حتماً کتابی نازل می کردند تا مردم آنرا تلاوت نمایند. و در صدد جستن راهی به سوی خداوند ﷻ صاحب عرش بر می آمدند و حتماً بعضی از آنان بر بعضی دیگر غالب می آمدند طوری که خداوند ﷻ بما آگاهی داده است، و حتماً بر ضد یکدیگر اعلان جنگ نموده و حالتی رخ میداد، طوری که در کتابهای قدیم یونانی پر از خرافات قصه های خیالی ذکر است، کشمکش خدایان بوقوع می پیوست و میان اراده های آنان تعارض پیدا میشد و به اجتماع ضدین می انجامید و میان دو اراده تضاد و تصادم پدید می آمد و سر انجام کار و بار جهان را مختل می کرد، زیرا - مثلاً - یکی از آنها می خواست که انسان بیافریند و دیگری نمی خواست، یکی میخواست باران ببارد و دیگری نمی خواست و همین طور تا به آخر.... اگر مراد هیچ یک از آنها برآورده نمیشد، این خود نشان می داد که هیچ یک از آنها خدای قادر و مقتدری نیستند. و اگر فقط مراد یکی از آنها بر آورده میشد، به این معنا می بود که یکی از آنها قادر است و دیگران بی قدرت، و آن یکی که بی قدرت بود، به همین علت خدا نبود زیرا خدایی که مقتدر نباشد و قدرت وی مطلق و بی نهایت نباشد، شایسته خدایی نیست. خداوند ﷻ میفرماید: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا

فَسَبَّحَنَ اللَّهُ رَبَّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۲۲﴾ [الانبیاء]

«اگر در آن دو (زمین و آسمان) جز خدای یگانه، خدایان دیگر وجود میداشت، قطعاً زمین و آسمان هر دو تباہ می شد، پس منزّه است خداوند پروردگار عرش، از آنچه وصف می کنند».

اکنون که کاینات از نظم و نسق و قانون دقیقی بر خور دار است، می توان نتیجه گرفت که همه محصول امر و تقدیر و توانایی خدای واحدی است که هیچ معارض و شریکی ندارد، پس پاک و منزّه است خداوندی که یکتا و مالک همه چیز است و معارض و منازعی در ملکوت وی وجود نداشته و اوتعالی آفریدگار قادر و تواناست. طوری که قبلاً متذکر شدیم، یکی از فرقه های نصارا معتقد برآنند که عیسی ﷺ پسر خداست! که این اعتقاد نسبت به همه اعتقادات آنها خطرناکتر است، و اگر خدای ناخواسته ما این عقیده

باطل آنها را تأیید کنیم به این معناست که مسئله الوهیت، مسئله خانوادگی محض بوده و خدای پدر، بخاطریکه پسر داشته باشد باید همسری برای خود اختیار نماید! وهنگامیکه همسری برای خود برگزید باید با وی همبستر شود تا کودکی به دنیا آورد، طوریکه بشر و حیوانات بر آن سرشت شده اند! سپس همسر خدا هم باید مانند همجنسش خدا باشد، و در عین وقت امکان دارد پسر یا دختری هم بدنیا آورد، همچنان زن خدا، باید پدر، مادر، برادر، خواهر، و داماد داشته باشد، و در این کار مانعی وجود ندارد زیرا خودش فرزند دارد، و فرزند خدا لازم است ازدواج کند (مانعی وجود ندارد زیرا وی مانند پدر خود است!) و همسر وی نیز باید از جنس خود شان باشد، نه از بنی بشر، در غیر آن خون خداوندان با خون بنی بشر آمیخته خواهد شد و اینکار ناممکن است! و همسر پسر خدا شاید دختر عمویش باشد! روی همرفته طوریکه متذکر شدیم، مسئله الوهیت یک مسئله خانودگی خالص می شود. همچنان امکان دارد روزی پسر خدا علیه پدر قیام نموده و حکومت او را سرنگون نموده و خودش جانشین وی گردد، قسمیکه در اصطلاح امروزی آنرا انقلاب می نامند.

پس ای اهل کتاب! تا زمانیکه شما عیسی عليه السلام را که از جنس بشر است پسر خداوند عليه السلام می نامید، ادعای تان به این معناست که متباقی افراد خانواده خداوندی همه باید از یک اشکال و اوصاف برخوردار باشند مانند ما بنی بشر! و این تصور باطل و غلط در حق خداوند قادر و توانا و یکتا و خالق آسمانها و زمین، خدای یگانه بی نیاز که کسی را نزاده و زاده نشده و هیچ کسی همتای او نیست. جایز نیست، زیرا اوتعالی از همه اوصافی که شما به وی نسبت می دهید پاک و منزّه است، چنانکه خود الله سبحانه میفرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (۱۱) الشوری

«چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا». و در این فرموده خداوند عليه السلام دقت نمایید:

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾

يَصِفُونَ ﴿١٠٠﴾ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَفَنُيَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٠١﴾ الأنعام

«و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند، حال آنکه خداوند آنان را آفریده است، و برای او، پسران و دخترانی تراشیدند بدون علم، او پاک است و برتر است- و فراتر- از آنچه وصف می کنند، نو پدید آورنده آسمانها و زمین است، چگونه برای او فرزندی باشد در صورتی که برای او همسری نبوده- زیرا- او همه چیز را آفریده است و او به هر چیز داناست». سپس در این فرموده خداوند تعالی دقت نمایید: ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ أَنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظُرْ أَفَنُؤْفِكُونَ﴾ المائدة

«عیسی پسر مریم جز پیامبری که پیش از او نیز پیامبرانی گذشته اند نیست، و مادرش زنی صدیقه بود، هر دو غذا می خوردند، بنگر چگونه آیات خود را برای آنان روشن می سازیم، باز بنگر چگونه رویگردان می شوند- از شنیدن حق-».

هنگامیکه این آیات قرآن کریم را تلاوت می کنیم بدون توقف و دقت از آن گذشته و در مفهوم و معنای آن توجه نمی کنیم (كَأَنَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ) «هر دو (مریم و عیسی علیهما السلام) غذا می خوردند» در حالیکه معنا و تفسیر آن در همه کتابهای تفسیر بطور واضح و آشکار بیان شده است، لیکن در اینجا می خواهیم در آنچه به موضوع بحث ما تعلق میگیرد روشنی بیندازیم تا بدانیم که چگونه خداوند قادر و توانا مثال های زنده و آشکار را، با اسلوب بلیغ و رسا که شایسته الوهیت وی است به ما بیان می دارد، و خدا را شکرگذاریم که خداوند تعالی ما بنی بشر را مخاطب قرار داده آداب و اخلاق قرآن را بما می آموزد. همچنان این مسأله را بما واضح ساخته و بر آن تأکید نموده است که عیسی الصلی علیہ و آله و سلم و مادرش مریم علیهما السلام بشر بودند. همچنان خداوند جل جلاله از لابلای آیات قرآنی و احادیث شریف نبوی به ما خبر داده است که اوتعالی فرشتگان را از نور، و جن را از زبانه آتش، و انسان را از گل خشکیده سفال مانند آفرید. و هر گروه را با روش و رفتار و

طبیعت همان چیزی که از آن آفریده شده ارتباط داده و آنها را از همان چیز دوباره زنده می گرداند، خداوند جَلَّ جَلَلَهُ زندگی پدر بشریت، آدم عَلَيْهِ السَّلَام و فرزندانش را تا روز قیامت در زمین قرار داده و در اصل، انسان را از خاک همین زمین آفرید. قسمیکه خداوند جَلَّ جَلَلَهُ

میفرماید: ﴿ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ ۗ ﴾ طه

«از این زمین شما را آفریده ایم و در این (زمین) شما را باز می گردانیم، و از آن بار دیگر شما را بیرون می آوریم». یقیناً در آفرینش انسان از خاک، حکمت‌های وجود دارد که خداوند جَلَّ جَلَلَهُ خود بهتر میداند، و شاید هم یکی از حکمتها این باشد که بنی آدم بیش از حد تکبر و بزرگ منشی و جبروت و طغیان نورزد، زیرا خداوند جَلَّ جَلَلَهُ به انسان عقل و هوش داده و در رد و قبول صاحب اختیار آزاد است، خداوند به انسان اختیار داده تا راه خود را خود انتخاب کند. وی دو راه را در پیش دارد: راه شر و فساد، و راه خیر و صلاح، اگر راه شر و فساد را در پیش گیرد و تکبر و جبروت ورزد و احساس برتری و خودپسندی کند، لیکن به یاد آورد و یا کسی بوی تذکر دهد که به هر پیمانۀ خود را بلند بشماری و تکبر ورزی، باز هم نیاز به خوردن و نوشیدن داشته و ناچار به قضای حاجت می شوی، و طوریکه قبلاً یاد آور شدیم انسان از گل آفریده شده است و شما ای اهل کتاب! بدانید که ما و شما همه فرزندان آدم عَلَيْهِ السَّلَام هستیم و آدم عَلَيْهِ السَّلَام از خاک آفریده شده، پس چرا تکبر ورزیده و دیده و دانسته با حق مخالفت می ورزید و بر عقیده باطل تان پافشاری دارید، در حالیکه خوب میدانید که مسیر و نهایت همه انسانها در خاک است.

اما فرشتگان، خداوند جَلَّ جَلَلَهُ در مورد آنها چنین میفرماید: ﴿ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا

فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۗ ﴾ ۴۹

﴿ ۵۰ ﴾ النحل

«و آنچه در آسمانهاست - همگی - و آنچه در زمین است از جنبندگان، برای خدا سجده می کنند و فرشتگان نیز سجده می کنند و آنان سرکشی نمی کنند (از عبادت پروردگارشان) از پروردگارشان از فوق خویش می ترسند و آنچه که بدان مأمور می

شوند انجام میدهند». فرشتگان طوری آفریده شده اند که هیچگاه نافرمانی خداوند ﷻ را نکرده و هرآنچه که به آن مأمور شوند انجام میدهند، بنابراین از اوامر خداوند ﷻ سرباز نزده و خداوند ﷻ هم در آنان چیزی نیافریده که اگر روزی تکبر ورزند از شأن و شوکت شان بکاهد و آنان را مجبور به تواضع و شکسته نفسی گرداند، مانند بنی آدم که نیاز به غذا داشته و مجبور است فضلات آنرا از خود بیرون سازد و اینکار خود احساس برتری و تکبر و جبروت را در نفس وی شکستانده و به حقیقت خود پی می برد، در قصه ابراهیم علیه السلام حقیقت فرشتگان واضح میگردد هنگامیکه فرشتگان بصورت انسان نزد او آمدند و ابراهیم علیه السلام به خانواده دستور فرمود تا گوساله را ذبح نموده و آماده سازند و آنرا به مهمانان تقدیم نماید، فرشتگان نیز ممانعت نکردند اما وقتیکه ابراهیم علیه السلام غذا را در بشقاب گذاشت تا بخورند، فرشتگان قادر به خوردن آن نشده و دستان شان به غذا نرسید، در این حالت ابراهیم علیه السلام در دل از آنان ترسید، سپس فرشتگان گفتند: نترس ما فرشتگان هستیم که از سوی خداوند ﷻ بسوی تو فرستاده شده ایم. طوریکه خداوند ﷻ می فرماید: ﴿ هَلْ أُنَبِّئُكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٤﴾ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ﴿٢٥﴾ فَرَأَى إِلَيْهِمْ أَهْلِيهِ فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ ﴿٢٦﴾ فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٢٧﴾ فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ﴿٢٨﴾ الذاریات

«آیا خیر مهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده است؟ چون بر او وارد شدند، گفتند: سلام، (ابراهیم) گفت: سلام بر شما، وگفت: گروهی ناشناسید؟ سپس آهسته به سوی اهل خود رفت، آن گاه گوساله فربه آورد، آن را به نزدیکشان برد، گفت: مگر نمی خورید؟ و در دلش از آنان ترسی یافت، گفتند: نترس و او را به پسری دانا بشارت دادند». بنابراین وقتیکه خداوند ﷻ در وصف عیسی علیه السلام و مادرش مریم علیها السلام فرمود که (آندو غذا می خوردند) یعنی اگر آندو خدا می بودند، قسمیکه شما اهل کتاب ادعا دارید، پس باید طعام نمی خوردند، چگونه خدا بودند در حالیکه به قضای حاجت نیاز داشته تا فضلات غذای را که خورده اند بیرون آورند، حال آنکه فرشتگان هم بندگان خدا هستند، لیکن

طعام نمی خورند، پس خدایان باید به طریقه اولی دارای صفات بهتر و بالاتر از صفات فرشتگان داشته باشند، پس چرا از حق روی می گردانید؟!

پس ای اهل کتاب! این چه سخنان زشت و پوسیده است که شما آنرا نشخوار می کنید؟ این چه خرافات و بیهوده گویی هاست که حتی عقل و مغز کودکان آنرا نمی پذیرد، چه رسد به عقل و هوش دانشمندان و حکما و هوشیاران و مفکرین گذشته و امروزی تان! چگونه این همه فرضیات و پندارهای فاسد را که نه استناد به دلیل ظاهر دارد و نه هم برهان روشن، در سرهای تان گذاشته اید که حتی فهم و عقل حیوانات آنرا بدور می افکند چه رسد به عقل و فهم بشر؟

ای اهل کتاب! اگر استناد و دلیل شما در مورد خرافات و یاوه گویی های که در باره شخصیت عیسی علیه السلام دارید که گویا خدای پدر و خدای پسر و روح القدس و بلاخره همه یک خدا اند، انجیل و تورات تحریف شده تان باشد، پس در مورد شواهدی که از انجیل ها برایتان پیشکش نمودیم بویژه انجیل برنایا که اکثر حقائق را بیان نموده و عقاید فاسد شما را به لرزه در آورده است، چه می گوید؟ اگر میگویید ما به انجیل برنایا اعتراف نداشته و آنرا به رسمیت نمی شناسیم، در پاسخ می گوئیم: در این اواخر نسخه خطی انجیل برنایا در کنار ساحل بحر میت کشف گردیده و از جمله آثار قدیمی و باستانی بشمار می رود، و علمای تان هر یک دکتور راهب (چالز فرانسیس بوتو) و دکتور/د. ف اولبرایت که یکی از پایه های علم آثار انجیل است، و همچنان راهب (ا. پاول دیفز) دبیرکل مرشدان کلیسا ها در واشنگتن، از آن دیدن نموده و آنرا تأیید کردند، که این خود، حقیقت و صحت این انجیل را تقویت می بخشد، لیکن می خواهیم مثال ها و شواهدی از انجیل معتبر و معتمد و معروفی که شما به آن اعتراف دارید (یوحنا) بیاورم تا بطلان عقاید فاسد شما ثابت گردد، همچنان در این صدد نظریات و سخنان و اعترافات مستند دانشمندان نصارا را که در طول تاریخ بیان نموده اند و تاریخ آنرا ثبت نموده، برایتان پیشکش می کنیم. نخست اقوالی را که در انجیل یوحنا ذکر شده است برایتان ذکر می نمایم:

* ص ۱ / ۵۱: از زبان عیسی بن مریم علیه السلام نقل می کند که: (همین الآن آسمان را باز دیده می توانید و فرشتگان آسمانی بر فرزند انسان (عیسی) بالا و پایین می شوند) این اعتراف از جانب خود عیسی علیه السلام است که وی فرزند انسان است، نه پسر خدا، و نه خود خدا، و نه جزوی از اجزای خدایان سه گانه.

* در صفحه ۴ / ۶ می گوید: (یسوع (عیسی) از سفر خسته شده است) آیا خدایی که با قدرت و توانایی خود آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آندو قرار دارد استوار نگهداشته، خسته میشود؟!

* در صفحه ۴ / ۳۴ آمده: (یسوع (عیسی) به آنان فرمود: طعام لذت بخش من آنست که به خواست و اراده ذاتی که مرا فرستاده عمل نمایم و رسالت او را به اتمام رسانم) در اینجا هم عیسی علیه السلام گواهی میدهد اینکه وی فرستاده خداوند جل جلاله بوده و به مشیت و اراده اوتعالی که وی را مکلف به رسانیدن پیام خود نموده، عمل می نماید.

* و در صفحه ۴ / ۴۴ این سخن وارد شده: (... زیرا یسوع (عیسی) خودش گواهی داده که وی پیامبری نیست که تنها به وطنش عزت و شرف بخشد) این سخن نیز به صراحت نبوت عیسی علیه السلام را ثبوت نموده و اینکه وی مانند سایر پیامبران در دعوت شان تنها بخاطر بلند بردن مقام و شرف وطن نمی رزمند.

* در صفحه ۴ / ۱۹ آمده که زنی به حضرت مسیح علیه السلام گفت: (ای سردار من! میدانم که تو پیامبر هستی - و اینراهم میدانم که پیامبری از فرزندان بنی آدم که وی را مسیح می نامند برانگیخته خواهد شد، پس چه وقتی می آید تا ما را از همه چیز آگاه سازد، یسوع (عیسی) علیه السلام فرمود: من همان شخصم که حالا همراهیت صحبت می کند) این سخن ثابت می سازد که عیسی علیه السلام فرستاده خداوند جل جلاله است و او همان کسی است که در کتاب عهد قدیم (تورات) از آمدنش مژده داده شده بود.

* در صفحه ۵ / ۴۴ از زبان عیسی علیه السلام چنین وارد شده است: (چگونه ایمان خواهید آورد حال آنکه به بزرگی خداوند یکتا اعتراف نکرده اید!) در اینجا مسیح علیه السلام به صراحت

بیان می کند که خداوند یکتا و بی همتا بوده نه پسر دارد و نه شریکی در ملک و پادشاهی، و نه جزو سوم خدایان سه گانه است.

* و در صفحه ۲۶ / ۸ فرموده مسیح علیه السلام چنین آمده: (ذاتی که مرا فرستاده، حق است. و آنچه را من از او شنیده ام اینک به جهانیان خبر میدهم) در اینجا نیز عیسی علیه السلام تأکید می ورزد که وی پیامبر و فرستاده از جانب حق (الله تعالی) بوده و تنها چیزی را به مردم ابلاغ می کند که بخاطر آن فرستاده شده است.

* و در صفحه ۱۳ / ۱۶ چنین آمده: (هیچ برده بزرگتر و والاتر از سردارش نیست، و هیچ پیامبر بزرگتر و عالی مقام تر از فرستنده خود نیست) ما در این سخن روشن و آشکار وقفه و سخنی نداریم.

در این باره جرجس فتوحی لبنانی نیز اظهار نموده که گروه (شرینطوس و ابیسون) هنگامیکه نصرانیت را تدریس می کردند، تأکید می نمودند که مسیح علیه السلام نه خداست و نه پسر خدا، بلکه قبل از اینکه مادر پاکدامنش وی را بدنیا بیاورد، در عدم قرار داشت، بنابر این راهبان و بزرگان کلیسا های آسیا و غیره در سال ۹۶ میلادی نزد یوحنا گرد آمده از وی خواستند تا کتابی در مورد نفی و انکار خدا بودن مسیح علیه السلام بنویسد، یوحنا نیز پیشنهاد آنان را پذیرفت. علمای نصاری در تاریخ تألیف انجیل یوحنا اختلاف نظر دارند بعضی از آنها گفته اند در سال ۶۵ میلادی و برخی دیگر گفته که در سال ۹۶ میلادی و برخی هم گفته است یوحنا در سال ۹۸ میلادی آنرا تألیف نموده است.

بیشتر علمای نصارا انجیل یوحنا را که امروز در دسترس مردم قرار دارد انکار نموده و گفته اند امکان ندارد که آنرا یوحنا که از یاران عیسی علیه السلام بود نگاشته باشد، طوریکه کاتلک هیرالد به نقل از دوست خود، استادلن در صفحه (۲۰۵) جلد هفتم که در سال ۱۸۸۴ م بچاپ رسیده گفته است: (همه موضوعاتی که در کتاب یوحنا امروز وجود دارد، در واقع نوشته یکی از طلبای مدرسه اسکندریه میباشد) دیگری بنام برچنایدر گفته است: (یقیناً انجیل یوحنا و سایر رساله های او، نوشته دست یوحنا نبوده بلکه کدام شخص در آغاز قرن دوم میلادی آنرا نوشته و به یوحنا نسبت داده است تا مردم آنرا به

رسمیت بشناسند) اما کروتیس می گوید: (انجیل یوحنا متشکل از بیست باب بوده سپس کلیسای آفاس بعد از مرگ یوحنا باب بیست و یکم را بر آن افزود، و هدف از این همه کوشش و تلاش های باطل و بی اساس این بود تا خدا بودن مسیح علیه السلام ثابت ساخته و اندیشه انسان بودن وی را از اذهان مردم بیرون آورند). پدیده اختلاف در کتابهای انجیل امروزی بصورت آشکار محسوس است، در بعضی انجیل ها وقایع و حوادثی ذکر است که دیگری آنرا رد و نفی میکند و یا اینکه چیزهایی بر آن اضافه نموده و یا از آن می کاهد. چنانکه تناقض در همه انجیل ها واضح و آشکار بوده و مثالهای بیشماری وجود دارد که در این جا گنجایش ذکر آن بطور مفصل نیست، لیکن کتابهایی از نویسندگان معروف مسلمان و نصارا موجود است که در این باره به تفصیل صحبت نموده اند. برجسته ترین این دانشمندان، دانشمند و عالم مسلمان شیخ احمد دیدات است.

سازنده و مخترع همه خرافات و تحریفات و عقاید فاسدی که در انجیل های مختلف از شخصیت عیسی علیه السلام صحبت می نماید که گویا او خدا یا پسر خدا یا جزء تکمیل کننده خدایان سه گانه بوده که سر انجام یک خدا را تشکیل می دهند، همه این اندیشه های باطل را انجمن ها و گردهم آیی های نیکیا که در سال ۳۲۵ میلادی دایر شده بود، اختراع نموده و به انجیل های مختلف اضافه نموده است. انجمن و گردهم آیی آنها عبارت از مجلس شورای بود که در آن بدون استناد به دلیل، امور حلال را حرام، و حرام را حلال می گردانیدند، و هر عضو این شورا هر چیزی را که در سر داشت به مجلس پیشنهاد میکرد سپس به اتفاق همه تصویب میگردد. آیا میدانید نتیجه این مجالس مشورتی چه بود؟ در گردهم آیی اول که در شهر نیکیا در سال ۳۲۵ میلادی دایر شد، بعد از تصفیه و غربیل نمودن محتویات بیش از هفتاد انجیلی که همه در موضوعات باهم متفاوت، و در عین وقت همه منسوب به شاگردان و یا یاران عیسی علیه السلام بود، در چهار انجیل مختصر نموده و آنها را به چهار حواری معروف نسبت دادند که عبارت اند از: متا، مرقس، لوقا و یوحنا. با وجود سعی و تلاش بزرگ آنها، هنوز هم اختلاف و تفاوت در متن، موضوعات و مضامین این چهار انجیل بطور واضح بنظر میخورد که از یکسو انسان

را مشکوک ساخته و از سوی دیگر خنده آور و مسخره آمیز است. همچنان در این انجمن سه ماده ذیل را به اتفاق هم تصویب نمودند:

۱- ما به خداوند یکتا (پدر) و قادر، که آسمانها و زمین و هرآنچه را که بچشم می بینیم و یا نمی بینیم اداره میکند، ایمان داریم.

۲- سپس سخنان شان متناقض و درهم و برهم شده گفتند: ما به خداوند یکتا، و یگانه فرزند همیشگی خداوند پدر، ایمان داریم. خداییکه از خدا بوجود آمده و نوری از نور اوست، خدای حقیقی که از خداوند حقیقی بوجود آمده. مولود است نه مخلوق، یک جان و یک وجود با خداست، و از خصوصیت وی اشیاء آفریده شد، و بخاطر رهایی ما بشر به قوت روح القدس از آسمان فرود آمده و مریم پاکدامن وی را ولادت نمود سپس جوان شده و مردی گردید، و بخاطر ما شکنجه شده و به دار آویخته شد و وفات یافت و دفن گردید، و سه روز پس از وفات، دوباره برخاست تا آنچه در کتاب مقدس وارد شده محقق گردد، سپس به آسمان بلند رفته و در کنار راست خداوند ﷻ نشست، و بار دیگر برخواهد گشت تا میان مردگان و زندگان فیصله نماید، و مملکت وی مرز و نهایت نخواهد داشت!

۳- سپس سخنان شان بیش از پیش برهم و درهم و متناقضتر شده و شیطان آنرا به ایشان زیبا جلوه داده و گفتند: ما به روح القدس که خداست، و بخشنده حیات است و از پدر پسر ایجاد شده، ایمان داریم. وی مانند پدر و پسر مقدس بوده و پرستش میشود. (نمیدانیم این همه نظریات کفری و خرافاتی فاسد را از کجا آورده اند؟ و مرجع و مصدر اثبات آن چیست؟ بدون شک در همه کتابهای انجیل تحریف شده مقدس شان یک دلیل و یا عبارت صریح وجود ندارد تا اعتقاد باطل آنها را تأیید کند). در انجمن قسطنطنیه اول که در سال (۳۸۱) میلادی دایر گردیده بود، قرار گذاشتند که روح القدس (جبرئیل ﷺ) نیز خدایی از خدایان سه گانه است. و در انجمنی که در سال (۴۳۱) میلادی برگزار شده بود، قرار گذاشتند که مسیح عیسی دارای دو طبیعت است، طبیعت الهی و طبیعت انسانی.

و در گردهم آیی خلقدوینا که در سال ۴۵۱ میلادی منعقد گردیده بود این قرار را گذاشتند که عیسی علیه السلام دارای دو طبیعت و دو اراده میباشد. به این ترتیب گردهم آیی و انجمنهای آنها تا امروز دوام داشته که طی آن مفکوره ها و تصورات و اندیشه های عجیب و غریبی را تصویب نموده و امور حلال را حرام، و حرام را حلال قرار میدهند که اصلاً در کتابهای دو عهد شان، قدیم و جدید (تورات و انجیل) چیزی از آن ذکر نشده است، بلکه همه زاده افکار فاسد و نادرست خود آنهاست که شیطان آنها را در اذهان شان به تصویر کشیده است تا از راه خداوند جل جلاله گمراه شده و به اوتعالی شریک قرار دهند. اگر چنین نبود پس ما از آنها می پرسیم: شما این همه احکام و قوانین را از کجا آورده اید؟ بعد از دایر شدن انجمن ها و گردهم آیی های پیهم آنان، در نظریات و تصامیم شان اختلافات زیادی رخ داد و منجر به تقسیم کلیساهای آنها به دو جناح شرقی و غربی گردید، البته این پارچگی در صفوف آنها بعد از گردهم آیی سران کلیسا در قسطنطنیه که در سال ۸۶۹ میلادی برگزار گردید، رخ داد. کلیساهای شرقی یونانی به سر کرده گی اسقف بزرگ قسطنطنیه، و کلیسا های غربی لاتینی به ریاست پاپ روم که الان نیز این منصب بنام پاپ واتیکان مشهور است، از هم جدا گردیدند، سبب اختلاف آنها نیز مانند عقایدشان خنده آور و شگفت انگیز است، زیرا کلیسای شرقی به این رأی اسرار داشتند که روح القدس ناشی از خدای پدر است، اما کلیسای غربی اصرار می ورزیدند که روح القدس از خدای پدر و خدای پسر صادر شده است. برخی دیگر معتقد اند که وحدانیت، در خدایان سه گانه (ثلیث) است. و بعضی می گویند، خدایان سه گانه شامل در وحدانیت اند. همچو سخنان بی مفهوم و بی معنی و بی دلیل، آنها را سراسیمه ساخته و از راه بدورشان نموده است. ابلیس قسم خورده، توانست بوسیله پخش عقاید فاسد و خرافی، آنها را از راه مستقیمی که خداوند جل جلاله بوسیله پیامبرانش مردم را رهنمایی کرده است گمراه سازد. طوریکه خداوند جل جلاله به آنها خبر داده میفرماید: ﴿أَمَّنْ يَدْعُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ

وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَؤْلَاهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦٤﴾ النمل

«یا کیست که آفرینش را آغاز می کند و سپس آن را باز می آورد؟ و چه کسی به شما از آسمان و زمین روزی می دهد، آیا با خدا معبود دیگری است؟ بگو: اگر راست می گویند، برهانتان را بیاورید». سپس در سوره مریم میفرماید: ﴿ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۗ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا ۙ تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا ۙ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ۗ وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ۗ إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا ۗ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ۗ وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ۗ ﴾ مریم «و گفتند: خدای رحمان فرزند اختیار کرده است، واقعاً چیز زشتی را آوردید، چیزی نمانده است که آسمانها از این سخن، بشکافتند و زمین بشکافتد و کوه ها بیفتند، از این که برای رحمان فرزندی قایل شدند و خدای رحمان را شایسته نیست که فرزندی اختیار کند، هر که در آسمانها و زمین است جز بنده وار پیش خدای رحمان نمی آید. و یقیناً آنها را به احصا آورده و شمار کرده است آنان راه شمار کردنی. و روز قیامت همه آنها تنها بسوی او خواهند آمد».

به این ترتیب خرافات و بیهوده گویی های علما و راهبان و بزرگان کلیساهای نصارا چه شرقی و چه غربی، تا امروز دوام دارد که عقل سلیم و منطق آنها نمی پذیرد و بسبب آن اهل کتاب (نصارا) را تا امروز در گمراهی روشن قرار داده اند. بعد از اینکه اختلاف میان کلیساهای شرقی و غربی ایجاد گردید، چندین مذاهب و فرقه های دیگر رونما شد که امروز به پنج مذهب منقسم اند. این مذاهب از قرار ذیل اند:

۱- مذهب ارتودکس: این مذهب نمایندگی از کلیساهای شرقی می نماید و اعتقاد آنها در مورد عیسی علیه السلام اینست که وی دارای یک طبیعت و یک اراده بوده و پسر خدا می باشد که خداوند پدر، وی را بخاطر محو گناهان نصارا به زمین فرو فرستاد تا خود را فدای نصارا نموده، قتل و به دار آویخته شدن را در این راه متحمل گردد.

۲- مذهب پروتستانت: این مذهب از کلیساهای انجیلی نماینده گی نموده و کلیساهای غربی را مورد انتقاد قرار داده میگویند: آنها این حق را ندارند که به مردم سندهای غفران یا کارت های دخول جنت بدهند.

۳- مذهب کاتولیک: این مذهب از کلیساهای روم و پاپ واتیکان نمایندگی می کند. پیروان آن معتقد اند که مسیح علیه السلام دارای دو طبیعت (الهی و انسانی) و دو اراده می باشد.

۴- مذهب مارونی: پیروان این مذهب خویش را به یوحنا مارون نسبت داده و معتقد اند که مسیح علیه السلام دارای دو طبیعت و یک اراده بوده و هر دو طبیعت در یک اقنوم یا ذات قرار دارد.

۵- فرقه یعقوبیها (یعاقبه) این فرقه معتقد اند که در شخص مسیح علیه السلام الوهیت و انسانیت یکجا جمع شده است. با اینگونه نظریات و مفکوره های خنده آور مذاهب آنها برهم و درهم شده، هر مذهبی دیگری را تکفیر می نماید. و سرانجام چنین خرافات و بیهوده گویی ها و اباطیل دامنگیرشان شد که نه عقل سلیم و نه دل روشن و نه ضمیر زنده آن را می پذیرد. با آن هم در میان مذاهب نصارا فرقه های بروز کرده که مسأله قتل و به دار کشیده شدن را از عیسی علیه السلام نفی و رد می کنند، از جمله فرقه ساطرنیوسی و کارپوکراتی و مارکیونی و پارسکالیونی و پولیسین. این فرقه ها موضوع اعدام شدن عیسی علیه السلام را بصورت واضح و آشکار در کتابهای تاریخی، از جمله تاریخ (موسیهم) نفی نموده اند و هنوز هم این کتاب در مدارس الهیات انجیلی مقرر بوده و تدریس می گردد، آنها معتقد اند و بر آن تأکید می ورزند شخصی به دار زده شده به صورت قطعی غیر عیسی مسیح علیه السلام است، و هرگز مردمان ظالم بر عیسی علیه السلام مسلط نشدند، بلکه به آسمان بلند برده شد. اما پیروان مذاهب دیگری که روایات باطل و بی اساس آنها در چهار انجیل ذکر شده و ما نیز قبلاً به آن اشاره نمودیم، می گویند: (بعد از اینکه عیسی علیه السلام دستگیر شد و حکم اعدام وی صادر گردید، پیش از تنفيذ اعدام، در حالیکه دستها و پاهایش بسته بود بعضی از مردمانی که از مقابلش می گذشتند بر چهره اش آب دهانشان را پاشیده و باکف بر دو رویش می زدند؟؟؟!) پس آیا انسان عاقل و هوشیار همچو خرافات زشت و قبیح

را در حق پیامبری از پیامبران مخلص خداوند ﷺ قبول می کند؟ فرضاً نظر به گفته خود شان که عیسی ﷺ را پسر خدا می پندارید (والعیاذ بالله) آیا پدر خدا یا خدای بزرگ اجازه میدهد پسرش در معرض چنین توهین قرار گیرد و بر چهره پسرش لعاب دهن و کف نثار گردد و بدون هیچگونه عکس العمل نگاه کند؟! (آیا جای تعجب نیست؟). دیگری بنام پطرس قرماچ در کتاب خود بنام (مروج الاخبار فی تراجم الابرار) که در سال (۱۸۱۰ م) در بیروت بچاپ رسیده بود چنین می نگارد: مرقس مرد یهودی لای نژاد و شاگرد پطرس بود، وی انجیل خود را به فرمایش اهالی منطقه رومیه تألیف نمود، و خدا بودن عیسی ﷺ را رد می کرد، وی در زندان اسکندریه در سال ۶۸ میلادی بقتل رسید. دیگری بنام (هرانست دی یونس) آلمانی در کتاب خود بنام (اسلام یعنی نصرانیت برحق و واقعی) در صفحه (۱۴۲) چنین می نگارد: (همه مسایل مربوط به دار آویخته شدن و فدا شدن عیسی ﷺ از ابتکارات و اختراعات راهب بزرگ پاولز و امثال وی است که در عهد مسیح ﷺ نه زیسته اند و نه او را بچشم دیده اند و در واقع نصرانی هم نبوده اند) همچنان در جز اول کتاب خود زیر عنوان (تاریخ دیانت نصرانی) می نویسد: (حکم اعدام در حق عیسی ﷺ در وقت تاریکی هنگامیکه شب پرده های سیاه خود را بر همه جا می گسترانید، تنفیذ گردید، سپس به این نتیجه میرسیم که امکان دارد یکی از زندانیانی که حکم اعدام در مورد آنها نیز صادر شده بود و منتظر تنفیذ آن بودند در عوض عیسی ﷺ به دار آویخته شده باشد، طوریکه برخی از گروه های نصارا به آن معتقداند و قرآن کریم نیز آنرا تصدیق می کند). در فصل اول انجیل برنایا چنین آمده: (خداوند ﷺ جبرئیل ﷺ را بسوی مریم دوشیزه فرستاد، وقتیکه جبرئیل در اطاق وی داخل گردید مریم از وی ترسیده لیکن جبرئیل وی را اطمینان داده و ترس را از وی دور ساخته و بوی مزده داد که وی مادر پیامبری خواهد شد که خداوند ﷺ او را بسوی بنی اسرائیل می فرستد. مریم گفت: چگونه فرزند بدنیا بیآورم در حالیکه مردی را نمی شناسم (با مردی ازدواج نکرده ام) جبرئیل ﷺ فرمود: خداوندی که انسان را از غیر انسان آفرید (آدم را از گل)، قادر است از تو انسانی را بدون انسان دیگر (همسر) بدنیا آورد).

خواننده گرامی ببینید عین بیانی که در انجیل برنابا آمده، موافق با آیات قرآن کریم است خداوند عَلَّامٌ میفرماید: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ﴿١٦﴾ فَأَتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ﴿١٨﴾ قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ﴿١٩﴾ قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ﴿٢٠﴾ قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَىٰ هَيْئٍ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا ﴿٢١﴾﴾ مريم

«و یاد کن (ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) در کتاب، مريم را آنگاه که در مکانی شرقی کناره گرفت (درجهت شرق بیت المقدس) پس در برابر آنان (مردم) حجابی بر خود گرفت، پس به سوی او روح خود (جبرائیل عَلَيْهِ السَّلَام) را فرستادیم، پس به صورت بشری درست اندام بر او نمایان شد، - مريم - گفت: من از تو به خدای رحمن پناه می برم، اگر پرهیزگار باشی - پس از خلوتگاه من بیرون شو - گفت: (جبرئیل) جزاین نیست که من فرستاده پروردگار تو ام، برای اینکه به تو پسری پاکیزه ببخشم، گفت: (مريم) چگونه برایم پسری باشد، با آن که هیچ بشری به من دست نرسانده است (بی شوهرم) و من هرگز زنا کار نبوده ام، گفت: (جبرئیل) فرمان حق چنین است، پروردگار تو فرموده که این بر من آسان است و تا او را برای مردم نشانه قرار دهیم و رحمتی از جانب خویش، و این کاری مقرر شده است.»

اما قول لوقا در انجیلش چنین است: (جبرئیل به مريم گفت: فرزندان پسر خدا نام دارد) این سخن تنها در انجیل وی ذکر است، اما متا و یوحنا و مرقس آنرا ذکر نکرده اند. و همچنان اصحاب این چهار انجیل اسباب اختلاف شان در انجیل های شان را ذکر نکرده اند و در مورد روایات مربوط به حقیقت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام نیز اظهار نظر نکرده اند و دلیل ثابت هم یکی از آنها ندارند تا ادعا و گمان شان را تقویت بخشد، بویژه اختلافاتی که میان روایات چهار انجیل، و روایات عهد قدیم که قبلاً یهود آنرا تغیر داده وجود دارد. اختلافات و کشمکش ها میان یهود و نصارا در مورد تحریف ها و تغیراتی که در کتابهای

شان پدید آمده تا حدی رسیده که حتی یکدیگر را به بی خردی متهم نموده و یکدیگر را تمسخر می کنند، قرآن کریم اختلافات آنها را چنین بیان نموده است: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ قَالَ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۱۱۳﴾ البقرة

«یهودیان گفتند که مسیحیان برحق نیستند و مسیحیان گفتند که یهودیان برحق نیستند، حال آنکه کتاب آسمانی را می خوانند، کسانی که هیچ چیز نمی دانند، سخن همانند سخن آنان گفتند پس خداوند ﷻ روز رستاخیز در آنچه باهم اختلاف می کردند، میانشان داوری خواهد کرد». خداوند ﷻ در جواب به پندار آنها که گفتند: چگونه از بنی انسان طفلی بدون پدر به دنیا می آید، مگر اینکه از نوع خدایان باشد، چنین پاسخ میفرماید:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۵۹﴾﴾ آل عمران

«به راستی مثل (صورت آفرینش) عیسی در نزد خدا همچون مثل (شبهه) آدم است، او را از خاک آفرید، سپس به او گفت: موجود شو، پس بی درنگ موجود شد». یعنی همچنین است عیسی ﷺ که خداوند ﷻ به او گفت: بدون پدر موجود شو، و او موجود شد، لذا شما چگونه او را به خدایی می گیرید، در حالی که اقرار دارید به این که آدم ﷺ بشریست مخلوق. پس عیسی ﷺ نیز همچنین است. در این صدد دانشمندان بزرگ و علامه شیخ احمد دیدات می فرماید: (بعضی از شما (نصارا) می گویند که پیامبر اسلام ما مسلمانان را به احترام انجیل امر فرموده، این درست است، لیکن کدام انجیل؟ انجیلی که ما را پیامبر بزرگوار ﷺ به احترام آن دستور فرموده اند، انجیل عیسی ﷺ است، پس انجیل عیسی ﷺ که جاست؟ انجیل های امروزی که در دسترس تان قرار دارد یکی آن انجیل عیسی ﷺ نیست. پیامبر اکرم ﷺ بما دستور داده اند آنچه که بر عیسی پسر مریم ﷺ نازل شده احترام نماییم، نه اینکه به انجیل متا و انجیل مرقس و انجیل لوقا و انجیل یوحنا احترام بگذاریم. اگر شما عقیده دارید که عیسی ﷺ خداست، پس یک

عبارتی از انجیل های تحریف شده تان را بما نشان دهید که وی گفته باشد من خدا هستم و مرا بپرستید؟!

علامه احمد دیدات می افزاید: اندیشه تثلث (خدایان سه گانه) میان نصارا موجب شده تا معتقد بر آن باشند که خداوند ﷻ، پدر، پسر و روح القدس است. و در عین وقت عقیده دارند که هر یکی از آنان به ذات خود خداست، با آن هم، سه خدا نیستند بلکه یک خدا اند! من از کسانی که زبان انگلیسی را میدانند می پرسم: آیا معقول است که بگوییم: این یک شخص است و این دومست و این شخص سومی، و این اشخاص، سه اشخاص نیستند، بلکه یک شخص اند؟ آیا معقول است که به زبان انگلیسی بگوییم: (Three persons are one person) .

(سه شخص یک شخص اند) طبعاً شما نصارا هر یک تان در ذهن خود تصویری از شخصیت های سه گانه دارید، از خدای پدر یک تصور دارید، و از خدای پسر تصور دیگر و از روح القدس تصور مخالف با آندو (mental concept) پس هنگامیکه در عیدهای میلاد میگویید: بنام خدای پدر، در ذهن تان تصور خاصی از خدای پدر ترسیم شده بلافاصله مرد ریش سفید بزرگسال در ذهن تان حاضر میگردد. و وقتیکه میگویید: بنام خدای پسر، در ذهن تان تصور خاصی از وی ظاهر می گردد طوریکه از وی در تخته های نقاشی، جوان خوش قیافه که دو چشم آبی و موهای طلایی دارد رسم می نمائید. پس چگونه سه اشخاصی که هر کدام آنها تصور خاصی در اذهان تان دارند، به یک شخص مبدل می گردند؟

ما نمیتوانیم مسأله خدایان سه گانه را که عیسی ﷺ اصلاً فرموده قبول نماییم، نه تنها ما، بلکه کسانی دیگر هم هستند که همچو خرافات را در اذهان شان جا داده نمیتوانند، حتی علمای نصارا خود شان هم شعار تثلث یا اقانیم سه گانه را میخواهند از میان بردارند، از اینرو آنها اقدام به محو نمودن عبارت هفتم در اصحاح پنجم رساله یوحنا نموده اند، این عبارت چنین بود: (کسانی که در آسمان حضور دارند سه کس اند: پدر و کلمه خدا (عیسی ﷺ) و روح القدس. و هر سه آنها یک ذات اند) سپس علمای نصارا در

این مورد گفتند: عبارت (پدر، و کلمه خدا و روح القدس و اینکه هر سه آنها یک ذات اند) در واقع جعل کاری است که در انجیل اضافه گردیده و در اصل انجیل های قدیمی وجود نداشته است، بناءً علمای نصارا قرار گذاشتند که این جمله ساختگی اضافه شده در انجیل را که می گوید: (پدر و کلمه و روح القدس یک اند) بردارند، لذا در چاپ های جدید اصلاح شده انجیل عبارت هفتم فوق الذکر که حاوی چهار کلمه انگلیسی است: (سه ذات در آسمان و جود دارد).

(there are three witnesses) به این معنا

که عبارت (پدر و کلمه و روح القدس هر سه یک ذات اند).

از انجیل حذف گردیده زیرا جعلی و ساختگی محض بود (fabrication).

چرا این جمله را حذف نمودند؟ بخاطریکه بعضی از راهبان و علمای نصارا در قرن ششم میلادی ملاحظات شان را در حاشیه های انجیل می نوشتند و هنگامیکه انجیل را بچاپ رسانیدند، ملاحظات حاشیوی را نیز در متن آن داخل ساختند.

یقیناً عقیده تثلیث (خدایان سه گانه) و مساوی ساختن کسی با خداوند متعال، و پسر قرار دادن با اوتعالی کفر و بهتان بزرگی بر خداوند تعالی بشمار می رود، خداوند ذات غنی و بی نیاز بوده به فرزند ضرورت ندارد تا جانشین پادشاهی و تدبیر امور وی گردد، خداوند عز وجل آفریدگار و یکتاست، و امکان ندارد کسی را خلق نماید تا در ملک و پادشاهی او شریک گردد، همچنان عیسی علیه السلام خودش در انجیل یوحنا (۳۰/۵) می گوید: (من نمیتوانم چیزی را از جانب خودم انجام دهم). و شما نصارا ادعا دارید که عیسی علیه السلام پسر خداست، پس چگونه این تصور را در ذهن جا دهیم که عیسی علیه السلام با جسم و روح خود قبل از آفرینش مخلوقات چگونه با خداوند عز وجل یکجا بود، سپس خداوند عز وجل بوی دستور داده فرمود: ای پسر! در نخستین روز سال میلادی به زمین رفته و از رحم مریم دوشیزه بیرون آی!! آیا عیسی علیه السلام با روح و جسم خود با خداوند عز وجل یکجا بود؟ و آیا مانند طفل شیرخواری با اوتعالی همراه بود؟ یا اینکه مانند کودکی بازی میکرد؟ و یا مانند جوان قوی، سرمست و ماجراجو و تابع عواطف خویش بود؟ آیا وقتیکه عیسی علیه السلام با

خداوند ﷺ یکجا بود همانند مردی پخته بود سپس بشکل کودک نوزاد سر از نو از رحم مریم بیرون آمد؟ آیا کسی قبول خواهد کرد طفلی بعد از ولادت که نه زور و نه قوتی دارد، خدا باشد؟ ما از شما می پرسیم چه کسی در رحم مریم قرار داشت؟ عیسی خدا؟ یا عیسی رسول؟!

پاک و منزّه است پروردگار جهانیان از آنچه وصف می کنند، فرضاً اگر عیسی پسر خدا می بود میتواندست وی را با اکرام و عزت به زمین بفرستد، طوریکه آدم ﷺ را فرو فرستاد، و یا طوریکه جبرئیل ﷺ را به زمین میفرستاد و یا هم مانند سایر فرشتگان وی را نیز میفرستاد.

نصارا هنوز هم معتقد اند که عیسی ﷺ بخاطر آنها مرده! و باید می مرد! نه به شکل انسان، بلکه بصورت خدایی!! همچنان عقیده دارند که یک شخص میتواند مسؤلیت گناهان همه بشریت را بدوش خود کشد. من از نصارا می پرسم: آیا بر این عقیده هستید که خداوند ﷺ میمیرد؟ شما اعتراف مینمایید که خداوند ﷺ زنده است و نمی میرد. سپس ادعا نموده میگویید خدا مرد و به دار آویخته شد. اگر بمیرد، پس چه حالتی برای مخلوقات زنده وی رخ خواهد داد؟ و اگر نظر به بهتان شما، خدا مرده و در یکی از قبرستانها به مدت سه شبانه روز مدفون بوده طوریکه اسناد و وثایق مقدس شما ادعا دارد، پس چه کسی در این سه شبانه روز اداره و پیشبرد امور عالم را بدست داشته؟ و چه کسی در این مدت برعالم مسلط بوده است؟ (از سخنان احمد دیدات) قبل از اینکه پیام خویش را بشما اهل کتاب به پایان برسانم، دوست دارم قصه را بشما عرض نمایم که در نیمه دوم قرن ۱۹ میلادی در جراید و مجلات هند بچاپ رسیده بود، شهسوار این واقعه یکی از دعوتگران معروف هند شیخ فاضل رحمت الله ﷺ پسر خلیل الله هندی است. وی همزمان با حضور استعمار انگلیس در شبه قاره هند می زیست، طوریکه به همه معلوم است همواره نزدیکی و تعاون میان استعمار و تبشیر موجود بوده است. استعمار گران، مستشرقین و دعوتگران مسیحیت را کمک نموده و از آنها در عملی نمودن پلان های استعماری خود استفاده می نمایند. بنابر آن دعوتگران نصارا (تبشیر) با حضور

استعمار انگلیس در هند به فعالیتهای شان بشکل وسیع ادامه داده و هزاران شخص از ادیان و مذاهب مختلف از جمله مسلمانان را در دام خویش گرفتند و به نصرانیت داخل نمودند، دبیرکل هیئت تبشیر در هند، راهب بفنذر صاحب کتاب (میزان حق) بود، وی سایر مردم بویژه مسلمانان را با حيله و نیرنگ از اسلام بیرون آورده و به نصرانیت داخل میساخت، مسلمانان سرزمین هند از جلوگیری آنها عاجز مانده و مایوس گردیده بودند و نزدیک بود همه، اسلام را ترک نمایند، لیکن به فضل و مرحمت خداوند ﷺ شیخ رحمت الله ﷺ خطر آنها را حس نموده و شروع به بحث و مطالعه در کتابهای نصارا نمود، تا اینکه بطور کامل در مورد افتراها و نکات ضعف و تحریفات و خرافات و کمی و اضافات تورات و انجیل، معلومات حاصل کرد سپس اعلان نمود که وی حاضر است با راهب بفنذر به مناظره بنشینند، بفنذر نیز موافقه خویش را اعلان نموده شرط گذاشت اینکه مناظره در سه جلسه تشکیل گردیده بزرگان و دانشمندان و سیاستمداران و خبرنگاران نیز حضور یافته شاهد حال باشند، شیخ رحمت الله نیز شروط را پذیرفت و از جانب خود شرطی دیگری را اضافه نمود و بفنذر نیز با وی موافقه نمود، شیخ رحمت الله شرط گذاشت: هرگاه یکی از آندو جانب مقابل خود را از جواب دادن عاجز ساخت پس دین خود را ترک نموده به دین جانب مقابل (کامیاب) بگراید. متذکر باید شد که شیخ رحمت الله این شرط را گذاشت لیکن هرگز آماده نبود از دین اسلام مرتد گردیده و نصرانی شود، لیکن این شرط را بخاطر گذاشت که وی بر خود و بر دلایل در دست داشته خود که از نور درخشنده قرآن و سنت سرچشمه گرفته بود، اعتبار و یقین کامل داشت. برعکس دلایل و براهین بفنذر همه فاسد تحریف شده و عاری از حقیقت بود که نه عقل سلیم و نه منطق آنرا می پذیرد. جلسه اول مناظره بتاريخ ۱۰ اپریل ۱۸۵۴ م در محله اکبر آباد شهر آگرا منعقد گردید و در آن دکتور محمد وزیرخان شیخ رحمت الله را همراهی میکرد، و بفنذر را، راهبی بنام فرنیشی همراهی مینمود، اما تعداد مشاهده کنندگان بسیار بود از جمله رئیس دادگاه، و مشاور نظارت امور مالی، و معاون والی شهر نبراس، و شیخ قمرالاسلام امام جمعه مسجد جامع آگرا، و خادم علی خان رئیس تحریر روزنامه

مطلع الاخبار، و برخی از رؤسا و کارمندان و فرمانداران نظامی قشون انگلیس حضور داشتند، بعد از خاتمه جلسه اول مناظره، خادم علی خان در روزنامه مطلع الاخبار چنین نوشت: در جلسه مناظره اول راهب بفندر با تأکید اعتراف نمود که در هفت یا هشت موضع از انجیل، تحریف و تغیر وجود دارد. و راهب بفندر در مصاحبه با روزنامه مطلع الاخبار چنین اظهار داشت: آری! من به وجود تحریف در انجیل اعتراف دارم، لیکن این قدر تحریفی کم، به کتاب آسمانی زیبایی نمی رساند.

شیخ رحمت الله رحمته الله نیز رد بر گفته وی در همان صفحه جریده چنین نگاشت: هرگاه تحریف یا تغیر در وثیقه ای، هر چند بی ارزش هم باشد ثابت گردد، پس آن وثیقه اعتبار خود را از دست داده و باطل شمرده می شود، پس چه رسد به کتاب آسمانی که از سوی خداوند جل جلاله فرود آمده باشد، و خود تان اقرار هم می کنید که در هفت یا هشت موضع آن تحریف و تغیر آورده اید ولی باز هم به آن ایمان آورده و مردم را بسوی آن دعوت می کنید؟!!

سپس جلسه دوم مناظره بتاريخ (۱۱) اپریل ۱۸۵۴ دایر گردید و ضمن آن حضور بیشمار راهبان و علمای نصارا بنظر می خورد که راهب بفندر را همراهی می نمودند، زیرا خبر شکست بزرگترین راهب نصارا در هند و اعتراف وی بر وجود تحریف در انجیل در همه سرزمین هند منتشر گردیده بود، بناءً دانشمندان و علمای آنها بشمول ولیم کلین، و راهب هارفی و دیگران در این مناظره شرکت ورزیدند، بعدها واضح گردید که حضور راهبان بسیار در پهلوی بفندر بخاطر این بود تا با پیشکش نمودن دلایل و براهین بی اساس و غیر منطقی، اعتراف بفندر را محو و ناپدید ساخته و آبروی رفتگی شان را دوباره اعاده نمایند، لیکن این بار هم شکست خورده و نا امید برگشتند.

و وقتیکه میعاد جلسه سوم مناظره فرارسید، بفندر طی نامه از حضور خود در این جلسه معذرت خواست، اینکار دکتور محمد وزیرخان را واداشت تا نامه بوی بفرستند. وی در نامه چنین نوشت: حضور شما در این جلسه لازمی و حتمی بود تا بر سوالات شیخ رحمت الله پاسخ ارایه نمائید، سپس انجیل تحریف شده تان را پشت سر افکنده و

دعوت مردم هند را بسوی دین باطل تان هرچه زودتر توقف دهید. روزنامه ها و جراید هند اسباب مختلف عدم حضور بفتدر را در مناظره سوم بیان نموده چنین نگاشته بودند: بفتدر بخاطری از حضور در این جلسه امتناع ورزید تا مبادا شیخ رحمت الله شرط خود را بروی لازم ساخته و در حالت شکست خوردنش باید دین خود را ترک کرده و به دین اسلام گردن نهد. شاید خداوند عز و جل هدایت را بوی مقدر نکرده بود طوریکه میفرماید:

﴿ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَئِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ﴾ (۵۱) القصص

«در حقیقت تو هرکس را که دوست داری - از مردم - نمی توانی هدایت کنی، بلکه خداوند هرکس را که بخواهد هدایت می کند».

این بود قصه شیخ رحمت الله رحمته الله در هند که بطلان افترا و بهتان نصارا بر خداوند عز و جل را آشکار ساخته و مهر باطل را بر آن نهاد، و پاک و منزه است خداوند عز و جل از آنچه بوی شریک می آورند.

در سلسله رسوا شدن علما و راهبان نصارا بیابید باهم به قصه گوش فرادهیم که مجله time امریکایی آنرا در شماره (۷) مارچ سال ۱۹۸۸ میلادی بچاپ رسانده بود. این شماره حکایت رسوا کننده برخی از مشهورترین علما و راهبان و تبشیری های برجسته را برملا ساخت که آنها را از طریق استیشن های رادیویی و تلفزیونی و سایر وسایل خبر رسانی، ساعت ها برنامه های تبشیری و دعوتی خویش را به نشر رسانده و مردم را در سراسر امریکا به خود جلب مینمودند. این اشخاص بارز میلیونها پیرو داشته که سخنان شان مورد تأیید آنها قرار گرفته و هرآنچه از انجیل را به آنها بازگو مینمودند آنها تصدیق می کنند.

مجله (Washington post time) اعمال شرم آور و ننگین برخی از بزرگان کلیساها را برملا و فاش ساخت، این افراد بر دلهای میلیونها شخص در امریکا مسلط بوده و از این راه ده ها میلیون دالر نقد را بنام همکاری و کمک به کلیسا و دعوت بسوی نصرانیت جمع آوری می نمودند. لیکن آنها این مبالغ را برای خود و خانواده ها و همسران شان به افتخار بمصرف رسانیده قصرها و طیاره های شخصی و موترهای طراز

جدید را در اختیار خود داشتند، همچنان از این پول ها در راه اشباع غرایز جنسی (باهم جنس) و علاقات نامشروع با زنان هرزه و فرومایه استفاده مینمودند.

خواننده عزیز! ببینید، اگر مجله یا روزنامه در یکی از کشورهای اسلامی همچو اعمال زشت و ننگین شخصیت های بزرگ دینی نصارا را که نمونه و آنگوی آنهاست، به چاپ برساند، با احتجاجات شان قیامت را بر پا می کنند طوریکه در سال ۲۰۰۱ م علیه یکی از روزنامه های مصری احتجاج نمودند، لیکن در امریکا و سایر کشور های نصرانی، روزنامه ها و جراید و نویسندگان خود شان اعمال شرم آور آنها را با دلایل آشکار و شواهد روشن و مستند و اعترافات خود بزرگان کلیساها از طریق تلفزیونها فاش میسازند. مجله فوق با خط درشت در مورد دعوتگر نصرانی (جیمی بیکر) و همسرش (تای مای) چنین نوشت: (دنیای پر از فریب و حيله و دروغ و دزدی و اختلاس و منافقت، عالمی مملو از اعمال زشت جنسی و غضب و فرومایگی و هرزه گی. همچو اعمال ننگین را دعوتگران تبشیر که شهرت شان بیشتر از ستاره های سینمایی و ممثلان بوده و بر عقل و فکر هزاران هزار شخص، سیطره داشته سالانه کم از کم دو میلیارد دالر دارایی آنها را به یغما می برند).

جیمی بیکر و همسر وی قبل از اینکه در ردیف دعوتگران تبشیر قرار گیرند در کانال تلفزیونی (c. b. n) بمدت دو سال ایفای وظیفه مینمودند، (تای مای) همیشه در کنار همسر خود، در پرده تلفزیون با لباس شناوری با بی حیایی ظاهر شده و شوهرش برای میلیونها بیننده پند و اندرز تقدیم مینمود، (تای مای) پوشیدن لباس شناوری را در وقت وعظ و اندرز شوهر چنین توجیه می کرد: (بر ما لازم است جذاب باشیم، بناءً استعمال پودرهای آرایش و پوشیدن لباسهای چسپ مانند لباس شناوری در وقت وعظ و اندرز امری ناپسند و زشت نیست) سپس نوبت به راهب (جیمی سواگارت) می رسد، وی علیه بیکر و همسرش تبلیغات گسترده را براه انداخت تا اینکه هردو را مجبور به استعفا از ریاست مؤسسه تبشیری شان نمود، جیمی سواگارت قبلاً با جیمی بیکر و همسر وی در برنامه های تبشیری مشغول فعالیت بود لیکن بسبب اختلاف در تقسیم

دست آورد های مالی که بنام دعوت تبشیر از هرسو بر آنها می ریخت، از هم جدا شدند، بیکر وقت را غنیمت شمرد و سواگارت را از وظیفه اش برطرف نمود، زیرا وی میدانست که سواگارت با زبان رسا و چرب خود دل‌های میلیون‌ها شخص را بخود جلب نموده و شاید روزی گلیم را از زیر پای وی جمع نماید. لذا وی را از پخش نمودن برنامه های تلفزیونی منع نمود، سواگارت ناچار شد مخبر های سری را با دادن پول هنگفت، به دنبال بیکر و همسرش (تای مای) بیندازد تا اسرار و لغزشهای آنها را کشف نمایند، سواگارت با بدست آوردن اسرار و لغزشهای بیکر و همسرش، به افشاگری و بدنام ساختن آنها آغاز نمود، اینکار باعث شد تا (تای مای) در پرده های تلفزیون ظاهر گردیده و اعتراف نماید که وی در دام شیطان گیر افتاده و پیشه ور مواد مخدر شده است، و از سوی دیگر شیطان توانسته میان وی و شوهرش فاصله ایجاد نماید و آن هنگامیکه با دختری بنام (جیسکاهان) معرفی شد، جیسکاهان بحیث سکرتر کلیسا ایفای وظیفه می نمود، سواگارت دختر مذکور را تشویق نمود تا از بیکر به محکمه شکایت نماید. وی در دعوایش چنین ادعا نموده بود: من دختر دوشیزه بودم که مورد تجاوز جنسی بیکر قرار گرفتم، وی مرا در ابتدا به تدریج بخود نزدیک ساخته روزی شربت انگور را که با مواد مخدر آمیخته شده بود بمن نوشانید تا آنکه حواسم را از دست داده بیهوش شدم، سپس هنگامیکه بخود آمدم، دیدم وضع من بدتر از ساندویچ همبرگر گندیده ای است که هیچکس بسویش نگاه هم نمیکند، چه رسد به آنکه آنرا بخورد. بعد از این بدنامی شرم آور و ننگین بیکر و همسرش (تای مای) تا چند هفته در کنفرانس های مطبوعاتی و پرده های تلفزیونی ظاهر شده و اشک از چشمان هردو سرازیر می بود و بر املاک و دارایی که بالغ به میلیونها دالر میگردید و بر مؤسسه تبشیری و شبکه تلفزیونی و زمین وسیعی که میلیونها دالر ارزش داشت، سوگواری می نمودند، روزنامه نگاران در گزارشهای شان آندو را به اختلاس متهم نموده سراسر زندگی آنها را که مملو از تبهکاری و اسراف بود به مردم فاش نمودند، همچنان در مورد دارایی های پنهانی آنها آگاهی یافته و آنرا کشف نمودند که هردو در شهرهای کلیفورنیا و فلوریدا قصرهای مجللی دارند که سامان و

وسایل آن با آب طلا پوشانده شده است. بیکر در اثنای اعترافات خود که از طریق تلفزیون پخش می شد چنین گفت: سواگارت با براه انداختن حملات تبلیغاتی گسترده اش علیه من، خواست مرا بدنام ساخته و بر (۱۲۹) میلیون دالر ضبط شده که درآمد سالانه مؤسسه تبشیری من بود دست یابد.

سواگارت به شدت بر ادعای بیکر پاسخ داده گفت: (حالا وقت آن فرا رسیده که خانه از درون باید پاک گردد!! اعمالی را بیکر و همسرش مرتکب شده اند داستان خنده دار و شرم آوری است که نباید در حق تبشیر و دعوتگران آن ادامه می داشت) سواگارت دوست قدیمی خود (بیکر) را تشبیه به سرطانی نمود که باید از جسد مسیح ریشه کن گردد. به این ترتیب سلسله اعمال ننگ آور راهبان و علما و بزرگان کلیساها در امریکا پشت سرهم بوقوع پیوسته و چند روزی از داستان بیکر و همسرش نگذشته بود که پای خود راهب سواگارت در همان گودالی که برای بیکر و همسرش حفر نموده بود لغزید، سقوط وی در چاهی که خود کنده بود به تندی عجیب و غریبی صورت پذیرفت، و آن هنگامیکه وی ناگهانی در مقابل میلیونها بینندگان تلفزیون (c. b. n) که بوسیله کیبل در سراسر امریکا پخش می گردد قرار گرفت، وی در حالی در پرده تلفزیون ظاهر گردید که در کلیسای خویش به گناهان خود اعتراف نموده و اشک از چشمانش سرازیر بود.

داستان رسوا شدن سواگارت همراه با فلم های مستندی از وی بود که او را در حالت اجرای عمل جنسی با (مومس) که نامش (دبرامیورفی) و از جمله زنان فاحشه حرفوی و معروف است فلمبرداری شده بود، این فلم طوری بود که (مومس) با بدن برهنه پیشروی سواگارت دراز کشیده و او پول هنگفت را در مقابل اجرا و نمایش حرکات فاحش و هرزه، بوی می پرداخت.

چنانکه سواگارت در پی اسرار و لغزشهای جیمی بیکر و همسرش افتاده و افلام مستند آنها را بدست آورد تا بالاخره هردو را سرنگون ساخته و از دعوت تبشیر راند، چرخش روزگار بر خودش دگرگون شده راهبی تبشیری دیگر بنام (مارفین گورمان) که با وی در استیشن تلفزیونی ایفای وظیفه مینمود و به علت نامعلومی از وظیفه اش برکنار

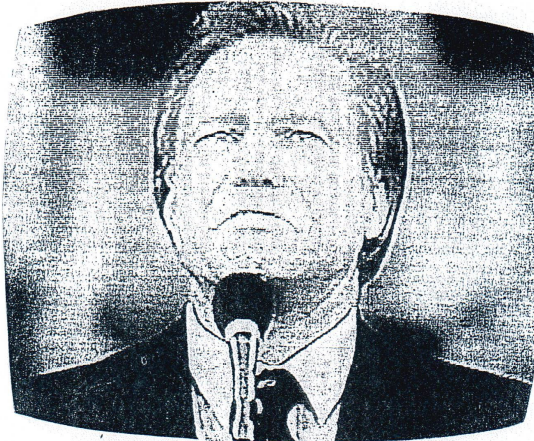
گردید، حالا به تعقیب و ترصد سواگارت افتاده و اسرار و لغزشهایش را با افلام مستند بوسیله جاسوسی که به همین منظور گماشته بود بدست آورد، مارفین گورمان قبل از اینکه اسرار سواگارت را فاش نماید با چانه زنی خواست پول هنگفتی را در مقابل پنهان ساختن اسرار وی بدست آورد، لیکن سواگارت با وی موافقه ننمود، همان بود که مارفین به نشر و پخش افلام و تصاویر وی در روزنامه ها و کانال های تلفزیونی اقدام نمود و سواگارت ناگزیر شد تا به گناهان خود اعتراف نماید، وی در مقابل میلیونها بیننده اظهار معذرت نموده و از خدا بخشش خواست، وی در پرده تلفزیون با لباسهای پاره و کنده و چهره پر از غم و اندوه و حالت آرام و خمیده نمایان شده و با آواز غم انگیز و دراماتیکی شروع به سخن گفتن نمود: (آنچه را مرتکب شده ام نمیتوان اشتباه و دروغ پنداشت، بلکه آنرا گناه می شمارم، من هیچ کسی جز خودم را ملامت نمیکنم) آوازش در هنگام صحبت کردن وخیم و لرزان بود، در حالیکه می گریست چنین گفت: (ای نجات دهنده ام، همانا مرتکب گناهی بسیار در حق توشده ام، امیدوارم خون پاک و گرمی ات که هنگام بدار آویختنت بر زمین ریخته همه گناهانم را شسته و پاک نماید و آنرا به دریای بخشش و مغفرت مبدل سازد).

بعد از اینکه درامه دروغین سواگارت به پایان رسید، بر موتر با شکوه خویش سوار شده و به منزل مجلل و وسیعی که دارای (۱۴) مدخل، و مملو از نعمت ها و وسایل مرفه روز بود، وارد گردید. وی در اعتراف خود از ماهیت گناهان خود صحبت نکرد، بهر حال، همه عالم از روابط نامشروع وی با زنان هرزه و بازاری که در هتل های ارزان و کم بها زیست داشتند باخبر شدند، در حالیکه چندی قبل، وی مردم را از رذالت و بد اخلاقی منع نموده میلیونها شخص نصرانی را به اخلاق حمیده فرا می خواند، این بود حکایات شرمگین راهبان و بزرگان کلیسای نصارا که همیشه مرتکب آن شده و میشوند، طوریکه در انجیلی که آنرا به گمان خود به عیسی علیه السلام منسوب نموده و مقدس می شمارند، گویا عیسی علیه السلام فرموده: (ای فرزندان ازدها! شما هم تظاهر به پاکی و پارسایی

میکنید، لیکن در باطن پر از ریا و فسق هستید، چگونه از اعمال نیک صحبت می کنید در حالیکه خودتان فاجرید؟!).

سواگارت گریه کنان به گناه خود اعتراف می کند. از روزنامه *time*

Religion



"I have sinned against you, my Lord."

Now It's Jimmy's Turn

The sins of Swaggart send another shock through the world of TV evangelism

I was, without question, the most dramatic sermon ever aired on television. There stood Jimmy Swaggart, 52, the king of evangelistic video, ready to confront the ugly rumors that were encircling his busy, buzzing gospel conglomerate. As he approached the pulpit, the octagonal Family Worship Center in Baton Rouge, La., was packed for the occasion with 8,000 worshippers, 1,000 of them standees, while followers nationwide watched the weekly telecast. This day there was to be none of Swaggart's trademark piano riffing or gospel singing, none of his jig stepping, strutting or shouting. Clad in a severe suit, the TV evangelist waited quietly, then began to speak.

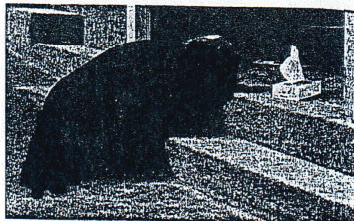
"I do not call it a mistake, a mendacity, I call it sin . . . I have no one but myself to blame," he intoned. As he continued, his voice sometimes fell to a hoarse whisper, sometimes cracked with emotion. He em-

barked upon an extemporaneous litany, begging forgiveness in sequence from Wife Frances (who nodded and smiled tightly), from Son Donnie (who mouthed the words "I love you"), from pastors and missionaries of his denomination, from fellow TV evangelists across the land and from his followers around the world.

Then, finally, he spoke directly to "my

Savior, my Redeemer . . . I have sinned against you, my Lord, and I would ask that your precious blood would wash and cleanse every stain until it is in the seas of God's forgetfulness, never to be remembered against me anymore." After a reading of Psalm 51, David's masterpiece of poetic contrition, the extraordinary performance was over. Parishioners wept with abandon, some of them prostrate on the floor. Frances and Jimmy's friends hugged him and led him away. Shortly afterward the preacher disappeared into his luxurious 14-acre estate.

At no point did Swaggart utter a word about what his sin was. But the entire world was already learning about sexual indiscretions committed over an extended period by this specialist in denouncing sins of the flesh. Swaggart stood accused of strange, secret involvements with prostitutes in sleazy motels. His own church body acted



Baton Rouge worshiper weeping after the confession sermon

همچنان از جمله اعمال ننگین راهبان و علمای نصارا، یکی هم گزارشی است که خبرنگار روزنامه (لاری پبلیکا) بنام (مارکو پولینی) از واتیکان آماده نموده و بچاپ رسید، وی از زبان راهبه پز شک بنام (مورا اودو نوهی) نقل می کند که این راهبه گزارش تجاوزات جنسی کاهنان و تبشیری های واتیکان را به رئیس کشیش های واتیکان (کاردینال مارتینز سومالو) در ماه فبرایر ۱۹۹۵ تقدیم نموده و طی آن به قضایا و وقایع گوناگون تجاوزات جنسی که بر زنان راهب در واتیکان صورت میگیرد اشاره نموده است، حتی یکی از کاهنان، زن راهبه را مجبور به سقط جنین نموده که در اثر آن وفات نمود و خود کاهن مراسم جنازه اش را بپایان رساند، همچنان کاهنان، زنان راهب در واتیکان روم (مرکز دینی نصارا) را مجبور به استعمال دواهای ضد حمل نموده اند، و در گزارش دیگر گفته شده که (۲۰) زن راهب در یک وقت در داخل سازمان دینی حمل گرفته اند. در مقابل دو قصه از دهها قصه های اسلام آوردن دعوتگران تبشیری را خدمت تان تقدیم می کنیم، اول به قصه اسلام آوردن برادر ما عبدالله لورنس مروان توجه شما را معطوف می داریم که از زبان خودش در روزنامه مدینه منوره بچاپ رسیده بود. خدا کند پند و عبرتی برای ما گردد.

بیماری دخترم در شاهرگش مرا به سوی نور کشانید

گزارش از عطیه التلوانی - مدینه منوره

بسیاری از کسانی که زیر سایه اسلام پرورش یافته اند قدر و قیمت این نعمت بزرگ را نمیدانند، اما امثال من که بیشتر زندگی خود را در سرزمینی گذشتانده ام که نه صدای آذان و نه از اسلام چیزی شنیده میشود، هنگام شنیدن آذان نعمت بزرگ خداوند جل جلاله را برخویش بیاد می آورم و قتی که مرا مشرف به دین اسلام، این گوهر گران قیمت نمود. داکتر عبدالله لورنس که فعلاً رئیس بخش چشم در مرکز طبابتی مغربی در مدینه منوره است به روزنامه نگار رساله چنین اظهار نمود: بسیاری از برادران از من می پرسند چگونه

مشرف به اسلام شدی؟ پاسخ من همیشه اینست که سوال شما دو جواب دارد: یکی جواب کوتاه و دیگری جواب مفصل. اما جواب کوتاه بسیار ساده و آسان است و آن اینکه هیچکس مشرف به اسلام نمیگردد مگر به رحمت و فضل و کرم خداوند جل جلاله، بسیاری مردم را دیده ام که اسلام می آموزند لیکن اعمال شان دین را رد می نماید، برعکس در کشور امریکا، مردمانی وجود دارند که خوش اخلاق، رحم دل و شخصیت شایسته دارند لیکن ایمان ندارند. این جواب کوتاه ما را بسوی جواب مفصل می برد، ده سال قبل خداوند جل جلاله بمن دختری عطا فرمود لیکن از ناحیه شریان رئیسی که قلب را نیرو می بخشد مشکلی داشته و بسبب آن تحت نظارت و مراقبت شدید اطبا قرار داشت. بعد از اجرای معاینات دریافتند که شریان رئیسی وی آنقدر بزرگ نیست که قادر به رساندن خون و اکسیجن به اعضای پایینی وی باشد از اینرو جسم وی کبود

قصة اسلام آوردين دكتور لورانس امريكايي. روزنامه المدينه عربستان.

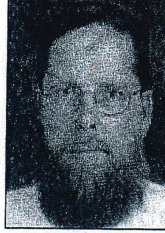
الأمريكي عبدالله لورانس يتذكر قصة إسلامه:

إصابة ابنتي بعيب الشريان الرئيسي قادتني إلى طريق النور

الذي كنت ابحت عنه في دراستي في الإنجيل واليهودية والديانات المسيحية والمزيد تبقت انني اصبحت مسلماً

التحولات

ويقول: بعد ذلك لاحظت ان لا أحد يمتنع عن الإسلام في أمريكا إلا وإيمانه يمتحن وبعد تلقي الشهادة بمدى قصيرة، وطلعتني زوجتي وأخذت اولادي وسيارتي وبنتي وممتلكاتي ومعظم ثروتي معها. هذا هو الطلاق في أمريكا الزوجة تحصل على معظم الاشياء وليس فقط انها اخذت كل شيء لي، ولكن حكمت علي المحكمة بدفع ثمنها لمدة خمس سنوات ولأول مرة لمدة خمسة عشر عاماً لذا هي لم تأخذ ثروتي التي كانت معي في ذلك الوقت بل والى الذي لم اكسبه بعد وما يزيد على ذلك اني لا استطعت رؤية ابنتي أو اقربا منها الا على بعد ١٠٠ قدم والاسواق اعتقلوا لماذا اني اصحت مسلماً . اما الذي فقد كان احسن منها قليلاً فقد ساعدنا زوجتي السابقة بتزويدها بكل الوثائق اللازمة لتخليقي بالإضافة انها قد دفعا لها كل الاموال اللازمة لهذه الامور القانونية والمقدرة بحوالي ٣٥ الف دولار امريكي واخيراً اخبرني انها لا يريداني واخبرني ان تزويدها او اتصل بيها، او حتى ارسال كرت لها، لا يريدان معرفة اخبار ولديهما اللذين اصبحا مسلمين، لا يريدان تذكرهما. معظم اصدقائي تركوني، وكان علي ترك منزلي لتجنب اعتقالي لأن هذا البيت بناء على قرار المحكمة لم يعد مني. ولكني تعلمت ان الشخص لا يترك شيئاً لوجه الله الا عوضه الله خيراً منه. خسرت زوجتي الكافرة وبعد سنة اتم الله علي بزوجة مسلمة. وفتحت ابنتي ثم اعطاني الله طفلاً آخر من زوجي الجديد، وفقدت اصدقائي وهلي لمعطيني الله صداقة واخوة اسلامية. وفقدت ممتلكاتي في بلدي ليمضي الله احسن بلد في العالم (المدينة المنورة) وفقدت ثروتي ليعلم الله علي باعظم ثروة وهي الدين الاسلامي.



د. عبدالله لورانس

ودين. كنت اعرف وبعد انقضاء الله لابنتي بمعجزته انني يجب ان افي بوعدي. وابحث عن حقيقة الرب، وبعد ان كنت لا اظن الكنائس الا للتعريف، اصبحت الان ابحت عن الكنائس لأجد الحقيقة. بدأت بدراسة كل دين من اليهودية الى الهندوسية ومن اليهودية الى المسيحية، حضرت كثيراً من اجتماعات الكنائس اكثر مما اريد ان اتذكر ولكن ما أتذكره هو انني عندما درست اليهودية لم استطع فهم لماذا لم تقبل (يايا) والمسيح عيسى كني من الرب وعندما درست المسيحية لم استطع فهم من هو افرني متنبأ به في الانجيل والمزيد من ذلك لا يوجد أحد ليشرح لي حتى اقتنع وارضى، لماذا يؤمنون بالثالوث ولماذا يظنون ان عيسى المصلوب يكون ابن الله ولماذا يؤمنون بكثير من الاعتقادات الغريبة التي وجدت في المسيحية وليس في الانجيل، لم اكن مسيحياً ولم اؤمن بتفسير المسيحية لله. وبعد ثلاث سنوات من البحث عرفت شيئاً عن الاسلام من خلال اخي الأكبر الذي اعتنق الإسلام قبلي (الحمد لله) عشنا في ولايات مختلفة ولم نتحدث مع بعض كثيراً ولكن يوماً ما اتصل بي واخبرني انه اصبح مسلماً، اخبرته انه كان غريباً جداً ولم اكن اعرف الاسلام وفتحت اني قد فقد صوابه ووجن، ومع ذلك فقد ارسل لي كتاباً عن سيرة محمد، صلى الله عليه وسلم وترجمة للقرآن الكريم، وعندما قرأت هذه الكتب تبقت ان محمداً هو آخر الأنبياء

ابنتي نموت ولا يوجد اي شخص ممكن ان يجعل شيئاً حيال ذلك تبقت لأول مرة في حياتي اني لا املك قدرة وقوة فوق الموقف. مباشرة غادرت عالم العناية المركزة وذهبت لغرفة الصلاة في المستشفى كانت غرفة بسيطة بسجاد وكريسين ولا شيء غير ذلك، لا تماشيل ولا صليب ولا صور الحمد لله فقط غرفة فارغة ولأول مرة في حياتي صليت بحق.

وجود الرب

ويقول: تذكرت وتبقت وجود الرب لم اكن اعرف كلمة الله بعد في ذلك الوقت ووعده ان هو اتق ابنتي ثم هداني للدين الذي يختاره لي والآن قريباً له فاني ساتبعه. كنت ابكي بالطبع وكان لا يوجد اي شك في فكري بأنني كنت اعني ما اقول ولأول مرة في حياتي فحقت قلبي وتوجهت للواحد الذي عرفته انه الوحيد الذي يستطيع انقاذ ابنتي. عندما تاملت نفسي وعدت الى غرفة العناية المركزة وبعد عشر دقائق قال الاطباء لي ان ابنتي سوف تكون بخير ولا تحتاج لعمل شيء كنت قد غيبت وجمعت لعدة دقائق استجيب دعائي بهش طيب العناية المركزة للأطفال ولم يعرف ما يقول، ما زلت اتذكره وهو واقف هناك بدون كلام ويظنر غير مصدقة في وجهه عندما كان يعطيني الاخبار الجيدة وبكل تأكيد عاشت ابنتي بدون حاجة الى بواء او اي عملية لقد كانت معجزة. رجع جسمها بلونه الطبيعي وبقي معافي الى هذا اليوم. ولقد صور الاطباء بافلام حالة قلبي قبل وبعد ما رجع قلبها الى حالته الطبيعية الكاملة وقد كانت التصويرات الثانية توضح حالة قلبها الطبيعية بدون الحاجة لعمل شيء.

علاجها من الله

يضيف: عندما اخذت ابنتي الى البيت معافاة وسعيدة تبقت ان علاجها تم فقط عن طريق الخالق، عشت حياتي معرضاً عن الرب، وجدلت في وجوده وحاولت ابعاد الناس عن الدين. قررت من كل كنيسة

عظمة التواني - المدينة المنورة كثير من الذين ولدوا في نعمة الاسلام لا يعرفون مدى قيمة هذه الكلمة فطلبي قد قضيت معظم حياتي دون سماع الاذان او التفتيح بتحية الاسلام تلك الجوهره الغالية فعند سماعي هذه الكلمات تذكرني بنعمة الله علي عندما اخذتني بانعامه علي بهذا الدين. هكذا تحدث الدكتور عبدالله لورانس مروان رئيس قسم العيون بمركز مغربي للعيون بالمدينة المنورة (الرسالة) وقال: كثير من الاخوة يسألوني كيف اسلمت وانا دائماً اقول لهم نفس الشيء هناك اجابة قصيرة واجابة طويلة.

اما الاجابة القصيرة فهي ببساطة انه لا احد يأتي للإسلام الا من خلال رحمة الله العظيمة رأيت كثيراً من الناس يدرسون الاسلام ويرفضون الدين فكثير من الناس في بلدي امريكا لديهم اخلاق جيدة وطبيعة رحيمة وشخصية حميمة. واضاف: وهذا يقود للاجابة الطويلة: فمذ يشتر سنوات مضت ولدت لي طفلة بعيب خلقي في الشريان الرئيس الذي يعذي القلب وهو الشريان الأورطي وقد وضعت في وحدة العناية المركزة، حتى اوضحت الفحوصات التي اخذت لها ان هذا الشريان ليس كبيراً بما فيه الكفاية لكي يحصل جسمها على الدم والاكسجين لجسمها من الاسفل كان لونه من زرقاً وكان يموت. عندما سمعت بالتشخيص تحطمت وكوني طبيبا اعرف ماذا يعني هذا. طفلي العزيزة عمرها فقط ايام تحتاج لعملية القلب المفتوح ويعدها كل بضع سنوات ستحتاج لراحة وبمعا ستموت تلقائياً. حتى هذا اليوم لا استطع كتابة هذه القصة بدون مغالاة بعموي. عندما اعطاني الطبيب التحليل شيء ما مات بداخلي اظنه الكبر والحمد له حتى ذلك الوقت كنت اظن انه باستطاعتي تحمل اي شيء، حققت النجاح في حياتي وكنت قادراً على تحطيت العقبات التي تقف امامي بفردي (او كما كنت اظن) ولكن عندما سمعت ان

شده و مشرف به مرگ ميشد. هنگاميكه از تشخيص داکتران وی آگاه شدم بی خود شدم که حالیکه به صفت طیب میدانستم که این حالت چه معنایی دارد؟ آیا طفل عزیزم که چند روزی از عمرش نگذشته نیاز به عملیات قلبی دارد؟ تا چند سال دیگر باید

به بیمارستان مراجعه نماید؟ سپس خود بخود مرگ به سراغش خواهد آمد!! تا امروز هم بدون گریه قصه وی را برای کسی بازگو نمیتوانم. هنگامیکه طیب نتایج لابراتواری را بمن سپرد، کبر و غروری که در داخلم بود، شکست. زیرا براین گمان بودم که من در همه عرصه های زندگی ام موفق و کامیابم، و با مشکلات روزگار به تنهایی پنجه نرم نموده بر آن غالب می آیم. لیکن وقتیکه دخترم را در مقابلم دیدم که مرگ به سراغش آمده و بیچاره شده ام و هیچگونه قدرت و توانایی را در خود نیافتم تا از این موقف بد کامیاب بیرون آیم، بلادرنگ از اطاق نظارت بیرون رفته و به اطاق نماز که در بیمارستان وجود داشت داخل شدم، اطاق نماز بسیار ساده و بی آرایش بود، تنها یک قالینچه و دو کرسی موجود بود، و الحمدلله نه صلیبی و نه مجسمه وجود داشت و برای اولین بار نماز حقیقی خواندم.

اعتراف بوجود پروردگار حق

دکتر عبدالله لورنس افزود: بعد از این واقعه بوجود پروردگار متیقن شدم لیکن کلمه الله را تا آن وقت نمی دانستم، من با خدایم عهد بستم که اگر دخترم را از این بیماری نجات داده و مرا به دین برگزیده خودش نزدیک و هدایت نمود، من از جان و دل از آن پیروی خواهم کرد. من می گریستم و در مورد گفته هایم شکی در دلم نمی گذشت، برای اولین بار قلبم باز شده و رو به سوی ذات یکتا آورده بودم، زیرا باور داشتم که اوتعالی یگانه ذاتی است که دخترم را نجات خواهد داد. هنگامیکه بر نفس خود حاکم شدم به اطاق نظارت برگشتم و بعد از ده دقیقه پزشکان بمن گفتند: حالت دخترت خوب است به عملیات نیاز ندارد. با خود فکر کردم، آیا در چند لحظه که بیرون رفته و از غم و اندوه بسیار، زبانم از سخن گفتن عاجز مانده بود، دعایم پذیرفته شد؟! پزشک اطفال در حیرت افتاده بود، و نمیدانست چه می گوید؟ الان همان وقت در نظرم ترسیم می گردد هنگامیکه پزشک حیرت زده و خاموش بود سپس اخبار مزده دهنده را که قابل قبول نبود برایم بازگو می نمود و با تأکید دخترم بدون اجرای عملیات و دوا شفا یافت، و تا امروز بشکل عادی زندگی دارد. پزشکان تصاویر قلب او را قبل از اینکه شفا یافته و بعد از آن

را فلمبرداری نموده بودند، عکسهای اخیر نشان می داد که قلب وی کاملاً به حالت عادی و طبیعی خود برگشته است.

الله ﷻ بیماری دخترم را مداوا نمود

داکتر لورنس اضافه می کند: هنگامیکه دخترم را صحتمند و سالم به خانه بردم متیقن شدم که خدای پروردگار بوی صحت و عافیت بخشید، من قبل از این واقعه از خداوند ﷻ روگردان بوده در مورد وجود او تعالی مجادله و نقاش می نمودم، و همواره مردم را از دین متنفر ساخته و خودم نیز از کلیسا و دین در فرار بودم، اما بعد از اینکه خداوند ﷻ به دختر عزیزم شفا بخشید و معجزه او بمن ظاهر شد فکر کرده گفتم: باید به وعده و عهدی که با خدا بسته ام وفا نمایم، آستین را برزده در پی حقیقت پروردگار شدم، بعد از آنکه در کلیساها جز بخاطر انتقاد و خورده گیری قدم نمی گذاشتم، ولی حالا در جستجوی کلیسا شدم تا حقیقت را دریابم، شروع به مطالعه ادیان نمودم، از دین بودایی آغاز نموده سپس دین هندو و یهودیت و بلاخره مسیحیت را تحت مطالعه و تحقیق قرار دادم، همچنان در گردهم آیی و کنفرانسهای کلیساها اشتراک می ورزیدم، لیکن باخود می اندیشیدم که هنگام مطالعه در کتابهای یهودیت و مسیحیت در ذهنم سوال های مطرح میشد که چرا پاپ و مسیح ﷺ مرا در گمراهی در مانده گذاشته بودند، و آخرین پیامبری که انجیل مژده آنرا داده است کیست؟ امثال این سوالات در ذهنم خطور می کرد لیکن جواب قناعت بخشی حاصل نمودم، همچنان می گفتم چرا به خدایان سه گانه ایمان دارند؟ و چگونه عیسی ﷺ پسر خداست و به دار آویخته میشود؟! و چرا مسیحیان معتقد به بسیاری امور خرافاتی اند که در انجیل موجود نیست؟ من مسیحی یا نصرانی نبودم و به تفسیری که مسیحیت از ذات خداوند ﷻ می نمود، قانع نمیشدم. سه سال را در بحث و مطالعه بمنظور دریافت حقیقت خداوند ﷻ سپری نمودم تا اینکه بواسطه برادرم که الحمدلله قبلاً مسلمان شده بود اندکی از اسلام معرفت حاصل نمودم، من و برادرم دور از هم در شهرهای مختلف امریکا زندگی داشتیم ولی آنقدر هم صحبت نبودیم، لیکن روزی برادرم به من تماس گرفته گفت: من مسلمان شده ام، من از

این کار وی تعجب نمودم، زیرا از اسلام چیزی نمیدانستم، گمان کردم برادرم دیوانه شده و عقل و هوش خود را از دست داده است، با آن هم برایم کتابی از سیرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ترجمه قرآن کریم را فرستاد. بعد از اینکه کتاب سیرت و ترجمه قرآن را مطالعه نمودم باور نمودم که محمد صلی الله علیه و آله همان پیامبری آخر زمان است که در انجیل و تورات از آمدن وی بشارت داده شده و وی همان کسیست که در جستجوی او بودم و متیقن شدم که من حالا مسلمان شده ام.

آزمون ها

داکتر عبدالله لورنس به قصه خود ادامه داده میگوید: سپس متوجه نکته مهمی شدم اینکه هرکسی در امریکا بلکه در هرجایی ایمان بیاورد، ایمانش مورد امتحان خداوندی قرار می گیرد. بعد از گذشت چند روز از خواندن کلمه شهادت، همسر مرا طلاق داده فرزندان، موتر، منزل و وسایل زندگی و اکثر دارایی مرا با خود برد، در امریکا همچو قانون حاکم است وقتیکه زن و شوهر از هم جدا شوند زن اکثر مال و دارایی را تصاحب می کند، همسر من تنها همه چیز مرا با خود برد بلکه اضافه از آن مرا در پای محکمه کشانده و بر من نفقه پانزده ساله فرزندان و نفقه پنج ساله خودش را تحمیل نمود، با این کار وی نه تنها دارایی دست داشته ام را با خود برد، بلکه دارایی را که هنوز بدستم نیست هم در تصرف خود قرار داد. علاوه بر آن من صلاحیت دیدار با فرزندم را نداشتم و اگر میخواستم با وی از نزدیک صحبت نمایم باید بیشتر از صد قدم نزدیکش نشوم در غیر آن به زندان کشانده می شدم!! چرا؟ بخاطریکه مسلمان شده ام. اما والدینم نسبت به همسر کمی خوبتر بودند، آنها همه وثایق و سندهای ضروری را در دسترس همسر کافر قرار دادند تا هر چه زودتر طلاق صورت گرفته و مسئله یکطرفه شود. علاوه بر آن پول و مصارف مورد ضرورت پیشبرد مسأله طلاق را که به ۳۵ هزار دالر می رسید به همسر کافر تسلیم نمودند، و بلاخره والدین به من و برادرم خبر دادند که نمیخواهند ما به دیدن و احوال پرسی آنها برویم، حتی از فرستادن کارت تبریکی عید و غیره به آنها معذرت خواستند، آنها خوش نداشتند از حال و احوال دو فرزند مسلمان شان خبری

داشته باشند، نمی خواهند آنها را بیاد آورند، بلکه میخواهند هر دو فرزندشان را برای همیشه فراموش کنند، همچنان بیشتر دوستان و رفقایم مرا ترک نمودند، و از سوی دیگر منم را هم باید ترک کنم تا مبادا زندانی شوم، زیرا حالا منزل بنام من نه، بلکه به حکم دادگاه در ملکیت همسرکافر قرار گرفته است. لیکن با این همه رو به خدا ﷻ آوردم و میدانستم هرگاه بنده چیزی را در راه الله ﷻ از دست دهد، الله ﷻ در عوض بهتر و خوبتر از آن برایش میدهد. همسرکافر را از دست دادم لیکن بعد از یک سال خداوند ﷻ برایم زنی مسلمان بخشید، از فرزند بی بهره شدم لیکن خداوند ﷻ در عوض آن فرزندی از زن مسلمانم برایم عطا نمود، دوستان و رفقا و اهل و خویشاوندان را از دست دادم، لیکن خداوند ﷻ دوستان و رفقای هم دین و هم عقیده بمن ارزانی نمود، همه مال و دارایی را در وطنم از دست دادم لیکن خداوند قادر و توانا در بهترین سرزمین جهان (مدینه منوره) زندگی شرافتمندانه را نصیب کرد، همه مال و دارایی ام را از دست دادم، لیکن خداوند ﷻ ثروت بزرگ و ارزشمند، نعمت اسلام را به من بخشید.

بعد از قصه داکتر عبدالله لورنس، قصه اسلام آوردن خواهر مسلمان ما (حیات کولنیز) امریکایی را که در روزنامه (النخبه) عربستان سعودی به نشر رسیده بود خدمت تان تقدیم مینمایم، حیات کولنیز داستان اسلام آوردن خود را چنین بیان می نماید: (من در خانواده متدین نصرانی بزرگ شده ام، (امریکایی ها) در آن زمان نسبت به امروز متدین بودند، بیشتر خانواده ها روزهای یکشنبه به کلیساها می رفتند، والدینم به کلیسا علاقه زیاد داشته و با رجال آن همواره در تماس می بودند، از این رو راهبان و علمای کلیسا در خانه ما می آمدند، مادرم نیز روزهای یکشنبه برنامه های دروس دینی را در مدارس دایر می نمود و من هم باوی همکاری می نمودم. بنابر این من نسبت به سایر اطفال همسنم به مسایل دینی علاقه بیشتر داشتم. به یاد دارم که در روز سالگره ام، خاله ام انجیلی را بمن تحفه داد، و خواهرم برایم بازیچه تحفه داد، و در یکی از مناسبت ها از پدرم خواستم تا برایم کتاب نماز و دعا را بیاورد، و تا چند سال هر روزه آندو کتاب را می خواندم، در مرحله متوسطه بودم که در یکی از کورسهای دینی که درسهای از کتاب

مقدس (انجیل) تدریس می شد، برای دو سال اشتراک نمودم، و تا انتهای مرحله متوسطه چند بخشی از کتاب مقدس را خواندم. لیکن به درستی آنرا نمی فهمیدم و چیزی از آن برداشت نمی کردم، در حالیکه این مرحله فرصتی خوبی برای تعلیم کتاب مقدس بود. بدبختانه وقتیکه کتاب عهد قدیم و عهد جدید را مطالعه می نمودیم با مواضعی برمی خوردیم که تفسیر آن نه تنها دشوار بود، بلکه عجیب و غریب و رکیک و ناپسند می بود. مثلاً در کتاب مقدس (انجیل) اندیشه بنام «گناه اصلی» یا «گناه اول» بما تعلیم داده میشد، به این معنا که همه بشریت گنهکار به دنیا می آیند، ما در خانه برادر شیرخواری داشتیم و با خود فکر میکردم که همچو اطفال معصوم چه گناهی را مرتکب شده اند؟! همچنان در کتاب مقدس قصه و حکایاتی بسیار شگفت آور و بغرنجی وجود دارد. مثلاً در مورد داود عليه السلام قصه های وجود دارد که نمی توانستم آنرا درک کنم، در ذهنم سوالاتی خطور میکرد که چگونه شده میتواند که پیامبری اقدام به چنین عملی نماید قسمیکه کتاب مقدس از وی حکایت نموده است. به همین ترتیب با بسیاری اموری برمی خوردم که مرا در حیرت می انداخت، لیکن سوالاتم را به کسی مطرح نمی کردم زیرا از طرح همچو سوالات هراس داشتم و دوست داشتم از من توصیف شده بگویند: این دختری خوبی است.

لیکن در میان ما پسری وجود داشت که با جرأت سوالهای خود را مطرح می نمود (الحمد لله) اما قضیه که بسیار پیچیده و بی مفهوم بود و همه را در تنگنا قرار میداد مسأله تالوث یا خدایان سه گانه بود که در سرم جانمی گرفت و نمی توانستم خود را قناعت دهم که چگونه خداوند جل جلاله متشکل از سه اجزا است و یک جزء آن انسان؟! چون در مکاتب داستان های یونانی، رومانی را خوانده بودم، نظریه خدایان سه گانه و مرشدان نیرومند کلیسا را به همان داستان های خیالی قیاس مینمودم، زیرا میان اندیشه خدایان سه گانه نصرانیت، و داستان های یونانی مشابهت زیادی وجود دارد، در داستانهای یونانی و رومانی حکایت از خدایان مختلفی است که هر کدام دارای مسئولیت تام در یک ناحیه از نواحی زندگانی بشر دارند (ارباب الانواع). پسر مذکور همواره سوال

میکرد و در ضمن، سوالاتی زیادی را در مورد خدایان سه گانه مطرح مینمود و پاسخ های متنوع را دریافت می نمود. لیکن هیچگاه قانع نشد، طوریکه خودم نیز به آن قانع نمی شدم. بلاخره استاد ما که پروفسور الهیات از دانشگاه میشگان بود از وی خواست تا نماز گذارده و ایمان طلب نماید، (به خدایان سه گانه) و من هم نماز خواندم.

وقتی که به مرحله ثانوی رسیدم آرزو داشتم راهبه باشم، زیرا انجام دادن نمازها همه روزه در اوقات معین مرا بخود جلب کرده بود، همچنان دوست داشتم همه زندگی ام بخاطر خدا بوده و انسان متدین سرسپرده باشم، و علاقه به لباسهای داشتم که بمن مظهر و نمای دینی بخشید. با این همه، با مشکلی مواجه بودم که مرا از رسیدن به هدفم باز می داشت و آن اینکه من از فرقه کاتولیکی نبودم، زیرا در منطقه که ما زندگی داشتیم (غرب امریکا) فرقه کاتولیک که اقلیتی دور افتاده و ناپسند بودند، تسلط داشتند، و من که خود از فرقه پروتستانت بودم با اندیشه بت پرستی مخالف بوده و از آن کراهیت داشتم، و از سوی دیگر مفکوره که میگفتند: مرشدانیکه مرده اند، قادر به کمک کردن و همکاری به زنده ها اند، مرا در شک انداخته بود. و در مرحله دانشکده هم به نماز خواندن و تفکر ادامه دادم. بسیاری محصلان در امور دین بحث و مناقشه می نمودند و از آنها افکار و اندیشه های گوناگونی را می شنیدم، لیکن من راه مطالعه و جستجو در کتابهای ادیان مختلف را در پیش گرفتم، طوریکه یوسف اسلام آنرا انجام داده بود. من شروع به بحث و کنجکاوی در کتب دیانت های شرق مانند بودایی، کانفوشی و هندویزم نمودم، لیکن مرا بجایی نرساند، سپس با مسلمانی از کشور لیبیا آشنا شدم. وی اندکی در مورد اسلام و قرآن برایم معلومات داده در ضمن گفت: اسلام ترکیب جدید و مترقی در میان ادیان آسمانی است. چون از عقب مانده گی کشورهای افریقایی و شرق میانه آگاهی داشتم، بناءً اسلام در نظرم دین مترقی و نوین نمی آمد.

جشن میلاد فرا رسید، خانواده ام برادر لیبیایی را با خود به کلیسا برد، و نماز هم زیبا و شگفت انگیز بود، در نهایت برادر لیبی پرسید: (چه کسی این اعمال را پدید آورده؟) چه کسی بشما آموخته که چه وقت و چگونه خود را خم نموده و رکوع نمایید؟

و چه کسی بشما نماز را آموخته است؟ من هم از تاریخ کلیساهای اول بوی معلومات دادم، در ابتدا سوالات او مرا عصبانی نموده بود، سپس با خود فکر نموده گفتم: به راستی، آیا مردمانی که این نمازها را بما طرح ریزی نموده آیا واقعاً اهلیت آنرا داشته اند که اینکار را انجام دهند؟ چگونگی و ترکیب و کیفیت نماز را از کجا دانستند؟ آیا از آسمان دستور می گرفتند؟ در من درک و احساسی پدید آمده بود که به بسیاری از فرامین نصرانیت باورم نمی آمد، ولی با آن هم به کلیسا میرفتم، و هنگامیکه عبارات کفر آمیز و بی مفهوم خوانده می شد، مانند عقاید و اموریکه انجمن نیقیبا در سال ۳۲۵ آنرا تصویب نموده بود، من خاموش می شدم و آنرا تکرار نمی کردم، و احساس می نمودم که شخصی نا آشنا با کلیسا هستم. لیکن روزی با حادثه روبرو شدم که ترس و هراس را در دلم انداخت. زنی با من رابطه قوی داشت، روزی از مشکلات خانوادگی خود برایم خبر داد، من بخاطر حل مشکلش و اخذ مشوره نزد کاهن کلیسای ما رفتیم، درد و رنج و نفرت این خانم از زندگی، فرصت طلایی برای کاهن کلیسا گردید و او را به بهانه حل مشکلش، در یکی از هتل ها برده و فریبش داد. تا آن لحظه نقش رجال دینی را در زندگانی نصرانیت به درستی درک نکرده بودم، لیکن الآن متوجه شده در پی دانستن حقیقت آنها شدم، بیشتر پیروان نصرانیت معتقد اند که مغفرت و بخشش را مردان منسوب به دین و کاهنان کلیسا بدست دارند! و باید به وسیله دعا و نماز آنها، گناهان بنده عفوگردد و اگر کاهن یا رجال دین که شخصی تعیین شده و رسمی است حضور نداشته باشد گناهانت بخشیده نمیشود. به کلیسای دیگر رفته و رجال دینی را با دقت مطالعه نمودم، بلاخره دریافتم که آنها بهتر از پیروان شان نبوده بلکه بعضی از آنها بدتر از هرکسی اند. چگونه بپذیریم که حتماً انسانی میان بنده و خداوند جل جلاله واسطه قرار گیرد؟ چرا خودم مستقیماً با خداوند جل جلاله رابطه نداشته باشم تا به عفو و بخشش نایل آیم؟ بعد از مدتی کوتاه ترجمه قرآن کریم را در کتابخانه دریافته خریدم و به مطالعه آن آغاز نمودم و در خلال هشت سال آنرا چندین بار خواندم و در عین وقت در مورد ادیان دیگر نیز معلومات حاصل می نمودم. در این مرحله زندگی به گناهانم پی برده بودم و از آن در

هراس بوده و در جستجوی آن شدم که چگونه رضایت خداوند عز وجل را بدست آورم تا گناهانم را ببخشد، راه و روش نصرانیت در بخشش گناهان مرا قانع نساخته و به آن باور نداشتم و میدانستم که این راه نجات نیست. از سوی دیگر گناهانم بر من سنگینی نموده بود و همواره فکر میکردم چگونه خود را از آن برهانم؟ دلم می تپید و آرزو و امید مغفرت خداوندی را داشتم، روزی با این آیت قرآن کریم مواجه شدم: ﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾ ^ط **وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرَتُكَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسِيصٌ وَرُهْبَانٌ وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ** ^ط **وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ** ^ط **﴿٨٣﴾** **وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ** ^ط **﴿٨٤﴾** المائدة

«مسلماناً یهودیان و مشرکان را دشمن ترین مردم نسبت به مسلمانان می یابی و قطعاً مهربانترین مردم نسبت به مؤمنان کسانی را می یابی که گفتند: ما نصارییم، این بدان سبب است که از آنان کشیشان و راهبانی هستند نیز- دوستی و محبت نصارا با مؤمنان- به سبب آن است که آنان کبر نمی ورزند. و چون اینان (این دسته از نصارا که وصف شان گذشت) آنچه را بر این پیامبر نازل شده است بشنوند، می بینی که چشمانشان از اشک لبریز می شود، به سبب آنچه از حق شناخته اند. می گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده ایم پس ما را در زمره گواهان بنویس، و ما را چه شده است که به خدا و آنچه از حق که به ما رسیده، ایمان نیاوریم و حال آن که طمع داریم که پروردگار ما را با قوم صالحان همراه و وارد کند». مسلمانان را همواره در پردهٔ تلفزیون می دیدم که نماز می خوانند و دوست داشتم من نماز خواندن را بیاموزم، کتابی را دریافتم که مؤلف آن غیر مسلمان بود و در آن طریقه و روش نماز خواندن را بیان نموده بود، کوشیدم تا نماز را طوریکه در کتاب ذکر شده بخوانم (ولی وضو و طهارت را نمیدانستم و درست نماز نمی خواندم) چندین سال به همین شکل در خفا به تنهایی نماز می خواندم، و چند جز از

ترجمه قرآن کریم را به زبان انگلیسی حفظ نموده بودم و نمیدانستم که مسلمانان قرآن کریم را به زبانی عربی حفظ می کنند. و بعد از سپری شدن هشت سال به این آیت قرآن کریم مواجه شدم: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا

فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۲﴾ المائدة

«امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و دین اسلام را برای شما پسندیدم و هرکس در مخمصه ای (حالت اضطراری) ناچار شود بی آن که به گناه متمایل باشد، بی تردید خدا آمرزنده مهربان است». از خوشی بسیار به گریه شدم زیرا متیقن شدم که خداوند جل جلاله پیش از زمانه های بعید، قبل از اینکه آسمانها و زمین را خلق نماید، میدانست که کولنیز در شهر چیکت واگای نیویورک در ایالات متحده امریکا این آیت قرآن کریم را در سال ۱۹۸۶ می خواند و سبب نجات و هدایت وی میگردد. حالا بسیاری اموری را که نمیدانم باید بیاموزم، مثلاً چگونه نماز را به صورت درست بخوانم. مشکل این بود که من با مسلمانی آشنایی نداشتم، زیرا مسلمانان در امریکا مانند امروز زیاد نبودند و نمیدانستم چگونه با آنها ارتباط بگیرم، شماره تلفون اتحادیه اسلامی را دریافته و تماس گرفتم، لیکن هنگامیکه مردی گوشی را بلند نمود ترسیدم و گوشی را دوباره گذاشتم، زیرا نمیدانستم چه بگویم و از کجا آغاز نمایم و تعامل آنها با من چگونه خواهد بود؟ شاید در مورد من مشکوک شوند. زیرا خود آنها میان هم یک دین و یک آئین اند و بمن نیازی نخواهد داشته باشند؟

در دو ماه اخیر چند بار به مسجد تماس گرفتم و لکن در هر تماس می ترسیدم و گوشی را میگذاشتم، سپس با ترس و هراس نامه بمسجد فرستادم و خواهش نمودم در مورد اسلام بمن معلومات بدهند، همان بود که برادر عبداللطیف پسر عبدالصبور از مسجد با من تماس برقرار نموده و نشریه و رساله های اسلامی را در دسترسم قرار داد. من بوی گفتم: میخواهم زن مسلمان باشم، لیکن در جواب گفتم: (صبر کن تا بیشتر در مورد اسلام متیقن شوی) من از سخن وی ناراحت شدم که چگونه مرا در انتظار می گذارد،

ولی با آن هم میدانستم که وی برحق بوده و باید در مورد اسلام متیقن شوم زیرا بمجرد داخل شدنم در اسلام همه امور زندگی ام دگرگون خواهد شد و نباید به گذشته بازگردم. علاقه و محبتم با اسلام بی حد و اندازه گردیده بود، شب و روز حتی در مناسبت ها جان و دلم با اسلام بود، گاهی بر موترم سوار شده و به دور و گرد مسجد چند بار می چرخیدم، به این امید که اگر با مسلمانی روبرو شده در مورد کیفیت و چگونگی داخل مسجد از وی بپرسم؟ بلاخره در یکی از روزهای آغازین ماه نومبر سال ۱۹۸۴ م در حالیکه مشغول کار در مطبخ بودم، ناگهان احساسی بمن دست داد اینکه من مسلمان هستم، با اینکه هنوز هم ترس در دل داشتم نامه دومی را بمسجد فرستادم و طی آن نگاشتم: (من به الله ایمان دارم، خدایی که یکتا و حقیقی است، و ایمان دارم اینکه محمد ﷺ فرستاده اوتعالی است و می خواهم و یگانه آرزوی من است که در زمره گواهان نوشته شوم). همان بود که برادر عبدالطیف با من تماس تلفونی برقرار کرد و فردای آن روز کلمه شهادت را از طریق تلفون خواندم (و این کلمه ایست که هرکسی مشرف به اسلام گردد آنرا می خواند سپس همواره آنرا روزانه تکرار می کند: اشهد أن لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله) آن برادر بمن مژده داد که خداوند ﷻ در همان لحظه که به اسلام شرفیاب شدم، همه گناهان گذشته مرا بخشیده و حالا بمانند طفلی هستم که نو به دنیا آمده باشم. (زیرا اسلام اعمال زمان کفر و جاهلیت را محو می کند) از بسیار خوشی می گریستم و دانستم که حالا سنگینی همه گناهان از شانه ام خالی شده است و طول شب خواب از چشمانم پریده بود و نام الله را تکرار می نمودم، زیرا خداوند ﷻ مرا یاری داد و بر من منت بزرگ خود را نهاد و بخشش و مغفرت بی کرانش نصیبم گردید و الحمدلله. (نامه خواهر ما حیات کولنیز به پایان رسید).

در سلسله مناظرات با نصارا یکی هم دانشمند بزرگ و دعوتگر دانا شیخ احمد دیدات رحمته الله قرار داشت، وی از جنوب افریقا و در اصل هندی نژاد است. شیخ احمد دیدات در مناظراتش با کشیشان نصارا و دعوتگران تبشیری نصرانیت شهرت جهانی داشته و همه مناظراتش به پیروزی و غلبه بر آنها انجامیده است. شیخ دیدات تالیفات

زیادی به زبان انگلیسی دارد که از معروف ترین آن کتاب (آیا کتاب مقدس کلام خداوند است؟) می باشد، وی در ضمن آن می نویسد: فرقه پروتستان نصارا با جرأت ترین فرقه های نصرانیت است زیرا آنها هفت بخش از کتاب مقدس خویش را حذف نموده و آنرا (متن ملک جیمس) نامیده اند، با وجود آنکه فرقه کاتولیک به آن ایمان نداشته و از حذف شدن چند بخش آن آگاه شده بودند، لیکن گرویدگان جدید نصرانیت را به خریدن آن مجبور میساختند زیرا یگانه کتابی است که به (۱۵۰۰) زبان ترجمه گردیده است به این ترتیب فرقه کاتولیک در نشر و پخش کتاب مقدس (متن ملک جیمس) نقش مهمی را اجرا می کنند، از اینرو بیشتر نصارا چه پروتستان و چه کاتولیک، از کتاب مقدس (متن ملک جیمس) استفاده می نمایند. لیکن بعد از گذشت زمانی، همه نصارا به مراجعه و تجدید نظر در (متن ملک جیمس) و پاک کاری آن از خطاها و معلوماتی که قابل قبول نیست اتفاق نظر نموده و در سال ۱۸۸۱ م تعدیلاتی را در آن آورده و بنام متن های اصلاح شده نامگذاری نمودند، سپس در سال ۱۹۵۲ بار دیگر اصلاحات و تعدیلاتی را در آن آورده و بنام (I .S .V) نامگذاری نمودند و بلاخره در سال (۱۹۷۱ م) دوباره تجدید نظر در آن صورت گرفت. در این اجتماع ۳۲ تن از علما و دانشمندان الهیات با همکاری هیأت استشاری بزرگی که از پنجاه فرقه دینی نصارا نمایندگی می کردند، آخرین کتاب مقدس اصلاح شده را به عالم نصرانیت تقدیم نمودند. این حادثه ناگهانی بر هر فرد نصرانی صدمه وارد کرد، زیرا هنگامیکه نتایج تصویب شده از جانب ۳۲ دانشمند بزرگ الهیات را در مقدمه کتاب اصلاح شده می خوانند به تعجب می افتدند. در مقدمه چنین آمده: (.... لیکن متن ملک جیمس عیوب و نواقصی خطرناکی داشت، این عیوب متنوع و خطرناک ایجاب می کرد تا به تعدیل و اصلاح در ترجمه انگلیسی آن اقدام نماییم). به تصاویر ذیل نگاه کنید: در تصویر اول بخشی از مقدمه متن ملک جیمس را بعد از تجدید نظر در آن مشاهده می کنید. و در تصویر دومی عنوان مقاله را زیر عنوان (پنجاه هزار اشتباه خطرناک در کتاب مقدس) مشاهده می کنید که در روزنامه (بیدار شوید) به چاپ رسیده بود.

وفيما يلي صورة لمقدمة النصوص المنقحة لسنة 1971م من نسخة الملك

جيمس:

PREFACE

THE Revised Standard Version of the Bible is an authorized revision of the American Standard Version, published in 1901, which was a revision of the King James Version, published in 1611.

The first English version of the Scriptures made by direct translation from the original Hebrew and Greek, and the first to be printed, was the work of William Tyndale. He met bitter opposition. He was accused of willfully perverting the meaning of the Scriptures, and his New Testaments were ordered to be burned as "untrue translations." He was finally betrayed into the hands of his enemies, and in October 1536, was publicly executed and burned at the stake.

Yet Tyndale's work became the foundation of subsequent English versions, notably those of Coverdale, 1535; Thomas Matthew (probably a pseudonym for John Rogers), 1537; the Great Bible, 1539; the Geneva Bible, 1560; and the Bishops' Bible, 1568. In 1582 a translation of the New Testament, made from the Latin Vulgate by Roman Catholic scholars, was published at Rheims.

The translators who made the King James Version took into account all of these preceding versions; and comparison shows that it owes something to each of them. It kept felicitous phrases and apt expressions, from whatever source, which had stood the test of public usage. It owed most, especially in the New Testament, to Tyndale.

The King James Version had to compete with the Geneva Bible in popular use; but in the end it prevailed, and for more than two and a half centuries no other authorized translation of the Bible into English was made. The King James Version became the "Authorized Version" of the English-speaking peoples.

The King James Version has with good reason been termed "the noblest monument of English prose." Its revisers in 1881 expressed admiration for "its simplicity, its dignity, its power, its happy turns of expression, the music of its cadences, and the felicities of its rhythm." It entered, as no other book has, into the making of the personal character and the public institutions of the English-speaking peoples. We owe to it an incalculable debt.

Yet the King James Version has grave defects. By the middle of the nineteenth century, the development of Biblical studies and the discovery of many manuscripts more ancient than those upon which the King James Version was based, made it manifest that these defects are so many and so serious as to call for revision of the English translation. The task was undertaken, by authority of the Church of England, in 1870. The English Revised Version of the Bible was published in 1881-1885; and the American Standard Version, its variant embodying the preferences of the American scholars associated in the work, was published in 1901.

Because of unhappy experience with unauthorized publications in the two decades between 1881 and 1901, which tampered with the text of the English Revised Version in the supposed interest of the American public, the American Standard Version was copyrighted, to protect the text from unauthorized changes. In 1928 this copyright was acquired by the International Council of Religious Education, and thus passed into the ownership of the churches of the United States and Canada which were associated in this Council through their boards of education and publication.

The Council appointed a committee of scholars to have charge of the text of the American Standard Version and to undertake inquiry as to whether

وكان قد سبق وأن نشرت مجلة استيقظوا (Awake) لأصحابها "جماعة شهود يهوه" في عددها الصادر في 8 سبتمبر 1957م بالصفحة (21) نشرت مقالة بعنوان (50 ألف خطأ خطير في الكتاب المقدس) .. كما نشاهد صورة من هذه الصفحة بالإنجليزية فيما يلي :

Awake!
 "Now it is high time to awake."
 "Ezekiel 33:6"

© BOSTON, MASS. 02118
 Published by the Watchtower Bible and Tract Society of Pennsylvania
 1957

Christians Admit!
 اعتراف النصارى

"YOUR WORD IS TRUTH"
 50,000 Errors
 in the Bible?

Bear in mind that in present-day Africa, why an article in *Look* magazine has been written. Hence his article has caused the greatest shock to the minds of the most intelligent people in Africa. James V. Beckett, the Imperialist, says that the number of errors in the Bible is not true. He says that there have been 50,000 errors in the Bible. The number is extremely large. It is probably 50,000 errors in the Bible. The young man was shocked. His faith in the Bible's authenticity was shaken. "How can the Bible be reliable when it contains thousands of serious discrepancies and inaccuracies?" he asks.

ISLAMIC PROPAGATION CENTRE, 4748 Mainway Avenue, Durham, North Carolina, U.S.A.
 Write to: Islamic Propagation Centre, 4748 Mainway Avenue, Durham, North Carolina, U.S.A.
 Telephone: 919-286-1111

SEPTEMBER 8, 1957 AWAKE!

شيخ احمد ديدات مى افزايد: در اثنای تأليف كتابم (آيا كتاب مقدس كلام خداست) بامداد يکى از روزها دروازه منزلم زده شد، من بيرون آمده ديدم که مردى اروپايى مجله

(بیدار شوید) و مجله (برج مراقبت) را بمن تقدیم نمود، وی از شاهدان اثبات بود، زیرا آنها را از تعامل و برخورد متکبرانه شان میتوان شناخت، از او خواستم تا وارد منزلم گردد، بعد از نشستن شماره صفحه (۲۱) مجله فوق را بوی باز نمودم که در آن این مقاله نوشته بود: (بیدار شوید همانا وقت آن فرا رسیده که از خواب بیدار شویم) این رساله منسوب به اهل رومیه است، سپس از وی پرسیدم: آیا این مجله مربوط به فرقه شماس است؟ وی آنرا نگاه کرد سپس هنگامیکه این عنوان را بوی خواندم: (پنجاه هزار خطاهای خطرناک در کتاب مقدس) بیهوش شده از مصدر آن پرسیده گفتم: این مجله ۲۳ سال قبل، زمانی که کودکی بودم بچاپ رسیده است، و صفحات آنرا دور می داد.

اشخاصیکه مربوط به دایره شاهدان اثبات اند از ماهرترین و ورزیده ترین طوائف دینی نصرانیت بشمار می روند، آنها در هفته پنج روز چند فصل را بعد از تحقیق و بررسی برای مناظره آماده می کنند. و در لابلای آن به آنها فهمانده می شود که به هیچ وجه تسلیم چیزی نشوند حتی اگر در وضع بحرانی هم قرار گیرند، باید دهان خویش را بندیده و منتظر آن باشند که روح القدس به آنها وحی بیاورد. من هم وی را زیر مراقبت گرفته بودم و او صفحات مجله را می دید، ناگهان سرش را بلند نموده گویا که روح القدس بوی وحی آورده و گفتم: این مقاله می گوید: بیشتر خطاها از کتاب مقدس محو گردیده، پرسیدم: وقتیکه بیشتر خطاها از پنجاه هزار خطا محو گردیده، پس چند خطای دیگر باقی مانده؟ آیا پنج هزار دیگر یا پنجمصد یا پنجاه خطای دیگر باقی مانده؟ حتی اگر پنجاه خطای دیگر هم در کتاب مقدس تان باقی مانده باشد، آیا خطا را به خدا نسبت میدهید؟ دیدم خاموش مانده و جوابی نمیدهد. سپس با عرض معذرت اجازه خواستم، لیکن وعده نمود بار دیگر با کشیشی بزرگ بنخاطر به سر رساندن بحث و مناقشه خواهد آمد، لیکن بار دیگر چهره اش را ندیدم، و اگر کتابم که زیر تألیف قرار دارد آماده میبود نسخه از آن بوی میدادم و نام و عنوان او را نیز نزد می گرفتم، و شما خواننده گرامی نیز اگر با آنها طوریکه من مقابله کردم بر خورد نمایید، بار دیگر چهره آنها را نخواهید دید.
ان شاء الله!

شیخ احمد دیدات در ادامه عرض خطاها و تناقضاتی که در کتاب مقدس شان وجود دارد می افزاید: مثال های زیادی از وجود تناقص و ناسازگاری های که در کتاب مقدس شان است نزد وجود دارد و اینک چند مثال آنرا خدمت تان عرض میدارم که حتی برای کودکان نیز فهمیدن آن دشوار نیست. ملاحظه نمایید مؤلفان کتاب (بخش اخبار روز های اول) و کتاب (صمویل ۲) از قصه داود عليه السلام هنگامیکه تعداد بنی اسرائیل را می شمارید آگاهی میدهد، و نمیدانم اندیشه شماریدن عدد بنی اسرائیل را از کجا آورده اند؟! مؤلف (صمویل ۲ / ۲۴-۱) چنین می گوید: (پروردگار دوباره بر اسرائیل خشمگین شده و داود را برانگیخته گفت: اسرائیل و یهوذا را بشمار) ملاحظه نمایید مؤلف (صمویل ۲) پروردگار را، آقا و حکمران موقف معرفی می نماید، لیکن مؤلف کتاب (بخش اخبار روز های اول ۱/۲۱) شیطان را بمنزلت پروردگار قرار داده میگوید: (و شیطان علیه اسرائیل قیام کرده و داود را تحریک نمود تا اسرائیل را بشمارد). این تضاد و دو رنگی در شخصیت مؤلف قصه پیره زنی را بیادم آورد که او یک شمع را برای کشیش میخایل افروخت و دیگری را برای شیطان، تا بدان وسیله دوست و همراهی بسوی بهشت و یا دوزخ با خود داشته باشد همچنان وقتیکه انجیل لوقا را صفحه زنیم، می بینیم که در تعیین نسب مسیح عليه السلام چنین می گوید: (هنگامیکه عیسی دعوت را آغاز نمود تقریباً سی سال داشت، و طوریکه گمان می رود وی پسر یوسف پسر هالی پسر متشاب پسر لاوی است....) لوقا / ۳ : ۲۳ / ۲۸.

کلماتی همچون (تقریباً) و (گمان می رود) و امثال آنرا به خداوند نسبت میدهند، مثل اینکه خداوند عليه السلام از تعیین نمودن وقت و زمان عمر مسیح عاجز بوده و یا اینکه علم یقین نداشته و به گمان صحبت می نماید. آنها چند سال پیش در چاپ اصلاح شده لوقا کلمه about را از آن به آسانی و بدون اعتنا حذف نموده اند. آنها قبل از اینکه کلمه را حذف کنند آنرا در بین دو قوس قرار داده بودند، سپس بعد از مراجعه و اصلاح کاری، خود کلمه را نیز حذف نمودند، خداوند عليه السلام بمنظور اثبات صدق کلام خود، حد و مرز قاطعی

را تعین نموده، می فرماید: ﴿ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا

كَثِيرًا ﴿۸۲﴾ النساء

«آیا در- آیات- قرآن نمی اندیشند؟ و اگر- قرآن- از جانب غیر خدا می بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می یافتند».

علامه احمد دیدات رحمته الله تناقضی دیگر را در وصف قربانگاه مسی معبد یا هیکل سلیمان عليه السلام که در بخش های عهد قدیم آمده چنین ذکر میکند: در بخش اخبار روز دوم (۴: ۵) چنین آمده: (و ضخامت لبه آن مانند لب پیاله که به گل سوسن شباهت داشته و گنجایش سه هزار پیمانۀ بزرگ- به اندازهٔ دولیتر- را دارد) در حالیکه در بخش ملوک اول، وصف قربانگاه مسی معبد سلیمان عليه السلام چنین آمده: (و ضخامت آن یک وجب، و لبه آن مانند لب پیاله که به گل سوسن شباهت دارد بوده و گنجایش دو هزار پیمانۀ را دارد) بخش ملوک اول (۷: ۶) حالا کدام مرجع را تصدیق نماییم در حالیکه تفاوت میان اندازهٔ دو روایت کمتر از (۵۰٪) نیست، پس کدام عبارت از جانب خداوند صادر گردیده و کدام عبارت از سوی شیطان؟ این نمونه از تناقضاتی بود که در عهد قدیم وجود دارد. اما در عهد جدید چاپ ملک جیمس، در انجیل متا اصحاح (۲۱) داخل شدن عیسی عليه السلام به سرزمین اورشلیم را چنین روایت می کند: (خر و کره خر را آورده و بر پشت آنها لباسهای خویش را گذاشتند و عیسی عليه السلام بر آندو نشست) دقت نمائید آیا یک مرد بر دو خر سوار می شود!! آنها پیامبر بزرگوار خداوند عیسی عليه السلام را توهین نموده وی را به بازیگران سرکس تشبیه نموده اند که بر دو خر سوار می شوند.

و در متن رسالۀ اولی یوحنا چنین نگاشته شده (... زیرا که در آسمان سه شهود

وجود دارد: پدر و کلمه و روح القدس، و هر سه یک ذات اند).

جملهٔ فوق نزدیکترین تعبیر به ثالوث یا سه ذات مقدس در نزد نصارا بوده که یکی از بناهای اساسی نصرانیت بشمار می رود. لیکن اشخاصیکه انجیل یوحنا را مراجعه و اصلاح نموده اند جملهٔ فوق را بدون ذکر سبب حذف نموده اند، به ادعای آنها جملهٔ فوق یک عبارت ساختگی و جعلی عقیدوی بوده که در طول تاریخ گذشته در انجیل

وجود داشته است و امروز از ترجمه انگلیسی اصلاح شده آن حذف گردیده، اما در نسخه های که به (۱۴۹۹) زبان متباقی ترجمه شده این جعل کاری عقیدوی تا بحال موجود بوده و صاحبان آن از حقیقت امر تا روز قیامت بی خبر خواهند ماند.

و ما مسلمانان باید به آنده دانشمندان نصارا که برای بار دوم انجیل را اصلاح نموده و در آن تجدید نظر نموده اند تهنت بگوئیم زیرا آنان حقایق را برملا ساخته و خویشان را از دروغ دیگری که در کتاب مقدس شان وجود داشت راحت ساختند، از سوی دیگر کتاب خویش را به تعالیم دین اسلامی حنیف نزدیک نمودند، چراکه قرآن کریم میفرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً ۚ أَنْتَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ ۖ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۚ﴾ النساء (۱۷۱)

«و نگوئید معبودان سه اند، باز ایستید از این (عقیده تثلیث باطل) که به خیر شماست، جز این نیست که الله معبودی یگانه است».

علامه دیدات رحمته الله می افزاید: نظر به قوانین اخلاقی که حکومت جنوب افریقا به آن عمل می کنند، نمایشنامه (عاشق خانم چارلی) را بخاطر وجود یک عبارت بد منع قرار دادند، لیکن علمای نصرانیت آنقدر ضعیف و بی توجه اند که چندین الفاظ و عبارات بد و ناپایسته را در کتاب مقدس شان می بینند لیکن آنرا حذف و یا مسح نمیکنند، زیرا یگانه اعتماد و تکیه گاه اعتقاد شان بشمار می رود. حالا می بینیم که ادیب معروف (جورج برناردشو) در مورد کتاب مقدس نصارا چه می گوید: (کتاب مقدس از خطرناکترین کتابهای جهان بوده که باید آنرا در صندوق ها گذاشته و قفل نمائید، توصیه من اینست کتاب مقدس را از دسترس کودکان تان دور نگهدارید) لیکن آیا کسی است که نصیحت او را بشنود؟ همچنان در روزنامه (تنها حقیقت) ماه اکتوبر سال ۱۹۷۷ چنین آمده: (خواندن قصه و حکایات کتاب مقدس دروازه را برای اطفال باز نموده تا در ماورای امور جنسی باندیشند، اگر کتاب مقدس اصلاح کاری و تصحیح نگردد شاید کمیته های مراقبت، خواندن آنرا تنها به جوانانی که سن شان از ۱۸ سالگی بالاست اجازه دهد). شیخ علامه احمد دیدات از ذکر بعضی عبارات و جملات دور از حیا و ادب که در فصل نزده هم بخش تکوین آمده امتناع ورزیده می گوید: (بیایید بخش تکوین، فصل نزده هم

را خوانده در زیر سطرهای که پر از فحشا و هرزه گویی است خط سرخ بکشیم، و نباید در آن شک داشته باشیم، زیرا کتاب مقدس آنها کنزی از فحشا و رذالت برای جوانان ما بوده و روزی به دسترس شان قرار خواهد گرفت، من با برناردشو موافقم که کتاب مقدس را در صندوقها باید قفل زد. لیکن ما به مسلمانانی نیاز داریم تا در مقابله با نصارا از آن کار بگیرند، ما باید سلاح آنها را علیه خود شان استعمال نموده، عاطفه را کنار بگذاریم. زیرا ما ناگزیریم این سلاح را علیه کسانی استعمال نماییم که دروازه های ما را کوبیده می گویند: (کتاب مقدس چنین و چنان می گوید) و می خواهند قرآن کریم را با کتاب شان عوض نماییم. ما باید لغزشها و شکافهای کتاب مقدس شان را که خودشان دیده نمی توانند به آنها نشان دهیم). این بود سخن شیخ بزرگوار علامه دیدات که از ایراد عبارات ناشایسته و دور از حیای فصل نژده هم بخش تکوین امتناع ورزیده است، ترس از اینکه مبادا روزی اطفال و نوجوانان پاک و معصوم ما به کتاب مقدس شان دست یافته و خدای ناخواسته حیاء و ادب شان خدشه دار گردد، لیکن من در این موقف خود را ناچار دیده همه عبارات و جملات آنرا به تفصیل ذکر می نمایم، تا هر پدر و مادر از هر نژاد و دینی که هستند و نمی خواهند روزی اطفال شان منحرف شده و دستخوش اخلاق منحط آنان گردند، متوجه شده و نگذارند کتابی که آنرا مقدس میگویند لیکن سراپا مملو از فحشا و حکایات زنا کاریست در خانه شان داخل شود، زیرا بدون تردید در کتاب مقدس آنها بسیاری امور ناشایسته و دور از حیا وجود دارد که از گفته های بشر بوده و چون زهر آنرا در میان عبارات و جملات انجیل ها داخل نموده اند. آیا شما باور می کنید کتابی که مقدس باشد، از زنا، فحشا و شراب نوشی و غیره امور هرزه صحبت نماید؟ سپس همچو اعمال زشت را به افراد عادی نه، بلکه به بهترین افراد بشریت، پیامبران معصوم نسبت میدهند!! آیا معقول است پیامبری از پیامبران پاک خداوند ﷺ شراب بنوشد و مرتکب زنا با دختران خود گردد، در حالیکه خود از جانب خداوند ﷻ بسوی مردم فرستاده شده اند تا آنها را از اعمال زشت مانند شراب نوشی و زناکاری و غیره باز دارند، سپس همچو افراد برگزیده خداوند را به زنا متهم می نمایند؟ زنا با چه کسی؟ زنا با

دختران خویش!! سپس از او حمل می گیرند؟! خواننده عزیز! اگر همچو قصه زشت را که در کتاب مقدس شان ذکر شده، در مورد شخصی عادی بشنوی که مرتکب عمل زشت زنا شده، آنهم با دخترش، آیا بر چنین شخصی خشمگین نمی شوی؟ آیا از وی نفرت نمی آید؟ و آیا دل آشوب شده و استفراغ نمی آید؟

پس چگونه تهمتگران، پیامبر کریم و فرستاده پاک و معصوم خداوند ﷺ را به همچو اعمال زشت و قبیح متهم می نمایند؟! سپس می گویند این کلام خداوند ﷻ است!! آیا خداوند ﷻ اینگونه سخن می گوید؟ خداوند ﷻ در مورد آنها چنین میفرماید: ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكُتُبَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ﴿٧٩﴾ البقرة

«پس وای بر کسانی باد که کتاب را - مطابق هوسهای شان - با دستهای خود می نویسند سپس می گویند: این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی بدست آرند، پس وای بر آنان از آنچه به دست خویش نوشته اند و وای بر آنان از آنچه به دست می آورند».

الان بیاید ناچار شده، باهم حکایتی را که در فصل نرده هم بخش تکوین کتاب مقدسشان آمده بخوانیم: (... و لوط از محله صوغر بیرون رفته و در کوهی با دو دختر خود سکونت گزید، زیرا از اقامت در صوغر می ترسید، بناءً در مغاره کوه با دو دختر خویش زندگی می کرد. روزی خواهر بزرگ به خواهر کوچک خود گفت: پدر ما پیر شده و در این دیار مردی نیست تا بر ما وارد گردد، پس بیا که پدر خویش را شراب نوشانیده و با وی همبستر شویم و از پدر ما نسلی ایجاد نماییم، همان بود که شبانگاه پدر را شراب نوشانیدند و خواهر بزرگ با وی همبستر گردید، پدر از خوابیدن و بلند شدن دختر هیچ چیزی ندانست، فردای آن روز خواهر بزرگ به خواهر کوچک گفت: من دیشب با پدرم همبستر شدم، امشب نوبت توست پس بیا که او را شراب بنوشانیم و تو با وی همبستر شو تا از وی نسل بجا ماند، همان بود که شبانگاه پدر را شراب داده و خواهر کوچک با پدر همبستر گردید و پدر این بار نیز از خوابیدن و بلند شدن دختر

چیزی احساس نکرد. هر دو دختر لوط از پدر حمل گرفتند سپس از دختر بزرگش پسری بدنیا آمده و نامش را (مواب) گذاشت و موابی های امروزی از نسل اوست، و دختر کوچکش نیز پسری بدنیا آورد که او را (بنعمی) نامید، و بنعمی های امروزی از نسل اوست!!)

سپس بنگرید چگونه بر داود علیه السلام تهمت بسته اند، طوری که در کتاب عهد قدیم قصه او را با همسر اوریای حشی ذکر است، آیا میتوان تصدیق کرد که پیامبری از پیامبران پاک و معصوم خداوند جل جلاله، آلوده و ناپاک باشد؟ آنها داود علیه السلام را متهم نموده اند که از بالای بام قصر خود، همسر یکی از عساکر خود را که (اوریا) نام داشت در حالی مشاهده میکرد که وی برهنه بر سر بام منزل خود غسل می کرد، زیبایی زن دل داود را برده بود، وی بخاطر مأموریتی اوریا را به سفر دور فرستاد سپس دستور داد تا همسر اوریا را به قصر بیاورند، همان بود که با زور و ستم با همسر اوریا زنا کرد و از وی حمل گرفت. (خداوند! پاک و منزهی از همچو سخنان زشت و ناپاک) آیا انسان عاقل و حتی بی خرد، همچو سخنان زشت و پلید و ناپاک را در مورد شخصیت پیامبری از پیامبران خداوند قبول می کند؟ همچو عبارات شرم آور در کتابهای مقدسشان ذکر است، کدام قداست؟ آیا کتاب مقدس واقعی بدین گونه صفات پست و قبیح پیامبری را وصف می کند؟ آیا شخصیت پیامبر بزرگوار را در منظر مردم به همین ترتیب معرفی و ترسیم می کنند که گویا بر بام قصر خود بالا رفته و زنان همسایه خود را در حالیکه برهنه اند، مشاهده می کند؟ سپس بخاطر دست یافتن بر زن همسایه توطئه چیده و شوهر او را به سفر دور می فرستد تا همسرش را به قصر طلب نموده و او را اغتصاب کند؟! قرآن کریم داود علیه السلام را چنین توصیف می نماید:

﴿وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ ﴿۱۷﴾ ص

«و بنده ما داود را که صاحب قوت بود به یاد آور، هر آینه او اوواب بود(بسیار رجوع کننده به سوی خدا با کثرت طاعت و عبادت و انابت بود)». پس وقتی که در کتاب مقدس خود برای اطفال و نوجوانان چنین امور پست و منحط و رذالت را آموخته و می گویند: پیامبری از پیامبران خداوند جل جلاله آبرو و عزت زنان را مباح دانسته و با زور و غضب با آنان

زنا کرده است و مرتکب اعمال ننگین شده، دیگر برای مجرمان و فاسقان و فاحشان جایی نمانده و خطر آنان کمتر از همچو حکایات که در کتاب مقدس شان آمده، می باشد. از اینرو جای شگفت و تعجب نیست هنگامیکه قصه های فحشا و بی ناموسی و متوسل شدن جوانان غرب بویژه جوامع نصرانیت به اعمال زشت زنا با زور و ستم و اجبار را می شنویم یا مطالعه می کنیم، زیرا هنگامیکه جوانان شان همچو قصه و حکایات را در کتاب مقدس که به ادعای شان کتاب خدا و کلام خداست می خوانند و می بینند که پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل، عزت و کرامت زنان را مباح دانسته و آنها را غصب می نماید، بدون شک از بار ثواب به کار های پلید و ناپاک اقدام می نمایند؟! همچنان در کتاب عهد قدیم شان (یهودا) را به زنا با زوجه پسرش متهم کرده اند که از وی دوگانگی بنام (قارص) و (زارح) بدنیا آمد، و هنگامیکه نسب عیسی علیه السلام را در کتاب عهد جدید ذکر می کنند، نسب او را به قارص و زارح می رسانند!!!!

بنابر این ادیب و فیلسوف معروف روسی (تولستو) می گوید: لازم است تعالیم واقعی عیسی علیه السلام را درست درک نماییم طوریکه خودش آنها شایسته خویش می شمارید، و باید به تفاسیر و شرحهای پراکنده و دروغینی که حواشی کتابهای مقدس نصارا را پر نموده، برگشته و آنها برچینیم، زیرا همچو سخنان زشت و دروغین، حقائق متون را مسخ نموده و بلاخره آنها با طبقه تیره و متراکمی از تاریکی ها، از انظار مردم محو و نابود ساخته است.

همچنان علامه احمد دیدات می افزاید: در مجله (حقیقت روشن) (plain truth) که در ماه اکتوبر ۱۹۷۷ م بچاپ رسیده چنین نگاشته شده است: (خواندن کتاب مقدس برای اطفال، چشمان شان را بر امور شهوانی و جنسی باز می کند، و اگر کتاب مقدس اصلاح و تجدید نظر نگردد، پس سازمان های تعلیمی حق دارند تا اعلان نمایند که کتاب مقدس قابل خواندن نیست بویژه برای آنده نوجوانانی که عمر شان کمتر از ۱۸ سال است، و این بهترین تصور و تصمیم گیری در مورد آنهاست) علامه دیدات می گوید: نمی خواهم دل های شما را با ذکر قصه های مملو از فحشا و رذالت که در کتاب مقدس

شان آمده است برنجانم، لیکن یک مثال بطور نمونه از کتابی که ادعا دارند کتاب خداست، خدمت شما یادآور می شوم. کتاب تورات تحریف شده آنها، داستان (شمشون و دلیله) را که همه آنها میدانند در قسمت نخستین فصل شانزده هم، بخش قضات چنین آورده: (.....سپس شمشون عازم غزه شد و در آنجا زن زناکاری را دید و وارد منزل وی گردید، مردم در خارج منزلی که شمشون بخاطر امور جنسی با یکی از زنان فاحشه و هرزه داخل گردیده بود، طول شب منتظر بودند، چرا مردم منتظر وی بودند؟ آیا بخاطر کشتن او شب تا صبح انتظار بودند؟) این گونه قصه ها در کتاب مقدس شان که گویا از جانب پروردگار نازل گردیده وجود دارد!! سپس می گوید: شمشون در نیمه شب پا به فرار نهاده و دروازه شهر را نیز با خود برد! چرا آنها قصد کشتن او را داشتند؟ وی را بخاطر جریمه زنا نه، بلکه بخاطر امور و اسباب دیگری که بسیار ننگین و شرم آور و نفرت انگیز است می خواستند بقتل برسانند، اسبابیکه در کتاب مقدس شان ذکر است، قلم نمیتواند آنها به رشته تحریر در آورد، زیرا دور از اخلاق و آداب، و خشونت آمیز بوده و هرگونه تعبیر، حیای انسان را خدشه دار می سازد!! همچنان شیخ دیدات می افزاید: (مسلمانان از دین بر حقی بر خوردار اند که دلایل واضح و روشنی بر صحت آنها بدست دارند، پس بر آنان لازم است بیدار و هوشیار بوده و باور به آن داشته باشند که خداوند عز وجل نیرویی چون بولدوزر به آنها عطا فرموده است، زیرا بولدوزر هرگونه سنگ بزرگی را که در مقابلش بیاید خرد نموده و می شکند، همین گونه مسلمان در راه دعوت بسوی خدا پایدار و استوار به پیش می رود).

شیخ دیدات در مورد اعتماد و تکیه نمودن مسلمانان امروزی به دنیا می گوید: (در حالیکه دعوتگران تبشیر گروه گروه در گوشه و کنار جهان بخاطر نشر دین شان رفته، راحت، آرامی، آسایش و همه نعمت ها را در این راه ترک می نمایند، آنها در راه دعوت به نصرانیت، زندگی پر مشقت را در جنگلات و صحراهای سوزان افریقا متحمل می شوند، حال آنکه عقیده شان باطل، و برهان شان فاسد، و متاع شان بی ارزش است. (پایان سخنان شیخ احمد دیدات).

و من بر سخنان شیخ دیدات اضافه می نمایم: در حالیکه نصارا با چنان زیرکی و شطارت بخاطر دین باطل شان کار و فعالیت دارند، لیکن مسلمانان امروزی دعوت بسوی خدا را ترک نموده، بیشتر اوقات خویش را در تفریح گاه های فاسد، و یا در اهتمام بیش از حد به فوتبال و تعقیب افلام و سریال های هرزه و زشت و ضد اخلاق اسلامی از طریق کانال های فضایی و شبکه اینترنت ضایع می نمایند، با تأسف بیشتر فرزندان امت اسلامی طعمه جنگ فرهنگی گسترده دشمنان اسلام شده با بی اعتنایی و عدم احساس مسؤولیت، کانال های فضایی منحط و مبتذل و شبکه های اینترنت را به دسترس افراد خانواده های شان قرار داده اند، دشمنان اسلام توانسته اند با فرهنگ بی مفهوم و بی ارزش شان داخل خانه ها، مکاتب ما مسلمانان شده اخلاق و آداب پسران و دختران ما را در معرض تباهی قرار دهند.

من بخاطر تأیید و تأکید سخنم، سخنان دعوتگر ورزیده مریم جمیله را به عرض تان میرسانم، مریم جمیله زن با فرهنگ و اندیشمند امریکایی است که در نتیجه دعوت ابوالاعلی مودودی رحمته الله علیه اسلام آورده و بلاخره بحیث دعوتگر معروف و بارز با فرهنگ اسلامی در عرصه دعوت اسلامی پا گذاشته و از پیشتازان و مدافعان اسلام و مبادی آن گردید، مریم جمیله می گوید: (سکولریسم یا لادینی در اروپا و امریکا، علوم جدید (تکنالوجی) را بهترین و مؤثر ترین سلاحی در هجوم و تاخت و تاز شان بر کشورهای اسلامی عقب مانده، وسیله قرار داده اند. آنها تلاش می ورزند اذهان و دل های مردم را تسخیر نموده مادی گرایی را میان شان رواج دهند، تا بدان وسیله دین جدیدی را بر جهانیان معرفی کرده و بر ادیان سابقه خط بطلان بکشند، تعجب در این است که نخستین قربانی سکولریسم مادی گرا خود کشور های نصرانی بوده طبیعت را مقدم بر انسان میدانند، این طرز فکر که تنها بهره برداری و عایدات طبیعی را با شتابزدگی غایه و هدف قرار داده و جوانب دیگر و مصالح غیره را مدنظر نمی گیرد، بلاخره محیط زیست انسان را که یگانه راه دریافت روزی و معیشت آنهاست، به نابودی مواجه خواهند ساخت، بنابراین امروز خطرهای گوناگونی بشریت را تهدید می نماید. مانند آلوده شدن

محیط زیست، و سرازیر شدن نفوس در شهرها، و فاسد شدن و ناپاکی محیط زیست انسان، از اینرو اگر حیات بشر بدین گونه ادامه یابد شاید روزی جنس بشری نابود گردد، باید بدانیم ناپاکی و آلوده گی زمین، حتماً سبب ناپاکی و آلوده گی روح انسانی میشود، زیرا تصور انسان های مادی گرای ملحد اینست که هر چه زود تر منافع و مصالح خودشان تأمین گردیده و علم عصر جدید را در این روند وسیله مناسبی برای خود قرار دهند، غافل از اینکه بدانند کلیه امور به اراده و خواست خداوند جل جلاله است، همچو تلاشهای عجولانه نتایج ناگواری را از خود بجا خواهد ماند، و شاید روزی فرا رسد که مصادر آب پاک آشامیدنی و هوای پاک و صحتی تمام شده و از انرژی استفاده صورت گیرد که طبیعت را با بدترین وجه فاسد نماید، پس راه حل چیست؟ ما علمی را می خواهیم که اسلام آنرا تأیید نموده و آگاهانه ماده را از همچو اسارت ها رهایی بخشد).

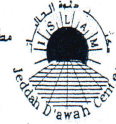
(پایان مقاله مریم جمیله)

من هم میخواهم چند نکته را بر سخنان خواهر مریم جمیله اضافه نمایم: یگانه مشکلی که جهان غرب از آن شکایت داشته و رنج می برند، غرق بودن آنها در زندگانی مادی محض، و تهی بودن روح آنهاست، این دو مشکل، انسان غربی را تا گوشها در گودال حیرت و پریشانی و هراس از آینده غرق نموده و میخواهد بهر وسیله ممکن، از آسایش، رفاه و ناز و نعمت و لذت بردن از شهوات و رغبتها، چه از راه مشروع و یا غیر مشروع بهره مند باشد، زیرا وی آرزو و امیدی به زندگانی آخرت و روز حساب نداشته و آنرا در خود نمی پروراند بلکه به آن باور ندارد، و این عقیده باعث میشود تا مسایل دینی در نزد آنان بی ارزش بوده و عشق و علاقه آنها با آن ضعیف باشد، زیرا آنها به سبب تناقضات و برهم و درهم بودن عقاید دینی نصرانیت، اعتماد و اعتبار خویش را نسبت به دین از دست داده و در عالم شک زندگی بسر می برند، من بر این باورم که اگر انسان غربی به زندگی مادی ادامه دهد در نهایت امر، روی به اسلام خواهد آورد و به مجرد پذیرفتن آن، احساس خواهد کرد که از هلاکت نجات یافته است.

ما مثالی از زندگی انسان غربی را خدمت تان عرض میداریم که با وجود آسایش و رفاهیت و ناز و نعمت و کلیه مادیاتی که در اختیار داشت، ولی همیشه حیران و پریشان بوده و به سبب فراغ روحی و آینده تاریک، از زندگی دلسرد و گریزان بود. تا اینکه به اسلام مشرف گردید و راهی که سالها در جستجوی آن بود دریافت. این شخص یوسف اسلام است که از معروفترین هنرمندان فولکلوری انگلستان بشمار می رفت. اشمس قبل از اسلام (کات استیفن) بود و بعد از آنکه مشرف به اسلام گردید نام خود را یوسف اسلام گذاشت، سپس به توفیق پروردگار از معروفترین دعوتگران اسلامی گردیده و مدارس اسلامی را در سرزمین انگلستان بنانهاد که در آن دهها هزار فرزندان مسلمان اروپایی که بدست خودش مشرف به اسلام شده اند، مشغول تعلیم زبان عربی، قرآن کریم و سیرت نبی ﷺ و فقه و سنت مطهر اند، بگذارید داستان اسلام آوردنش را از زبان و قلم خودش بخوانیم، داستان اسلام آوردن یوسف اسلام را مراکز دعوت اسلامی شهر جدّه عربستان سعودی با زبان انگلیسی پخش و نشر نموده و ما در صفحه بعدی تصویری را از کتاب وی بعنوان (چگونه مسلمان شدم) به امضای خودش چاپ نمودیم.

يوسف اسلام

المكتب التعاوني لدعوة الجاليات بهجة
مطوية باللغة الإنجليزية عنوايتها (كيف أصبحت مسلماً)
J.D.C. Series on ISLAM No. 7



Cat Stevens, when he was a pop star.

CAT STEVENS:

HOW I CAME TO ISLAM

All I have to say is all what you know already, to confirm what you already know the message of the Prophet (sallallahu alaihi wa sallam) as given by God — the Religion of Truth. As human beings we are given a consciousness and a duty that has placed us at the top of creation. Man is created to be God's deputy on earth and it is important to realise the obligation to rid ourselves of all illusions and to make our lives a preparation for the next life, anybody who misses this chance is not likely to be given another, to be brought back again and again, because it says in Qur'an Majeed that when man is brought to account, he will say, 'O Lord, send us back and give us another chance'. The Lord will say, if I send you back you will do the same.

My early religious upbringing

I was brought up in the modern world of all the luxury and the high light of show business. I was born in a Christian home but we know that every child is born in his original nature, it is only his parents that turn him to this or that religion I was given this religion (Christianity) and thought this way. I was taught that God exists, but there was no direct contact with God, so we had to make contact with Him through Jesus, he was in fact the door to God. This was more or less accepted by me, but I did not swallow it all.

I looked at some of the statues of Jesus; they were just stones with no life "And when they said that God is three, I was puzzled even more but could not argue. I more or less believed it, because I had to have respect for the faith of my parents.

Pop star

Gradually I became alienated from this religion upbringing. I started making music. I wanted to be a big star. All those things I saw in the films and on the media took hold of me, and perhaps I thought this was my God, the goal of making money I had an uncle who had a beautiful car 'Well', I said, 'he has it made', he had a lot of money. The people around me influenced me to think that this was it, this world was their God.

I decided then that this was the life for me, to make a lot of money, have a 'great life'. Now my examples were the pop stars, I started making songs, but deep down I had a feeling for humanity, a feeling that if I became rich I will help the needy (It says in the Qur'an, we make a promise, but when we make something we want to hold on to it and become greedy).

So what happened was that I became very famous, I was still a teenager, my name and photo were splashed in all the media. They made me larger than life, so I wanted to live larger than life and the only way to do that was to be intoxicated (with liquor & drugs).

In Hospital

After a year of financial success and 'high' living, I became very ill, contracted T.B. and had to be hospitalized. It was then that I started to think; what was to happen to me? Was I just a body and my goal in life was merely to satisfy this body? I realised now that this calamity was a blessing given to me by Allah, a chance to open my eyes, 'why am I here, why am I in bed', and I started looking for some of the answers. At

that time there was great interest in the Eastern mysticism I began reading and the first thing I began to become aware of was of death, and that the soul moves on, it does not stop. I felt I was taking the road to bliss and high accomplishment I started meditating and even became a vegetarian. I now believed in 'peace and flower power', and this was the general trend. But what I did believe in particular was that I was not just a body, this awareness came to me at the hospital.

One day when I was walking and I was caught in the rain. I began running to the shelter and then I realised, 'wait a minute, my body is getting wet, my body is telling me I am getting wet'. This made me think of a saying that the body is like a donkey and it has to be trained where it has to go otherwise the donkey will lead you where it wants to go.

Then I realised I had a will, a God given gift: follow the will of God I was fascinated by the new terminology I was learning in the Eastern religion. By now I was fed up with Christianity. I started making music again and this time, I started reflecting my own thoughts. I remember the lyric of one of my songs. It goes like this: 'I wish I knew, I wish I knew what makes the Heaven, what makes the Hell, Do I get to know You in my bed or some dusty cell while others reach the big hotel?' and I knew I was on the Path.

I also wrote another song 'The way to find God out.' I became even more famous in the world of music. I really had a difficult time because I was getting rich and famous and at the same time I sincerely searching for

After Embracing Islam



the Truth. Then I came to a stage where I decided that Buddhism is alright and noble, but I was not ready to leave the world. I was too attached to the world and was not prepared to become a monk and to isolate myself from society.

I tried Zen and Ching, numerology, tarot cards and astrology. I tried to look back into the Bible and could not find anything. At this time I did not know anything about Islam and then, what I regarded as a miracle occurred. My brother had visited the mosque in Jerusalem and was greatly impressed that while on the one hand it throbbled with life (unlike the churches and synagogues which were empty), on the other hand, an atmosphere of peace and tranquility prevailed.

The Qur'an

When he came to London he brought back a translation of the Qur'an, which he gave to me. He did not become a Muslim, but he felt something in this religion, and thought I might find something in it also.

And when I received the book, a guidance that would explain everything to me, who I was? What was the purpose of life? What was the reality and what would be the reality, and where I came from? I realised that this was the true religion — religion not in the sense the West understands it, not the type for only your old age. In the West whoever wishes to embrace a religion and make it his only way of life is deemed a fanatic. I was not a fanatic, I was at first confused between the body and the soul. Then I realised that the body and soul are not apart and you don't have to go to the mountain to be religious; we must follow the will of God, then we can rise even higher than the angels. The first thing I wanted to do now was to be a Muslim.

I realised that everything belongs to God, that slumber does not overtake Him. He created everything. At this point I began to lose the pride in me, because hereto I had thought the reason I was here was because of my own greatness. But I realised that

I did not create myself, and the whole purpose of my being here was to submit to the teaching that has been perfected by the religion we know as Al-Islam. At this point I started discovering my faith, felt that I was a Muslim, on reading the Qur'an. I now realised that all the Prophets sent by God brought the same message. Why then were the Jews and Christians different? I knew how the Jews did not accept Jesus as the Messiah and that they had changed His Word. Even the Christians misunderstand God's Word and called Jesus the son of God. Every thing made so much of sense. This is the beauty of the Qur'an: it asks you to reflect and reason, and not to worship the sun or moon but the One who has created everything. The Qur'an asks man to reflect upon the sun and moon and God's creation in general. Do you realize how different the sun is from the moon? They are at varying distances from the earth, yet appear the same size to us; at times one seems to overlap the other.

Even when many of the astronauts go to space, they see the insignificant size of the earth and vastness of space, they become very religious, because they have seen the Signs of Allah.

When I read the Qur'an further, it talked about prayer, kindness and charity. I was not a Muslim yet, but I felt that the only answer for me was the Qur'an, and God had sent it to me and, I kept it a secret. But the Qur'an also speaks on different levels. I began to understand it on

another level, where the Qur'an says "Those who believe don't take disbelievers for friends and the believers are brothers". Thus at this point I wished to meet my Muslim brothers.

Conversion

Then I decided to journey to Jerusalem (as my brother had done). At Jerusalem, I went to the mosque and sat down. A man asked me what I wanted. I told him I was a Muslim. He asked what was my name, I told him "Steven", he was confused. I then joined the prayer though not so successfully. Back in London, I met a sister called Hafsa. I told her I wanted to embrace Islam and she directed me to the New Regent Mosque. This was in 1977, about 1 1/2 years after I received the Qur'an. Now I realised that I must get rid of my pride, get rid of bias and face one direction. So on a Friday, after Jummah I went to the Imam and declared my faith (the Kalimat) at his hands. You have before you someone who had achieved fame and fortune. But guidance was something that eluded me, no matter how hard I tried until I was shown the Qur'an. Now I realise I can get indirect contact with God, unlike Christianity or any other religion. As one Hindu lady told me, "You don't understand the Hindus, we believe in one God, we see these objects (idols) to merely concentrate". What she was saying was that in order to reach God one has to create associates, that are idols for the purpose. But Islam removes all these barriers, the only thing that moves the believers from the disbelievers is the salat. This is the process of purification. Finally I wish to say that everything I do is for the pleasure of Allah and pray that you gain some inspirations from my experiences. Furthermore I would like to stress that I did not come into contact with any Muslim before I embraced Islam. I read the Qur'an first and realised no person is perfect, Islam is perfect, and if we imitate the conduct of the Holy Prophet (Sallallahu alaihi wa sallam) we will be successful. May Allah give us guidance to follow the path of the Ummah of Muhammad (Sallallahu alaihi wa sallam). Amman I.

For more information please contact:
The Jeddah Dawat Center
Jeddah - Al-Salamah Dist. East of Al-Jabalby Mosque
P.O. Box 6897 Jeddah 21452, K. S. A. Tel: (02) 682-9898
Or The nearest Muslim organization or center in your town
C. O.
Dublin Mosque
Islamic Foundation of Ireland, 163 South Circular Road,
DUBLIN 8, IRELAND. Tel: 4533242 / 4532765

Your Brother in ISLAM
Yusuf Islam
(Cat Stevens before)

چگونه مسلمان شدم؟

چیزی را که میخواهم بشما بازگو نمایم قبلاً نیز در مورد آن آگاهی داشته اید لیکن نکته که میخواهم بر آن تأکید نمایم مسأله رسالت سماوی است که خداوند ﷻ آنرا بر پیامبر

اکرم محمد ﷺ فرو آورده و یگانه دینی برحق است که مقام و منزلت و ارزش انسان را به مراتب بلند برده و وی را بر بسیاری مخلوقات خداوند ﷻ فضیلت داده و او را جانشین خود در زمین گردانیده است. خداوند ﷻ به بندگان خود عقل و هوش و درک داده تا بوسیله آن راه درست را از راه نادرست تمیز نموده و خویشتن را از اسارت همه روشهای فریبنده دنیوی نجات دهد، و بدین ترتیب خود و زندگی خویش را برای زندگانی واقعی که در آخرت برای مؤمنان آماده شده عیار سازد. بناءً اگر کسی از ما این فرصت کمیاب را در دنیا از دست دهد، بدون شک فرصتی دیگر بوی دست نخواهد داد تا دوباره به دنیا بر گردد، طوریکه خداوند ﷻ بما خبر داده، وقتیکه انسان در روز قیامت مورد بازپرس قرار میگیرد آرزو نموده و از خداوند ﷻ میخواهد که وی را دوباره به دنیا برگرداند تا عمل نیک انجام دهد، لیکن پروردگار بزرگ می فرماید اگر ترا دوباره هم به دنیا بر گردانیم اعمالی که قبلاً آنرا انجام می دادی دوباره مرتکب آن خواهی شد، طوریکه میفرماید: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا

نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ ﴿۱۲﴾ السجدة

«و اگر بنگری هنگامی را که مجرمان پیش پروردگار شان سرهایشان را به زیر افکنده باشند (از شرمندگی و پشیمانی) - می گویند- پروردگارا! دیدیم و شنیدیم، پس ما را باز گردان (بسوی دنیا) تا عمل کنیم - اعمال - شایسته را، ما بی گمان یقین کرده ایم».

و خداوند میفرماید: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۷﴾ بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۲۸﴾ وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿۲۹﴾ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۳۰﴾ الأنعام

«و اگر آنان را هنگامی که بر آتش عرضه می شوند، ببینی، می گویند: ای کاش باز گردانیده شویم! (بسوی دنیا) آن گاه پروردگار خویش را به دروغ نسبت ندهیم و از مؤمنان شویم. نه، بلکه آنچه را پیش از این نهان می داشتند، بر آنان آشکار شده است، و

اگر باز گردانده هم بشوند (بسوی دنیا) قطعاً بر می گردند به- انجام دادن- آنچه از آن نهی شده بودند و قطعاً آنان دروغگویند. و گفتند: حیاتی جز همین زندگی این جهان مانیست و ما برانگیختنی نیستیم (بعد از مرگ) و اگر ببینی آن گاه که در حضور پروردگار خویش باز داشته می شوند (برای حساب و کتاب) خداوند عز وجل به آنان می گوید: آیا این حق نیست؟ می گویند: چرا، سوگند به پروردگار مان، می گوید: (حق تعالی) پس به سبب آن که کفر می ورزیدید، این عذاب را بچشید».

پیدایش و پرورش یوسف اسلام

شیخ یوسف اسلام در ادامه سخنان خود می گوید: من در حالی نشأ و نما نمودم که خود را در میان زندگانی مرفه عصر جدید دریافتم، در جامعه ما هنرمندان موسیقی انظار مردم را بخود جلب نموده بودند، گرچه من در خانواده نصرانی بزرگ شدم و چنانکه همه میدانیم هر طفلی بر فطرت پا بدنیا می گذارد، سپس از دیانت پدر و مادر متأثر شده آنرا کسب می کند، بدین ترتیب بر دین آبایی ام پرورش یافتم، و از لابلای عقاید دینی، بوجود خداوند عز وجل باور داشتم، لیکن نمیدانستم چگونه با خداوند عز وجل رابطه داشته باشم؟ راهی نبود جز اینکه از طریق عیسی علیه السلام بخدا متوسل شوم و چنانکه می گفتند مسیح الصلی علیہ و آله و سلم مانند دریست که ترا به خداوند عز وجل می رساند، این گونه اعتقادات با انواع و اشکال مختلفش در میان ما رایج بود، با وجود اینکه به همچو عقاید باور نداشته و قانع نبودم ولی ناگزیر آنرا می پذیرفتم، هنگامیکه بسوی مجسمه های سنگی می دیدم که مسیح الصلی علیہ و آله و سلم را ترسیم نموده و در اذهان ما به تصویر می کشد، میدانستم آنها سنگی بیش نیستند، و هنگامی بما گفته می شد که خداوند متشکل از سه جز بوده و در یک ذات باهم یکجا اند، در حیرت افتیده و آنرا نمی فهمیدم، لیکن بما اجازه پرسش یا بحث و مناقشه در این باب نبوده، به این ترتیب ناچار همچو عقاید را پذیرفته و در ظاهر تصدیق می نمودیم زیرا باید عقاید پدر و مادر را احترام می کردیم.

ستاره موسیقی فولکلور

از عقاید و مسایل دینی که بر آن پرورش یافته بودم به تدریج متنفر می شدم، تا اینکه در آسمان موسیقی به پرواز در آمدم. چون دوست داشتم هنرمندی مشهور و یکه تاز فولکلوری باشم، بناء همه روزه جراید و مجلات و سایر رسانه های خبری مربوط به هنر و موسیقی را مشاهده مینمودم و مرا شدیداً بخود جلب نموده بود. محبت موسیقی و هنرمندی مرا بجایی کشانید که گمان می کردم که شهرت در هنر و پیشتازی در آن، خدای من است و آنرا می پرستم، و بر این باور بودم که هدف اساسی از زندگی انسان تنها جمع آوری مال و ثروت است. مامایم مرد بسیار ثروتمندی بود و موتر قشنگ و گران قیمتی داشت، دوستان و اطرافیان مادی پرستم مرا تشویق مینمودند تا مرد ثروتمندی باشم، زیرا ثروت و رفاهیت و آسایش یگانه خدای مؤثر در زندگی روزمره است. هنگامیکه تصمیم قطعی گرفته و راه خود را مشخص نمودم که باید یگانه هدفم گرد آوردن مال بسیار بوده و صاحب زندگی مرفه و پر از ناز و نعمت گردم، و روزی بیاید که یکی از پیشتازان آهنگ های فولکلوری جهان باشم، همان بود که آغاز به ثبت آهنگ ها نمودم، این آرزوهای ظاهری من بود، لیکن در اعماق قلبم احساس انسان دوستی داشته و می گفتم: اگر روزی از روزها مرد ثروتمند و مالدار شوم، بوسیله ثروتم با فقرا و مستمندان کمک و همکاری خواهم کرد، لیکن هنگامیکه مال و ثروت ما زیاد گردد آنرا محکم گرفته بخل می ورزیم و همت انفاق آنرا نداریم، طوریکه خداوند عز و جل میفرماید:

وَمِنْهُمْ مَّنْ عٰهَدَ اللّٰهَ لَئِنۡ اٰتٰنَا مِنْ فَضْلِهٖ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُوْنُ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّآ اٰتٰهُمْ مِّنۡ فَضْلِهٖ بَخِلُوْا بِهٖ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُوْنَ ﴿٧٦﴾ فَاَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِيۡ قُلُوْبِهِمْ اِلٰی يَوْمٍ يَلْقَوْنَهٗۤ اِمْۡاٰ خٰلِفُوْا اللّٰهَ مَا وَعَدُوْهُ وَبِمَا كَاٰنُوْا يَكْذِبُوْنَ ﴿٧٧﴾ التوبة

«و از آنان کسانی اند که با خدا عهد بسته اند که اگر از فضل خویش (از مال و ثروت) به ما عطا کند، حتماً صدقه می دهیم و از نیکو کاران خواهیم شد. پس چون از فضل خویش به آنان بخشید، بدان بخل ورزیدند و اعراض کنان برگشتند، در نتیجه، به سزای

آن که وعده خویش را با خداوند ﷻ خلاف کردند و از آن روی که دروغ گفتند، در دل‌های شان- تا روزی که او را دیدار می‌کند- پیامدهای نفاق را باقی گذارد.»

چیزی را که آرزو داشتم همانطور شد و یکی از مشهورترین آهنگ‌سرایان فولکلوری شدم، در حالیکه در سن نوجوانی قرار داشتم نام و عکسهایم در همه وسایل خبری پخش و نشر گردید، آنها از من شخصیتی ساختند که بالاتر از تصورم و بلندتر از زندگانی همه دنیا بود تا آنکه در جانم چنان رغبت و محبت با دنیا و شهرت آفریده شد که واقعاً بالاتر از همه زندگانی دنیا بود، و یگانه آرزویم در دنیا، لذت بردن از مستی و میگساری و شراب‌نوشی و مواد مخدر بود.

در شفاخانه

پس از اینکه یک سال کامل را در کسب شهرت و جمع‌آوری مال و ثروت بی‌حد و اندازه گذرانده و با زندگی مرفه آمیخته شدم، و در عین وقت به میگساری و استعمال مواد مخدر معتاد شده بودم ناگهان به مرض سل مبتلا گردیدم، چون این مرض ایجاب میکرد راحت بگیرم پس بخاطر مداوا در شفاخانه بستر شدم، همان بود که با تعمق فکر نموده و از خود می‌پرسیدم: چرا به این مرض مبتلا شدم؟ آیا من تنها جسدی هستم؟ آیا هدف از زندگی دنیوی تنها سیر نمودن غریزه‌های این جسد است؟ قبل از اینکه جواب این سوالاتم را دریابم متوجه شدم که این فاجعه خطرناک در حقیقت نعمتی است که خداوند ﷻ بمن بخشیده است، این نعمت عبارت از روزهای تنهایی و فرصت خوب برای من است تا چشمانم را باز نموده و به چهار اطرافم دقت نمایم و از خود بپرسم: چرا امروز در اینجا افتیده‌ام؟ چرا امروز بر بستر بیماری در شفاخانه افتیده‌ام؟ به این ترتیب سوالات بسیاری در ذهنم خطور میکرد و در پی جواب آن می‌شدم.

در همان روزگار مذهب تصوف شرقی توجه مرا بخود جلب نموده بود و می‌خواستم در مورد آن معلومات بیشتر حاصل نمایم، لذا به خواندن و مطالعه این اندیشه آغاز نمودم، و اولین چیزی که می‌خواستم آنرا بدانم و توجهم را بر آن معطوف نموده بودم، ماهیت مرگ و دانستن حقیقت روح بود که آیا روح چیزی انتقال‌کننده و غیر ثابت

در جسد است یا نه؟ و هنگامیکه خود را قادر به تفکر تا این حد دیدم، احساس راحت و اطمینان نفسی بمن دست داد. زیرا برای یافتن راه و هدفم قدم به قدم تلاش می ورزیدم و تا جایی هم به آن متصل شده بودم، و اولین مرحله تفکر و دقتم این بود که باید غذایم را تغیر داده و از گیاه ها و نباتات استفاده نمایم، و بر این باور شدم تا با هر مخلوقی تفاهم نموده و احساس امن و آرامش با آنها داشته باشم، همچنان یقین حاصل نمودم که در هر برگ و گلی استعداد و نیروی نهانی گذاشته شده، بدین ترتیب بعد از تفکر و اندیشه همچو روش را در پیش گرفتم، اما چیزی که بطور خاص یقین و باورم را بخود جلب نموده بود، اینکه من تنها جسد نیستم، اینگونه بیداری و آگاهی را با نتایج مثبت آن در بستر بیماری و در بیمارستان در خود گنجانیده بودم. سپس در یکی از روزهای بارانی هنگامیکه در راه روان بودم و سرفه مرا فرا گرفته بود با سرعت دویده و خود را به زیر سایه بان کنار خیابان رساندم تا از آب باران در امان گردم، سپس وضعیت خود را درک نموده با خود گفتم: صبرکن زیرا جسمم ترشده و شکایت دارد و می گوید: من ترشده و نمناکم، این سوالات مقوله یا مثلی را به یادم آورد که گفته اند: (جسد در مقابل روح مانند خری است که هر طرفی بخواهی آنرا باید راهنمایی کنی در غیر آن مسأله برعکس شده و خر ترا بهر جهتی که خودش بخواهد خواهد برد). همان بود حقیقت را دریافته و دانستم که من اراده و اختیار دارم و این نعمت بزرگ خداوند جل جلاله است که برای هر بنی بشر ارزانی نموده و این اراده و اختیار به میل خود تابع اراده خداوند جل جلاله و مقدرات اوست، بدین ترتیب از دانستن این امور و اصطلاحات جدیدی که از لابلائی مطالعه ادیان شرقی آموخته بودم خوشوقت و به شگفت آمده بودم، پس از اینکه به نتایج مثبت و درک مسایل مهم دست یافتم، دیانت نصرانی برایم دلگیر شده و از آن کاملاً خسته و متنفر شدم. دوباره به هنرمندی و موسیقی بازگشتم، لیکن این بار در اشعار آهنگ هایم اشاراتی از عقاید و افکارم را درج نموده آنرا منعکس می نمودم، برخی از اینگونه اشعار را حالا نیز به یاد دارم که بعد از تجربه زندگی ام سروده بودم: (آرزو داشتم..... و اگر میدانستم..... و باز هم تمنا دارم..... میدانم چه کسی بهشت را آماده

ساخته..... و چه کسی آتش سوزان را افروخته.... اینک من پی بردم که تو الآن در بستم با منی، و یا.....؟ و دانستم که من در راه مستقیم قرار دارم) سپس شیخ یوسف اسلام به قصه اسلام آوردن خود چنین ادامه میدهد: بعد ها چند اشعار دیگر را برای آهنگ هایم زیر عنوان (راه رسیدن به خداوند) سرودم و بیش از پیش مورد تشویق مردم قرار گرفته و شهرت جهانی را در عالم موسیقی دریافتم. به راستی پس از آن، از وضعی که داشتم سخت رنج میبردم، زیرا ثروت و دارایی و شهرتم بشکل فاحش رو به ازدیاد بود، و در عین وقت در جستجوی حقیقت بودم، سپس مرحله رسید که تصمیم گرفتم تا پیرو دین بودایی گردم زیرا در نزد من خوب و مناسب جلوه می نمود، لیکن در آنوقت نمی توانستم از حیات مرفه و آرام دست بردارم، چون رابطه و پیوندم با محیط و ماحولی که در آن زندگی بسر می بردم بسیار بهم پیچیده و محکم شده بود و آماده آن نبودم تا رهبانیت را اختیار نموده و از جامعه و مردم منعزل شده و دست بردارم. همچنان فلسفه های مختلفی را تجربه نموده و مطالعه نمودم مانند (zen and ching)، و علم نجوم با تمام انواعش، و (TARAT). سپس به انجیل روی آوردم، لیکن چیزی در آن نیافتم تا آرزوهایم را محقق ساخته و به سوالاتم جواب قانع بدهد. در آنزمان از اسلام چیزی نمیدانستم، لیکن واقعه معجزه آسا برایم رخ داد که راهم را روشن، و به سوالاتم جواب داده و آرزوهایم را محقق ساخت، و آن هنگامیکه برادرم به زیارت مسجد اقصی در قدس (اورشلیم) سفر نموده و با مشاهده نمودن تعداد بیشماری نماز گذاران مسلمان در قدس، با احساس و برداشت هیجان آمیزی برگشت، زیرا وی از معابد و کلیسای یهودیان در قدس نیز دیدار بعمل آورده بود که همه خالی از مردم بود، و چیزی دیگری که توجه برادرم را در داخل مسجد اقصی بخود جلب کرده بود، فضای روحانی و راحت نفسی و آرامش و اطمینان قلبی که بصورت واضح و آشکار در آن هویدا بود.

قرآن کریم

پس از آنکه برادرم به لندن برگشت، برایم نسخه از ترجمه معانی قرآن کریم را هدیه داد، با وجود آنکه برادرم مسلمان نشده بود لیکن با احساس و شعوری دیگری برگشته بود،

وی می گفت: در آنجا امتیاز و تفاوت دیگری را از اسلام احساس نموده ام و در مورد من نیز چنین توقعی را داشت که اگر به آنجا سفر نمایم، حتماً با احساس و شعور دیگری برخوردارم. هنگامیکه صفحات قرآن کریم را یکی بعد از دیگری مطالعه می نمودم مثل اینکه رهبر و رهنمایی از دستم گرفته و همه چیز را برایم شرح می نماید و به سوالاتم یکی پی دیگری پاسخ می گوید. از جمله سوالاتیکه همیشه در ذهنم خطور می کرد ولی جوابش را نمیدانستم این بود که: من کی هستم؟ هدفم از زندگی چیست؟ حقیقت امر چیست؟ چگونه حقیقت را بشناسیم؟ از کجا آمده ایم؟؟ همان بود که دین و آیینی را که سالیان متمادی در جستجوی آن بودم در یافتم و متیقن شدم که یگانه دین حق همین دین است. و آنچه غرب از اسلام برداشت دارند نادرست و اشتباه است، و اعتقاداتیکه بزرگسالان ما از آن پیروی می کنند نیز اشتباه و گمراهی محض است. در غرب چنان معمول است اگر شخصی دیانتی را بپذیرد، تند رو شده راه تعصب را پیش می گیرد، اما خودم با چنین طرز مخالف بوده و تعصب را کنار گذاشته بودم، لیکن در مورد بعضی امور سراسیمه و نگران بودم بخصوص آنچه به روح و جسد ارتباط دارد، سپس دریافتم که روح و جسد دو چیز مستقل و جدا از یکدیگرند، و جزوی واحد نیستند، همچنان درک نمودم نباید بخاطر پارسایی و دینداری در مغاره ها زندگی نموده و رهبانیت را برگزید. بلکه بر ما لازم است به مقدرات و اراده خالق پروردگار تسلیم شده و خویشتن را به مراتب عالی بنده گی خداوند جل جلاله ارتقا بخشیده و بالاتر از فرشتگان گردیم. من در افکار و اندیشه ام تا این مرحله رسیده بودم، ناگهان قرار گذاشتم که قبل از هر چیز باید مسلمان باشم. و یقین کامل حاصل نمودم که همه چیز به خداوندی باز می گردد که نه خوابی سبک او را فرا می گیرد و نه خوابی گران، و اوتعالی بر همه چیز مسلط و تواناست، وقتیکه به این نقطه پی بردم، احساسی بمن دست داد که خود را ضعیف و ناتوان دریافته و از کبر و غروری که در داخلم وجود داشت تنازل نمایم، زیرا به گمان اینکه من شخصیت معروف و جهانی ام و به سبب آن فعلاً در این موقف ارجمند قرار دارم مرا خودبین و مغرور گردانیده بود، لیکن دریافتم که خودم خود را نه آفریده ام، و

هدف اساسی از آفریدن من اینست که باید به تعالیم و رهنمود های خداوند ﷻ که آنرا بنام اسلام می شناسیم گردن نهم، و در همان لحظات کشف نمودم که من مؤمنم و قبل از آن نیز اسلام در داخلم جاگرفته بود و هنگامیکه قرآن کریم را خواندم پی بردم که خداوند ﷻ سایر پیامبران را بخاطر یک هدف، و با یک پیام و یک دین فرستاده که همانا اسلام است. حالا می پرسیم: پس چرا یهودیت و نصرانیت با اسلام فرق و تفاوت دارد؟ الان دانستم که یهود، رسالت عیسی ﷺ را نپذیرفته و او را فرستاده خداوند ﷻ نپنداشتند و اقوال وی را تغیر و تحریف نمودند؟! حتی نصارا نیز فرموده خداوند ﷻ را چنانکه شایسته بود ندانسته و ادعا کردند که عیسی ﷺ پسر خداست، در حالیکه همچو گمانها را باید به حس سلیم و معنای صحیح و منطق درست و فهم دقیق برگردانیم، از این رو قرآن کریم با شیوه زیبا و رسا و شکوه و جلالی که دارد انسان را بر دقت و تفکر تشویق نموده و می خواهد اسباب را به مسبب (خداوند ﷻ) و خالق آن برگرداند، پس نباید آفتاب و مهتاب را پرستش نمود بلکه خداوندی را بپرستیم که همه کاینات را با قدرت و عظمت خویش آفریده است. قرآن کریم انسان را نه تنها به دقت و نظر در آفتاب و مهتاب تشویق و ترغیب نموده بلکه وی را دستور داده تا در همه مخلوقات به دقت بنگرد. پس آیا روزی تلاش نموده ای تا تفاوت میان آفتاب و مهتاب را دریابی؟ فاصله آفتاب و مهتاب از زمین دور و متفاوت بوده، در حالیکه ما آنرا به یک اندازه می بینیم، و گاهی هم هر دو باهم یکجا و پیوسته بما آشکار می گردند، حتی فضاوردانی که زمین را از مسافتات دور در فضا مشاهده نموده اند. حجم زمین را در مقایسه با فضای بزرگ و وسیع، بسیار نا چیز و کوچک دیده اند، آنها وقتیکه همچو منظر هراس انگیز معجزات خداوند ﷻ را مشاهده می کنند، پایداری و پیوستگی شان به دین بیشتر می گردد. قبل از اینکه به اسلام مشرف گردم قرآن کریم را با دقت می خواندم، و ملاحظه نمودم که از نماز و از احسان و برخورد نیک با همه مخلوقات صحبت می کند، ولی احساس می کردم که یقیناً خداوند ﷻ بمن خیر را اراده نموده و بمن این گنجینه (قرآن کریم) را عطا فرموده و آنرا پنهان نگهداشته ام، همچنان ملاحظه نمودم که قرآن کریم با طرز و شیوه های مختلف و

متفاوت صحبت می نماید، طوریکه در ابتدا برداشت و فهم دیگری از آن اخذ می نمودم، و هنگامیکه فهمیدم قرآن کریم مؤمنان هم عقیده و برادر را دستور میدهد تا با غیر مؤمنان دوستی و محبت نوزند، آرزو نمودم تا برادران مسلمان خود را دیده و آنها را از احساس و شعور قلبم و از دوستی و محبتی که با آنها دارم آگاه ساخته و بازگونمایم.

چگونه هدایت شدم

بعد از اینکه عشق و محبتم به اسلام افزایش یافت تصمیم گرفتم مانند برادرم به قدس سفر نمایم، هنگامیکه وارد مسجد الاقصی شدم رفته و در کناری نشستم. سپس یک برادر مسلمانم آمده و از من پرسید: چه می خواهی؟ نا خود آگاه گفتم: من مسلمانم، سپس از نامم پرسید؟ گفتم: نام من استیفن است، وی با تعجب مرا ترک نموده رفت، و هنگامیکه نماز برپا شد در صف نماز گزاران ایستاده و نماز را بشکل غیر صحیح و نادرست ادا نمودم، وقتیکه دوباره به لندن برگشتم با یکی از خواهران مسلمان بنام (نفیسه) دیدار نموده و او را از رغبت و محبتم به اسلام خبر دادم، وی مرا به مسجد (ریجنت) جدید راهنمایی کرد، این واقعه در سال ۱۹۷۷ م اتفاق افتاد، یعنی بعد از یکینم سالی که نسخه قرآن کریم را از برادرم بدست آورده بودم، همان بود که احساسی در من ایجاد شد و مرا وا داشت تا خویشتن را از ناپاکی و کثافات گذشته نجات داده و پاک نمایم، همچنان باید از غرور و خودپسندی دست کشیده و از وسوسه های شیطان خود را برهانم، و یک راه را انتخاب کرده و آنرا به پایان برسانم. همان بود که بعد از ادای نماز جمعه نزد امام و خطیب مسجد رفته با صراحت اعلان اسلامم را نموده و در مقابل وی و حاضرین کلمه شهادت را با آواز بلند خواندم، آری! قبل از اینکه مشرف به اسلام گردم از شهرت و ثروت بی نظیر برخوردار بودم، لیکن به فضل و کرم خداوند عز و جل راهیاب شده از گمراهی نجات یافتم، و این مهم نیست که چقدر در راه هدفم و در راه اسلام و قرآن رنج و مشقت را دیدم، و الحمدلله حالا میتوانم با پروردگارم بطور مستقیم و بدون واسطه ارتباط داشته باشم، نه مانند دیانت نصارا و یا دیاناتی دیگر که با خداوند عز و جل شریک قرار داده و از اسباب و وسایل نامشروع استفاده می نمایند. روزی با خانمی هندو

مذهب برخوردارم، وی از من پرسید! من دین هندویی را درک کرده نمیتوانم، گرچه ما به وجود خداوند یکتا باور داریم لیکن بخاطر ترکیب از بتها استفاده می نمایم. هدف وی از این سخن این بود که بخاطر رسیدن به خداوند ﷻ باید شریکانی را با اوتعالی قرار دهند. اما دین اسلام همه پرده ها و موانع را از میان برداشته و مسلمان میتواند با دعا و نماز بخداوند ﷻ ارتباط گرفته و این یگانه فرق میان مؤمنان و غیر مؤمنان است، و این تنها راهیست که بنده را از هر گونه پلیدی های شرک و کفر پاک ساخته و روح را سبیل می دهد. خداوند ﷻ میفرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا

دَعَانِ فَلَيْسَ تَجِيبُوا لِي وَلِيَوْمَ نُؤَاتِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿۱۸۶﴾ البقرة

«و هرگاه بندگانم در باره من از تو بپرسند- به ایشان بگو- من نزدیکم و دعای دعاکننده را- به هنگامی که مرا بخواند- اجابت میکنم، پس آنان باید برای من فرمان برداری کنند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند».

در خاتمه یاد آور می شوم، هر عملی را که انجام میدهم، لذت ایمان و ارتباط با خداوند ﷻ را میچشم، و از خداوند ﷻ استدعا دارم تا از داستان مسلمان شدنم و از تجربه من استفاده صورت گیرد. همچنان چیزی را که همیشه گفته ام اینست که من قبل از اینکه مسلمان شوم با مسلمانی رابطه و یا پیوندی نداشتم، فقط قرآن کریم را مطالعه نمودم و به نتیجه رسیدم که غیر از اسلام دیگر دینی حقیقی و مایه عبرت نیست، و هرگاه از راه و روش پیامبر اکرم ﷺ پیروی نمایم حتماً در دنیا و آخرت کامیاب و پیروز خواهیم شد. و از خداوند ﷻ می خواهم و امید دارم تا ما را به پیروی و فرمانبری پیامبر بزرگ اسلام و خاتم مرسلین ﷺ توفیق عطا فرماید.

برادر هم دین و هم عقیده تان یوسف اسلام (کات استیفن سابق) نامه شیخ

یوسف اسلام به پایان رسید.

من هم به نوبت خودم برادران و خواهران مسلمانم را توصیه می نمایم، علاوه بر اینکه از تجربه برادر یوسف اسلام استفاده مینمایید، یاد داشت و خاطره های کشیش ها و دعوتگران تبشیر را که اروپا بخاطر دعوت به نصرانیت به افریقا و جنوب شرق آسیا

فرستاده اند و سپس مسلمان بازگشته اند نیز مطالعه نمایید، آنها در صفحات خاطراتشان حکایات شگفت آوری را نگاشته اند که بعدها به چند زبان ترجمه و بچاپ رسیده است، آنها چنین اعتراف نموده اند: (ما مردم را بسوی نصرانیت دعوت نموده و در راه قانع ساختن آنها، از عبارات و تعبیرهای استفاده می نمودیم که وجدان و ضمیر خود ما به آن قانع نبود، و هنگامیکه با اطفال مسلمانان بر می خوردیم، با گفتار ساده و بسیط و بدون قصد، بر دلایل ما رد مینمودند، در حالیکه خود آنها میدانستند که در واقع با دلایل قوی و آشکار شان، صحبت و برهان ما را رد نموده اند، و این خود ثابت می سازد که اسلام یگانه دین برحق است) این حکایات و خاطرات را با زبانهای مختلف میتوانید از مراکز اسلامی در پایتخت کشورهای اروپایی و امریکایی دریابید، همچنان میتوانید نسخه از این رساله ها را از مراکز دعوت ذیل در عربستان سعودی بدست آورید:

۱- مکتب التعاونی للدعوة و الارشاد

ص- ب: ۸۲۴، ۲۰ - الرياض: ۱۱۴۶۵

تلفون: ۲۵۱، ۳۰، ۴۰، ۱۴۲، ۳۰، ۴۰

فکس: ۳۸۷، ۵۹، ۴۰

۲- مرکز جده للدعوة / ص- ب: ۶۸۹۷ - جده / ۲۱۴۵۲

تلفون / ۶۸۲۹۸۹۸

در اخیر پیام خود را به آیت ذیل به پایان می رسانم: ﴿فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ

إِلَّا الضَّلَالُ فَإِنَّ تَصْرُفُوت ﴿۳۲﴾ یونس

«این است خدا، پروردگار حقیقی شما، و بعد از حق جز گمراهی چیست؟ پس چگونه باز گردانیده می شوید؟ (از حق گذشته و به بیراهه می روید)» پس بیایید و از ناپاکی های باطل خود را برهانید، و اسلام بیاورید بخیر شماست، این است اسلام، و این راه حق است، و بعد از حق جز گمراهی چیز دیگری نیست. ثنا و سپاس خداوند بزرگ را، و تنها

از اوتعالی کمک می خواهیم، و درود فراوان بر بهترین فرزندان آدم و امام و رهبر هدایت
شدگان حضرت محمد مصطفی ﷺ باد.

نماز

نماز

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یادآوری: خداوند عزوجل در کتاب کریمش میفرماید: ﴿اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ

مُعْرِضُونَ ﴿۱﴾ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ تُحَدِّثُ إِلَّا أَسْتَمِعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿۲﴾﴾ الأنبياء

«برای مردم حسابشان نزدیک شده است، و آنان در غفلت- از حساب خویش- رویگرداندند، هیچ ذکر تازه از سوی پروردگار شان برایشان نمی آید مگر این که بازی کنان آن را می شنوند» آری! حساب و کتاب نزدیک شده، لیکن ما از آن غافلیم و برای آن روز آمادگی نداریم، زیرا سرگرم دنیا و گرفتاری های آن هستیم، و اگر کسی آمده و ما را متوجه ساخته و از روز حساب صحبت نماید، با دل های وابسته و سرگرم به دنیا به آن گوش می دهیم لیکن طوریکه به امر مهمی دنیوی گوش و هوش خود را فرا می دهیم، به امر آخرت چنان که باید و شاید التفات نمی کنیم، (لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم).

خداوند! ما را از کسانی بگردان که سخنان را شنیده و از نیکو ترین آن پیروی می

کنند، و از جمله کسانی مگردان که در مورد آنها چنین فرموده ای: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ

كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ ءَاذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ

بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿۱۷۹﴾﴾ الأعراف

«در حقیقت، بسیاری از جن و انس را (کفار هردو گروه) برای جهنم آفریدیم، چراکه دلهایی دارند که با آنها در نمی یابند، و چشمانی دارند که با آنها نمی بینند، و گوشهایی دارند که با آنها نمی شنوند، آنان همانند چهار پایانند، بلکه گمراه ترند. آن گروه، همانا غافلاند».

به راستی بعضی چهارپایان را بهتر از بسیاری انسانها و جنیات می بینیم، حواس و مشاعر آنها بهتر از بعضی مردم است. نه تنها بهتر، بلکه چهارپایان و سایر مخلوقات بهتر از بسیاری انسانهای اند که خداوند عزوجل را فراموش نموده اند و روزی هم بیاد آخرت نمی

افتند، زیرا چهارپایان، خداوند عز وجل را به پاکی یاد می کنند. طوری که خداوند فرموده: ﴿تَسْبِحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ (۴۴) الإسراء

«آسمانهای هفت گانه و زمین و هر که او تعالی را در حال ستایش تسبیح می گویند، ولی شما تسبیح آنها را در نمی یابید».

آری! تمام اشیاء به طور حقیقی نه مجازی به تسبیح گفتن خداوند عز وجل ناطق اند ولی بشر این تسبیح آنها را نمی شنوند و نمی فهمند، ابو ذر رضی الله عنه روایت می کند که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگریزه هایی را به دست گرفتند پس صدای تسبیح گفتن آنها همانند آواز زنبور عسل شنیده میشد». برخی مردم چنین اند اگر به آنها از اوامر و هدایات خداوند عز وجل و پیامبرش یاد آوری شود، مانند سنگ بی صدایی، نه میشوند! و نه می فهمند! و نه درک می کند! خداوند عز وجل میفرماید: ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسَوَةً وَإِنَّ مِنْ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا نَعْمَلُونَ﴾ (۷۴) البقرة

«سپس بعد از این واقعه دلهايتان سخت گردید همانند سنگ یا سخت تر از آن، چرا که بعضی از سنگها هستند که از آنها جویباران می شگافد، و پاره ای از آنها می شگافد و آب از آنها بیرون می آید، و برخی از آنها از بیم خدا فرومی ریزد، و خدا از آنچه می کنید، غافل نیست».

به راستی امروز می بینیم که بسیاری از برادران ما بنام مسلمانند و خود را به اسلام نسبت میدهند، ولی دلهای شان تهی و مانند سنگ سخت است و اگر به آنها از دین خداوند عز وجل صحبت نمایی از تو روگردان شده و التفاتی نمیکنند طوری که خداوند عز وجل در مورد آنها می فرماید: ﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ﴾ (۴۹) كَانَهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ (۵۰) فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ

«پس چه شده است آنان را که از اندرز رویگردانند؟ گویی آنان خرابی رَم کرده (گریزان) اند که از تیراندازان گریخته باشند» و به قولی معنای قسوره در آیت به معنای شیر است. ابن عباس رضی الله عنه می فرماید: «چون خراب وحشی شیر را ببینند، می گریزند.....» این گروه مردم نیز از پند و اندرز و مجالس که امور دین در آنان ذکر می شود در فرار اند، طوریکه خراب وحشی شیر را ببیند فرار می نمایند.

نماز

خداوند جل جلاله انسان را آفرید و او را بر همه مخلوقات فضیلت داد. اما، هدف از آفرینش انسان چیست؟ و قبل از اینکه ما را بیافریند، بهشت را با نعمت های گوناگون آفریده که نه چشمی آنرا دیده و نه گوشی چیزی از آن شنیده و نه در ذهن انسانی خطور کرده است، و آنرا همانند عروسی زیب و زینت داده و برای کسیکه مستحق آنست و مهرش را پردازد (و مهرش بسیار ساده است) داده میشود، همچنان خداوند جل جلاله آتش را آفریده و شعله ور گردانیده و آنرا جایگاه همیشگی برای کافران و مشرکان، و عقوبتگاهی برای افراد گنهکار مسلمان آماده ساخته است. چنانکه این دنیا را دارالامتحان و آزمایشگاه برای بشر قرار داده است. پس کسیکه از امتحان کامیاب و موفق بدر آمد، وارد بهشت می شود، و کسیکه در امتحان ناکام شد، وارد دوزخ خواهد شد. و مهمترین مضمونی که از آن مورد امتحان و باز پرس قرار خواهیم گرفت، عبادت است. پس در اینجا سوال خودش را مطرح می نماید که خداوند جل جلاله ما را بخاطر چه آفریده است؟

جواب این سوال را خداوند جل جلاله میدهد طوریکه فرموده: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۝٥٦ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ ۝٥٧﴾

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۝٥٦ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ ۝٥٧﴾

﴿٥٨﴾ الذاریات

«و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا بپرستند، از آنان هیچ رزقی نمی خواهم، و نمی خواهم که مرا خوراک دهند، بی گمان خداوند است که روزی دهنده است.» ستون این عبادت نماز است. پس نماز چیست؟ نماز رابطه میان بنده و خداوند جل جلاله

است، و این رابطه را میتوان به مثال ذیل بیشتر واضح ساخت، مثلاً می خواهیم از طریق تلفون با کسی صحبت نماییم، پس تا وقتی که سیم تلفون فعال است، تماس ما نیز ادامه دارد، اما اگر برق در سیم تلفون قطع گردد، تماس و رابطه ما با جانب مقابل نیز قطع می گردد، نماز در این مثال به مثابه برق در سیم تلفون است، پس اگر بر ادای نمازها در اوقات معینش مداومت و محافظت داشته باشیم، ارتباط و تماس ما با خداوند جل جلاله نیز ادامه خواهد داشت، اما اگر نماز را ترک کرده و در آن سستی نمودیم، آن ارتباط مقدس و مبارک میان ما و خداوند جل جلاله قطع خواهد گردید، اما اگر این ارتباط پاک و مقدس میان ما و خالق بزرگ ادامه یافت، در هر حالت و هر جایی خداوند جل جلاله با ما خواهد بود و دعا و عبادت ما را می پذیرد و اگر نماز را قطع نمودیم ارتباط با خداوند جل جلاله نیز قطع میگردد، و این مصداق فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث قدسی است که امام بخاری و مسلم آنرا روایت نموده اند: خداوند جل جلاله میفرماید: «بنده مؤمن با هیچ چیز محبوبی نزد من، بهتر از فرایض با من نزدیک نمی شود و او با انجام نوافل (عبادتهای غیر واجب) به من نزدیک میشود تا این که من او را دوست بدارم، هنگامی که من او را دوست دارم، من گوش او می شوم که با آن می شنود، و پایش که با آن راه می رود، و اگر از من چیزی بخواهد به او می دهم، و اگر پناه بخواهد پناهش می دهم».

همچنان مصداق فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرموده اند: «کسیکه پیوسته نماز را رعایت کند در روز قیامت برایش نور و برهان و نجات خواهد بود، کسیکه در آن (نماز) کوتاهی کند، در روز قیامت برایش نه نور و نه برهان و نه نجات است. و با قارون و فرعون و هامان و ابی بن خلف یکجا خواهد بود» مسند احمد. و فرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله: «عهد و پیمانی که میان ما و آنها (منافقین) است عبارت از نماز می باشد، و کسیکه آن را ترک نمود، به تحقیق کافر شده است» سنن بیهقی. همچنان آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده اند: «مرز فاصل میان مرد و شرک و کفر ترک نماز است» صحیح مسلم. نماز عهد و پیمان میان ما و خداوند بزرگ است، پس اگر کسی آنرا ترک نموده و یا در ادای آن بی اعتنایی و سهل انگاری نماید در حقیقت عهد و پیمانی را که با خدا بسته بود شکسته و

نقض نموده است، همان است که ارتباط ما با خداوند ﷻ قطع گردیده از مدد و نصرت اوتعالی محروم می شود، و به سبب این عهد شکنی در مصایب و مشکلات دنیوی دچار شده تا اینکه مرگ فرا رسد و در روز آخرت شرمنده و روی سیاه در مقابل خداوند ﷻ قرار خواهد گرفت، در حالیکه توشه با خود نداشته، عذرهای بی جا و بی مورد نیز جایی را نخواهد گرفت و خدای ناخواسته در آتش سرنگون خواهد شد.

دوستان و عزیزان! خداوند متعال بهشت را با نعمت های بیشمار و همیشگی اش بما عرضه نموده تا آنرا در مقابل قیمت ناچیز بخریم و به فضل و احسان و کرم خود قیمت بهشت را آنقدر ارزان و ناچیز تعیین نموده که هرکسی از ما، اعم از زن و مرد، فقیر و غنی، خورد و بزرگ، مریض و صحتمند، مقیم و مسافر، جنگجو و صلح جو می تواند آنرا بپردازد، پس قیمت آن چیست؟ قیمت آن پاره و مقدار زمانی از روز و شب است که در اوقات مختلف نماز های فرض پنجگانه را در خلال آن ادا می نماییم!! کاری که میتوان در زمانی کم و ناچیز آنرا انجام داد و در مقابل آن پر قیمت ترین و عالی ترین متاع هستی را که خداوند بزرگ و توانا آنرا بما عرضه نموده که عبارت از بهشت برین است بدست می آوریم. پس کجاست خریداران؟ کجاست خریداران؟ به به، خریدار کسیست که ارزش و قدر و قیمت این متاع را میدانند و آنرا به ارزان ترین قیمت از خداوند ﷻ می خرد، خوشا بحال کسیکه بر ادای نماز پایدار و استوار بوده و آنرا رعایت می کند، خوشا بحال کسانی که تلاش دارند تا رابطه میان آنها و پروردگار ادامه داشته و هیچگاهی نگسلد. از اینرو کسانی که در ادای نماز های فرضی پنجگانه سستی و بی اعتنائی میکنند و یا در اوقات معین آنرا ادا نکرده و می خوابند، دیده میشود که همچو اشخاص همواره از بیماری های جسمی و روانی شکایت داشته و احياناً حالات عصبی، شدید به آنها پیش می آید و یا بطور همیشه از سر دردی و دیگر مشکلات شکایت دارند، چنین اشخاص وقتیکه به این مرحله تباهی و هلاکت می رسند، ابلیس بر آنها مسلط شده خستگی و تباهی آنها را افزون می گرداند. اما کسانی که به خداوند ﷻ و روز رستاخیز ایمان دارند و نماز را برپا میدارند و زکات مالهای شان را می پردازند و

خداوند ﷻ را بسیار یاد میکنند و به قرآن کریم که ریسمان محکم خداوند ﷻ است چنگ می زنند، خداوند ﷻ در مورد شان می فرماید: ﴿وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهَدْيَ ءَامَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ

بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا ﴿١٣﴾ الجن

«و این که ما چون هدایت (قرآن) را شنیدیم، به آن ایمان آوردیم، پس هرکس به پروردگارش ایمان آورد، او نه از نقصانی بیم دارد و نه از ستمی» پس کسیکه به خداوند ﷻ و روز قیامت ایمان دارد، میداند بلکه یقین کامل دارد که خداوند ﷻ نمازهای پنجگانه را بر ما فرض گردانیده، و بخاطر آن و بخاطر سایر عبادات ما را آفریده است

طوریکه می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ الذاریات

«جن و انسان را نه آفریده ام مگر اینکه مرا پرستش کنند». خداوند ﷻ ما را آفرید تا بدانند در این دنیا کدام یک عمل شایسته انجام میدهد و براساس آن انسان را در آخرت کیفر و پاداش خواهد داد. طوریکه میفرماید: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ

الْغَفُورُ ﴿٢﴾ الملك

«همان - خدایی - که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکو

کارتراست». و میفرماید: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا ﴿٧﴾ الإسراء

«اگر نیکی کنید، به خود نیکویی کرده اید، و اگر بدی کنید پس به خود بد کرده اید».

در آن روز هرچند انسان با اعمال نیک که در دنیا انجام داده بود، بیاید، لیکن نماز را ترک کرده و یا در مورد آن بی اعتنایی نموده باشد، به سبب آن سایر اعمالش برباد رفته و بی ثمر می گردد. بلکه اعمال نیکش را بر چهره اش می زنند، و در میزان حسنات وی چیزی از آن گذاشته نمیشود. پیامبر اکرم ﷺ میفرماید: «اولین عملی که بنده در روز قیامت در مورد آن محاسبه می شود نماز اوست، اگر درست بود بدون شک کامیاب و رستگار گردید و اگر فاسد و نادرست شد همانا هلاک و زیانکار گردید» ترمذی، و در حدیث دیگر به همین معنا آمده که: «اولین عملی که بنده در روز آخرت در مورد آن

محاسبه می شود نماز است، اگر نمازش درست بود پس سایر عملش نیز درست خواهد بود، و اگر نمازش فاسد بود پس سایر عملش نیز فاسد خواهد بود» نسایی

خداوند عز وجل ذات غنی و بی نیاز است، اوتعالی بما و عبادت ما نیازی ندارد، بلکه ما حاجت شدید به نماز و سایر عبادات داریم تا از یکسو دل‌های ما آرام و اطمینان حاصل نماید و از سوی دیگر برکت خداوند عز وجل بر ما و خانواده و اموال ما فرود آمده و رضایت اوتعالی را بدست آوریم و بلاخره به سبب آن، و به رحمت خداوند عز وجل به بهشت وسیع و نعمت های فراوان نایل آییم. خداوند عز وجل میفرماید: ﴿وَمَسْكِنًا طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ التوبة

«نهر های جاری است در آن جاودانه، و نیز خانه های پاک در بهشت های عدن (بی پایان) و خشنودیی از - سوی - الله، بزرگتر است از همه».

خداوند عبادات را برای ما وضع نموده تا بوسیله آن به اوتعالی تقرب بجوییم و از گناهان و خطاهای که همه روزه مرتکب آن میشویم پاک گردیم، نه اینکه اوتعالی از عبادات ما نفعی ببرد. پس نماز روشنی چشمان عارفان، و راحت دل آنهاست، از آن لذت و بهره می برند که هیچ لذتی با آن مقایسه نمیشود، آنها خوشبختی دنیا و آخرت را در نماز جستجو کرده و به آن آرام می گیرند، طوریکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقت فرا رسیدن نماز به بلال رضی الله عنه دستور میدادند تا نماز را برپا نماید و می فرمودند: « ای بلال! با بر پا نمودن نماز ما را راحت ببخش» سنن ابوداود و مسنداحمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز را به نهی تشبیه نموده اند که انسان همه روزه پنج بار در آن غسل نموده و گناهان خویش را پاک می نماید، نماز قلب بنده را از گمان ها و فکر و اندیشه و نگرانی های گوناگون صاف نموده و جلا می بخشد، نماز بمثابة نوری است که دل انسان را در دنیا و قبر و زندگانی برزخی روشن نگهداشته و در روز قیامت چون کلیدی، دروازه های بهشت را برویش باز میکند. با تاسف امروز حالت مردم انسان را در تعجب انداخته و ناراحت می سازد، چه گناهانی و چه بی اعتنایی های نیست که در ادای نماز و سایر عبادات از آنها سر نمی زند! دیده میشود، بعضی ها هنگامیکه وقت نماز فرا می رسد تنبلی و کسالت بر وی غالب شده و

نماز را ترک نموده و یا از وقت معین آن تأخیر می نمایند، اما وقتی که وقت غذا فرا رسیده و دسترخوان هموار گردید با نشاط و اشتهای صاف بر دسترخوان نشسته و به خوردن شروع میکند تا که سرد نشود، در این حالت نه خواب بر وی غلبه میکند و نه کسالت و نه تنبلی!! چنانکه در وقت نماز بر وی غلبه نموده بود، و بعد از تناول غذا متباقی اوقات خود را در تماشای کانال های فضایی، فوتبال و یا هم در تفریح گاه ها و خوشگذرانی سرگرم نموده نه خسته می شود و نه از مرض شکایت میکند، اما اگر بخاطر ادای نماز که چند دقیقه را در بر میگیرد، فرا خوانده شود، در همچو حالت وی ناتوان، معذور و مریض است، این مسکین نمیداند که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ از حرکات و سکنت وی آگاه بوده و شاید وی را دچار امراضی نماید که هرگز شفایاب نخواهد شد. چنین اشخاص باید بدانند که مداومت بر گناه و تنبلی در ادای فرایض، بخصوص نماز، خداوند را خشمگین نموده و مهر را بر دل های شان خواهد زد. طوریکه خداوند جَلَّ جَلَلُهُ در وصف منافقان فرموده است: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۸﴾ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يُخَدِّعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿۹﴾ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۰﴾ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿البقرة﴾

«آنان با خدا و کسانی که ایمان آورده اند نیرنگ می کنند، حال آنکه فریب نمی دهند مگر خودشان را، ولی درک نمیکنند، در دل های شان بیماری است و خدا بیماری شان را افزایش بخشید، و به کیفر دروغی که میگفتند عذابی درد ناک در پیش دارند».

کسانیکه از ادای نماز های فرضی با پیش نمودن عذر ها و بهانه ها شان خالی میکنند، در حالیکه بخاطر آن آفریده شده اند، برای آنها مثال های زنده و روشنی از سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مردمان صالح و نیکوکار صدر اسلام پیشکش می کنیم تا بدانند که آنها تا چه اندازه بر ادای نماز ها حرص شدید و تلاش می ورزیدند، زیرا آنها اهمیت و مقام نماز را درک نموده و میدانستند که یگانه راه خشنودی پروردگار بزرگ پابندی بنده به نماز هاست. روایت شده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شبانه بخاطر تهجد برخاسته و بسیار نماز می گزاردند

تا بدانجا که پاهایشان متورم می شد، عایشه رضی الله عنها به ایشان گفت: آیا جز این است که خدای عزوجل گناهان نخستین و واپسین را بر شما آمرزیده است؟ یعنی چرا اینقدر بر خود فشار می آورید؟ فرمودند: «آیا بنده شکر گزاری نباشم؟» متفق علیه و عمر فاروق رضی الله عنه مثال شگفت انگیزی را به امت اسلامی گذاشته که حواس انسان را به لرزه در آورده و قلبها را از ترس و عظمت خداوند جل جلاله نرم می گرداند. وی هنگامیکه در اثنای نماز صبح زخمی گردید، یک رکعت نمازش باقی ماند، زیرا به سبب خون ریزی بسیار بی هوش شده و از حال رفته بود، و او را بر سر شانه ها بخانه اش بردند و قتیکه به هوش آمد فرمود: آیا نمازم را خواندم؟ گفته شد: یک رکعت تان باقی مانده. سپس برخاست تا نماز را ادا نماید لیکن به سبب خونریزی شدید بی هوش شده افتید، سپس ایستاد و نماز را آغاز کرد لیکن باز هم بی هوش شده افتید، بار دیگر برخاست و نماز را ادا نمود سپس فرمود: خدا را شکر می کنم که مرا توفیق داد تا نمازم را به اتمام رسانم. منظری دیگر: یکی از تابعین بنام ثابت بن عامر بن عبدالله بن الزبیر رضی الله عنه، در حالیکه از بیماری شدید شکایت داشت و قتیکه اذان شام را شنید به فرزندان خود فرمود: مرا به مسجد ببرید، گفتند: تو بیماری، نمازت را در جای ادا کن زیرا خداوند جل جلاله ترا معذور ساخته، گفت: لاله الاالله، چگونه ندای - حی علی الصلاة و حی علی الفلاح - را بشنوم سپس حضور نیابم؟! بخداوند سوگند مرا حتماً به مسجد ببرید، فرزندان او را به مسجد بردند، هنگامیکه سر خود را به آخرین سجده در نماز شام بر زمین گذاشت، خداوند جل جلاله روحش را قبض کرد، این مرد صالح تابعی همواره بعد از نماز فجر از خداوند جل جلاله می خواست که خداوندا! از تو مرگ نیکو می خواهم، گفته شده: مرگ نیکو چگونه است؟ فرمود: مرگ نیکو آنست که خداوند جل جلاله روحم را در وقت سجده قبض نماید، همان بود که خداوند جل جلاله دعایش را پذیرفت و در حالت سجده روحش را قبض نمود. طوریکه ثابت است همه عباداتی که خداوند جل جلاله آنها را بر ما فرض گردانیده نظربه بعضی عذرها و یا اوقات اضطراری، میتوان ادا نمودن آنها را به تعویق انداخت و یا هم از آن در گذشت مگر نماز. بطور مثال:

۱- زکات بر مردمان ناتوان و فقیر واجب نیست.
 ۲- یا روزه را میتوان نظر به بعضی اعذار مانند بیماری یا سفر به تاخیر انداخت، بلکه امکان دارد در عوض آن به مساکین طعام داده شود، مانند اشخاصیکه به مریضی طویل المدت مبتلا اند و بزرگسالان ناتوان.

۳- همچنان حج بر مردمانی که توان رفتن به حج را ندارند واجب نیست.
 اما نماز نظر به مقام و منزلت و تأکید جدی شریعت که بر ادای آن نموده و پایه از پایه های دین بشمار رفته و در عین وقت امر خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بجا میشود، هیچ نوع عذری ادای آنرا از مسلمان ساقط کرده نمیتواند، مگر کسانی که اهلیت آنرا ندارند مانند: اطفال، افراد فاقد عقل، زنانی که در عادت ماهانه (حیض) و یا بعد از ولادت (نفاس) می باشند. خداوند متعال نماز های فرضی را در حالت اضطراری مانند ترس و مقابله با دشمن از مسلمانان ساقط نکرده و حتی تأخیر آنرا جواز نداده است. چنانکه می فرماید: ﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْاَوْسَطَىٰ وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَنِينًا ۗ﴾ (۲۳۸) فَإِنْ خِفْتُمْ فِرَاجًا ۙ أَوْ رُكْبَانًا ۙ ﴿۲۳۹﴾ البقرة

«بر نماز ها مواظبت کنید بویژه نماز میانه (عصر) و برای خداوند فروتنانه بایستید، ولی اگر بیمناک بودید، پیاده یا سواره نماز گزارید».

همچنان فرموده اوتعالی: ﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلَنْفُحًا طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ مَّعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِن وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ ۗ وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً ۗ﴾ (النساء ۱۰۲)

«و چون در میان مؤمنان بودی و برایشان نماز برپا داشتی، پس باید گروهی از ایشان با تو بایستند، و باید سلاح های خود را نیز بگیرند، پس چون به سجده روند آن گروه دیگر باید که پشت سر قرار گیرند، و باید که آن گروه دیگر که هنوز نماز نخوانده، بیاید پس با تو نماز خوانند و باید که بگیرند- این گروه- احتیاط خود را و سلاح های خود را بر

گیرند، کافران آرزو دارند که شما از سلاحها و ساز و برگ خویش غافل شوید، پس یکباره بر شما حمله کنند». چنانکه خداوند عز وجل به فضل و کرم و رحمت خود، عذری را بما نگذاشته تا نماز را از وقت معینش به تأخیر انداخته و یا در ادای آن اهمال نماییم، همچنان هیچ کسی را جز به اندازه توانایی اش مکلف نمی سازد، طوریکه میفرماید: ﴿وَمَا

جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ۗ الْحَج: ۷۸

«در دین هیچ حرجی (دشواری و سختی) بر شما قرار ندارد». از اینرو هرگاه شخص آبی نیافت تا با آن وضو و یا غسل نماید و یا اینکه آب بوی ضرر می رساند و یا هم بسبب هوای سرد یا وجود زخم در بدنش از آب استفاده نتوانست پس در این صورت میتواند تیمم کند، همچنان اگر شخصی بسبب بیماری یا عذری ایستاده نماز را ادا نمی توانست، میتواند نشسته نماز بخواند، و اگر نشسته نتوانست پس می تواند خوابیده به پهلو یا راستش روی به قبله با اشاره سر نماز را ادا کند و اگر به پهلو هم برایش دشوار بود پس در همان حالتی که قرار دارد با اشاره مژه های چشم، حرکات نماز را ادا کند، مهم اینست که نماز را به هر طریقه که ممکن است بجا آورد تا وقتیکه حواس و ادراک دارد، حتی اگر در وقت جان کندن هم باشد و عقل و هوشش فعال باشد باید نماز را به اندازه توان خود ادا نماید. طوریکه در قصه عمر فاروق رضی الله عنه گذشت. و از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که می فرمود: در عهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخص بیمار در حالیکه بین دو نفر قرار داشت و آهسته آهسته به مسجد آورده و در صف نماز گزاران قرار داده میشد. آنها رستگاران و نجات یافتگان واقعی بودند، پس خداوند بزرگ و توانا پاک و منزّه بوده و چقدر بارحم است و چقدر ذات صبور است و ما را مهلت می دهد تا توبه نموده و خود را اصلاح سازیم و بسویش برگردیم، لیکن چه وقت؟ آیا وقتی که به جان کندن برسیم؟ ای بنده ناسپاس و منکر از نعمت های خدا! به خود بیا و راه خدا را در پیش بگیر قبل از اینکه عمل صالح پذیرفته نشود، ای بنده ناسپاس! وقتیکه به خوردن طعام خواسته شویی، در حالیکه طعام را همان خداوند عز وجل بتو روزی داده، با چه شتاب و نشاط و طمع بسویش رفته و شکمت را پر نموده و شکر خدا را هم بجا نمی آوری! اما وقتیکه به فلاح و

کامیابی و رستگاری دنیا و آخرت دعوت می شویی، سستی و کسالت در تو رونما شده، نه کامیابی را می خواهی و نه رستگاری را! خداوند قادر و توانا ما را تنها بخاطر خوردن و نوشیدن نیافریده، و اگر چنین می بود پس ما نیز مانند حیوانات غیر مکلف بوده و تنها خوردن و نوشیدن و چریدن کار ما می بود و یا اینکه مانند کافران میبودیم که خداوند عز و جلاله در وصف شان فرموده: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَنَّوْنَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْآلِهَتُمْ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ ۗ﴾ (۱۲)

محمد

«و حال آنکه کسانی که کافر شده اند، بهره برمی گیرند و می خورند، چنانکه چهارپایان می خورند. ولی جایگاه آنها آتش است». لیکن خداوند انسان را بخاطر عبادت خود آفریده و بر بیشتر مخلوقات وی را فضیلت داده، نعمت های گوناگون و غذا های لذیذ را بخاطری بجا روزی داده تا خود را تقویت نموده و آماده عبادت و طاعت اوتعالی گردیم. بویژه فرایض، که بدون انجام آن نمیتوان خود را مسلمان نامید، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: «سنگین ترین نماز بر منافقان، نماز صبح و خفتن است، و اگر آنها میدانستند که چه پاداشی در آندوست، با چهار دست و پا بر ادای آن می شتافتند» اصحاب سنن و بخاری. راست فرمودید ای پیامبرگرامی ما. پس درود فراوان بر شما و اهل بیت شما و یاران پاک شما باد، و ما در جواب به فرموده پروردگار مهربان و رؤف خود که فرموده است: ﴿وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (۶۱) بگویم «و مرا بپرستید و این است راه راست» می گویم: پاک و منزهی ای پروردگار و آفریدگار و ما بنده گان توایم، ترا می پرستیم و به تو روی می آوریم و از تو می خواهیم و اینرا میدانیم که به ما و عبادت ما و به همه کائنات نیازی نداری، ما اجر و پاداش نماز و سایر عبادات را از بارگاه تو خواهیم، زیرا تو بر ما منت گذاشتی و راه های بی شمار را بخاطر تقرب به خودت بجا نشان داده و موفق گردانیده ای، تو بر ما فضل و کرمت را ارزانی داشتی زیرا خیر و صلاح ما را اراده کردی و همه خیر و صلاح و خوبی های خورد و بزرگ از تو و از جانب تو و بدست توست، و ما میدانیم که رضایت توست که ما را در زمره بندگان عابد و ذاکر خود داخل نموده ای، و

هرکه نایل به این شرف بزرگ، شرف بندگی تو گردد، بدون شک نصیب وافر و بزرگی را بدست آورده است.

قضای نماز های فوت شده

در این جا مناسب می بینیم مسئله را روشن سازیم که اکثریت با آن روبرو اند و میگویند: کسیکه نماز های فرضی را در زمانه های گذشته ترک نموده سپس توبه نموده و خداوند ﷻ بوی استقامت در دین نصیب نموده، چنین اشخاص باید قضای نماز های فوت شده را همه روزه با هر نماز فرضی پنج وقت ادا نمایند. (یعنی هر نماز فرضی را دو بار بخوانند) در جواب آنها به توفیق خداوند ﷻ میگوییم: از اقوال و آرای علماء و مجتهدان صحابه و تابعین و علمای صدر اسلام ثابت است که نماز های فرضی فوت شده قضا ندارد، مگر در دو حالت: در حالت خواب و فراموشی. و آن هم در حالات محدود، مانند فوت شدن یک یا دو نماز، و یا نماز های یک شبانه روز بطور کامل، به شرطیکه به سببی از اسباب شرعی از وی فوت شده باشد، نه قصداً. بدلیل فرموده پیامبر ﷺ: «تفریط در خواب نیست، بلکه تفریط در بیداری است. پس هرکس نمازی را فراموش کند یا به خواب برود و نمازش را نخوانده باشد، کفاره آن اینست که هرگاه به یادش آمده آن را بخواند» اصحاب سنن

اما کسیکه نماز فرضی را در حیاتش قصداً یا از روی نادانی و یا ندانستن اهمیت و وجوب آن، ترک کرده بود، در این مورد آرا و نظریات برخی از علمای برجسته را خدمت تان پیشکش می نمایم: ابن تیمه رحمته الله علیه فرموده: (بر ترک کننده نماز فرضی قضایی نیست و نه صحیح شمرده میشود بلکه باید نماز های نفلی بسیار بخواند).

ابن حزم رحمته الله علیه می فرماید: (کسیکه نمازش را قصداً ترک کرد تا اینکه وقت معین آن خارج شد قضای آن نماز بر وی لازم نمی گردد و اگر قضای آنرا بیاورد مانند کسی است که نماز را قبل از دخول وقتش خوانده باشد، چنین اشخاص باید نماز های نفلی بسیار بخوانند) همچنان می افزاید: (و اگر بر کسیکه نماز را قصداً تا خروج وقت آن ترک کند،

قضایای واجب می بود خداوند متعال و رسول او ﷺ از ذکر آن غفلت نمی کردند و خداوند ﷻ آنها را در قرآن وعده شکنجه نمی داد. طوری که میفرماید: ﴿خَلَفَ مِنْ بَدْرِهِمْ خَلْفٌ

أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا ۝۵۹﴾ مریم

«آن گاه پس از آنان جانشینانی - ناخلف - به جای ماندند که نماز را تباه ساخته و از شهوات پیروی کردند پس به زودی با زیان و ناکامی روبرو می شوند». ما نیز مانند ابن حزم رَحِمَهُ اللهُ می گوئیم: اگر برکسانیکه نمازها را قصداً ترک کرده تا اینکه وقتش خارج گردد، قضایای مشروع میبود پس کار مردمان بیخرد این امت بسیار آسان میشد و هرکس میتوانست از دستور خداوند ﷻ سرپیچی نموده و هر وقتی که دلش خواست نماز بگزارد.

خداوند ﷻ میفرماید: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا ۝۱۰۳﴾ النساء

«نماز بر مؤمنان در وقت معین شده ای فرض است».

همچنان هر کس میتوانست با سنت پیامبر اکرم ﷺ مخالفت ورزد. ایشان در مورد مردانی که در نماز جماعت حاضر نشده و نماز را در خانه های شان می خوانند، فرموده اند: (قصدم کردم که دستور دهم تا هیزم جمع کنند، سپس به گفتن اذان و اقامه نماز امرکنم، آنگاه مردی را مأمور کنم تا برای مردم امامت کند، سپس بسوی مردمانی بروم که در نماز جماعت حاضر نشده اند، و خانه هایشان را بر سر آنها بسوزانم) متفق علیه

همچنان اگر قضای نمازهای فوت شده قصدی جایز می بود، کار آسان شده، هرکسی میتوانست نماز را قصداً ترک کرده و بگوید: بعدها قضایش را بجا می آورم، و از سوی

دیگر حکم فرموده خداوند ﷻ که فرموده: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا

۝۱۰۳﴾ النساء

«نماز بر مؤمنان در وقت معین شده ای فرض است». معطل و منتفی شده و لغو می گردید. پس باید بدانیم که کسیکه در زمان قبل نمازهای فرضی را ترک کرده سپس توبه نموده است، پس توبه وی گناهان پیشین او را محو میکند. بدلیل فرموده خداوند ﷻ:

﴿خَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيَاً ﴿٥٩﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ﴿٦٠﴾﴾ مریم

«آن گاه پس از آن جانشینانی - ناخلف - به جای ماندند که نماز را تباه ساخته و از شهوات پیروی کردند پس بزودی با زیان و ناکامی رو در رو شوند. مگر آنان که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند پس آن گروه به بهشت در می آیند و هیچ ستمی برایشان نخواهد شد».

یعنی کسیکه توبه کرده و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد پس هرگز از جانب خداوند ﷻ ناکام و نا امید نمیشود، لیکن بروی لازم است اعمال صالح بسیار انجام داده و نماز های نفلی بخواند و خداوند ﷻ را بسیار یاد کند، زیرا حسنات بدی ها را محو و نابود میکند. بر این مسأله جمعی بسیاری از صحابه، از جمله عمر فاروق رضی الله عنه و پسرش عبدالله رضی الله عنه و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه و سلمان فارسی رضی الله عنه اتفاق نظر دارند، همچنان امام احمد بن حنبل و ابن تیمیه و غیره علمای برجسته و بارز اسلام به آن فتوا داده اند. اما آن عده علمای سابق و حاضر که خلاف این مسأله فتوا داده اند، کدام دلیلی از کتاب و سنت و یا اجماع و یا قیاس نیاورده اند.

* بطلان فتوای یکی از علماء که گفته است: روزه دار اگر نماز نخواند پاداش روزه اش را میگیرد: طوریکه ملاحظه می گردد در بسیاری کشور های اسلامی امروزی برخی از مسلمانان ماه مبارک رمضان را عادتاً با سایر مسلمانان جامعه خود روزه میگیرند، لیکن نه نماز فرضی و نه نفلی می خوانند، از دیر زمانی در جستجوی اسباب این پدیده زشت در میان مسلمانان بودم، تا اینکه در این اواخر کتابی بدستم آمد که در آن فتاوی یکی از علمای معروف عصر حاضر در مسایل دینی نگاشته شده بود، این عالم چند سال قبل وفات نموده و از خداوند ﷻ می خواهیم که وی را با ما یکجا بیامرزد. ما متن این فتوای خطرناک را که در حق امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جفای بزرگ را روا داشته خدمت خوانندگان عرض میداریم، زیرا لغزش عالم سبب گمراهی هزاران مسلمان میگردد **وَالْأَسْوَلُ وَالْأَقْوَمُ** **الْأَبَالَهُ**. این فتوا در پاسخ به سوال یکی از مردمان عوام صادر گردیده که چنین است: آیا

خداوند عَلَّاهُ روزه شخصی را که در ادای نماز های فرضی بی اعتنایی میکند می پذیرد؟ یا اینکه عبادات باهم مرتبط و پیوسته اند؟ این عالم چنین پاسخ میگوید: هر عملی را که انسان انجام میدهد ثواب و پاداش آنرا می گیرد، و کسیکه آنرا انجام ندهد پس بسبب ترک آن مورد عقوبت قرار میگیرد، و قتیکه ما این شخص بی اعتنا را به نماز دعوت میکنیم، در واقع به انجام یک عمل وی را دعوت داده ایم، اما دیگر طاعاتی و عباداتی که انجام میدهد، اجر و پاداش آنرا میگیرد؟!

ما به این عالم می گویم: خداوند عَلَّاهُ تو و ما را ببخشد، در واقع بر خداوند عَلَّاهُ و پیامبرش صَلَّاهُ دروغ و افتراء بسته ای، و به سبب این فتوایت بسیاری مردمان بیخبر را گمراه نموده ای، زیرا عوام از اشخاصی امثال خودت فتوا می طلبند و مسؤلیت آنها بر گردن تو بود، لیکن تو با همچو فتوای باطلت، بدون اینکه خطر و ضرر آنرا در نظر گرفته باشی، مردمان بسیاری از امت پیامبر صَلَّاهُ را به بی راهه برده ای، خودت خطر و ضرر این فتوا را درک نکرده در واقع به نماز، به پایه اساسی دین توهین نموده بدون دلیل و حجت، عقاید مردمان بیچاره نا آگاه را فاسد نمودی، آیا ندانستی که کتاب ترا میلیونها شخص مطالعه کرده و به فتوایت عمل خواهند کرد، سبحان الله، از بدی های اعمال و شرور نفسها و لغزش های خویش در دین خدا و در سنت مطهر پیامبر صَلَّاهُ به خداوند عَلَّاهُ پناه می بریم، خداوند آنحضرت صَلَّاهُ را بخاطر راهنمایی و هدایت مردم از کفر و شرک و گمراهی فرستاده است، و همه امور را در قرآن کریم و بوسیله آنحضرت صَلَّاهُ به مردم آشکار و واضح ساخته است طوری که میفرماید: ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخِطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبِطُونَ ﴿٤٨﴾ بَلْ هُوَ آيَاتٌ يَبَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ﴿٤٩﴾ العنكبوت

«و نبودی که قبل از آن هیچ کتابی را بخوانی و نه آن را با دست خود می نوشتی، و گرنه باطل اندیشان حتماً به شک می افتادند، بلکه آن(قرآن) آیاتی روشن در سینه های کسانی است که دانش داده شده اند و جز ستمگران آیات ما را انکار نمی کنند». اما در مورد

سنت مطهر، آنحضرت صلی الله علیه و آله چنین فرموده اند: «من در میان شما چیزی را گذاشتم که اگر به آن چنگ زنی هرگز گمراه نمی شوید، کتاب خدا» صحیح مسلم واصحاب سنن همچنان آنحضرت صلی الله علیه و آله در حجه الوداع فرمودند: «شما را بر سر راه روشنی گذاشتم که شب آن مانند روزش بوده و جز مردمان هلاک شده از آن منحرف نمی شود» ابن ماجه و مسند احمد. خداوند ترا عفو کند، چگونه فرزندان امت محمد صلی الله علیه و آله بویژه عوام آنان را به ترک فرائض تشویق می نماید؟ معنای سخت اینست: (باکی نیست اگر نمازهای فرضی را نخوانید، زیرا سایر اعمال نیک شما نزد خداوند جل جلاله پذیرفته شده و شما را از آتش دوزخ نجات میدهد، پس از ترک نمودن نماز نهراسید!! سبحان الله، لاحول ولاقوة الا بالله، این مصیبت، بزرگتر از هر مصیبت دیگری بوده و فتنه بزرگی است که یکی از علمای اسلامی باطل اندیش بر خاسته و مردم را به ترک نمودن نماز توصیه میکند.

آری! پروردگار ما ترازوی عدل خویش را در روز قیامت برپا خواهد داشت و هرکس در دنیا به اندازه ذره ای از عمل خیر و شر انجام داده باشد آن را می بیند، خداوند جل جلاله اعمال نیک و پسندیده را از پرهیزگاران و متقیان می پذیرد، پس آیا انسان پرهیزگار نماز را قصداً ترک می کند؟! و آیا به چنین شخص گفته خواهد شد سایر اعمال خیر تو پذیرفته شده و در مورد نماز هایت محاسبه نمی شوی! پیامبر صلی الله علیه و آله بما خبر داده کسیکه نماز را قصداً ترک کرده باشد سایر اعمال نیک او بر چهره اش زده خواهد شد و پذیرفته نمیشود، زیرا نماز پایه دین بوده و بدون آن دین پایدار و استوار نمی ماند، از سوی دیگر علمای اسلام اجماع دارند کسیکه نماز را قصداً ترک کند و یا آنرا انکار نماید از دایره اسلام خارج می گردد. و طوریکه واضح است، روزه و زکات حج و هیچگونه عمل نیک و خیر از کافر پذیرفته نمیشود، زیرا وی فاقد رکن اساسی اسلام (نماز) است.

چنانکه خداوند جل جلاله میفرماید: ﴿ قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿۵۳﴾ وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ. وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهِونَ ﴿۵۴﴾ التوبة

«بگو: چه با رغبت انفاق کنید، چه با بی میلی، هرگز از شما پذیرفته نمی شود، چرا که شما قومی فاسق بوده اید، و هیچ چیز مانع پذیرفته شدن انفاقهای آنان نشد جز این که به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و جز با حال کسالت به نماز نمی آیند و انفاق نمی کنند - اموال شان را - جز با کراهت».

وقتیکه خداوند آن عده مردمانی را که باتنبلی و کسالت بنماز حاضر می شوند، کافر به خدا و پیامبرشمرده. پس ای مفتی عزیز! چگونه خداوند من و ترا ببخشد در حالیکه مردم را به ترک نماز بطور قصدی فتوا می‌دهیم؟ طوریکه در پاسخ به سوال کننده ارایه نموده ای؟ و در مورد حدیث پیامبر اکرم چه می گویی که فرموده اند: « قطعاً اولین چیزی که بنده در روز قیامت در باره آن مورد محاسبه قرار میگیرد، نماز وی است پس اگر نماز وی درست و برابر بود، حقا که رستگار شده است، و اگر نماز وی فاسد و تباه بود، حقا که ناکام و زیانمند گشته است» اصحاب سنن همچنان در مورد این حدیث شریف چه می گویی: « نماز های پنج گانه و جمعه تا جمعه و رمضان تا رمضان محو کننده گناهانی اند - که در بین آنها بوقوع پیوسته، مادامیکه از گناهان کبیره دوری جسته شود» صحیح مسلم. این حدیث ثابت نمود که آنحضرت صلی الله علیه و آله شرط گذاشته اند کسی که از یک رمضان تا رمضان دیگر مرتکب گناهان کبیره نشود، گناهان صغیره را که در بین آن بوقوع پیوسته خداوند جل جلاله محو میکند، حالا گناهی بزرگتر از ترک نماز وجود دارد؟ نماز عبادت‌یست که با ترک آن انسان از دایره اسلام خارج میگردد، طوریکه در مقدمه این بخش فرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله را ذکر نمودیم « عهد و پیمانی که میان ما و آنها (منافقان) است عبارت از نماز میباشد و کسیکه آنرا ترک نمود یقیناً کافر شده است» ترمذی. همچنان فرموده اند: « مرز فاصل میان مرد و کفر و شرک ترک نماز است» صحیح مسلم

این بود نکته مهمی که قصد عرض آنرا بخاطر رضامندی خداوند داشتم، پس اگر درست گفته باشم از توفیق خداوند است و اگر لغزش و اشتباه باشد از جانب نفسم است. و آرزو دارم خداوند مرا مورد عفو و بخشش خود قرار داده و از شرور نفسها و بدی کردارهای مان بوی پناه می بریم. خداوندا! به تو روی آورده و از تو آرزوی عفو

داریم چرا که ذات بخشنده و مهربانی. و صلی الله علی نبینا محمد وعلی آله و صحبه و سلم تسلیماً کثیراً.

**هرگاه خداوند قومی را دوست بدارد
آنها را آزمایش میکند**

بسم الله الرحمن الرحيم

هرگاه خداوند قومی را دوست بدارد، آنها را آزمایش میکند

حمد و ثنا خدایی را است که بهترین پیامبران خود را بسوی ما فرستاد و کتابی را با ایشان ﷺ فرو فرستاد که مردم را تا روز رستاخیز راهبر و رهنماست، در آن دلایل آشکاریست که حق را از باطل جدا ساخت. خداوند بزرگ را شکر گزاریم که ما را در زمره امت محمد مصطفی ﷺ قرار داد. بهترین امتی که برای مردم بیرون آورده شده، که به معروف امر میکند و از منکر نهی می نماید، و به خدا ایمان دارد. الهی! ثنا و ستایش زیاد از آن توست، ستایش به پُری آسمانها و پُری زمین و آنچه میان آن دو است و پُری آنچه می خواهی از هر چیزی که بعد از آن است، تو سزاوار مدح و بزرگواری هستی، ستایش از آن خداست تا وقتی که خشنود گردد، و شکر گزار اویم هرگاه از ما راضی گردد، و گواهی میدهیم که خدای برحق جز اوتعالی وجود نداشته و شریکی ندارد، این شهادت را میدهیم و بوسیله آن امید داریم تا از عذاب دوزخ نجات یابیم، روزیکه هیچ مال و فرزند سودی نمیدهد مگر کسی که دل پاک و پیراسته- از کفر و نفاق- به نزد خدا بیاورد و درود فراوان بر حضرت محمد مصطفی ﷺ و اهل بیت پاک و یاران بزرگوار شان و کسانی که پیرو آنها تا روز قیامت اند، باد. اما بعد

حمد و ثنا خداوندی را است که رحمت او را بیاد آوردیم و ما را در زمره آزموده شدگان قرار داد، به راستی که آزمایش خداوندی نعمتیست از جانب اوتعالی که قدر و لذت آنرا جز مردمان پرهیزگار و مؤمن کسی دیگر درک نمیتواند، پس برادران هم دین و هم عقیده ام از خداوند بترسید و با صابران و از جمله صابران باشید، چرا که صابران، مزد خود را کامل و بی حساب می برند. روایت است که به سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفته شد: تو مردی مستجاب دعوت هستی و تنها برای مردم دعا می کنی، پس چرا برای خود دعا نمی کنی تا خداوند ﷻ روشنی و دید چشمانت را بتو برگرداند؟ فرمود: «قضا و قدر خداوند در نزد من بهتر از دید چشمانم است، زیرا درجه رضایت بلندتر از هر چیزی دیگر

است» به راستی که مردمانی کم به این مرتبه بزرگ، و ایمان کامل، و صبر عظیم نایل می آیند.

روزی سعد رضی الله عنه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: چه کسانی مورد آزمایش شدید قرار میگیرند؟ فرمودند: «سخت ترین مردم در ابتلا انبیا هستند، سپس صالحان و سپس بهترین آنها به حسب مراتب شان. لذا انسان بر حسب دین خویش مورد آزمایش قرار می گیرد پس اگر در دینش صلابتی بود، در ابتلایش افزوده میشود، بلا و مصیبت تا وقتی بر بعضی اشخاص فرو می آید تا اینکه بر روی زمین راه می روند ولی گناهی بدوش شان نمی ماند» سنن ابن ماجه. یعنی مصایب و بلاها، گناهان شان را در دنیا محو و نابود سازخته و پاک از دنیا می روند. پس مژده باد به کسانی که در این دنیا با مصایب و بلاها و رنجها مورد آزمایش خداوند جل جلاله قرار می گیرند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همواره با اصحاب کرام در باره پاداش و ثواب و فضیلت و مقام چنان مردمان صحبت نموده می فرمودند: « هرگاه خداوند جل جلاله مردمی را دوست بدارد آنها را مورد آزمایش قرار میدهد» مسند احمد. بعد از آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله جهان را ترک گفته و به رفیق اعلی پیوستند، یاران ایشان به آمدن مصیبت و آفت و غمها یکدیگر شان را مژده میدادند، و اگر بر یکی از آنها سالی کامل میگذشت و مبتلا به مرض یا مصیبت یا آفتی نمیشد، و یا اینکه در مالش خساره وارد نمی شد و یا فرزندی وی نمی مرد، شبها را به آشفتگی و نگرانی میگذاشتند که چگونه یک سال کامل بر وی گذشت و او در یک حالت قرار دارد، آنها بیم از آن داشتند که مبادا خداوند جل جلاله از حفظ و حمایت آنها دست کشیده و یا آنها را دوست ندارد. زیرا پیامبر گرامی شان به آنها تأکید ورزیده بودند که اگر خداوند جل جلاله کسی را دوست بدارد وی را با مصایب و رنجها می آزمايد، بنابراین هنگام فرود آمدن بلا و مصیبت خوشوقت شده و دیگران را مژده میدادند. پس برادر و خواهر عزیز! خوب بیاندیش و دقت نما که ما کجا و آن راد مردان و پیشتازان کجا؟ اگر بر یکی از ما بلا یا مصیبتی پیش آید، بی صبر و بیتاب شده از بی طاقتی حواس خود را از دست داده و حالت روانی ما دگرگون می شود. و شکوه و ناله و شکایت ما دنیا را فرا گرفته ملامتی را بر کسانی می افکنیم که بر ما ظلم

و ستم نموده است. و قضا و قدر خداوندی را که قبل از آمدن ما بدنیا نوشته شده، فراموش می نمایم، در چنین حالت شیطان بر ما غالب شده اینرا فراموش میکنیم که همه امور به امر و ارادهٔ مولای سبحان صورت پذیرفته است، هرچند که اسباب و بواعث آن متنوع و متعدد بوده است، و همچنن فرمودهٔ خداوند عز و جل را فراموش می نمایم که فرموده:

﴿ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۲۲﴾ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ ﴿۲۳﴾ الْحَدِيدِ

«هیچ مصیبتی در زمین نمی رسد و- به شما هیچ مصیبتی نمی رسد- نه در جانهای شما مگر آن که در کتابی ثبت است پیش از آنکه آن را بیافرینیم، بی گمان این کار بر خداوند عز و جل آسان است تا بر آنچه از دست شما رفت، اندوه نخورید و تا به آنچه به شما عطا کرد شادمان نشوید».

زیرا این دنیا به زودی از دست می رود. پس هر چیزی که به زودی از دست برود، شایستهٔ آن نیست که بخاطر حصول آن شادمان شویم، یا در وقت از دست رفتن آن اندوه بخوریم، با در نظر داشت این حقیقت که همه چیز به قضا و قدر خداوند عز و جل وابسته بوده و اوتعالی آنرا پنجاه هزار سال قبل از آفرینش آسمانها و زمین در لوح محفوظ نوشته است، در حقیقت اولین چیزی را که خداوند عز و جل آفرید قلم بود، سپس فرمود: بنویس. قلم گفت: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس آنچه را که از عمل، یا اثر، یا رزق یا اجلی روی میدهد، پس قلم آنچه را که از همان روز تا روز قیامت روی میدهد، نوشت. سپس بر قلم مهر نهاده شد و دیگر تا روز قیامت سخن نگفت، پس آنچه در مورد هر یک ما نوشته شده که باید بما نرسد نمی رسد، و آنچه که در مورد ما نوشته شده که باید برسد، حتماً رسیدنی است. زیرا قلمها برداشته شده و صحیفه ها خشک گردیده است.

دوستان و عزیزان! چنان که همه می دانیم، گاهی مصایب و بلاها و پریشانی های گوناگون و پی درپی، چنان انسان را از هر طرف احاطه می کند که گمان می برد دیگر راهی جز هلاکت نمانده و نابودی خود و زندگی را در مقابل دوچشم خویش مشاهده میکند، ولی ناگهان همه غصه و غم به خوشی مبدل گشته و از هر جانب آسانی و

گشادگی روی می آورد. در این فرموده خداوند عَلَّامٌ دقت نمائید: ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ

مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۵۶﴾ الاعراف

«بی گمان رحمت خدا به نیکو کاران نزدیک است». چگونه خداوند عَلَّامٌ با رحمت و رأفت و مهربانی خویش به بندگان شایسته و نیکوکار و صابر، و تسلیم به قضا و قدر الهی نزدیک بوده به هر پیمانۀ مصایب و پریشانی بر بنده نازل گردد و همه دروازه ها را در مقابل خود مسدود بیند، لیکن رحمت و مهربانی خداوند عَلَّامٌ بطور ناگهانی وی را فرا گرفته از امور دشوار و مهلک او را نجات می بخشد. طوریکه شاعری در این مورد ابیاتی سروده که معنایش چنین است:

شاید مصیبت بر جوانی فرود آید که وی را در تنگنا قرار دهد لیکن راه نجات آن در نزد خداوند است، مصایب چنان شدت گرفت و مرا در خود پیچید، که گمان کردم دیگر راهی نجات نیست، لیکن همه دشواری و تنگی به پایان رسید. خداوند متعال

میفرماید: ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ، ﴿۱۱﴾ التَّغَابُنِ

«و هر کس به خداوند ایمان آورد، قلبش را هدایت بخشد». پس زمانی انسان قادر به تحمل مصایب و پایدار و صبور می ماند که به خداوند ایمان و باور داشته و بر او تعالی توکل نموده به روز قیامت و قضا و قدر چه خیر و چه شر، یقین کامل داشته باشد، هرگاه به این مرتبه و مقام دست یافت، هرگونه دشواری را با سینه فراخ پذیرفته و بنخاطر اجر و ثواب و رضامندی خداوند عَلَّامٌ صبر و استقامت را اختیار می نماید، و خداوند عَلَّامٌ قلب وی را به راه مستقیم هدایت می نماید. تا اینکه روز قیامت فرا رسد، روزیکه وی به نیکی و حسنات شدیداً نیاز دارد تا پله ترازوی نیکی هایش سنگین گردد، همان است که اجر و پاداش صبر و پایداری وی در دنیا که در برابر مصایب و مشکلات آنرا متحمل شده بود، پیشروی وی قرار گرفته، و خداوند عَلَّامٌ پاداش آنرا چندین چندین برابر ساخته تا وعده خویش را که در دنیا به مؤمنان صابر داده بود انجام بپذیرد. طوریکه فرموده است: ﴿إِنَّمَا

يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۱۰﴾ الزمر

«همانا برای صابران پاداششان، کامل و بی حساب داده می شود».

در این قسمت انواع و اسباب آزمایشها و ابتلاها و مصایبی که از جانب خداوند ﷻ بر بعضی بندگان فرو می آید خدمت تان یادآور میشویم. همچنان می خواهیم بدانیم که چرا خداوند ﷻ برخی از بندگان را همواره مورد آزمایش قرار داده از رنج و مصیبت و آفات در امان نمی شود؟ هرگاه خداوند ﷻ یکی از بندگان خود را دوست بدارد وی را به مشکلات و مصایب گرفتار می نماید، زیرا اوتعالی میداند که این بنده گناهان بسیار را مرتکب شده و نیکی و حسناتش نسبت به بدی ها و گناهان وی بسیار کم است. پس بخاطر اینکه گناهان وی محو گردد و روز قیامت از هرگونه گناه و خطایی پاک باشد و در مقابل پروردگار قرار گیرد او را در دنیا به آفات و مشکلات و بیماری ها گرفتار می نماید تا بدی هایش محو، و در نیکی هایش افزوده شده و مقامش بلند برود. زیرا صبر و تحمل بر مصایب و رنجها، پاداشی بسا بزرگ داشته و خداوند ﷻ به فضل و کرم خود آنرا چندین برابر می سازد، و بلاخره بر حسنات و خوبی هایش چنان افزوده می شود که سبب محو گناهان وی می گردد. طوریکه آنحضرت ﷺ فرموده اند: «همیشه بر مرد مؤمن و زن مؤمنه مصیبت و بلا در جان و فرزندش فرود می آید تا اینکه خداوند ﷻ را در حالی ملاقات می کند که هیچگونه گناهی را بدوش نمی داشته باشد» سنن ترمذی، حدیث حسن صحیح. و از جمله اسبابیکه بنده بخاطر آن به مصایب و بلاها مبتلا میگردد، رسول اکرم ﷺ آنرا بیان فرموده اند: «همانا شخص در نزد خداوند ﷻ از مقام و منزلتی برخوردار میباشد، لیکن با انجام عمل به آن مقام رسیده نمیتواند، پس خداوند ﷻ همواره او را به چیزهای که در نزدش ناپسند است، مبتلا می گرداند تا آنکه به همان مرتبه و مقام نایل گردد» مستدرک حاکم و شعب الایمان از بیهقی. از این حدیث شریف برمی آید که خداوند ﷻ برخی را بخاطر کثرت گناهان شان مورد آزمایش قرار نداده بلکه بخاطر محبت و دوستی آن بنده، که سبب آنرا جز خداوند ﷻ کسی دیگر نمیداند، می خواهد به مقام والا در بهشت نایل گرداند، لذا وی را به مصایب و آفات گرفتار می نماید تا به همان درجه که برایش آماده نموده، برسد. دیگری که از کودکی تا وفات اعمال

صالح و نیکو انجام داده، لیکن برای رسیدنش به آن مقام کفایت نکرده، لذا خداوند عز وجل می خواهد بوسیله صبر و تحمل وی بر رنج و مشکلات و آفات در دنیا، او را به مقام عالی که قبلاً بوی فراهم شده، برساند. مثالی دیگر از آزمایش های خداوند عز وجل که بعضی از بندگان را به آن برمی گزیند، آنست که خداوند در کتاب عزیزش فرموده: ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ۚ وَقَدْ فْتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِينَ ۚ﴾ العنکبوت

«آیا مردم پنداشته اند که تا گفتند ایمان آوریم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمیگیرند؟ به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند- نیز- آزمودیم، البته خداوند آنان را که راست گفته اند معلوم می کند و دروغگویان را نیز معلوم می کند». معنای این آیت را با مثال زیر میتوان بیشتر واضح ساخت:

هرگاه به شخصی مؤمن گفته شود: تنها با زبان کفایت نمی کند که بگویی من مؤمن هستم، و اگر بر سختت اصرار داری، پس باید از امتحانی بگذری تا ما بدانیم آیا تو در ادعایت راستگو هستی یا دروغگو! این شخص میگوید: خداوند! این چه امتحانی خواهد بود؟ بوی گفته میشود: فتنه ها و مصایب و ابتلا، پس اگر در برابر آنها صبر و استقامت ورزیده و شکر خداوند را بجا آوردی، بدون شک در امتحان کامیاب شده و در زمره مؤمنین راستگو و واقعی داخل گردیده ای، و اگر از خدا نا امید شده و اظهار ناخشنودی کردی، پس بدان که تو در ادعایت دروغگو بوده و مؤمن واقعی نیستی. هر انسانی به اندازه قوت ایمان خود مورد آزمایش قرار می گیرد طوریکه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده اند: «همانا پاداش بزرگ، در برابر ابتلای بزرگ است» سنن ترمذی. پس وقتیکه آزمایش شدید و سخت باشد اجر و پاداش آن نیز به همان پیمانانه بزرگ و عظیم است، مشروط به اینکه بنده شکوه و شکایت و بیتابی را کنار گذاشته، صبر و استقامت را اختیار نماید، خداوند عز وجل میفرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ

«و حتماً شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و کاهش در جانها و کمبود محصولات می آزمایم». بعد از آنکه خداوند عَلَيْهِ السَّلَام به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انواع و اشکال ابتلاها و مصایب را بیان نمود، فرمود: و مژده بده، ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مژده بده « و مژده بده صابران را » آری! تنها صابران را مژده بده، اما کسانی که در وقت ابتلا و فرود آمدن مصایب و آفات خشمگین شده و ابراز ناخشنودی میکنند پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد اینان چنین فرموده اند: « و هر که - از آمدن ابتلا - خشنود و راضی شد، خداوند عَلَيْهِ السَّلَام از او خشنود میگردد، و کسی که بی صبری و ناخشنودی نمود، پس خداوند نیز از وی ناراض می شود » سنن ترمذی. پس هرگاه بنده نفس خود را بر صبر و داشت و از ناخشنودی و بی صبری در وقت ابتلا خود را کنترل نموده و صبر استقامت را پیشه کرد، همان است که به قضا و قدر خداوند عَلَيْهِ السَّلَام تن در داده و راضی و مطمئن گردیده است. طوریکه آنحضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده اند: « و اگر به مؤمن فراخی و آسانی رو دهد شکر کند، این برایش خیر است، و اگر به او سختی برسد و صبر کند این هم برایش خیر است » صحیح مسلم. شاید روزی کسی از ما در مال و فرزند و غیره امور مورد امتحان و آزمایش خداوند عَلَيْهِ السَّلَام قرار گیرد، پس اگر ابتلا را با سینه فراخ استقبال نموده و با صبر و نماز و دعا و انتظار خلاصی از جانب پروردگار پایدار بمانیم، خداوند عَلَيْهِ السَّلَام با رحمت و مهربانی وسیع خود که همه چیز را فرا گرفته ما را از آن رهایی می بخشد. و به این ترتیب مصیبت و ابتلا سبب محو گناهان ما میشود، چرا که هیچ کسی از ما خالی از بدی و گناه نبوده و همه از خداوند کریم امید عفو و مغفرت را داریم. خداوند عَلَيْهِ السَّلَام میفرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ

مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٣﴾ البقرة

«ای مؤمنان! از صبر و نماز یاری بجوید زیرا خداوند با صابران است». پس در مقابله با مصایب و بلاها تنها صبر کفایت نمیکند - طوریکه گمان کرده بودیم - بلکه چیزی مهمتر از آن که در حقیقت بالا تر از صبر بوده و صبر بدون آن درست نمیشود، نماز است. زیرا صبر بدون نماز، صبری بدون اجر و پاداش است.

ابتلا گاهی دشوار و گاهی آسان بوده خداوند عز وجل به اندازه قوت ایمان و بردباری شخص وی را مورد ابتلا قرار میدهد، خداوند عز وجل در آیت زیر سختی ابتلا و آزمایش مؤمنان را توصیف نموده و تأکید بر آن میورزد که امتحان و ابتلای حقیقی شخص مؤمن، آسان و ساده و زودگذر نبوده و در وقت کوتاه پایان نمی یابد، طوریکه میفرماید:

﴿ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ﴾ (الأحزاب ۱۱)

«آنجا بود که مؤمنان آزموده شدند- با ترس و هراس و جنگ و گرسنگی و محاصره و یورش دشمن در جنگ احزاب- و به سختی متزلزل شدند(مضطرب شده و سخت تکان خوردند)».

در این تعبیر عمیق و قوی دقت نماید «و به سختی متزلزل شدند» یعنی نفسها و ارواح و بدن ها و معنویات آنها سخت مضطرب و تکان دید، در چنین مواقف ثبات و پایداری، و ایمان واقعی شخص ظاهر میگردد، پس اگر ایمان و یقین او ضعیف و یا کاذبانه باشد، در حالات سخت و دشوار مانند برگِ پژمرده درختی میشود که در هنگام وزیدن باد شدید، بر زمین ریخته و درخت را تنها و برهنه و خالی از برگهای سبز میگذارد، اما اگر شخص در دین خود قوت و صلابت داشت، و ایمان وی راسخ و با ثبات بود، پس در حالات سختی و شدت استوار و با ثبات مانده هرچند اگر طول هم بکشد. مسأله متزلزل شدن در هنگام ابتلا و دشواریها نه تنها بر ما مسلمانان امروزی سخت تمام می شود بلکه بر بهترین افراد بشریت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و یاران پاک شان نیز سخت و دشوار تمام می شد، چنانکه پیامبران پیشین و اتمهای شان نیز در مواقف سخت و دشواری که بر آنان فرود می آید، در اندرون خویش مضطرب شده و با رنجها و مشکلات و فشارهای طاقت فرسایی روبرو میشدند تا حدی که برخی از آنها بخاطر طلب نصرت الهی گفتند: پس نصرت الهی کی فرا می رسد؟ آن گاه خداوند عز وجل ایشان را با این گفته خویش بشارت داد که: بدانید نصرت الهی نزدیک است.

بیاید باهم نمونه از مواقف سخت و دشواری که پیامبران و بندگان راستین

خداوند عز وجل به آن رو برو شده اند از لابلای این آیت درک نماییم. خداوند میفرماید: ﴿ آم

حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ الْبِئْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَعَىٰ نَصْرِ اللَّهِ ۗ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿٢١٤﴾ البقرة

«آیا پنداشتید (ای امت محمد ﷺ) که داخل بهشت می شوید و حال آنکه هنوز مانند آنچه بر سر پیشینیان شما آمد، بر سر شما نیامده است؟ آنان دچار سختی و زیان شدند و تکانها خوردند تا جایی که پیامبر خدا و کسانی که با وی ایمان آورده بودند، گفتند: پس نصرت الهی کی فرا می رسد؟ بدانید که نصرت الهی نزدیک است».

و نمیتوان گفت: پروردگارا! اگر تو از ما راضی و خشنود بودی پس نصرت و گشایش را هرچه زودتر بر ما فرود می آوری و ما هم صبر نموده همه روزه دست به دعا و نماز و ناله زاری بلند می نماییم. حالا اگر معامله میان بندگان و خداوند ﷻ بر این اساس باشد که هرگاه خداوند ﷻ از بنده راضی بود او را مورد ابتلا قرار نمیدهد، و یا اگر وی را مورد ابتلا قرار هم داد، در اولین دعا ابتلا را از وی دور کرده و سختی و مصایب وی را به خوشی و آسایش مبدل می گرداند، پس فایده و نتیجه ابتلا از کجا ظاهر گردد؟

آیا خداوند ﷻ از دوست خود و بهترین بندگان خود حضرت محمد ﷺ راضی نبود؟ آیا خداوند از یاران پاک و راستین ایشان راضی نبود؟ بلی! اوتعالی از ایشان و از یاران وفادار شان راضی بود و میتوانست پیامبر ﷺ و یارانش را با یک پلک زدن، بدون اینکه حتی خاری به جسمشان بخلد، در جنگ علیه کفار نصرت بخشد و کسی از مؤمنان کشته هم نشود، لیکن خداوند ﷻ میخواهد صدق وعده خود را به مؤمنان آشکار سازد.

طوریکه فرموده است: ﴿وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ﴾ آل عمران

«و تا خداوند مؤمنان را معلوم بدارد و از میان شما شهدایی بگیرد».

و تا خداوند ﷻ قوت ایمان و صدق مؤمنان را آزموده و بداند که چه کسی در ادعای خود صادق است و چه کسی دروغگو است، در حالیکه خدای سبحان با علم ازلی خود همه چیز را میداند.

دوستان و عزیزان هم دین و هم عقیده ام! همه ما و شما در معرض ابتلا قرار داریم، پس چطور میتوان مصایب و آفات و دشواری های که شاید روزی بر ما فرود آید، آنرا به طاعت خداوند عزوجل مبدل سازیم؟ و چنانکه معلوم است طاعت خداوند به تقوا و پارسایی صورت میگیرد، و خداوند عزوجل هم در کتاب با عظمتش بما وعده داده هرکه تقوا پیشه کند خداوند برای او راه نجات و آسانی را پدید آورده و او را از جایی که هرگز بخاطرش نمی گذشت روزی میدهد، طوریکه میفرماید: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۝۲﴾

وَبَرزُوقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۝۲ ﴿الطلاق﴾

«و هرکس از خدا بترسد، خداوند برای او راه بیرون رفت را پدید آورد و او را از جایی که گمان نمی برد روزی میدهد». خداوند تعالی در این آیت بخاطری میان تقوا و خلاصی از مصیبت و روزی ربط داده که رهایی و خلاصی و مخرج از ابتلا همواره مرتبط به مصایب و مشکلات و رنج و آفت بوده و بنده در وقت واقع شدن به آن، در جستجوی مخرج و خلاصی می شود، بنابراین خداوند مهربان وعده داده که اگر بنده در وقت ابتلا به اوتعالی روی آورده و تقوا پیشه کند، خداوند نیز طوریکه عهد نموده، نه تنها بوی راه بیرون شد را باز میکند بلکه در پی آن، رزق و روزی فراوانی بوی میدهد که هیچ گمان نمیکرد، پس این است عهد خداوند، و کیست وفادار تر از خدا به عهد و پیمان خود؟ و این است وعده خداوند و خداوند وعده خود را خلاف نمیکند و وعده اش حتماً رسیدنی است، پس در وقت ابتلا باید صبر نمود، زیرا وعده خداوند عزوجل حق است و خداوند عزوجل هیچگاه خلاف ورزی نمیکند. چنانکه همه میدانیم هیچکس از ما و شما خالی از گناه و لغزش ها نیست، و شیطان همواره میکوشد گناه را در نظر بنده خورد و ناچیز نشان دهد، و بنده نیز قبل از ارتکاب گناه آنرا عادی و ناچیز فکر میکند، اما وقتی که مصیبت بروی فرود آمد، به حقیقت امر پی میبرد. پس لازم است به خداوند عزوجل یقین کامل داشته و از اوتعالی بهر اسیم تا در حفظ و رعایت اوتعالی قرار گرفته و دروازه های

روزی و برکات آسمانها را بر ما فرود آورد. طوریکه میفرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَأَتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ ﴿۹۱﴾ الاعراف

«و اگر اهل شهرها ایمان آورده بودند و پرهیزگاری کرده بودند حتماً بر آنان برکاتی از آسمان و زمین می گشودیم».

پس وقتی که خداوند جَلَّ جَلَلَهُ ما را وعده داده و عهد بسته که اگر تقوا پیشه کنیم و از اوتعالی بهراسیم حتماً راه نجات و خلاصی از مصایب را بما باز خواهد کرد، پس بر ما لازم است در وقت ابتلا و نزول مصایب و مشکلات به خداوند جَلَّ جَلَلَهُ روی آورده از اوتعالی راه خروج و رهایی را درخواست نموده تقوا را پیشه نماییم تا به وعده خداوند که برای متقیان داده است نایل گردیم، طوریکه قبلاً هم متذکر شدیم تقوا در چند چیز نهفته است: اول صبر و استقامت، دوم رعایت و محافظت بر ادای نماز های فرضی پنجگانه باجماعت و در اوقات آن، سوم باید اعمال خیر و طاعت را بیش از پیش انجام داده و از گناه و معصیت خودارای نمود، بدین ترتیب وعده خداوند جَلَّ جَلَلَهُ برای ما محقق می شود و وعده خداوند حق است و چه کس از خدا راستگو تر است؟ الان بخاطر اینکه بتوانیم شروط تقوا و پرهیزگاری را در وقت ابتلا و مصیبت تطبیق و عملی نماییم، چند سوالی را مطرح می نماییم: آیا نوشیدن سگرت یا هر دخانی دیگر از طاعات بشمار می رود؟ در حالیکه خداوند جَلَّ جَلَلَهُ آنرا بر ما حرام نموده، چرا که از جمله پلیدی ها و خبیث است، همانا خداوند در کتاب کریمش برای بندگان پاکیزگی ها را حلال، و ناپاکی و پلیدی ها را حرام گردانیده است. آیا قطعه بازی از طاعات است؟ حال آنکه مردم را از حضور به نماز جماعت بازداشته و شبها را در بازی آن می گذرانند و در نتیجه نماز صبح از آنها فوت میشود. چنانکه اینکار به تدریج انسان را به قمار می کشانند. آیا مشاهده نمودن زنان برهنه و بی باک در پرده های تلفزیون که کانال های مختلف آنرا به نشر می رساند، و شنیدن موسیقی از طاعات بشمار میرود؟ در حالیکه خداوند جَلَّ جَلَلَهُ مرد و زن مسلمان را از نگریستن بسوی نامحرمان و دیگر امور حرام منع نموده و بر فرو بستن دیدگان و پاکدامنی

تأکید ورزیده است، خداوند میفرماید: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا

﴿ ۳۶ ﴾ الإسراء

«همانا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرستش واقع خواهند شد». یعنی از صاحب آنها پرسیده می شود که این حواس خود را در چه راهی به کار برده است، و خداوند ﷻ در روز قیامت این اعضاء را در هنگام پرستش از آنها، به نطق می آورد و آنها از آنچه که اصحابشان انجام داده اند خبر میدهند. آیا گفتن کلمات زشت و قبیح در هنگام مزاج و یا شوخی و یا در دیگر اوقات جایز است؟ آنحضرت ﷺ میفرمایند: « یقیناً بنده کلمه را از رضای خداوند ﷻ بر زبان می آورد که به آن اهتمام نمی ورزد ولی خداوند وی را بدان کلمه به مرتبه های بلند برمیکشد، و یقیناً بنده کلمه از قهر خداوند را بر زبان می آورد که به آن اهمیت نمیدهد و بدان در دوزخ فرو می غلطد» صحیح بخاری. آیا غیبت گویی یکدیگر و تجسس و کنجکاوی بی مورد از امور دیگران از طاعات است؟ بیاید اول با خداوند، سپس با خود صادق بوده، و خویشتن را فریب نداده، تغافل و تجاهل را کنار گذاشته و با صراحت بگوییم اینکه همه امور فوق الذکر از طاعات نه، بلکه از گناهان است. پس چگونه از یکسو همچو اعمال نامشروع را در وقت ابتلا و مصایب انجام میدهیم، و از سوی دیگر آرزو داریم از جمله پرهیزگاران باشیم که خداوند به آنها وعده داده است که حتماً آنان را از ابتلا و مصایب رهایی می بخشد و روزی وافر را نصیب شان می گرداند. هیچ چیز بر خداوند ﷻ پوشیده نیست، نه در زمین و نه در آسمان، و کسی نمیتواند او تعالی را فریب دهد، زیرا خداوند ﷻ از احوال همه باخبر است، آن وقتیکه انسان را از زمین پدید آورد و آن گاه که در شکمهای مادران بشکل جنین ها بودند، خداوند ﷻ میفرماید: ﴿يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يُخَدِّعُونَ إِلَّا أَنفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

﴿ ۱ ﴾ البقرة

«آنان با خدا و کسانی که ایمان آورده اند نیرنگ می کنند، حال آنکه فریب نمیدهند مگر خود شان را ولی درک نمیکنند». همچنان میفرماید: ﴿إِنَّ الْمُنْفِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ﴾

النساء ﴿۱۴۲﴾

«منافقان با خدا نیرنگ می کنند و حال آنکه خداوند به آنان نیرنگ می زند».

بعضی ها شاید چنین بگویند: چگونه برخی مردم نماز نمی خوانند و از خدا نمی ترسند و شاید در وقت ابتلا و مصایب مرتکب گناهای زیادی هم گردند، لیکن با آن هم خداوند آنها را از مشکلات و مصایب به زودی نجات می دهد! در پاسخ باید گفت که ما نباید به چنین اشخاص فریب خورده و آنها را نمونه و مثال قرار دهیم، زیرا خداوند جل جلاله به آنان مهلت داده و میخواهد توبه نمایند، در غیر آن خداوند جل جلاله در انتقام گیری، و برنابود سازی آنها غالب و تواناست، و هیچ چیزی او را ناتوان نمی گرداند، خداوند جل جلاله در مورد آنها چنین میفرماید: ﴿فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنفُسَهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾ التوبة ﴿۵۵﴾

«پس اموال و فرزندان شان ترا به شگفت نیاورد، جز این نیست که خدا می خواهد به وسیله اینها در زندگی دنیا عذاب شان کند و جانشان در حالی بیرون آید که کافر باشند».

همچنان میفرماید: ﴿وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لَّا أَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا

إِثْمًا وَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ آل عمران ﴿۱۷۸﴾

«و کافران هرگز نپندارند که مهلت دادن ما به آنان، به سودشان است، ما فقط به آنان مهلت می دهیم تا برگناه خویش بیفزایند و عذاب خفت باری دارند». و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میفرماید: «چون دیدی که خدای عزوجل در عین فرو روی بنده در نافرمانی های وی، به او دوست داشتنی های دنیا را میدهد، پس بدان که آن استدراج است». سپس این آیت را تلاوت نمودند: ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمَ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا

أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾ الأنعام ﴿۴۴﴾

«پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند، فراموش کردند، در های همه چیز را بر آنان گشودیم، تا چون به آنچه داده شده بودند شاد شدند، ناگهان آنان را فروگرفتیم، پس یکباره نا امید شوند». این حدیث را امام احمد و طبرانی و ابن ابی الدنیا نقل کرده اند و علامه البانی در مشکات گفته: اسناد آن خوب است. پس کثرت مال و دارایی شخص منحرف به این معنا نیست که گویا خداوند او را دوست داشته و در دارایی وی برکت گذاشته است، بلکه شاید سبب بدبختی و تیره روزی صاحب او گردد، و چه بسا حکایات مردمان مالدار و ثروتمند را شنیده ایم که از زندگی مرفه برخوردار بوده اند لیکن زندگی شان پر از رنج و بدبختی و بی سر و سامانی و پریشانی و امراض گوناگون و غمهاست.

دوستان و عزیزان! خلاصه مطلب اینست که هر ابتلا و مصیبت دلیل بر آن شده نمیتواند که خداوند - خدای ناخواسته - بر ما خشمگین است، بلکه همه به خیر و مصلحت بنده بوده بشرطیکه صبر و استقامت داشته و تقوا را پیشه نماید، زیرا در واقع اینها همه بخاطر متزلزل ساختن بنده بوده تا به خداوند عزوجل رجوع کند. و یا بخاطر اینکه گناهان مؤمنان را پاک گردانیده و جز حسنات هیچ شایبه دیگری در آنها باقی نماند. پس بر ما لازم است در هنگام ابتلا بر خداوند عزوجل گمان نیک داشته و بدانیم که اوتعالی بخاطر مصلحت و خیر ما مصایب و آفات را فرود آورده، تا بوسیله آن مقام و منزلت ما را بلند برده و گناهان ما را محو و نابود نماید، پس در چنین حالت نباید شکوه و شکایت نموده و مضطرب گردیم، بلکه باید از صبر و حوصله و استقامت کار گرفت تا در حسنات و نیکی های ما افزوده شود. و بهترین ثروت مسلمان اندوختن حسنات و نیکی های گوناگون، و صبر و حوصله در مقابل ابتلاها و مصایب است تا در آخرت پله خوبی های وی سنگین گردیده و بهشت برین را بدست آورد.

خداوند! به کمک و یاری خود، ما را پایدار گردان و به قوت و توانایی خود بما صبر عطا فرما، و به فضل و کرم خود ما را از هرگونه گناهان پاک گردان، طوریکه پارچه سفید از چرک و کثافت پاک میگردد.

خداوندا! ما را در زمره آن بنده گانت قرار ده که هرگاه مورد ابتلا قرار گیرند، صبور اند. و هرگاه نعمتی بر آنها ارزانی نمایی، شکر گذار اند. و اگر مرتکب گناهی شوند، از تو طلب مغفرت نموده و تو هم به عفو و کرمیت از آن در می گذری، ای ارحم الراحمین.

زهد

زهد

چگونه پیامبر اکرم ﷺ به دنیا می نگریستند؟

ثنا و ستایش خدایی را است که ما را به دین برگزیده خود هدایت نمود و ما هرگز توان راه یابی را نداشتیم اگر خداوند ما را رهنمون نبود، پروردگارا! پس از آنکه ما را هدایت کردی، دلهای مان را دستخوش انحراف نگردان، و رحمتی بزرگ و وسیع فقط از جانب خود بر ما ارزانی دار، یقیناً تو خود بخشنده ای. و گواهی میدهیم اینکه محمد ﷺ بنده و فرستاده و گواه و بشارتگر و هوشدار دهنده و امام متقیان اند که با نور هدایت و دین حق از جانب تو بسوی ما فرستاده شده اند، پس درود فراوان و بی پایان برایشان و آل بیت و یاران پاک شان باد. اما بعد:

پیام خویش را در این بخش از قصه عبرت انگیزی آغاز می کنیم:

حکایت شده که روزی هارون الرشید رضی الله عنه به ابن سماک رضی الله عنه گفت: مرا پند و اندرز ده، در حالیکه جرعه از آب بدست هارون الرشید بود، ابن سماک گفت: ای امیرالمؤمنین! اگر این جرعه آب از تو منع گردد، و از تشنگی نزدیک است بمیری، آیا پادشاهی ات را در مقابل آن میدهی؟ هارون الرشید گفت: بلی، ابن سماک پرسید: اگر خارج شدن این جرعه آب از تو منع شود و از بندش بول نزدیک است بمیری، آیا در مقابل باز شدن بول، ملک و پادشاهی ات را میدهی؟ هارون الرشید گفت: بلی، ابن سماک رضی الله عنه گفت: پس ملکی که ارزش یک جرعه آب را ندارد، خیری در آن نیست. سپس هارون الرشید بسیار گریست.

ما در این پیام خویش سوالی را مطرح می نمایم که! چگونه پیامبر اکرم ﷺ به دنیا می نگریستند؟ پیامبری که فرموده اند: «پروردگارم به عرضم رساند اگر بخواهی صحرای مکه را برایت به طلا مبدل گردانم، گفتم: پروردگارا! نه، و لکن میخواهم یک روز گرسنه و یک روز سیر باشم. اما روزیکه در آن گرسنه ام به تو دعا و التجا و راز و نیاز می کنم، روزیکه سیرم، ترا ثنا و ستایش گفته به پاکی یاد می کنم» ترمذی و احمد و طبرانی.

پروردگار قادر و توانا به پیامبرگرامی و حبیبش حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله عرض کرد که اگر بخواهد کوه های تهامه را به زمرد و یاقوت و طلا و نقره مبدل ساخته و ایشان پیامبر و ملک باشند، لیکن پیامبراکرم صلی الله علیه و آله در جواب فرمودند: دوست دارند بنده و فرستاده خداوند باشند، پیامبراکرم و گرامی، بهترین مخلوقات و سردار فرزندان آدم علیه السلام اگر میخواستند، خداوند جل جلاله به ایشان پادشاهی جهان را، از شرق تا غرب آن نصیب نموده و کوه های دنیا را به طلا مبدل کرده و جویبار ها را در زیر آن روان می ساختند. زیرا آنحضرت بنده برگزیده خداوند جل جلاله اند و هر دعا و طلب شان در نزد خداوند جل جلاله مورد پذیرش قرار می گرفت.

خواننده عزیز دقت کن! پیامبری که از چنین مرتبه و مقام و شأن و شوکت در نزد پروردگار عالم برخوردار بودند، لیکن با دنیا و نعمتهای آن چنان بی علاقه و بی تفاوت بودند که طول روز را به گرسنگی میگذشتانند، حتی بعضی از روزها از شدت گرسنگی و درد شکم، خمیده و به خود می پیچیدند و خرمای ناسره و ناچیز را نداشتند تا شکم شان را سیر نمایند. پیامبری که با ملک و سلطنت دنیا بی علاقه و بی میل بوده و آنرا نپذیرفتند، بر سر بوریا می خوابیدند تا آنکه آثار آن در جسم شریف شان نمایان میشد، اصحاب کرام به ایشان پیشنهاد نموده گفتند: یا رسول الله! چه می شود که فرش نرمی برای شما بگیریم؟ فرمودند: «مرا به دنیا چه کار؟ من در دنیا مانند سواره ای هستم که در سایه درختی استراحت نموده و بعداً آنرا ترک نموده می رود» ترمذی و ابن ماجه و احمد.

عروه رحمته الله از عایشه رضی الله عنها روایت میکند که می فرمود: بخدا، ای خواهرزاده! از یک هلال تا هلال دیگر نظر می کردیم، حتی سه هلال در دو ماه می گذشت، در حالیکه در خانه های رسول الله صلی الله علیه و آله آتشی بر افروخته نمی شد، گفتم: ای خاله! پس بر چه چیز از طعام و قوت زندگی تان سپری می شد؟ فرمود: از دو چیز سیاه، خرما و آب، جز اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله همسایه هایی از انصار داشتند و آنها بز های شیرینی داشتند که دیگران برای استفاده شیر به آنها داده بودند، که از شیر شان به رسول الله صلی الله علیه و آله می فرستادند و ما را از آن می نوشاندند» متفق علیه. و ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله چندین

شب پی در پی شکم گرسنه می خوابیدند و خانواده‌شان نان شب را نمی یافتند و اکثر نان شان از جو بود» ترمذی و ابن ماجه و احمد. ابوهیره رضی الله عنه روایت کرده فرمود: روزی یا شبی رسول الله صلی الله علیه و آله بر آمدند و ناگهان با ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه برخوردند و فرمودند: چه چیز شما را در این لحظه از خانه هایتان بیرون نمود؟ گفتند: گرسنگی یا رسول الله، آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «قسم به ذاتی که جانم در دست اوست مرا هم آنچه شما را خارج ساخته بیرون نمود». صحیح مسلم. و عایشه رضی الله عنها روایت نموده فرمود: «خانواده محمد صلی الله علیه و آله دو روز پی در پی از نان جو سیر نشدند تا زمانی که آن حضرت صلی الله علیه و آله وفات نمودند». متفق علیه. آنحضرت صلی الله علیه و آله در حالی دنیا را ترک نمودند که نه درهم و نه دیناری، و نه گوسفند و نه شتری از خود بجا گذاشتند، تنها شمشیر و قاطری از ایشان باقی ماند، در حالیکه زره (لباس جنگی) شان در برابر سی پیمانۀ جو، نزد یهودی در گرو بود، ایشان کفش خود را پینه میزدند و جامۀ شان را میدوختند. بدین گونه آنحضرت صلی الله علیه و آله به دنیا می نگریستند و به آن علاقه و رغبتی نداشته و به همین منوال شاگردان مدرسۀ پیامبراکرم صلی الله علیه و آله نیز تربیت یافتند، آنحضرت صلی الله علیه و آله در مورد قیمت و ارزش دنیا چنین میفرمایند: «هرگاه دنیا نزد خداوند جل جلاله به اندازهٔ بال پشهٔ ارزش میداشت، کافری را از آن قطرهٔ آبی نمی چشانند» سنن ترمذی و مصنف ابن ابی شیبۀ. ایشان از بی ارزش بودن دنیا و حقارت آن، و از حقیقت زندگانی آخرت آگاه بودند و میان نعمتهای دنیا و آخرت مقایسه نموده می فرمودند: «مثال دنیا در برابر آخرت مانند آنست که یکی از شما انگشت خود را در بحر داخل کند، سپس بنگرد که آن را با چه مقدار آب بیرون می آورد؟» سنن ابن ماجه و مسند احمد. یعنی نعمت های دنیا یا زمان دنیا در برابر زمان و نعمتهای آخرت کم و بی ارزش است طوریکه انگشت را در بحر بزرگ داخل نموده و ببینی که به چه اندازه آب در انگشت بالا آمده، پس ارزش دنیا در مقابل نعمت های آخرت مانند ارزش قطره آب انگشت است که از بحر بیرون آورده شود. اینست مدرسۀ پیامبراکرم صلی الله علیه و آله که قیمت و ارزش دنیا را به امت معرفی نموده اند، طوریکه خود ایشان از پروردگار شان آنرا آموخته اند. پس هرگاه خداوند جل جلاله به بنده خیر و مصلحت را اداره نموده باشد در قلب وی گواهی از قرآن را

استوار و پایدار می نماید تا ارزش و حقیقت دنیا و متاع آنرا درک نموده و آخرت و خشنودی پروردگار را نصب العین خویش قرار دهد، و هر انسان عاقل و خردمند اگر در حقیقت دنیا و کوتاهی عمر و فانی بودن متاع آن باندیشد، به ساده گی حقیقت آنرا در می یابد، طوریکه خداوند قادر و توانا می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٣٧﴾ التوبة

«ای مؤمنان! شما را چه شده است که چون به شما گفته میشود: در راه خدا بیرون آیید، سنگین شده به سوی زمین میل میکنید- تا در خانه و دیار تان باقی بمانید- آیا به جای آخرت به زندگی دنیا (نعمت های آن) دل خوش کرده اید؟ متاع زندگانی دنیا در برابر آخرت جز اندکی نیست». همچنان خداوند عز وجل میفرماید: ﴿وَأَصْرَبْ لَهُمْ مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا ءَأَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقَدِّرًا ﴿٤٥﴾ الكهف

«و برای آنان زندگی دنیا را مثل بزن که مانند آبی است که آن را از آسمان فرو فرستادیم سپس گیاه زمین باهم در آمیخت، پس آخرکار- آن گیاه- چنان درهم شکسته شد که باها پراکنده اش کردند و خداوند عز وجل همواره بر هر چیز تواناست». یعنی خداوند عز وجل ایجاد میکند، و فانی می گرداند و اوتعالی از هیچ کاری عاجز نیست. همچنان میفرماید: ﴿أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ ۗ وَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ۗ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاهُهُ ۗ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرْتَهُ مُصْفَرًّا ۗ ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا ۗ وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ ۗ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ ۗ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَمَتَّةٌ الْغُرُورِ ﴿٤٠﴾ سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۗ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿١١﴾ الحديد

«بدانید که در حقیقت دنیا لعب و لهو است و زینت است و تفاخر است در میان شما و افزون طلبی در اموال و اولاد است، همانند بارانی که کشاورزان را رستنی آن به شگفت آورد سپس خشک شود پس از آن زرد شده بینی باز درهم شکسته گردد، و در آخرت عذابی و خشنودیی است (برای دوستان خدا) و زندگانی دنیا جز متاع غرور نیست، سبقت جوئید به سوی آمرزشی از جانب پروردگار تان و به سوی بهشتی که پهنای آن مانند پهنای آسمان و زمین است، برای مؤمنان به خداوند و پیامبرانش آماده کرده شده، این است فضل الهی که می دهدش به هرکه خواهد. و خداوند دارای فضل بزرگ است».

این است راه و روش مدرسه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یاران پاک ایشان در شناخت قدر و قیمت دنیا و لذتها و نعمت های آن، آنها دنیا را وسیله بسوی رضامندی خداوند جل جلاله قرار داده بودند و نظر به ارزش دنیا با آن برخورد و سر و کار داشتند و بیشتر از حد معقول به آن اهمیت قایل نمشدند.

بیاید گوشه از گوشه های درخشنده و تابنده زهد و تواضع ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بعد از اینکه مسئولیت بزرگ خلافت اسلامی بدوشش قرار داده شد باهم مطالعه نماییم.

بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابوبکر صدیق رضی الله عنه عهده دار امور مسلمانان گردید، وی از جانب روز در خدمت و پیشبرد امور خلافت و آماده ساختن گروه های مجاهدین بخاطر نبرد با قبایلی که مرتد شده بودند مشغول بود. و در شب از احوال فقرا و مساکین خبرگیری می نمود. روزی به عمر فاروق رضی الله عنه گفته شد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه هر شب به تنهایی از خانه بیرون رفته و در نواحی دوردست مدینه که فقرا در آنجا سکونت دارند می رود، و بعد از گذشت مدتی برمیگردد، عمر فاروق رضی الله عنه بخاطر حاصل نمودن اطمینان در مورد وی، و اینکه مبدا مورد سوء قصد قرار نگیرد، شبی نزدیک خانه ابوبکر صدیق رضی الله عنه خود را مخفی ساخت تا او را تعقیب نماید، ابوبکر صدیق رضی الله عنه از خانه بیرون آمد و بسوی همان قریه روان شد، عمر فاروق رضی الله عنه هم بدون اینکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه بداند به تعقیبش افتاد، همان بود ابوبکر صدیق رضی الله عنه به قریه دوردست رسید و به خرابه که در کنار بستانی قرار داشت روی آورد که در آنجا پیر زنی سالخورده و بی کسی به تنهایی زندگی داشت و

هیچ کسی نبود تا خدمت وی را نموده و کلبه اش را پاک نماید، لیکن ابوبکر صدیق رضی الله عنه خلیفه مسلمانان هر شب رفته و روی زمین و جای خواب وی را پاک و تمیز می کرد، همچنان فرش و ظرف او را پاک و منظم ساخته و غذا برایش آماده نموده و آنرا با آب یکجا در کنارش قرار میداد، سپس اجازه می خواست و برمی گشت، بعد از اینکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه بسوی مدینه روان شد، عمر فاروق رضی الله عنه وارد کلبه پیر زن شده پرسید: این مرد کیست که شبانه نزدت آمده و خدمت ترا انجام میدهد؟ آیا وی را می شناسی؟ پیرزن گفت: بخدا پسر او را نمی شناسم زیرا وی خود را بمن معرفی نکرده و نام خود را بمن نگفته است، لیکن طوریکه مشاهده کردی هر شب آمده و جای مرا پاک نموده و غذایم را آماده می نماید سپس برمیگردد بدون اینکه خود را بمن معرفی کند. هنگامیکه عمر فاروق رضی الله عنه از نزد پیر زن بیرون آمد فرمود: ای ابوبکر! بخدا سوگند کسی را که بعد از تو می آید خسته و مانده ساخته ای.

منظری دیگر، بیاید زهد و تواضع عمر فاروق رضی الله عنه را مطالعه نموده و بدانیم که دنیا با همه ساز و سامانش چگونه بی ارزش و بی اهمیت در نزد آن راد مردان تاریخ بود، در حالیکه عمر فاروق رضی الله عنه قبل از شهادت بر شرق و غرب جهان مسلط گردیده بود و همه پادشاهان و حاکمان جهان از وی اطاعت نموده کاملاً تابع گردیده بودند، عمر فاروق رضی الله عنه در حالیکه حاکم و خلیفه مسلمانان بود شبانه از احوال رعیت خبر گیری نموده و در داخل و اطراف مدینه می گشت، در یکی از شبها بر کلبه فقیرانه در یکی از قریه های مدینه می گذشت که زنی فقیری را دید که آب را در دیگ انداخته و آنرا بر آتش گذاشته و سر و زیر شور میدهد تا کودکان وی که از گرسنگی خواب از چشمان شان پریده بود، گمان کنند که در دیگ غذا است و عنقریب پخته میشود، و به همین ترتیب بخواب بروند، عمر فاروق رضی الله عنه از دیدن این حالت سخت متاثر شده و با غلامی که همراش بود به انبار آرد در بیت المال رفته و بر پشت خود جوال آرد، و بدست خود کوزه از روغن را گرفته و بسوی کلبه زن مسکین رفت، در این وقت غلام وی اصرار داشت تا جوال آرد و یا کوزه روغن را بردارد لیکن امیرالمؤمنین از کمک وی امتناع ورزید تا آنکه به خانه زن

مسکین رسید و بلا فاصله آرد و روغن را در دیگ انداخته و خودش با دهان بر آتش میدمید و دیگ را شور میداد، چهره و ریش و لباسهای وی با دود و خاکستر غبارآلود شده بود تا آنکه غذا آماده شده و آنرا در بشقاب خالی نمود، سپس با دست خود شکم کودکان را سیر نمود. همچنان در عهد خلافت وی بزرگان صحابه گردهم آمده گفتند: ای گروه مهاجران و انصار! نظر شما در مورد بی میلی و زهد امیر المؤمنین چیست؟ از روزیکه خداوند ﷺ سر زمین فارس و روم را بدست وی فتح نموده و شرق و غرب زمین را زیر تسلط وی قرار داده است ما در مورد وی بسیار کوتاهی نموده ایم. نمایندگان عرب و عجم به دیدن وی می آیند و مناسب نیست پیراهن وی را که بیش از دوازده پینه خورده ببینند. آنها تصمیم گرفتند تا در این مورد با خودش صحبت نمایند لیکن از خشم و هیبت وی می ترسیدند، از علی ﷺ خواستند تا با وی صحبت نماید لیکن او هم نپذیرفت، سپس از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها و ام المؤمنین حفصه رضی الله عنها خواهش نمودند تا با خلیفه فاروق رضی الله عنه در این مورد صحبت نمایند، هردو مادران مؤمنان نزد عمر فاروق رضی الله عنه رفتند و خلیفه مسلمین از آنها استقبال گرم نموده هردو را در جای مناسب نشاند، عایشه صدیقه رضی الله عنها فرمود: ای امیر المؤمنین می خواهم در موردی با تو صحبت نمایم، امیر المؤمنین فرمود: بفرمائید ای مادر مؤمنان! عایشه رضی الله عنها فرمود: پیامبر گرامی راهشان را پیموده و به بهشت برین نایل گردیدند، ایشان به دنیا بی میل بودند و دنیا هم بسوی ایشان راه نیافت، همچنان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به همان منوال، نه به دنیا علاقه داشت و نه دنیا بوی روی آورد، اما خودت، خداوند ﷺ با دست تو ملک و سر زمین فارس و روم را فتح نموده و اموال و دارایی آنها را بسوی تو فرستاد و مردمان جهان همه، چه در شرق و چه در غرب بتو گردن خم نموده اند، از خداوند ﷺ فتح مزید و تأیید را خواهانیم، چنانکه میدانید از یکسو نمایندگان عجم نزدت می آیند و از سوی دیگر نمایندگان قبایل عرب همواره بر شما می گذرند، و این پیراهن شما که دوازده پینه خورده شایسته مقام شما نیست، پس اگر آنرا تغیر داده و پیراهن نرمی را بپوشید تا منظر و نمای تان هیبتناک گردد بهتر خواهد بود، همچنان اگر ناشتای صبحانه و نان چاشت در ظرف های بزرگ برایتان

آماده گردد تا شما و حاضرین مهاجر و انصار از آن بخورند، بهتر خواهد شد. عمر فاروق رضی الله عنه با شنیدن این سخنان سخت گریست سپس فرمود: ای مادر مؤمنان! ترا بخدا سوگند میدهم آیا برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله غذا بر میزی که یک وجب از زمین بلند باشد گذاشته شده؟ عایشه رضی الله عنها فرمود: نه، آیا وقتی که غذا برای آنحضرت صلی الله علیه و آله آورده میشد دستور نمیدادند تا آنرا بر زمین بگذارند و میز طعام خوری دور گردد؟ عایشه رضی الله عنها فرمود: بلی همینطور بود، عمر فاروق رضی الله عنه فرمود: شما دو همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مادران مؤمنان هستید و شما بر همه مسلمانان حق دارید و بر من بطور خاص، لیکن، آمده اید تا مرا به دنیا و لذتهای آن ترغیب و تشویق نمایید؟ من خوب میدانم که آنحضرت صلی الله علیه و آله پیراهن پشمی بر تن داشتند و شاید از خشونت و درشتی آن جسم شان خارش می نمود. آیا اینرا میدانید؟ هر دو فرمودند: بلی، فرمود: آیا میدانید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در یک طبقه چادر خویش می خوابیدند، ای مادر مؤمنان (عایشه رضی الله عنها) بیاد داری که در خانه خودت جامه بود که از طرف روز گسترده میشد و شبانه بستر خواب بود، و هنگامیکه وارد منزل آنحضرت صلی الله علیه و آله میشدیم آثار بوریا را در پهلوی ایشان میدیدیم؟ سپس فرمود: ای حفصه! تو نمیدانی که خداوند جل جلاله گناهان گذشته و آینده آن حضرت را آمرزیده است؟ شبها را گرسنه و در سجده گذشتاندند و همواره چه در شب و چه در روز، با گریه و ناله و زاری به خداوند در رکوع و سجده بودند؟ هیچگاهی غذای خوب و دلپذیر نخورده اند، و نه لباس نرم برتن کرده اند، پس ایشان نمونه و آنگویی برای دو یار شان اند، ایشان دو غذا را باهم نخورده اند بجز نمک و روغن را، و گوشت را در یکماه یکبار اگر میسر میشد می خوردند. خداوند جل جلاله ما مسلمانان را مخاطب قرار داده میفرماید: ﴿إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا

تَغْرَبُكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغْرَبُكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ ﴿۳۳﴾ لقمان

«بی گمان وعده الله حق است، پس زندگانی دنیا شما را نفریبد. و غرور، شما را نسبت به خداوند فریب ندهد».

آری! وعده خداوند حق است، پس وقتی باور داریم که وعده خداوند جل جلاله حق است، هر آنچه را که خداوند جل جلاله در کتاب کریمش و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بما خبر داده اند حق

است. پس نباید زندگانی و آرایشهای آن ما را بفریبد و نباید شیطان ما را فریب داده و آرزوهای بی اساس را در نهاد ما پیروراند و از آخرت غافل ما گرداند. سعید بن جبیر رضی الله عنه میفرماید: « فریفته شدن به خداوند جل جلاله آنست که شخص در گناه دراز دستی نموده و در عین حال، بر خداوند جل جلاله آرزوی آمرزش را ببندد». پس هلاک شده کسی است که نعمت های جاودان آخرت را در مقابل یک ساعت از لذتهای بی بقا و فانی دنیا بفروشد، آری! بخداوند که یک ساعت، نه بیشتر. طوریکه خداوند جل جلاله از آنان حکایت میکند: ﴿ وَيَوْمَ

يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا

مُهْتَدِينَ ﴿٤٥﴾ یونس

«و روزی که آنان را حشر میکند، گویی جز به اندازه ساعتی از روز- در دنیا- درنگ نکرده اند با هم اظهار آشنایی می کنند، یقیناً کسانی که دیدار خدا را دروغ شمردند زیان کار شدند و راه یافته نبودند».

سبحان الله! زندگانی دنیا مانند ساعتی از روز بوده که در لابلای آن انسانها باهم آشنا شده و سپس از هم جدا گشته اند و این اظهار آشنایی هم هنگام برخاستن از گورهاست، سپس همین آشنایی اندک نیز در صحنه هولناک محشر از بین می رود، از این رو آنها در محشر هیچ منفعتی را از یک دیگر امیدوار نیستند، و خداوند تعالی در این روز دشواریکه هر شیر دهنده از آن کس که شیر میدهد غافل میشود و هر حاملی بار خود را (جنین) فرو می نهد و مردم را مست می بینی در حالیکه مست نیستند ولی عذاب خدا شدید است، از مردمان بدبختی که عمر های خود را در دنیا ضایع کرده بودند، می پرسد: ﴿ كَمْ

لَيْسْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿١١٣﴾ قَالُوا لَيْسَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِّ الْعَادِينَ ﴿١١٣﴾ المؤمنون

«چه وقت به عدد سالها در زمین ماندید؟ می گویند: یک روز یا پاره از یک روز ماندیم.

پس پپرس از شمار گران». خداوند جل جلاله به آنان آگاهی میدهد که: ﴿ إِن لَّيْسْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا نَّوَّ

أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١٤﴾ المؤمنون

«جز اندکی درنگ نکرده اید کاش شما می دانستید». باز هم سوال برگشته خود را مطرح میکند که: آیا زندگی که به اندازه یک ساعت و یا کمتر از آن بوده و ما در لابلای آن باهم آشنایی و معرفت حاصل می نماییم، مستحق آن هست که با ارتکاب معصیت و گناه و نافرمانی پروردگار و لذتهای کوتاه آن، بسوی دوزخ برویم؟ آیا انسانی عاقل و خردمند اینرا بخود می پسندد که بهره و نصیب کوتاه دنیوی را در برابر نعمتها و لذتهای ابدی که خداوند عزوجل آنرا در بهشت آماده ساخته ضایع سازد؟ آیا به عمرهای خویش مراجعه نموده و احساس نموده ایم که چقدر آن را سپری نموده ایم و نمیدانیم که از آن چه چیزی برای آخرت خویش فرستاده ایم؟ آیا روزی گذشت زمان را مانند پیر سالخورده که نود سال دارد احساس نموده ایم؟ این پیر مرد نود ساله روزی به یاد گذشته ها افتید، روزهای کودکی و جوانی از زیر نظرش می گذشت و با خود میگفت: نود سال چقدر زود گذشت؟! روزهای کودکی و وقایع و حوادث گوناگون آن روزگاران بیادش افتید، وی حادثه را بیاد آورد که روزی با بچه های همسنش چوب بازی میکرد که ناگهان چوب یکی از رفقا بدون قصد بر سرش وارد شده و سرش شکست و خون بر چهره و لباسهایش جاری شد و با مرور زمان شفا یافت. پیر مرد سالخورده دست خود را بر سر بی موی خویش گذاشته و با انگشتان خود جای زخم را لمس نموده و می مالید، وی حوادث و وقایع گذشته را بیاد آورد مثلیکه دیروز اتفاق افتاده باشد وی از گذشت عمر با چنین سرعت در تعجب افتاده و از خود می پرسید: چه وقت و چطور و چگونه نود سال مانند چند روزی گذشت؟ سپس برگشته از خود پرسید: چگونه روزها و سال های عمر وی گذشت که هیچگونه احساس لذت نکرده، گویی لذتها اصلاً وجود نداشته است. سپس حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بخاطر آورد که فرموده اند: «در روز قیامت آسوده ترین مردم دنیا که مستحق دوزخ شده است آورده شده و در آتش غوطه داده می شود و سپس به او گفته میشود: آیا هرگز خیری دیده ای؟ آیا هرگز از نعمتی برخوردار شده ای؟ می گوید: نه بخدا پروردگارا، و باز کسی آورده میشود که از همه بیشتر در دنیا رنج و زحمت دیده و مستحق بهشت شده است و به جنت در آورده میشود و از او پرسیده می شود: ای

فرزند آدم! آیا هرگز کدام سختی بر تو گذشته است؟ او می گوید: نه بخدا، هیچ دشواری بر من نگذشته است و هیچ سختی ندیده ام» صحیح مسلم.

امروز بر ما مسلمانان لازم است تا بخاطر بدست آوردن زندگانی باسعادت و نجات و رستگاری دنیا و آخرت، از راه و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیروی نموده و بدانیم که چگونه آنحضرت صلی الله علیه و آله و یاران شان با دنیا و متاع و لذتهای آن بی آرایش بوده، قناعت، عفت و غنای نفس داشتند. بخصوص در این عصر پر آشوبیکه مادیات و محبت با دنیا، بر ارزشهای معنوی و اخلاقی طغیان نموده، بیش از پیش به دانستن طریقت و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و رادمردان صدر اسلام نیاز داریم، بدون شک عفت و عزت نفس، و بازداشتن نفس از خواسته های بی مورد دنیوی، قلب مسلمان را اطمینان و راحت بخشیده و وی را از حرص ورزیدن به مال و متاع دنیا بازداشته و توانگر می نماید و روزی هم در خیال سوال کردن و گدایی نمیشود، اما کسیکه مال و ثروتش بیشتر گردد، آرزوها و خواسته های وی نیز شاخه و پنجه پیدا نموده و بر جمع مال و دارایی تلاش میورزد. فقیر حقیقی کسی است که بر حصول ثروت و دارایی حرص و تلاش میورزد. چنین مردمان در واقع از هرگونه خوشبختی و خوشی محروم اند، زیرا شب و روز در فکر مال و دارایی غرق، و از خداوند و آخرت غافلند. چه بسیارند آنانی که مال و ثروت فراوانی دارند ولی از آن استفاده نمی کنند و پیوسته در صدد افزایش مال خویش اند و باکی ندارند که از راه حلال باشد یا از راه حرام، چنین مردمان از حرص زیاد فقیرانند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امت شان را رهنمایی و توصیه نموده اند تا در امور دنیوی قناعت و رضایت ورزند، اگر چه کم هم باشد و برای افزایش مال و ثروت خویش حرص نورزند. آنحضرت صلی الله علیه و آله می فرمایند: « غنا و بی نیازی در کثرت مال و متاع نیست، بلکه غنا، غنای نفس است» بخاری و مسلم و اصحاب سنن. همچنان میفرمایند: « به کسی که پایانتز از شماسست بنگرید و به کسیکه از شما بالاترست نگاه نکنید، این کار سزاوارتر است تا نعمت خدا را کم و حقیر شمارید» سنن ابن ماجه. مصداق حیث فوق را « غنا و بی نیازی در کثرت مال و متاع نیست، بلکه غنا، غنای نفس است» در زندگی روز مره بچشم می

بینیم و یا می شنویم که کسانی که صاحب قصرها و اموال و دارایی بیش از حد اند، و از هر سو ثروت و متاع دنیا به آنها روی می آورد، لیکن زندگی شان را با پریشانی و خواری و رنج میگذرانند، و بعضی از آنها دست به خودکشی می زنند!

با تأسف در عصری که ما زندگی داریم بسیاری مردمان به دنیا روی آورده و مانند پروانه که گرداگرد آتش چرخیده و بلاخره خود را فدای آن میکند، به دنیا عشق می ورزند، اینان چه بسا مال فراوان را از راه های حلال یا حرام و بوسیله وسایل مشروع و غیر مشروع جمع نموده اند، لیکن خوشی و خوشبختی آنها کمتر از بدختی و تیره روزی آنهاست، آنان همواره تلاش میورزند تا هرچه بیشتر مال و ثروت را گردآورند و بخاطر بدست آوردن آن به هر سو سراسیمه بوده و مانند تشنه، سراب را آب می پندارند، آنها نه تنها از این سرگردانی سودی نمیبینند، بلکه به امراض روانی دچار شده و بر دنیا خشمگین می شوند و از دنیا و لذتهای آن بیزار شده و بهره آخرت را که زندگی همیشگی و جاودان است، نیز به باد فراموشی میدهند. آنحضرت صلی الله علیه و آله هنگامیکه با زیبایی های دنیا روبرو میشدند این عبارت را تکرار می نمودند: « خدا زندگی واقعی جز زندگی

آخرت نیست». خداوند جل جلاله میفرماید: ﴿بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى ۗ﴾ (۱۷) الأعلى

«لیکن شما زندگی دنیا را بر می گزینید با آن که آخرت نیکوتر و پاینده تر است».

همچنان او تعالی میفرماید: ﴿وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَعٌ ۗ﴾ (۱۶) الرعد

«و کافران به زندگی دنیا شاد شدند و زندگی دنیا در برابر آخرت جز بهره ای ناچیز

نیست». همچنان میفرماید: ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ ۗ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ

الْحَيَاةُ ۗ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۗ﴾ (۱۶) العنكبوت

«و این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست، و البته زندگی حقیقی همانا سرای آخرت است اگر می دانستند».

دوستان و عزیزان! آیا هنگام آن فرا نرسیده که پند و عبرت گرفته و از پیامبر

گرامی خویش و یاران پاک ایشان پیروی تام نماییم، بیایید فرصت را از دست ندهیم و با

جدیت برای آخرت خود توشه بگیریم، و مانند کسانی نشویم که متاع بی ارزش دنیا را در مقابل متاع گرانبهای آخرت می فروشند. به راستی که آخرت خانه همیشگی و آسایش و خوشی هاست، در آن انواع گوناگونی غذاها، نوشابه ها و خوشی هاست که بهشتیان از آن لذت برده و از شنیدن آواز های دلنشین به طرب می آیند. نعمت های بهشت همیشگی اند که از آنها چیزی کم نمی شود و از سوی دیگر هر آنچه خورده میشود، بی درنگ عوض آن آماده میگردد، پس در بهشت نه مرض است و نه خستگی، نه رنج است و نه آشفتگی، و نه مرگ است و نه بدبختی. اما مردمان محروم از این نعمت ها، در اندوه ناشی از شدت یأس و ناامیدی بوده و میگویند: کاش برای این زندگی خویش، در دنیا ایمان و اعمال نیک را پیش فرستاده بودیم! پس ای برادر و ای خواهر! آیا برای زندگی حقیقی چیزی آماده کرده ای؟؟ خداوند ﷻ میفرماید: ﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (۱۳۲) **وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَعْفَرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ** (۱۳۳) آل عمران

«و از خدا و رسول او فرمان برید(در هر امر و نهی) باشد که مشمول رحمت قرار گیرید، و بشتابید به سوی آمرزشی از جانب پروردگار خویش، و بهشتی که پهنای آن مانند عرض آسمانها و زمین است برای پرهیزگاران آماده شده است.»

بهشتی که در انتظار پرهیزگاران است بناهای آن از طلا و نقره، و تخته سنگ های آن از مشک، و سنگریزه های آن لعل و یاقوت، و خاک آن زعفران است، در آن اطاق های آماده شده که از داخل بیرون آن و از بیرون داخل آن دیده میشود، در آن خیمه برای هر مؤمن آماده شده که هر خیمه از دانه لعل میان تهی ساخته شده که طول آن شصت فرسخ است، بهشتیان از هر میوه که بخواهند، آسوده خاطر می طلبند و از هرگونه بیماری ها و دردها ایمنند. همچنان آنها از مرگ، رنج، آسیب شیطان و از قطع شدن نعمت کاملاً آسوده خاطر اند، در آن نهلهایی است که رنگ و بو و طعمش تغیر نکرده، و رود هایی از شرابست که برای نوشندگان لذت بخش است و جویبارهای از عسل ناب است که از

آمیزش موم و خاشاک صاف است، در بهشت دریای شیر است و دریای آب و دریای عسل و دریای شراب، سپس جویباران از این دریاها منشعب می شوند. برگرد اهل بهشت پسرانی که همیشه بر جوانی و طراوت و تازگی و خرمی خویش باقی اند که نه پیر می شوند، نه شادابی آنها دگرگون میشود و نه می میرند، می گردند و از بس که باصفا، زیبا، شاداب و دلربایند چون ایشان را بینی، گمان می کنی که ایشان مرواریدهای از رشته افشاندۀ شده هستند: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نِعْمًا وَمَلَأَ كَيْدًا ۚ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُدُوسٌ خُمْرٌ وَإِسْتَرْقٌ وَحُلُوءٌ أَسَاوِرٌ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَنَهُمْ رَبُّهُمْ سَرَابًا طَهُورًا ۚ إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا ۚ﴾^(۲۲)

الإنسان

«و چون آنجا(بهشت) را بنگری نعمتی فراوان و ملکی بی کران می بینی، بهشتیان را جامه هایی از ابریشم نازک سبز و ابریشم ستر است و به دستبندهای سیمین آراسته شوند و پروردگار شان به آنان شرابی پاکیزه می نوشاند،- به بهشتیان گفته می شود- این جزایی برای شماست و سعی شما مشکور(ستوده) است.»

دوستان و عزیزان ارجمند! بسیاری از ما و شما تلاش می ورزیم تا حساب های دنیوی مایان اعم از حسابات بانکی و تعمیراتی و تجارتي و موترها و غیره متاع های ما افزایش یافته، و زندگی ما رونق یابد و گمان میکنیم که شاید هزاران سال در زمین زندگی خواهیم کرد، اگر عمر انسان هزار ها سال هم باشد لیکن در مقایسه با آخرت مانند ساعت یا روز و یا جزوی از روز است، پس آیا ما بخاطر افزایش حسابهای آخرت خویش تلاش نموده و برای آن چیزی آماده ساخته ایم؟ آیا روزی در مورد زندگی جاودانه و نعمتهای بی پایان آن فکر کرده ایم؟ تا خداوند عَلَّامٌ بر حسابهای ما از جانب خود بیفزاید؟ طوریکه میفرماید: ﴿مَنْ كَانَتْ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ۗ وَمَنْ كَانَتْ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ۚ﴾ الشوری

«هر که کشت آخرت را خواسته باشد، برای وی در کشته اش می افزاییم و هر کس کشت این دنیا را خواسته باشد، به او از دنیا می بخشیم ولی برای او در آخرت هیچ بهره ای نیست.» پروردگارا! ما را از جمله کسانی گردان که در آشکار و نهان از تو در هراسند و از

هول آخرت بیمناکند، و ما را از کسانی مگردان که خسارمند شده و با تو شرک ورزیده اند. و در جمله کسانی مگردان که به دنیا و متاع آن فریب خورده و در گناه غرقند و انتظار عفو و مغفرت ترا دارند. و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه وسلم.

امتیازات امت محمد ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امتیازات امت محمد ﷺ

حمد و ثنا ذاتی را است که ما را از بهترین امت ها گردانید که برای مردم بیرون آورده شده است، هنگامیکه خداوند ﷻ ما را بهترین امت نامیده که برای مردم بیرون آورده شده است، این صفت در واقع قبل از اینکه صفت تشریف و بلندی مرتبه باشد، مأموریتی است که خداوند ﷻ ما را به آن مکلف نموده است. طوری که خداوند ﷻ میفرماید: ﴿كُنْتُمْ

خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ۗ﴾ (آل عمران)

«شما (امت اسلام) بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده است، به معروف امر می کنید، و از منکر نهی می نمایید و به خدا ایمان دارید».

ما بخاطری به این شرف و عزت متصف هستیم که شریف ترین پیامبران و برگزیده همه عالم، صاحب اخلاق بزرگ و عالی، حضرت محمد بن عبدالله ﷺ را پیروی می کنیم، پیامبری که روز قیامت بخاطر دفاع از امت شان در مقابل پروردگار طلب شفاعت می کنند، ایشان در مورد امت بسیار نگران بودند تا مبدا کسی از آنها در گناهی لغزیده و در جهنم سرنگون گردد، ایشان بعد از آنکه اجازه شفاعت را از جناب پروردگار حاصل نمایند، برای امت خویش شفاعت نموده و آنها را از عذاب دوزخ می رهانند. پیامبر مهربان ﷺ در روز محشر خداوند بزرگ و توانا را در مورد امت خود مخاطب قرار داده میفرماید: ای پروردگار! امت من امت من !.....!

اما مأموریتی که بدوش داریم اینست که ما به معروف امر، و از منکر نهی می کنیم و به خداوند ﷻ ایمان داشته و در راه او تعالی جهاد حقیقی و صادقانه و خالصانه می کنیم، نه چنان که امتهای پیشین به پیامبران شان گفتند: ﴿فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِلَا إِنَّا هَهُنَا

«پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین جا می نشینیم».

همچنان خداوند عز وجل میفرماید: ﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٧٨﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧٩﴾﴾ المائدة

«کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند، به زبان داود و عیسی بن مریم (در تورات و انجیل) مورد لعنت قرار گرفتند، این بدان سبب بود که عصیان ورزیده و از حد می گذشتند، آنان یک دیگر را از عمل زشتی که مرتکب آن می شدند، منع نمی کردند، چه بد است آنچه می کردند».

پس حال چنین امتی را که به زبان پیامبران شان مورد نفرین قرار گرفته اند چگونه تصور میکنید؟ بیاید در اسباب این لعنت و نفرین دقت نماییم. خداوند عز وجل اسباب آنرا در آیات فوق برای ما بیان نمود که چرا آنها را مورد لعنت خود قرار داد؟ بنی اسرائیل علاوه بر اینکه حرمت روز شنبه را شکستند و به عیسی علیه السلام کفر ورزیدند، انسانهای گنهگار و متجاوز را از تکرار گناهی که انجام داده بودند و یا از ارتکاب گناهی که برای انجام دادن آن آماده می شدند، نهی نمیکردند، و چون مردی با مرد دیگری روبرو می شد و وی را در منکری می دید، باز نمیداشت بلکه با وی همیشگی هم می کرد. پس ما امت اسلام، اگر چنین وضع ناگواری در میان ما فاش گردد، آیا خاموشی اختیار نماییم؟ نه، هزار بار نه، و ان شاء الله خداوند عز وجل باماست، زیرا پروردگار بزرگ ما را بهترین امت خوانده که برای مردم بیرون آورده شده ایم، و در عین وقت پیروان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و شریف ترین انسانهای جهان در گذشته و آینده میباشیم. هنگامیکه قرآن بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردید گفتیم: شنیدیم، و اطاعت کردیم، و نگفتیم طوری که بنی اسرائیل بعد از نزول تورات و انجیل گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم! چنان است که وقتی خداوند عز وجل بخواهد قریه را هلاک و نابود کند، سرکشان و فاسقان و خوش گذرانان آن را بسیار گردانده و دست به نافرمانی خداوند زده و در نتیجه، فرود عذاب بر آن قریه لازم می گردد و یکسره همه را

زیر و زبر میکند. در مقابل خداوند عز وجل جانب مثبت را نیز بیان نموده میفرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ الاعراف ۹۶

«و اگر اهل آن شهرها ایمان آورده بودند و پرهیزگاری کرده بودند حتماً بر آنان برکاتی از آسمان و زمین می گشودیم».

همچنان خداوند عز وجل میفرماید: ﴿فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنَّهُونَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلاً مِّمَّنْ أَبْجَيْنَا مِنْهُمْ ۖ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ﴾ القصص ۱۱۶

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ﴾ هود ۱۷

«پس چرا از قرنهایی (امت هایی) پیش از شما صاحبان فضلی نبودند که نهی کنند- مردم را- از فساد در زمین، جز اندکی، از کسانی که از میان آنان نجاتشان دادیم، و کسانی که ستم کردند، به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند، رفتند، و آنان مجرم بودند. و هرگز پروردگار تو بر آن نبوده است که شهرها را به ستم هلاک کند در حالی که مردمانش اصلاحگر باشند».

قطعاً این سنت خداوند عز وجل است، سنتی که برگشت ناپذیر است. بدین ترتیب اگر ما در راه خدا دعوت نموده و برای اصلاح فرد و جامعه بکوشیم و از زشتی بازداریم و به نیکی امر نماییم، خداوند عز وجل هرگز بر ما عذاب و غضب خویش را نازل نمیکند. بلکه خیرات و برکات آسمان و زمین را فراهم و میسر می سازد، و درهای بسته را می گشاید، اما اگر ما در این مورد سستی و بی غوری نموده و امر به معروف و نهی از منکر را ترک نماییم، و جامعه ما بسوی انحطاط اخلاقی روان شده و ارزشهای دینی و اخلاقی آن رو به زوال شد، و منکرات و زشتی ها ازدیاد یافت، طوریکه امروز دچار آن هستیم که همه در مقابل بدی ها بی تفاوت بوده و خود را به کری و کوری انداخته اند، پس متیقن باید بود که زمان هلاکت و نابودی ما هم فرا رسیده است. طوریکه خداوند عز وجل میفرماید: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا

﴿وَأَهْلِهَا ظَالِمُونَ﴾ القصص ۵۹

«و ما هرگز نابود کننده شهرها نبوده ایم مگر اینکه اهالی آنها ستمگر باشند (با ظلم و کفرشان)». موضوع امر به معروف و نهی از منکر تنها وظیفه اشخاصی معین، و عمل خودسرانه و اجتهادی نیست که هر وقتی خواسته باشیم آنرا ادا نماییم و هر وقتی نخواهیم آنرا ترک کنیم، بلکه مأموریت و وجیبه دینی است که از جانب پروردگار بزرگ بر هر فرد مسلمان، زن و مرد لازم گردانیده شده و هر یک باید به اندازه وسع و توان خویش به آن مبادرت ورزد، و هرکسی با آن مخالفت ورزیده و امر آنرا کوچک و بی فایده بشمارد و یا در مورد آن کوتاهی نماید، در واقع با دستور خداوند ﷻ و پیامبرش ﷺ مخالفت ورزیده است. آیات و احادیث زیادی در وجوب امر به معروف و نهی از منکر وارد شده که ادای آنرا بر هر مرد و زن مسلمان نظر به تفاوت مرتبه و درجه آنها، واجب گردانیده است. از جمله فرموده خداوند: ﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ

وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰۴﴾ آل عمران

«باید از شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند و به کار پسندیده امر، و از کار ناپسند منع کنند، و آن گروه ایشانند رستگاران».

و فرموده خداوند ﷻ: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۷۱﴾ التوبة

«و مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان یکدیگرند، به معروف امر می کنند و از منکر نهی می کنند و نماز را برپا می دارند و زکات را میدهند و خدا را فرمانبرداری می کنند و رسول او را، آن گروه، خدا به زودی آنان را مشمول رحمت خود قرار خواهد داد، همانا الله غالب و حکیم است».

اما احادیث صحیحی که بر وجوب امر به معروف و نهی از منکرات وارد شده و هر فردی این امت را مخاطب قرار داده و از شانه خالی نمودن و عدم احساس مسؤلیت برحذر شان نموده، بسیار است. از این احادیث بر می آید که نباید مسلمان مسؤلیت را

برگردن دیگری انداخته و بگوید: اینکار به ما ارتباط ندارد، و این وظیفه ما نیست و هرکسی گناه خود را بدوش میکشد و امثال این سخنان. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده اند: «سوگند بذاتی که جانم در دست اوست حتماً به کارهای پسندیده امر نموده و از کارهای ناپسند و زشت منع می کنید، یا نزدیک است که خداوند جل جلاله بر شما عذابی از نزد خویش بفرستد و سپس او را بخوانید ولی او تعالی دعای شما را اجابت نکند» سنن ترمذی.

همچنان فرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله: «حتماً به کارهای پسندیده امر می کنید و از کارهای بد منع مینمایید و دست ظالم را می گیرید و او را بطرف حق میکشانید و او را بر حق استوار می دارید، یا اینکه شما را به لعنت خود گرفتار خواهد کرد» سنن ابو داود.

و هیچ عملی قبیح تر و زشت تر از این نیست که بعضی ها اهل دعوت و امرکننده گان به معروف و نهی کنندگان از شر را در انجام وظایف مقدس شان توهین نموده و آنان دلسرد و بی جرأت می سازند. دیده میشود که شخصی از اهل دعوت و ارشاد هنگام مشاهده نمودن بسیاری از اعمال زشت و ناپسندی که میان دختران و پسران در بازارها رخ داده و عبارات ناشایسته و قبیح را که دور از حیاست، تبادل می گردد، اقدام به اصلاح و وعظ و نصیحت می نماید، کسانی صد راه وی واقع شده میگویند: او برادر تو چرا مداخله می کنی؟ برو پشت کارت، در کاری که بتو ارتباط ندارد مداخله نکن، و یا میگویند: هرگاه خودت راه یافته باشی، کسی که گمراه شده است بتو زبانی نمی رساند. و امثال این سخنان. به این ترتیب با دیدگاه تنگ و کوتاه خویش آیات خداوند جل جلاله را مطابق هوا و هوس شان تأویل و تفسیر مینمایند، و از روی نادانی و جهالت اموری نالایق را بخداوند جل جلاله نسبت داده و در مورد خداوند جل جلاله و کتابش با شبهه پراگنی و شک انگیزی و بدون اندیشه درست و برهان روشن، مجادله و مناقشه می کنند. روایت شده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: شما این آیت را می خوانید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا

يُضْرِكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ ۗ ﴿١٠٥﴾ المائدة

«ای مؤمنان! به خودتان بپردازید (شما در مقابل خودتان مسؤول هستید) هرگاه شما راه یافته باشید، کسی که گمراه شده است، به شما زیان نمی رساند». و آن را در غیر جایگاه

آن می نهید (یعنی آنرا بر ترک امر به معروف و نهی از منکر حمل می کنید) در حالی که من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: « آن گاه که مردم منکر را دیدند و آن را تغیر ندادند، نزدیک است که خدای عزوجل همه آنان را به عذاب خویش گرفتار کند» اصحاب سنن و احمد.

به این ترتیب امتها با ارتکاب گناهان و نافرمانی خدا و رسول و خوشگذرانی و غفلت از آخرت به بربادی و هلاکت دچار می شوند. طوریکه اوتعالی فرموده است:

﴿ وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا ﴿١١﴾ ﴾ الإسراء

«و چون بخواهیم که قریه را (شهری را) هلاک کنیم، سرکشان آن را فرمان می دهیم پس در آن نافرمانی می کنند و در نتیجه عذاب بر آن شهر ثابت گردد پس آن را یکسره زیر و زبر کنیم».

پس به خدا پناه می بریم از روزیکه - خدای نا خواسته - خویش را مانند اقوام و ساکنین شهرهای که خداوند ﷻ در آیت سابقه از آنها یاد آوری نمود، دریابیم، حکایات و قصه های اقوام و امتهای که خداوند ﷻ بر آنها خشم گرفته بود در قرآن کریم خواندیم و همچنان آثار و نشانه های امتهای گذشته را که مورد نفرین خداوند ﷻ قرار گرفته و قهر و غضب الهی بر آنان فرود آمده بود با دیدگان خویش مشاهده نمودیم که چگونه عذاب و شکنجه سخت بر آنها فرود آمده و چه بسا شهرها را که ستمگار بودند هلاک گردیدند! و اینک آن شهرها بر سقفهای خود فرو افتاده است و چه بسیار چاه های متروک و خالی از صاحبان و ساکنان پیرامونی، که همه هلاک شده اند و چه بسا قصرهای بلند و افراشته و سر به فلک از ساکنان خود متروک و خالی مانده اند. امروز میتوان دیار عاد و ثمود و قوم صالح را مشاهده کرد که چگونه مورد خشم خداوند ﷻ قرار گرفته بودند و شهرهای آنان بخاطر عبرت باقی گذاشته شده است، همچنان خداوند ﷻ در عصر حاضر نیز گاهی اقوام و کشورهای مختلف را بخاطر عدم انکار منکر و عدم امر به معروف و ارتکاب جنایات و فواحش و ناسپاسی خداوند ﷻ، لباس گرسنگی و ترس را بر مردم آن شهرها

چشمانید، تا باشد به خدا رجوع کنند، لیکن ما از حال و احوال آنها نیز درس عبرت نگرفتیم و انتظار آنیم که به سرنوشت آنها ما نیز دچار شویم - خدا نا خواسته -

بدین گونه بعضی از ما در این عصر منکرات را مشاهده کرده لیکن منع نمی کند، گذشته از آن معنویات و جرأت دعوتگران سازمان های امر به معروف و نهی از منکر را سرکوب نموده و آنها را از کار شان دلسرد میگردانند، که این اشتباه بزرگ و گناه آشکار بوده سزاوار جامعه که به اسلام منسوب بوده، نیست. زیرا ما بهترین امتی هستیم که برای مردمان بیرون آورده شده ایم و خداوند عز وجل ما را برگزیده و مکلف ساخت تا این مأموریت مقدس را که عبارت از امر به معروف و نهی از منکر است انجام دهیم، تا قادر به اصلاح و پرورش و ایجاد خانواده سپس جامعه اسلامی گردیده و بلاخره به جهانیان نمونه از جامعه اسلامی پیوسته و همبسته را تقدیم نماییم. و باید هر فرد مسلمان وجیبه دینی خویش را ادا نموده مردم را به چنگ زدن به اخلاق والای اسلامی و مبادی آن و پیروی از قرآن کریم دعوت نماید، باید همه افراد جامعه در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری نموده و بر تجاوز، ظلم و ستم و نافرمانی خدا عز وجل و رسول صلی الله علیه و آله و سلم یکدیگر را همکاری نکنند.

اما امت عیاش که در ناز و نعمت و آسایش پرورده شده و در مقابل منکرات خاموش و گنگ است، امتی که بنده دیشها و کانال های منحط و متبذل و ساز و سرود، و دنیا پرست و بیزار از آخرت باشد، پس بدانیم که این چنین امت، امت اسلامی حقیقی و واقعی نیست. طوریکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: «زود است که امته از هر گوشه و کنار بر شما جمع شوند قسمیکه خورندگان بر کاسه جمع می شوند، گفته شد: ای رسول خدا! آیا از کمی ما بر ما هجوم می آورند؟ فرمودند: نه، لیکن شما مانند خس و خاشاک سیلاب میباشید، دلهای شما را سستی و ناتوانی فرا می گیرد، و به سبب محبت شما به دنیا و کراهیت تان از مرگ، ترس و بیم شما از دل دشمنان تان بیرون آورده میشود» سنن ابوداود. در این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امت شان را آگاه ساخته اند که ای امت اسلام! روزی فرا می رسد (طوریکه امروز است) که یهود و نصارا و مجوس و سایر امتهای کفری بر

شما حمله می آورند طوریکه خورندگان برکاسه غذا روی می آورند، آنحضرت ﷺ حالت ما مسلمانان را به کاسه غذا تشبیه نموده اند که مردمان گرسنه با اشتهای صاف بر آن دست پیش کرده و با تندی از هر جانب لقمه برمیدارند. اصحاب کرام پرسیدند: ای رسول خدا! آیا در آن روز تعداد ما کم است؟ آنحضرت ﷺ میفرمایند: نه، بلکه عدد شما در آن زمان بسیار زیاد است (هزار ملیارد مسلمان)! لیکن با تأسف مانند خس و خاشاک و کف روی سیلاب بوده و سستی و ناتوانی شما را فرا می گیرد و در عین وقت، هیبت و ترس و بیم شما که در دلهای دشمنان تان قرار داشت، بیرون می رود، اصحاب کرام پرسیدند؟ سستی و ناتوانی چگونه است؟ فرمودند: عشق ورزیدن تان به دنیا، و نفرت و ناپسندی شما از مرگ. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، ای پیامبر گرامی ﷺ طوریکه سوگند یاد نموده بودید که روزی امت تان از مرگ در فرار و به دنیا عشق و محبت می ورزند، همان زمان فعلاً رسیده و ما با آن دست و گریبانیم، راست فرموده اید ای حبیب و شفیع ما! زیرا شما از هوای نفس تان صحبت نمی کردید، الان دشمنان کافر و ستمگر و طغیانگر و مشرک بر ما هجوم آورده اند، یهود بر ما هجوم آورده در حالیکه بسیار کم اند و ما بسیار بسیار زیاد هستیم، لیکن خداوند عزوجل هیبت و بیم ما را از دلهای آنها کشیده، بنابر آن سر زمین های ما را تصرف نمودند و بر مقدسات ما تجاوز کردند و با جرأت ما را تهدید نموده وعده می دهند که بلاها و مصایب گوناگونی را بر شما مسلط خواهیم ساخت، اما ما مسلمانان! خوار و ذلیل خاموش نشسته و حرکتی در ما نیست، چرا؟ زیرا ما دنیا پرست شده ایم! دنیا و لذتها و نعمتهای آنرا آنقدر دوست داریم که هرگز نمی خواهیم بمیریم!! می خواهیم تا روز قیامت زنده بوده عیش و نوش و خوش گذرانی کنیم. آری! زشتی و بدی را انکار نمی کنیم، گناهان در میان ما به شکل مفتضحانه رواج یافته، بسیاری از مسلمانان میان حق و باطل، حلال و حرام، معروف و منکر فرق کرده نمیتوانند، نمازها را ضایع ساخته، پیروی از شهوات و خواسته های نفسی نموده ایم، با بانکها و مؤسسات و سازمانهای که معاملات آنها بر سود استوار است، سر و کار داشته و آنها را هرچه بیشتر تقویت می بخشیم. و به این ترتیب با خدا و رسول ﷺ به

جنگ و مبارزه آغاز نموده ایم و خود را مسلمان می گوئیم، زکات مالهای خویش را بیرون نمی آوریم، زندگی شرافتمندانه را ترک نموده حرمت و ارزشهای دینی و اخلاقی را در خانه و بازار پایمال کرده ایم، کانال های مبتذل تلفزیونی را در دسترس زن و فرزند خویش قرار داده آنرا ترقی و تمدن و آزادی و دیموکراسی و پیشرفت و روشنفکری نامیده ایم، در حالیکه همه در راه شیطان و به دستور شیطان صورت گرفته و اخلاق، آداب، حیا و پاکدامنی را کنار گذاشته ایم، از مبادی والای اسلامی فرسخ ها دور گشته و به جاهلیت نخستین برگشته ایم، پناه ما بخدا، چه بد راه را در پیش گرفته ایم!!

متأسفانه پلید ترین مرضی که امت اسلامی به آن مبتلا گردیده و به سبب آن بر عقب برگشته و نگونسار شدند، محبت آنها با دنیا، و راحت طلبی و خوشگذرانی و آسایش و فرو رفتن آنها در ناز و نعمت های دنیوی می باشد، از سوی دیگر دعوت بسوی خدا عز وجل را ترک گفته و امر به معروف و نهی از منکر را نه تنها ترک نموده اند بلکه صد راه دعوتگران قرار گرفته و بر آنان خورده گیری نموده و با تحقیر و توهین، ایشان را از انجام وظایف شان دلسرد میسازند در حالیکه جوانانی که امر به معروف و نهی از منکر می نمایند از بهترین افراد امت و وارثان پیامبران علیهم السلام اند، همچو برخورد نا شایسته با آنان بر نسلهای آینده اثری ناگوار گذاشته دشمنی اهل دین و دعوت در دلهای شان جایگزین می گردد، و راه های فساد، ذلت و خواری و بی حیایی بر آنان باز گردیده، غیرت، شهامت، مروت و مردانگی آنها به بی غیرتی و نامردی و زن صفتی مبدل می گردد. اگر کسی در همچو وضعی که امت قرار دارد برخاسته و عظم و نصیحت نموده ما را از خواب غفلت بیدار سازد و به کار های پسندیده امر نموده و از اعمال زشت باز دارد و یا از خداوند عز وجل و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم یاد آوری کند و یاهم بسوی کامیابی و بلند همتی و سخاوت در دنیا و آخرت دلالت نماید، دیده میشود که افرادی برخاسته وی را با کلمات زشت و قبیح و انواع دشنام ها، از کرده اش پشیمان می سازند و می گویند: ترا به مردم چه غرض است؟ راهت را بگیر و ما را در حال ما بگذار! وقتیکه حالت به این حد برسد پس چگونه از خداوند عز وجل خیر و برکت و نعمت و آسایش را امید داشته باشیم؟ فراموش

نشود که خداوند ﷻ ما را به وجیبه امر به معروف و نهی از منکر مکلف ساخته و این امت را بر سایر امتهای برتری و فضیلت داده و فرموده که شما بهترین امت هستید که برای مردم بیرون آورده شده اید و شما در روز قیامت بر سایر امتهای گواه هستید.

برادران و دوستان هم دین و هم عقیده! خواهشی از شما دارم که از صمیم قلب و از اخلاص کامل آنرا به هر برادر و خواهر مسلمانم در هر جایی هستند بازگو مینمایم، بیائید تا همه بخاطر رضامندی و خشنودی خداوند تبارک و تعالی که ما را مکلف به وظیفه مقدس گردانید با جدیت و نشاط این وظیفه پاک و مقدس را به انجام رسانیم و هرکدام نقش خود را بطور کامل در جامعه عملی نمایید، تا جامعه اسلامی واقعی را ایجاد نموده با سربلندی برای امتهای ثابت سازیم که ما همان امتی هستیم که خداوند ﷻ ما را از میان سایر امتهای برگزیده و مکلف ساخته تا مردم را بسوی او تعالی فرا خوانده به کارهای خوب و پسندیده امر نموده و از زشتیها و کارهای ناپسند بازداریم. هر که نظر به وسع و توان خویش این وظیفه را انجام دهد، طوریکه پیامبرگرامی حضرت محمد مصطفی ﷺ فرموده اند: «هرکسی از شما کار بدی را دید آنرا بدست خویش تغییر دهد، اگر نتوانست باید به زبان خود آنرا منع کند، و اگر نتوانست باید در دل خود، و این ضعیف ترین مرتبه ایمان است» صحیح مسلم.

همچنان مردم را بر راه خدا و رسول ﷺ دعوت نموده بیاد داشته باشیم که دعوتگران وارثان پیامبران اند، زیرا پیامبران فرستاده نشده اند مگر بخاطر دعوت بسوی خدا.

قسمیکه خداوند ﷻ میفرماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ

بِآلَتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١٢٥﴾ النحل

«دعوت کن - مردم را - بسوی راه پروردگار خویش به حکمت (حجت های یقین آور) و اندرز نیکو، و با آنان با شیوه که نیکوتر است، مجادله کن. در حقیقت پروردگار تو به حال کسی که از راه حق گمراه شده داناتر است و او به راه یافتگان داناتر است». همچنان

خداوند ﷻ میفرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا

تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾ نَحْنُ أَوْلِيَآؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
 وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ ﴿٣١﴾ تَزُولَا مِنْ عَفْوَِرٍ رَحِيمٍ
 ﴿٣٢﴾ وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّى مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٣٣﴾ وَلَا تَسْتَوِى
 الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِىَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِى بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِىٌّ حَمِيمٌ ﴿٣٤﴾ وَمَا
 يُقْلَبْهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُقْلَبْهَا إِلَّا ذُو حِظٍّ عَظِيمٍ ﴿٣٥﴾ وَإِنَّمَا يَنزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ
 فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٦﴾ ﴿فصلت﴾

«به راستی کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است سپس استقامت ورزیدند(بر یکتا پرستی و اخلاص عمل برای خداوند) فرشتگان بر آنان فرود می آیند، هان! بیم مدارید و اندوهگین نباشید و مژده باد شما را به بهشتی که وعده داده می شدید، ما در زندگی دنیا و در آخرت اولیای شما هستیم و هرچه دل های تان خواهش داشته باشد، در آنجا برای شما فراهم است و در آنجا آنچه در خواست کنید- از خواهشها و آرزوها- شماراست، مهمانی ای از جانب الله آمرزگار مهربان است و کیست نیکوتر به اعتبار سخن از آن کس که مردم را بسوی الله دعوت کرد و عمل صالح کرد و گفت: من از مسلمانانم. و نیکی و بدی برابر نیست، به شیوه که نیکوتر است دفع کن(بدی را)، بناگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی مهربان است. و این را در نمی یابد جز کسانی که صبر کردند(بر فرو خوردن خشم) و آن را جز صاحب بهره بزرگ فرا نمیگیرد، و اگر وسوسه از سوی شیطان ترا به وسواس افگند پس به الله پناه ببر. چراکه خداوند عَلَّامٌ شنوای داناست.»

به این ترتیب اگر صفات فوق را در خود آراسته نماییم، از جمله کسانی می شویم که خداوند عَلَّامٌ در مورد آنها چنین فرموده است: ﴿الَّذِينَ إِىن مَّكَّنَّاهُمْ فِى الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ

وَأَتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ۗ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٤١﴾ ﴿الحج﴾

«- خداوند نصرت میدهد- کسانی را که اگر آنان را در زمین تمکین دهیم، نماز را برپا می دارند و زکات را میدهند و به معروف امر می کنند و از منکر نهی می نمایند و عاقبت همه کارها از آن خداست».

و ما می گوئیم: پروردگارا! بر خود ستم کردیم و اگر بر ما نیامرزی و به ما رحم نکنی، قطعاً از زینکاران خواهیم بود، خداوندا! ما را بیامرز و بر ما رحم کن و بما توفیق عطا فرما تا وقتیکه زنده ایم در راه تو جهاد و دعوت نماییم، و از ما درگذر و از ما بپذیر و بر ما رحم کن. زیرا تو بسیار مهربان و بارحم هستی. و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه وسلم.

جادو چيست؟

بسم الله الرحمن الرحيم

جادو چیست؟

خداوند ﷻ در کتاب کریمش میفرماید: ﴿وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيْطَانَ كَفَرُوا يَعْلَمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ الْمَلَائِكَةِ مِمَّا هُنَّ وَمَا يُرْوَىٰ وَمَا يُعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ۗ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ۗ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٢﴾ البقرة

«و از آنچه شیاطین در روزگار سلطنت سلیمان می خواندند پیروی کردند و سلیمان - به سحر نپرداخت و - کفر نورزید ولی شیاطین کفر ورزیدند که به مردم سحر می آموختند، نیز آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت در بابل نازل شده بود. با آن که دو فرشته به هیچ کس چیزی نمی آموختند، مگر این که می گفتند: ما وسیله آزمایشی - از جانب خداوند - برای شما هستیم، پس حذر کن کافر نشوی، اما - مردم - از آن دو فرشته چیزهایی آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی افکنند، هرچند نمی توانستند به وسیله آن بدون فرمان خدا به احدی زیان برسانند، و چیزی می آموختند که به آنان زیان می رساند و سودی برایشان نداشت و به خوبی می دانستند که هرکس خریدار آن باشد در آخرت بهره ندارد، واه! چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر می دانستند.»

خداوند قادر و توانا به سلیمان بن داود عليه السلام فرمانروایی ای بخشیده بود که هیچ کس پس از وی سزاوار آن نبود، خداوند عليه السلام باد را آرام و تابع وی گردانیده بود. چنان بادی نرم و ملایم بود که نه اشیاء را به جنبش و تکان وا می داشت و نه طوفانی می شد و هر جا و در هر کشور و سرزمینی که سلیمان عليه السلام قصد سفر می کرد، باد او را به سوی آن سر

زمین حمل می نمود، همچنان خداوند جَلَّ جَلَالُهُ شیطانها را (دیوها) برای سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ مسخر گردانیده بود که آنچه را از مبانی و ساختمانها می خواست، برایش بنا می کردند و در بحر فرو رفته و از آن برای او دُر و گوهر بیرون می آوردند، و خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ قدرت و توانایی داده بود که دیوهای سرکش و متمرّد را در زنجیرها به هم بسته می کرد. طوری که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ فرموده است: ﴿فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ بَجَرِّ بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ ۖ وَالشَّيْطَانَ كُلُّ بَنَاءٍ وَعَوَاصٍ ۗ﴾ (۳۷) وَاٰخَرِيْنَ مُقْرِنِيْنَ فِي الْاَصْفَادِ (۳۸) ﴿ ص

«پس باد را برای او مسخر گردانیدیم که به فرمان او نرم روان می شد هر جا که تصمیم می گرفت و نیز مسخر گردانیدیم - شیطانها را از بنا (بناکار) و غواص (آب بازان)، و دیگرانی - از شیاطین - که دست و پا به هم بسته در زنجیرها بودند». و اگر کسی از آنها از فرمان سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ سرکشی می کرد، از عذاب سوزان به او می چشاند طوری که خداوند میفرماید: ﴿وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ اٰمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيْرِ ۗ﴾ (۱۲) ﴿ سبَا

«و هرکس از آنها از فرمان ما عدول کند، از عذاب سوزان به او می چشانیم». این همه بخشش ها و انعام های خارق العاده را خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ داده بود و همه واقعی و حقیقی بود چرا که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به چیزی دستور دهد که (شو) میشود، پس عمل وی نه جادو بود، نه شعبده و نه خیال. و سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ هم ساحر و جادوگر نبود و چیزی از جادو یا طلسمی را انجام نداده بود، زیرا جادو عمل کفر است و پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از چنین کارها مبرا و پاک اند، بلکه ملک و سلطنت و فرمانروایی عظیمی بود که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بوی عطا کرده بود، همچنان برخی از جنها نزد او به اذن خداوند جَلَّ جَلَالُهُ کار می کردند و هیچ کس از آنها نافرمانی او امر وی را نمی توانست. بنابر این خداوند بزرگ و توانا در قرآن کریم خیر میدهد که ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمٰنُ وَّلٰكِنْ الشَّيْطٰنِ كَفَرُوْا﴾

«سلیمان کفر نورزید ولی شیاطین کفر ورزیدند». بعضی مفسرین از جمله ابن کثیر رَحِمَهُ اللهُ قصه ذیل را در تفسیر خویش آورده است: «سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ کتابهای سحری را که به وسیله شیاطین میان مردم پراکنده شده بود، گرد آورده و آنها را در صندوقی نهاد و در زیر

تختش دفن نمود تا مردم گمراه نشوند و می فرمود: اگر از احدی بشنوم که بگوید: شیاطین غیب را می دانند، گردنش را می زنم! و کسی از شیاطین به تخت وی نزدیک نمی شد مگر این که جابجا می سوخت، چون سلیمان علیه السلام در گذشت و دانشمندانی که از جریان امر آگاه بودند، نیز در گذشتند، شیطان خود را بشکل انسانی در آورد و به صورت سخنرانی ظاهر شد و گفت: ای مردم! سلیمان علیه السلام پیامبر نبود بلکه ساحر بود، اگر باور ندارید، اینک با من بیایید که شما را بر گنجینه سحر وی راهنمایی کنم. آن گاه محل دفن آن صندوق را به مردم نشان دادند..... در این هنگام بود که جز مؤمنان دیگران گمراه شده سلیمان علیه السلام را ساحر پنداشتند، و در سرزمین وی بر سر زبانها افتاد و پیوسته حال آنان چنین بود تا این که خداوند جل جلاله حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را به رسالت برانگیخت و برائت سلیمان علیه السلام از این تهمت را بر زبان ایشان نازل نمود. به این ترتیب قرآن کریم پندار یهود را رد نموده می فرماید: ﴿وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ ۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ ۗ وَلَٰكِنَّ الشَّيْطَانَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ ۗ﴾ البقرة

«و از آنچه شیاطین - انس و جن - در روزگار سلطنت سلیمان می خواندند، پیروی کردند، و سلیمان کفر نورزید ولی شیاطین کفر ورزیدند که به مردم سحر می آموختند.»

این اعلان صریح، برائت سلیمان علیه السلام از سحر را ثابت می سازد که یهود وی را به آن متهم نموده بودند. بعد از ذکر قصه سلیمان علیه السلام می آیم بر موضوع جادو و ماهیت آن. جادو در واقع وهم و تخیل و تصویری است که جادوگر یا شعبده باز با دروغ ادعا می کنند که وی با سحر و جادوی خویش میتواند هرکاری را انجام دهد. بطور مثال ادعا می کند که من بوسیله جادو، کنزها را از زمین بیرون آورده میتوانم، یا ادعا میکند: من با جادوی خود می توانم ورق سفید را به نوت های بانکی حقیقی مبدل سازم. و یا ادعا می کند که من توسط جادو میتوانم پول های بسیار را از بانکها گرفته و در پیشروی تان قرار دهم، پس کسیکه اشخاص جادوگر را در فعل و قول شان تصدیق نمود، در واقع به خداوند جل جلاله کفر ورزیده است، زیرا وی معتقد به این شده که جادوگر همه امور را خودش انجام داده میتواند و قادر به انجام هر امری بوده و میتواند بدون اراده خداوند جل جلاله نفع و ضرر برساند،

از اینرو دو فرشته را که خداوند جَلَّ جَلَلًا در بابل فرو فرستاده بود به مردم میگفتند: ﴿وَمَا وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا مَخْنُ فَتَنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾ البقرة: ۱۰۲

«با آن که دو فرشته به هیچ کس چیزی نمی آموختند، مگر این که میگفتند: ما وسیله آزمایشی برای شما هستیم، پس حذر کن کافر نشوی». علما اتفاق نظر دارند که جادو ذاتاً مؤثر بوده و دارای حقیقت ذاتی است. جادو در حد خود دارای تأثیر است، ولی فقط برکسی تأثیر زیان بخش می گذارد که خداوند جَلَّ جَلَلًا به تأثیر آن در وی فرمان داده باشد، پس جادو حقیقت دارد چنانکه قرآن کریم به آن اشاره نموده است. لیکن چگونه حقیقت دارد و در عین وقت، وهم، تخیل و تصور است؟ آری! حقیقت جادو را خداوند جَلَّ جَلَلًا در چند موضعی از کتاب کریمش ذکر نموده و این واقعیتی است که میان جن و انسان صورت میگیرد، اما از نگاه تأثیر و نتیجه بر وهم و خیال استوار است. چگونه بر وهم و تخیل و تصور استوار است؟ اینک از قصه موسی عَلَيْهِ السَّلَام با جادوگران فرعون آغاز می نماییم. موسی عَلَيْهِ السَّلَام هنگامی که با خانواده خویش به مصر برمی گشت، در منطقه طورسینا خداوند جَلَّ جَلَلًا با وی سخن گفت، خداوند جَلَّ جَلَلًا چنین فرمود: ﴿وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ ۗ﴾

﴿قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَنَازِبُ أُخْرَىٰ﴾ (۱۸) ﴿قَالَ أَلَيْسَ لِي بِهَا طَه ۗ﴾ (۱۹) ﴿قَالَ خُذْهَا وَلَا تَحْزَنْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ﴾ (۲۰) ﴿طَه﴾ (۲۱) «و ای موسی! در دست راست تو چیست؟ گفت: این عصای من است، بر آن تکیه می دهم و با آن برای گوسفندانم برگ می تکانم، و کارهای دیگری (منافع) نیز برای من از آن برمی آید، فرمود: (خداوند) ای موسی! آن را بیفگن. پس آن را - برزمین - انداخت و ناگاه ماری شد دوان، فرمود: (خداوند به موسی) آن را بگیر و نترس، به زودی آن را به حال نخستین آن باز خواهیم گردانید».

بدین گونه خداوند جَلَّ جَلَلًا هرگاه بخواهد به چیزی بگوید شو، میشود، نه اینکه برخی از بی خردان گمان دارند که خداوند جَلَّ جَلَلًا از جادو کار می گیرد، پاک و بزرگ و بلند مقام است خداوند جَلَّ جَلَلًا از آنچه بیخردان گمان می برند. هنگامیکه خداوند جَلَّ جَلَلًا عصای موسی عَلَيْهِ السَّلَام را به

ماری مبدل ساخت، مار حقیقی بود نه وهمی و خیالی، اما سحر و جادوی جادوگران فرعون هنگامیکه ریسمانها و عصاهای خود را افگندند چشم های مردم را با جادوی شان تحت تأثیر آورده و همه را در ترس و هراس انداختند، به عبارت دیگر، وقتیکه جادوگران فرعون ریسمانها و عصاهای خویش را افگندند، پیوسته ریسمان ها و عصا های خود را نگاه می کردند که به حالت خود بر زمین باقی مانده و هیچ تغییری در آنها نیامده، اما جمعیت مردم که به مشاهده مقابل آمده بودند وهم و گمان جادو بر آنها چنان اثر گذاشت که با چشمان شان ریسمان ها و عصا ها نه، بلکه مارها را مشاهده می نمودند، و این گونه خاصیت جادو است، بنابر این خداوند عز و جل حالت موسی علیه السلام را در این صحنه چنین بیان میکند: ﴿ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ ۗ ﴾ طه «پس موسی در ضمیر خود ترسی را یافت».

لیکن وقتیکه موسی علیه السلام عصای خود را افگند، اگر جادو می بود، جادوگران حتماً آنرا در حالت اصلی آن بشکل عصا می دیدند، لیکن هنگامیکه با چشمان خویش اژدها را دیدند که بصورت حقیقی در مقابل شان می دود، در تعجب افتادند، علاوه بر آن این اژدها برخاسته و همه ریسمانها و عصا های آنها را فرو برد، جادوگران با دیدن این منظر متیقن گردیدند که آنها در مقابل جادو نه، بلکه در مقابل علامه از علایم قدرت پروردگار قرار گرفته اند، و بلادرنگ این مشهد و منظر قدرت الهی بر وجدان و ضمیر آنها تأثیر گذاشته دیگر مجال سخن گفتن برای شان نماند، و دیگر راهی جز ایمان و یقین به معجزه موسی علیه السلام برای آنها باقی نماند. زیرا دانستند که کار موسی علیه السلام از باب سحر و جادو نیست بلکه کار او از جانب خداوندی است که بر همه چیز تواناست. آن گاه بی درنگ در برابر خدای رحمن به سجده افتاده و به رسالت موسی علیه السلام ایمان آوردند: ﴿ قَالُوا آمَنَّا

بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۗ ﴾ رِبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿ ٤٨ ﴾ الشعراء

«گفتند: به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون». قصه موسی علیه السلام با جادوگران را خداوند در این آیات چنین بیان میکند: ﴿ قَالُوا يَمْؤُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ

أَوَّلَ مَنْ أَلْفَى ﴿٦٥﴾ قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا جِأَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ يُخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنهَا سَعَى ﴿٦٦﴾ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ﴿٦٧﴾ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ﴿٦٨﴾ وَأَلْقَ مَا فِي يَمِينِكَ نَلَقَفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سِحْرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى ﴿٦٩﴾ طه

«- ساحران - گفتند ای موسی! یا تو می افگنی اولاً عصای خود را قبل از ما، و یا ما نخستین کسانی باشیم که می افکنند؟ گفت (موسی): بلکه شما بیفکنید، پس ناگهان بر اثر سحر شان چنین به نظرش آمد (به خیال و گمان موسی عليه السلام و همین طور به خیال و واهمه هر بیننده دیگری چنین آمد) که ریسمانها و چوبدستی هایشان می دونند. پس موسی در ضمیر خود ترسی یافت، گفتیم: نترس که تو خود برتری، و آنچه در دست داری (عصا) بینداز تا هرچه را بر ساخته اند- از عصاها و ریسمانهای جادویی و قلابی- فرو برد، در حقیقت، آنچه بر ساخته اند، نیرنگ جادوگر است، و جادوگر هر جا برود رستگار نمی شود».

به این ترتیب ثابت گردید که اعمال ساحران و جادوگران و شعبده بازان همه بر واهمه و خیال و تصور استوار است، اما آنچه را که خداوند توانا به پیامبرانش از نیرومندی و تسخیر در اشیاء بخشیده است همه آن حقیقی و واقعی بوده به دستور خداوند جل جلاله با فرمودن «کن فیکون» (شو، میشود) صورت می گیرد، قسمیکه ابراهیم عليه السلام با آن مواجه شد، هنگامیکه وی را در آتش انداختند، آتش سوزان به امر خداوند جل جلاله (کن فیکون) سرد و سلامت گردید. طوریکه می فرماید: ﴿قُلْنَا يَنْتَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ

﴿٦٩﴾ الأنبياء

«گفتیم: ای آتش! برای ابراهیم سرد و مایه سلامتی باش». و یا مانند سلیمان عليه السلام که جن در تسخیر وی قرار داشت و اعمال خارق العاده را بوسیله آنان انجام میداد. طوریکه قرآن کریم از او حکایت میکند: ﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَا بَنِي بَعْرَشَ قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٢٨﴾ قَالَ

عَفْرِيَّتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا ءَانِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿٢٩﴾ النمل

«گفت: (سلیمان عليه السلام): ای سران- کشورم- کدام یک از شما تخت او را برای من می آورد (تخت بلقیس را) پیش از آنکه آنان از در تسلیم نزد من آیند؟ عفریتی از جن گفت: من آن را پیش از آن که از مجلس خود بر خیزی برایت می آورم و من بر این کار توانا و امین هستم».

و یا مانند معجزه های موسی عليه السلام که قبلاً ذکر شد، و یا مانند معجزه های عیسی عليه السلام که مرده ها را به اذن خداوند جل جلاله زنده می ساخت، و یا نابینای مادر زاد و پیرس را به اذن خداوند جل جلاله بهبود می بخشید و غیره اموری دیگر که همه به اذن و اراده خداوند جل جلاله واقع شد، این معجزه ها و حقائق مسلمی که ذکر شد، همه با علم و اراده خالق پروردگار صورت پذیرفته نه اینکه سحر بوده باشد. حتی جن های کافری که با جادوگران و شعبده بازان بشر سر و کار داشته و به آنها اوهام و خیالات را آماده ساخته و ادعا می کنند که گویا علم غیب را میدانند و به جادوگران می گویند که فلان شخص تا فلان وقت زندگی خواهد کرد و فلان شخص در فلان وقت می میرد، همه و همه کذب و دروغ است. مخصوصاً بعد از نزول قرآن کریم و آغاز رسالت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خداوند جل جلاله آسمان را از دستبرد اخبار جن ها با شهابهای سوزانی نهبانی کرد، طوری که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در این مورد ثابت شده است. قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، شیاطین نشستگاه های در آسمان داشتند که در آنها به شنیدن وحی می پرداختند و چون یک کلمه را می شنیدند، و نه کلمه دیگر بر آن افزوده آنرا به کاهنان و جادوگران منتقل می کردند، اما فقط آن یک کلمه حق بود و آنچه بر آن افزوده شده بود، باطل و ناروا بود. ولی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به رسالت برانگیخته شدند، شیاطین از این نشستگاه های خود و از استراق سمع باز داشته شدند، تا نتوانند چیزی از قرآن را دزدیده آن را به زبان کاهنان و جادوگران بیفکنند و بر اثر آن کار وحی آشفته و درهم شود. زیرا در آن صورت دانسته نمی شود که راستگو کیست. در این مورد خداوند جل جلاله از زبان جن بما حکایت میکند: ﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يُعُودُونَ رِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ۝١ وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا ۝٧ وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ

فَوَجَدْنَهَا مِثْلَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا ﴿٨﴾ وَأَنَا كُنَّا نَقَعُدُّ مِنْهَا مَقْعَدًا لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَابًا رَّصَدًا ﴿٩﴾ وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا ﴿١٠﴾ ﴿ الجن

« آن جنیان افزودند- و این که مردانی از انس به مردانی از جن پناه می برند پس بر سرکشی آنان افزودند و این که آنان نیز پنداشتند، همچنان که شما پنداشته بودید که هرگز خداوند کسی را بر نمی انگیزد و این که ما آسمان را لمس کردیم (جویای اخبار آن شدیم) پس آن را یافتیم که از نگهبانان پُر شده است (فرشتگان پاسبان) نیرومند و از شهاب ها، و این که ما پیش از این برای شنیدن از آسمان در نشستگاه هایی می نشستیم، اما اکنون هرکس گوش بسپارد، برای خود شهابی در کمین می یابد، و ما نمی دانیم که در حق کسانی که در زمین اند شری اراده شده است؟ یا پروردگار شان در حق آنان رشد را اراده کرده است؟». در اینجا نیز ثابت می گردد که جنیان غیب را نمی دانند زیرا گفتند ما نمی دانیم که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ با بازداشتن ما از استراق سمع، قصد آن داشته تا بر اهل زمین عذابی فرود آورد، یا این که بسوی اهل زمین پیامبری بفرستد؟! و اگر جن غیب را می دانست بعد از وفات سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ به مدت درازی در عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند. از این جهت خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در قرآن کریم قصه آورده تا بر ادعای شیاطین جن مبنی بر اینکه آنها غیب را میدانند، تمسخر نموده و ادعاهای کاذبانه آنها را افشاء نماید، طوریکه قبلاً متذکر شدیم خداوند جَلَّ جَلَالُهُ برخی از جنها را در خدمت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ قرار داده و رام ساخته بود و سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ بوسیله آنها کارهای زیادی را انجام میداد و اگر کسی از آنها از پیروی سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ سرکشی می کرد به عذاب و شکنجه دردناک گرفتار می شد. زیرا تسخیر سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ بر آنها لازمی و فرضی بود، چون مرگ سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ فرا رسید از دنیا در حالی درگذشت که بر عصای خویش تکیه داده بود، از این رو، جنیان از مرگ وی آگاه نشدند و همچنان از ترس وی به کارهای شاقه خویش ادامه می دادند، سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از مرگ به مدت یک سال بر آن عصا تکیه داده بود، موریانه در این مدت از آن عصا می خورد تا این که سرانجام بر زمین افتاد، سپس جنیان به مرگ او پی بردند و مردم دانستند که آنها غیب را نمی دانند. و اگر این ادعای شان که غیب را میدانند صحیح بود، حتماً در آن

صورت از مرگ وی باخبر می شدند و بعد از مرگ وی به مدت درازی در عذاب خوار کننده و کارهای دشواری که سلیمان علیه السلام آنان را به آن گماشته بود، باقی نمی ماندند. خداوند جل جلاله به این گونه ادعای دروغین جن را تکذیب نمود طوری که در قرآن کریم فرموده است: ﴿ فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿١٤﴾ سبأ

«پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم (سلیمان علیه السلام) چیزی جز کرم چوب خواره (موریانه) که عصای سلیمان را- که بر آن تکیه داده بود- می خورد، مرگ او را به آنان نشان نداد پس چون بیفتاد، جنیان پی بردند (بر آنان آشکار شد) که اگر غیب را می دانستند در عذاب خوار کننده درنگ نمی کردند».

بار دیگر بر موضوع بحث خود برگشته می گوئیم که جادو و شعبده بازی و غیره اعمال سحری بر واهمه و خیال استوار است، الآن جانب دیگری از تاثیر سحر یا جادو را خدمت تان عرض می نمایم که آن هم بر خیال و وهم استوار بوده ولی بدون اذن و اراده خداوند نفع و ضرر آن به کسی رسیده نمیتواند. طوری که در فرموده خداوند تعالی آمده است: ﴿ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ۗ وَمَا هُمْ بِضَاكِرِينَ بِهِ ۗ مِنْ أَحَدٍ

إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ البقرة: ۱۰۲

«اما- مردم- از آن دو فرشته چیزهایی می آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی افکنند» زیرا سحر در افکندن حب و بغض در دلها، و یکجا کردن و پراگنده ساختن و نزدیک ساختن و دور گردانیدن انسانها، مؤثر بوده و تأثیر آن به وهم و خیال استوار است و تأثیر مادی یا ملموسی بر اشخاص و اشیاء ندارد. طوری که قبلاً متذکر شدیم که جادوگران فرعون عصاها و ریسمانهای خویش را بر زمین افکندند در حالی که ریسمانها و عصاهای شان به مارها و اژدها مبدل نشده بود و تنها چشمان حاضرین زیر تاثیر جادوی آنها قرار گرفته بود و خیال می کردند که در مقابل آنها مارها و اژدها می دوند. همچنین سبب تفرقه انداختن میان زن و شوهر به وسیله سحر، همانا تخیلی است

که بر اثر سحر در مرد یا زن، نسبت به دیگری به وجود می آید، مانند زشت جلوه دادن سیما، قد و اندام او، یا زشت نشان دادن رفتار او، و امثال آن که سبب فرقت و جدایی میان زن و همسر میگردد. مثلاً سحر بر مرد چنان تأثیر میکند که هنگام دیدن همسر زیبا و حسین خویش، در نظرش قبیح و بدرنگ می آید، یا لباسها و نظافت وی در نظرش ناپاک و پلید جلوه میکند، و اگر عطر و خوشبویی را استعمال کرد، به مشام مرد بوهای بد و متعفن می رسد، که در نتیجه بغض و کراهت شدید، مرد از دیدن زن بیزار شده هرگز نمیخواهد چهره او را ببیند و نمیخواهد بوی عطر و خوشبویی او به مشامش برسد و بلاخره مسأله به طلاق می کشد. همچنان عکس این مسأله، ساحر یا جادو گر میتواند در نظر مردی، پیره زن کهن سالی را که به سن مادر کلانش است، جوان و زیبا جلوه دهد، شاید در واقع بدرنگ و قبیح منظر باشد، لیکن توسط جادو، در خیال و تصور مرد این پیره زن کهن سال، جوان، زیبا و خوشنما جلوه نموده و باوی ازدواج می نماید. سپس بعد از رفتن تأثیر سحر از مرد، حقیقت امر آشکار شده و مصیبت بزرگی بیار می آید. و از تأثیرات سحر یکی هم تماس نمودن جن با انسان است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این مورد می فرمایند: «شیطان از مجرای خون انسان می گذرد» متفق علیه

پس وقتی که ساحر با سحر خود یکی از شیطانها را بخاطر اذیت انسانی مکلف ساخت تا در اراده و تصرفات و حرکات و سکناات و عقل وی مداخله نماید، جن یا شیطان در مجرای خون انسان جادوشده، داخل گردیده و از راه شرابین و وریدها به عمق مغز وی خود را می رساند، و بر آن حاکم گردیده در حرکات و سکناات و تفکر وی مداخله نموده وی را به گفتن سخنان نادرست و بی مفهوم و بی معنی و کارهای نا شایسته و نادرست مجبور می سازد که مردم همچو اشخاص را دیوانه می گویند، یا می گویند: جن با وی تماس نموده است، طوری که خداوند جل جلاله فرموده: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ

الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ۗ﴾ البقرة: ۲۷۵

«کسانی که ربا (سود) می خورند بر نمی خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است». روی همرفته در هر حالتی کمک خواستن از کاهن،

فالبین، منجم و ساحر، مسلمان را از دایره ملت اسلام خارج می سازد. زیرا وی معتقد بر آن شده که ساحر یا فالبین بدون خواست و اراده خداوند ﷻ بوی نفع و ضرر رسانیده می توانند. همچنان کسی که سحر را بیاموزد و یا به آن عمل کند یقیناً به خداوند کفر ورزیده طوریکه خداوند ﷻ میفرماید: ﴿وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾ البقرة: ۱۰۲

«با آن که آن دو فرشته به هیچ کس چیزی نمی آموختند، مگر این که می گفتند: ما وسیله آزمایشی - از جانب خداوند - برای شما هستیم، پس زنهار کافر نشوی.» ما نیز به کسانی که به جادوگران روی آورده از آنها حل مشکلات شان را می طلبند و یا بخاطر اذیت و آزار و جلب محبت دیگران بخود و یا بخاطر تفرقه میان دو همسر نزد جادوگران و شعبده بازان و یا فالبینان می روند، می گوئیم: کافر مشو، کافر مشو، کافر مشو. قسمیکه

خداوند ﷻ میفرماید: ﴿إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدَ سِحْرٍ وَلَا يَفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَقْبَطَ﴾ طه

«در حقیقت، آنچه بر ساخته اند، نیرنگ جادوگر است و جادوگر هر جا برود رستگار نمی شود.»

همچنان پیامبر اکرم ﷺ بخاطر کامیابی و رستگاری امت شان چنین می فرمایند: «از من نیست کسیکه فال بگیرد و یا برای او فال گرفته شود، یا غیبگویی بکند و یا برای او غیبگویی شود، یا جادو بکند و یا بخاطر او جادو بشود، و هرکس نزد کاهنی (غیبگو) برود و او را در گفته هایش تصدیق بکند، با این کار، به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده کفر ورزیده است» روایت بزار با اسناد جید

همچنان فرموده اند: «اگر کسی نزد کاهنی برود و از او در مورد چیزی سوال بکند، سپس او را تصدیق بنماید، نماز چنین شخصی تا چهل روز پذیرفته نمیشود» صحیح مسلم

در خاتمه یاد آور می شویم آنچه که قبلاً تذکر یافت همه آن بیماری های خطرناک است، پس دواى آن چیست؟ یگانه علاج کامیاب، برای کسانیکه خدا ناخواسته جادو می شوند و یا میخواهند خویش را از جادو وقایه نمایند، همانا ارشادات خداوند ﷻ

و پیامبرش ﷺ است. طوریکه خداوند ﷻ می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ

طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ الأعراف

«در حقیقت، متقیان چون وسوسه از جانب شیطان به ایشان رسد، خدا را به یاد آورند و بناگاه بینا شوند» یعنی: بیدار می شوند و می دانند که این خیال و واهمه شیطانی است. نه اینکه نزد جادوگران، شعبده بازان و دجلان و غیبگویان و فالبینان بروند، زیرا اینکار انسان را بسوی شرک و کفر می کشاند. طوریکه از آنحضرت صلی الله علیه و آله در مورد سحرگشایی توسط ساحر پرسیده شدند، فرمودند: «اینکار از عمل شیطان است» مسند احمد علت آن اینست که جادوگر دومی به جنیات خود روی آورده از آنها میخواهد تا جادوی اول را از بین ببرند، به این ترتیب جادوی اولی و دومی هر دو بواسطه شرک به خداوند جل جلاله صورت می گیرد مانند شخصی که میخواهد نجاست را با نجاست پاک کند. خاطر نشان باید ساخت که شرط اولی و اساسی علاج سحر و جادو همانا قرآن کریم و ایمان به خداوند جل جلاله است و هیچ نفع و ضرری بدون اذن و اراده اوتعالی صورت پذیر نیست، همچنان باید به قرآن کریم و سنت مطهر نبوی پابندی داشته و خود را از گناهان پاک سازیم، زیرا یگانه راه داخل شدن ابلیس و لشکرش بر مؤمنان، ارتکاب گناهان و معاصی است، همچنان باید به نمازهای جماعت پابندی داشته ورد ها و ذکر های صحیح را بعد از هر نماز خوانده و قرآن کریم را بسیار تلاوت کنیم، و این راه های است که خداوند جل جلاله بوسیله آن مسلمان را از شر شیطان، جادو، حسد، نظر و همه آفات حفاظت میکند. برادران و خواهران ما بخاطر وقایه و حفاظت از شیطان و جنیات و سایر آفات باید همه روزه آیت الکرسی را بعد از هر نماز و پیش از خواب بخوانند، همچنان سوره های (قل هو الله احد) و (قل اعوذ برب الفلق) و (قل اعوذ برب الناس) را بعد از نماز صبح سه بار، و بعد از نماز ظهر و عصر یکبار، و بعد از نماز شام یا خفتن سه بار بخوانند، طوریکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بما ارشاد نموده اند. در این مورد کتابهای زیاد موجود است که هرکس میتواند آنرا از کتابخانه ها بدست آورد، لیکن متوجه باید بود که کتاب مورد نیاز ما، صحیح و مطابق و موافق سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران ایشان باشد. و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه وسلم.

استعمال سگرت یا دخانیات

آیا استعمال سگرت و سایر دخانیات حلال است یا حرام؟

استعمال سگرت یا دخانیات

آیا استعمال سگرت و سایر دخانیات حلال است یا حرام؟

اگر یکی از شرکت های بسکیت سازی مثلاً، در پشت قطی های بسکیت تولید شده خود بنویسد که: (توجه: خوردن این بسکیت منجر به مرض زکام میشود) آیا حاضر هستید از همچو بسکیتی که شما را به زکام مبتلا کرده و جسمتان را برای چند روز ناراحت و متزلزل سازد، بخورید؟ بدون شک جواب تان (نه) خواهد بود، بلکه بخاطر این اعلان شرکت بسکیت سازی، همه مردم از خریدن آن اجتناب نموده و از آن احساس نفرت خواهند کرد و هیچگاه در بازار بسویش نظر هم نمیکنند. پس چگونه شرکت های سگرت سازی با وجود عدم رضایت صاحبان آن، این عبارت را در پشت هر قطی سگرت می نویسد: (استعمال سگرت سبب رئیسی مبتلا شدن به امراض سرطانی و تصلب شریانها و تباهی گرده (کلیه) می شود) یعنی سگرت بمثابة زهر کشنده ایست که در جسم انسان جریان پیدا نموده و به مرگ ناگهانی می انجامد. علی الرغم ضرر های آشکار و روشن سگرت، دیده می شود که اشخاص معتاد به آن، در خرید و داد و گرفت این زهرکشنده، مانند هجوم پروانه ها بر آتش، می ریزند، این چنین عشق و محبت با همچو ماده پر از کثافات، نشان دهنده آنست که اختیار واراده از معتادان آن کاملاً سلب گردیده و ابلیس و همگارانیش بر آنها مسلط گردیده اند. وبدون شک استعمال دخانیات از عمل شیطان است زیرا شیطان هرگز به کار نیک و سودمند امر نمی کند.

پس ای برادر عزیز! آیا اراده تو سلب گردیده؟ آیا ابلیس بر تو مسلط گردیده؟ در حالیکه تو خودت در پشت قطی های سگرت با چشمت می بینی و می خوانی که تولید کنندگان سگرت با صراحت ضرر های آنرا بیان نموده و نتایج ناگوار آنرا به همه اعلان داشته گویا چنین میگویند: این سگرتی که تو در دست داری زندگی ترا به تدریج تباه و برباد نموده عاقبت بدی را در پیش خواهی داشت ، سپس با وجود این هوشدار، به آن رو می آوری؟! این خود دلیل آشکار، بر بیخردی تو بوده و شیطان رانده شده اراده و اختیار ترا

سلب نموده و می خواهد حیات را در دنیا به تباهی مواجه ساخته و در آخرت نیز از عذاب دردناک ترا بچشانند. چرا که وظیفه ابلیس از همان روزیکه پدر و مادر ما و شما را فریب داده از بهشت راند، تا روز آخرت اینست که بندگان را به هر وسیله گمراه ساخته در ردیف لشکریان خویش درآورد. ابلیس سوگند خورده که وی در فریفتن آدمیان از هیچ کوششی فروگذار نشده بر سر راه مسلمانان در کمین می نشیند تا ایشان را به دام گمراهی خویش در افگند چنان که دشمن بر سر راه دشمن کمین می گیرد. همچنان آنها را به هر وسیله ممکن از راه راست خداوند جَلَّ به بیراهه برده، از هر چهار جهت بر آنان می تازد. و به علت تأثیر وسوسه و اغوای شیطان، بیشتر مردم را شکر گذار نمی یابی، طوریکه خداوند از زبان وی حکایت نموده میفرماید: ﴿ قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ

لَيْنَ آخِرَتَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٦﴾ الإسراء

«گفت: (ابلیس) به من خبرده (پروردگارا! که چرا آدم را بر من برتری داده ای در حالی که مرا از آتش آفریده ای و او را از گل؟) اگر تا روز قیامت مهلتم دهی، حتماً فرزندانش را از ریشه بر می کنم، جز اندکی از آنان- که نیرنگم در آنان کارگر نیست-» همچنان خداوند جَلَّ در آیت دیگر می فرماید: ﴿ قَالَ فِيمَا أَعْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ

لَأَتَّبِعَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿١٧﴾ الأعراف

«گفت (ابلیس) پس به سبب آن که مرا گمراه کردی، من هم برای فریفتن آنان حتماً بر سر راه راست تو می نشینم، آنگاه بر آنها از پیش روی آنان می تازم و از پشت سرشان و از طرف راست شان و از طرف چپشان و بیشترشان را شکر گزار نمی یابی.»

آری اکثر مردم از جمله معتادان سگرت، نعمت خدا را بر جانهای شان نادیده گرفته و ناسپاسی خداوند جَلَّ را نموده بدن صحیح و سالم خویش را به تباهی و نابودی دچار می سازند. در حالیکه خداوند جَلَّ آنرا برایشان امانت گذاشته و در روز آخرت از هر نعمتی بویژه نعمت جسمانی بازخواست کردنی است.

و می گوئیم: الحمدلله که خداوند عز وجل نعمت های خوب و پاک خود را بر ما ارزانی نموده و آنرا حلال گردانیده است، و الحمدلله که چیز های ناپاک و پلید و خبیث را که به ضرر و زیان ماست، بر ما حرام قرار داده است. اگرچه شیطانهای جنی و انسی آنرا بما خوب و زیبا جلوه می دهند. در این بخش، به مرضی بد و پلیدی که برخی از فرزندان این امت، که بهترین امته اند به آن مبتلا شده و در رگهای آنها جا گرفته، اشاره می نماییم. متأسفانه خود آنان از خطر های آن بی خبر بوده نمیدانند که دنیا و آخرت شان را تهدید می کند، چنین اشخاص بر این گمان اند که سگرت و سایر دخانیات حلال است! و یا میگویند مکروه است! لیکن در واقع به دلایل بیشماری از قرآنکریم و سنت مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله، حرام است. وقتی با یکی از معتادان سگرت که در مقابل هوا و هوس خویش مغلوب شده و شیطان نیز با نیرنگ و فریب خود زمام آنها را بدست گرفته، رو برو شده بگوئید: برادرم سگرت را ترک کن زیرا در آن گناه و نافرمانی پروردگار است، در جواب می گویند: ما را در کار ما بگزار، چطور بدون دلیل حرام است؟ اگر حرام بود پس یک دلیل از قرآنکریم برایم بیاور که بگوئید سگرت حرام است!! یعنی این برادر سگرتی ما میخواهد آیتی مستقل و صریح از قرآن کریم مانند آیت تحریم شراب بوی حاضر نماییم که وی و امثال او را مخاطب قرار داده بگوئید: همانا دخانیات و سگرت و تنباکو و چلم پلید و از عمل شیطان است، پس از آن اجتناب ورزید. یا سبحان الله! چقدر از فهم و درک معانی آیات قرآن دور هستیم! در حالیکه خداوند عز وجل در قرآن کریم همه چیز های پاک و پلید را بطور مفصل بیان داشته و با فضل و کرم و رحمت خویش همه خیر و مصلحت را برای ما خواسته و اراده نموده است. ما به برادری که در مورد تحریم سگرت مجادله و مناقشه نموده و میگوئید سگرت مکروه است می گوئیم: تحریم سگرت و سایر پلیدی ها در آیات قرآنی با شیوه های مختلف، و غیر مستقیم وارد شده که عقل انسان به آن پی برده و خردمندان آنرا درک می کنند. همچنان به این برادر می گوئیم: خداوند عز وجل به بعضی از بندگانش در شگفت است که چگونه آیات صریح و واضح و آسانی که یکی دیگری را تفسیر کرده و هموار با گوشهای شان می شنوند، لیکن با آن هم به آن پی نبرده و درک

نمی کنند!! به همین سبب خداوند ﷻ بیست و چند آیت را با عبارات ذیل به پایان رسانده است: چرا نمی اندیشید؟ چرا تعقل نمی کنید؟ تا باندیشید، اگر می اندیشیدید. پس هنگامیکه خداوند در کتاب کریم خود بما می فرماید که: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَدْعُوهُمْ، مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبِيثَاتِ﴾ الأعراف: ۱۵۷

«آنانیکه از این پیامبر امی (ناخوان) پیروی می کنند، همان که او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند، پیامبری که آنان را به معروف امر می کند و آنان را از منکر نهی می کند و پیامبری که برای آنان پاکیزه ها را حلال می گرداند و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می گرداند». به این معناست که نجاستها و پلیدی های حقیقی آنست که زیان و قباحت آن آشکار بوده و طبع سلیم آن را پلید، و نفس آن را ناپاک بشمارد، و تناول آن سبب درد و آفات گردد، پس هر چیزی پاک برای ما حلال گردانیده شده، و پلیدیها با همه انواع و اشکال آن به دلیل قرآن کریم بر ما حرام قرار داده شده، قلمها برداشته شده و ورقها خشک گردیده است. و هیچکسی تا روز قیامت حق ندارد اشیای حرام را حلال یا مکروه بگوید، و یا عکس آن را. پس تو ای برادر سگرتی دیگر دلیلی واضح تر از این را هم می خواهی؟ و اگر بدون علم و دانش به مناقشه و مجادله پرداخته ادعا داری که سگرت و چلم و تنباکو و غیره دخانیات از جمله طیبات و پاکیزه ها بوده و در جمله پلیدی ها نیست، مانند اینست که آفتاب را با دو انگشت پنهان کنیم. در حالیکه خداوند ﷻ میفرماید: ﴿قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ

يَتَأُولَى الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ ﴿۱۰۰﴾ المائدة

«بگو: (ای پیامبر ﷺ) خبیث و طیب (پلید و پاک) برابر نیست هر چند کثرت پلیدیها ترا به شگفت آورد، پس ای صاحبان خرد! از الله بترسید باشد که رستگار شوید». پس آیا انسان عاقل و باخرد میان پاکی و پلیدی تمیز نمیتواند؟ آیا نمیداند که میوجات و سبزیجات و گوشت چهار پایان و پرندگان و ماهی و غیره نعمت های خداوند که از جمله

اشیای پاکیزه است و به جسم و عقل انسان فایده رسانده هر دو را تقویت بخشیده و صحتمند و با طراوت نگه میدارد، از جمله طبیات هست؟! سپس شخصی آمده و می گوید که دخانیات و سگرت از پلیدی ها نیست!! در حالیکه زیان و ضرر آن را به عقل و جسم همه دانسته و به آنان ثابت گردیده است، همچنان سگرت سبب امراض ناگوار شده و غالباً منجر به مرگ های ناگهانی مانند سکتة قلبی و اختناق سینه شده مرد را فرصت نمیدهد تا قبل از جان دادن کلمة شهادت را بخواند. در عهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یهود مدینه از انواع و اقسام غذاها استفاده مینمودند و برخی اصحاب کرام نیز گاهی با آنها از غذاهای شان می خوردند، لذا بسا اوقات از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره حلال و حرام بودن بعضی غذاها سوال می کردند، همان بود که خداوند بر آنحضرت صلی الله علیه و آله این آیت را نازل

نمود: ﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أَحَلَّ لَكُمْ الْطَيِّبَاتُ﴾ المائدة: ۴

«از تو میپرسند چه چیز- از خوراکی ها- برایشان حلال شده است؟ بگو (ای پیامبر صلی الله علیه و آله) برای شما همه پاکیزه ها حلال گردیده». پس وقتیکه بر ما ثابت شد که خداوند جل جلاله چیز های پاکیزه را که همواره از آن استفاده می نمایم و اجسام ما بوسیله آن تقویت یافته و از آن لذت می بریم، حلال گردانیده، آیا انسان عاقل قبول میکند که خداوند جل جلاله برگ های خشک یکی از بته های بدبو و تلخ را در جمله پاکیزه گی ها قرار دهد؟ خواننده گرامی! حالا شما در مورد انسانهای بی اراده چه حکم می کنید که چنین ماده زهرآگین را سوختانده و دودش را تنفس نموده و بلاخره جسم خود را در معرض خطر های کشنده قرار میدهند؟ از سوی دیگر دهان خود را بدبو و متعفن ساخته، عقل و هوش خود را به نابودی میکشانند؟ ولی با آن هم به کشیدن آن اصرار ورزیده و میگویند: ترک آن برای ما دشوار است، زیرا مزاج ما به آن عادت گرفته و اگر آنرا استعمال نمایم، خوش و شادمانیم، و اگر استعمال نکنیم دلتنگ شده و مزاج ما برهم و درهم میگردد!!! پس پاک و منزّه است خداوند جل جلاله از اینکه چنین چیز بدبو و متعفن و زهرناک را برای بندگان خویش حلال نموده باشد. یقیناً از عمل شیطان و همدستان وی است.

حکایت شده که بعضی از عبور کنندگان در یکی از راه های بزرگ، موترهای شان را توقف داده بودند تا با راننده موتری که به سبب سرعت بسیار، طایر موترش انفجار نموده و منجر به منقلب شدن موتر شده بود، همکاری لازم نمایند. وقتیکه می خواستند راننده را از داخل موتر بیرون آورند، وی را به حالت بد و ناگوار دیدند که آخرین نفس های زندگی را می کشد، با آن هم راننده با یک دست خویش بطرف دهان خود اشاره می نمود، یکی از حاضرین گمان کرد که آب می خواهد، وی با سرعت آب را حاضر نموده و خواست به دهنش بدهد لیکن آب را نپذیرفت، و بازهم بسوی دهان خود اشاره می نمود، یکی از حاضرین دریافت که وی چه می خواهد، همان بود که قطی سگرت را از جیب خود بیرون آورده و بوی نشان داد، هنگامیکه راننده زخمی قطی سگرت را دید دست خود را بطرف دهان خود برد و اشاره نمود تا سگرتی را برایش روشن نموده و در میان دو لبش بگذارد، طبعاً در همچو حالت حاضرین به دادن سگرت موافقت نکردند زیرا وی در حالت نزع قرار داشته و با مرگ دست پنجه نرم میکرد، قبل از اینکه یکی از آنها سگرت را در دهانش بگذارد، دیدند که جان خود را به خداوند تسلیم نموده است.

پس هلاک باد ابلیس که چگونه بنی آدم را حتی در آخرین لحظات زندگی مورد تمسخر قرار میدهد، دقت نماید، لسان حال راننده زخمی که در حالت نزع قرار داشت چنین می گفت: ای نفسم! خواهش کرده، و التماس می کنم، کمی انتظار شو تا یک سگرت را بنوشم سپس بیرون شو!!

برادران و دوستان عزیزم! به خداوند عز و جلاله سوگند که سگرت یا تنباکو از خبیث ترین و پلید ترین بته های است که خداوند عز و جلاله ما را از استعمال آن منع نموده، زیرا از ناپاکی هاست. به راستی که شیطان انسان را به آن دلالت نموده تا نافرمانی پروردگار را نموده و به سبب نافرمانی و سرکشی خداوند عز و جلاله از بهشت محروم گردند، طوریکه پدر و مادر ما را فریب داده و آنها را مجبور به خوردن از درختی نمود که بر آندو ممنوع بود، چون از آن درخت خوردند عورتهايشان بر آنان آشکار شد. همان بود که آدم علیه السلام نافرمانی خداوند عز و جلاله را نموده و خداوند هم به سبب آن هر دوی آنها را از بهشت به زمین فرو فرستاد و دشمنی

میان انسان و ابلیس آغاز گردید، از اینرو خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ مؤمنان را از شر شیطان و مکر و حيله و فریب وی با صراحت و وضاحت برحذر داشته در چندین آیات قرآن کریم به آن اشاره نموده است: ﴿يَنْبَغِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَ تَرِيهِمَا إِنَّهُ يَرِنَكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٧﴾﴾ الأعراف

«ای فرزندان آدم! برحذر باشید تا شیطان شما را گمراه نسازد چنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند و لباسشان را از آنان برکند تا عورت‌هایشان را بر آنان نمایان کند یقیناً شیطان و قبيله اش شما را از آنجا که آنها را نمی بینید می بیند همانا ما شیاطین را اولیای نامؤمنان گردانیده ایم.»

شاید بعضی از برادرانی که معتاد به سگرت اند بگویند: ما به سخنان شما در مورد سگرت کاملاً باور داشته و قانع هستیم، لیکن این مرض بد، برای ما عادت و کیف گشته و به آن معتاد شده ایم و ترک آن بسیار دشوار است پس چگونه از آن رهایی یابیم؟ ما برای چنین اشخاص می گوئیم: شما راست می گوئید به راستی که ترک عادت دشوار است طوریکه علامه ابن القیم رحمته الله فرموده که: «بازداشتن نفسها از شهوات و از آنچه که با آن انس و الفت و محبت گرفته اند از دشوارترین امور است». همچنان یکی از برادران ارجمند ما در این صدد فرموده است که: «انسان تنها زیر سلطان و سیطره غرایز قرار نمی گیرد بلکه عامل قویتر دیگری وی را زیر تأثیر خویش قرار میدهد که عبارت از عادت است!! سگرت یا دخانیات نیز قبل از اینکه به سبب ماده نیکوتین خون را سیراب نموده و بر مغز تأثیر منفی بگذارد، عادت در قدم اول تأثیر منفی بیشتر بر انسان معتاد دارد، پس هرگاه انسان یک عملی را چند بار تکرار نماید رفته رفته به عادت مبدل میگردد که ترک آن کاری ساده نبوده و چیز دیگر را نمیتواند به آن عوض نماید». انسان نظر به فطرت پاک و سلیمی که بر آن آفریده شده، همزمان چندین عادات را آموخته و عملی می نماید و بوسیله آن زندگی خویش را به پیش می برد از جمله خوردن و نوشیدن. اما مسایلی که

به غریزه و شهوت انسان ارتباط میگیرد چیزی دیگری است، عادت از تأثیر و سلطه و سیطره قابل ملاحظه برخوردار است که انسان هرگز نمیتواند آنرا پنهان نماید، اما آنچه را که انسان در حرکات و سکنات خود وارد ساخته و آن را با تکرار نمودن به عادت تبدیل می کند، چه عادت خوب باشد یا بد، و یا ضرر مند باشد یا سودمند، طوریکه تجربه آنرا ثابت نموده، چنین عادت از سلطه و سیطره بسیار قوی نسبت به غرایز و شهوات بر نفس برخوردار است، پس اگر عادات بدست آورده انسان که روزمره آنرا پذیرفته و می پسندد خوب و شایسته باشد بدون شک وی با همچو عادات خوشبخت شده وی را از مرتبه حیوانیت به مرتبه بزرگ و ارجمند انسانیت ارتقا می دهد، و اگر عادات بدست آورده وی قبیح و زیانمند و نا مطلوب و ناپسند باشد بدون شک وی را بسوی بدبختی ها کشانده و همواره در زیر سلطان و سیطره آن زندگی بسر می برد، و بلاخره به مرحله میرسد که میان خوب و بد تمیز نکرده و اشیایی را تناول میکند که باعث زیان و ضرر ناگوار به جسمش شده و در عین وقت خودش پی میبرد که من چه راهی بدی را در پیش گرفته ام!! و چه چیز های بد و پلید را تناول می کنم!! لیکن به سبب ضعف در ارداه، و سستی در عزم، قادر به ترک آن نمیشود. مانند اشخاصیکه به دخانیات معتاد شده اند، چنانکه به همه هویداست، انسان معتاد به سگرت در همه جا منفور است، در خانه همسرش از بوی بد دهانش نفرت داشته و با چشم ذلت و حقارت بسویش می نگرد، از سوی دیگر پسر نو جوانش نیز از وی تقلید نموده به سگرت نوشی آغاز می نماید و پدر بی کفایت، قدرت نصیحت را ندارد زیرا خودش الگو و نمونه بد برای پسر است طوریکه مثل است: (وقتیکه چوب کج باشد سایه چگونه راست خواهد بود؟!) زیرا خود پدر سبب شده تا پسران وی نیز رو به دخانیات بیاروند. همچنان محققان طبی در این اواخر به این نتیجه رسیده اند اینکه: طفلی که از پدر و مادر معتاد به سگرت بدنیا می آید خون او سیراب از ماده نیکوتین بوده و آماده آن می باشد که حتی در سن کودکی سگرت بنوشد، حتی اگر تنها پدر هم معتاد به سگرت باشد با آن هم احتمال می رود که در خون طفل نوزاد مقدار نیکوتین بیشتر باشد. لیکن به اندازه قسم اولی که پدر و مادر هر دو معتاد به

سگرت باشند احتمال آن کم تر است، ولی چون شوهر با همسر در یک اطاق زندگی داشته و سگرت می نوشد طبیعیست که زن نیز از هوای اطاق تنفس نموده و دود سگرت به وی نیز ضرر می رساند.

علاوه بر اینهمه ضررها، افراد معتاد به سگرت همواره احساس ذلت و حقارت می نمایند، مخصوصاً وقتی که در اماکن عامه مانند رستورانها، هتل ها و نمایشگاه ها با لوحه های (سگرت ممنوع است) برمی خورند، در چنین حالات شخص معتاد، خود را منفور و مطرود از جامعه می شمارد. بناء بخاطر خلاصی از هرگونه عادت و عمل ناشایسته باید عزم قوی و راسخ داشت و آمادگی کامل بخاطر مبارزه و جنگ سرسخت و پراز خشونت علیه آن اتخاذ نمود، و در همچو جنگ شدید، ظفر و کامیابی از کسیست که با سلاح ایمان به خدا و پرهیزگاری و کمک خواستن از مولای عزوجل مسلح باشد و با تصمیم گیری صادقانه و عزم قوی و اراده راسخ میتواند بر آن نصرت حاصل نماید. من در مورد برادران و خواهرانی که مبتلا به این مرض خطرناک شده اند آینده باسعادت را پیشرو می بینم زیرا خداوند عزوجل ایمان آنها مورد امتحان و ابتلا قرار داده است، همچنان در مورد آنها خوشبینم که روزی با عقل و هوش و درک و احساس پاک و سالم شان میان پاکیزگی ها و پلیدی ها فرق گذاشته و بدانند که دخانیات از جمله پلیدی هایی است که خداوند عزوجل آنها را در قرآن کریم بر انسان حرام قرار داده طوریکه قبلاً به آن اشاره شد. همچنان در مورد آنها گمان نیک داشته انتظار دارم که از جمله خردمندان گردیده اعمال صالحه را بر کردارهای ناشایسته برگزینند و از پاکان و نیکان مردم باشند، نه از تبه کاران و پلیدان آنها، بار دوم فرموده خداوند عزوجل را تکرار می نمایم: ﴿قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ

وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۰۰﴾ المائدة

«بگو: (ای پیامبر صلی الله علیه و آله) خبیث و طیب (پلید و پاک) برابر نیست هرچند کثرت پلیدیها ترا به شگفت آورد، پس ای صاحبان خرد!! از الله بترسید تا رستگار شوید».

بعد از اینکه حقیقت واضح و آشکار شد و به تفصیل در مورد آن صحبت شد

سوالی را مطرح مینماییم که: آیا کسی از ما این جرأت را دارد که بگوید: سگرت و

دخانیات از جمله پاکیزه هاست؟ آیا بعد از اینکه تأکید بر آن نمودیم که سگرت و دخانیات به جسم و عقل و مال ضرر رسانده و سبب امراض خطرناک گوناگون شده و دهان انسان را بدبو و متعفن ساخته که نه تنها فرشتگان در نمازها و غیره اماکن از وی متنفر میشوند بلکه هرکسی که با چنین اشخاص روبرو شود احساس ناراحتی نموده از صحبت کردن با آنها دلتنگ می شود و می خواهد هرچه زود از وی جدا شود، آیا باز هم گفته می توانیم سگرت از طبیات یا اشیای پاکیزه است؟ زبان حال معتادان و وجدان شان هم می گوید که نه والله سگرت از طبیات نیست، پس میگوییم وقتیکه شما اعتراف دارید که از طبیات و چیزهای پاک نیست، پس در جمله چه چیزی محسوب می شود؟ طبعاً می گوید نجس است و از جمله پلیدی هاست و این معادله ایست آسان که هر هوشیار و خردمند آنرا فهمیده میتواند. حالا که به این نتیجه رسیدیم که سگرت از پلیدی ها بوده پس به این معناست که از جمله اشیای حرام است که خداوند عزوجل در کتاب کریم خود آنرا بما بیان نموده است پس با تأکید و جرأت میتوان گفت که سگرت حرام است، حرام است، حرام است، و کسیکه آنرا استعمال میکند بدون شک نافرمانی خداوند عزوجل را مرتکب شده زیرا وی چیز حرام را استعمال نموده است. پس ترک آن بر وی واجب گردیده و هر چه زود تر آنرا کنار گذاشته به خداوند رجوع نموده و توبه نصوح نماید، تا خداوند از وی راضی و خشنود شده و با خاتمه نیک از دنیا برود، نه اینکه خدا ناخواسته روز قیامت در حالی از قبر بیرون آید که سگرت و بوهای بد و متعفن آن بر وی گواه باشد. و من از سوز دل به برادران و خواهرانی که معتاد به سگرت و یا هر عملی دیگری اند می گویم که این فرصت را غنیمت شمرده و آنرا ترک نمایید تا خداوند عزوجل را خشنود و شیطان را نا امید سازید و بسبب آن بهشت برین را نصیب شوید، آری! قبل از اینکه فرصت را از دست دهید آنرا ترک کنید، زیرا نمیدانید چه وقتی مرگ به سراغ تان می آید، کسی ضمانت زندگی یک شب را کرده نمیتواند، شاید شب بخوابید و فردا خویشتن را در یکی از قبرستانها در یابید!! وکسانیکه با دخانیات، این وبای مهلک تجارت نموده و آنرا مکسب خویش قرار داده اند باید بدانند که کسب وکار آنها حرام بوده و اگر آنرا

خیرات و صدقه هم دهند پذیرفته نمیشود، زیرا خداوند عَلَّامٌ ذات پاک است و جز پاکی چیز دیگر را نمی پذیرد، و اگر آنرا بر اهل و خانواده خویش به مصرف رساند نه اینکه در آن خیر و برکت نیست بلکه مصایب و بلاهای گوناگون را بسویشان می کشاند، و اگر آنرا بعد از مرگ به ورثه میراث بگذارد در این صورت نیز توشه آنان بسوی دوزخ خواهد بود. سازمان صحت جهانی ملل متحد که بزرگ ترین پزشکان معروف جهان در آن عضویت دارند، ثابت نموده که دخانیات نه تنها برای انسان زیانمند است بلکه یک عادت کشنده است، بنابر این شرکت های تولید کننده سگرت را ناگزیر ساختند تا در عقب هر قطی سگرت بنویسند که: «سگرت و دخانیات سبب رئیسی مرض سرطان و امراض شش و قلب و شرایین است» همچنان در بعضی قطی های سگرت می نویسند: «سگرت به صحت مضر است» زیرا سازمان جهانی صحت نمیتواند با شرکتهای سگرت سازی مدارا نموده و مردم را فریب دهند و از خطر آن مردم جهان را بی خبر نگهدارند، و این خود اقدام مثبتی است که به بیداری جهان امروزی دلالت دارد، همچنان در گزارشهای مربوط به اضرار دخانیات آمده که (۸٪) از وزن هر سگرتی، حاوی مواد نیکوتین زهرناک و کشنده است، و فقط ده گرم آن ضامن کشتن یک سگ است اگر آنرا در غذای وی بگذاریم، همچنان در گزارش آمده که سگرت سبب رئیسی امراض خطرناک ذیل است: سرطان شش، سرطان مری و معده، پوسیده شدن جگر، بزرگ شدن جگر و بهم پیچیده شدن آن، تخریش مجراهای جهاز تنفسی، سستی در عزم و اراده، کسالت و ضعیف شدن ذاکره، مضطرب شدن اعصاب که در نتیجه آن معتاد همواره پریشان شده و احساس خستگی و ناراحتی میکند، چنانکه در نتیجه بزرگ شدن جگر، معتاد همیشه به قبضیت مبتلا بوده و بلاخره به مرض بواسیر مبتلا می گردد. همچنان ماده نیکوتین باعث پختگی و جوشش دهان شده و مینای دندانها را از بین برده، پوسیدگی و کرم خوردگی در آن ظاهر میگردد که لعاب کثیف و آلوده آن به معده رفته و سبب کندی جهاز هاضمه در وظیفه اش شده و کم خونی را بیمار می آورد. و آخرین و خطرناک ترین مرضی که به سبب دخانیات بیماری آید و سازمان جهانی صحت نیز بر آن تأکید ورزیده، مرض فشار

خون است که شریانها را سخت ساخته و بلاخره خفقان سینه و سکتة قلبی حیات معتادان سگرت را تهدید می نماید. خلاصه مرگ از هر سو بر معتادان سگرت و سایر دخانیات حمله آورده و در هر حمله قلبی و یا خفقان سینه، مرگ را با چشمهایشان مشاهده میکنند تا اینکه در یکی از حملات آن مرگ نیز به سراغ شان آمده و بدون توبه از دنیا می روند، پس از خداوند عز و جل استدعا داریم که خاتمه نیک را نصیب ما نموده و عفو و عافیت را در اجسام و عقل های ما گذاشته و ما را به راه راست رهنمون سازد.

در اخیر متذکر میشویم که اصرار و استمرار بر نوشیدن سگرت و یا هر عادت دیگری به این معناست که ما از یکسو در نافرمانی و معصیت خداوند عز و جل هنوز هم روانیم و از سوی دیگر ابلیس لعین را نصرت بخشیده ایم، اما کامیابی ابلیس بر بنی آدم بسیار مؤقت بوده و آن روز فرا رسیدنی است که ابلیس و همکارانش در دوزخ سرنگون گردند و اینکار برای خداوند عز و جل کار ساده و آسان است، پس ای برادر عزیز! کسیکی به سگرت معتادی! آیا ایمان و ضمیر و وجدان تو اجازه میدهد که نافرمانی خداوند عز و جل را مرتکب شده و ابلیس را که یگانه دشمن تو و دشمن خداوند عز و جل است نصرت ببخشی؟ طبعاً می گویی نه. و به چنین کاری هرگز راضی نمیشوی، زیرا ما مسلمانی و به خدا و روز آخرت ایمان داریم و روزی را در پیش داریم که از هر چیز مورد باز پرس قرار می گیریم. هرچند شیطان بکوشد که ما را فریب دهد لیکن با ذکر خداوند عز و جل و عظمتش، و تقدیم پند و نصیحت یکی برای دیگر، شیطان از ما گریزان شده و ضمیر و وجدان ما بیدار میگردد، طوریکه خداوند میفرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ الأعراف: ۲۰۱

«در حقیقت، متقیان چون وسوسه از جانب شیطان به ایشان رسد، خدا را به یاد آورند و بناگاه بینا شوند».

برادر عزیز و گرامی ام! هرگاه به این بیماری مهلك گرفتار شدى قبل از اینکه در حالت گناه و نافرمانی خداوند عز و جل چشم از جهان بپوشی آنرا ترک کن. زیرا خداوند عز و جل جز خیر و مصلحت دنیا و آخرت بندگان، چیزی دیگری را اراده ندارد، و بدان، هر پولی

را که در راه این مرض پلید و مهلک به مصرف می‌رسانی خداوند عز وجل در مورد آن از تو پرسیدنی است و با تو محاسبه شدید صورت خواهد گرفت، از تو پرسان خواهد شد پولت را در کدام راه و چگونه مصرف نمودی؟ چرا بر اهل و خانواده ات مصرف نکردی؟ چگونه در این مدت دراز کثافت و پلیدی‌ها را خریداری نموده و به عقل و جسمت ضرر رساندی، چرا نافرمانی خداوند عز وجل و پیامبرش را مرتکب شده و از جمله اسراف‌کننده‌گان که برادران شیاطین اند شدی؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «در روز قیامت تا لحظه گام‌های بنده می‌خکوب است که از عمرش پرسیده شود آن را در کدام راه فنا نموده، و از عملش که در آن چه کرده، و از مالش که از کدام راه آنرا بدست آورده و به کدام راه صرفش نموده، و از جسمش که آن را در کدام راه فرسوده کرده است» صحیح ترمذی.

خدا کند از آنچه که گفتیم ما و برادران و خواهران ما نفع ببرند و ما و شما را از کسانی گرداند. که سخنان را شنیده و از نیکو‌ترین آن پیروی می‌کنند، و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه وسلم.

اختراع در دین

و طریقه های گمراه کننده تصوف

طریقه های گمراه کننده تصوف و اختراع در دین

امام احمد رحمته الله از ابوموسی اشعری رضی الله عنه نقل نموده، که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای مردم از شرک بترسید زیرا پنهان تر از گشتن مور بر زمین است» مصنف ابن ابی شیبه و معجم کبیر از طبرانی. معنای حدیث اینست که شاید بعضی از شعایر دینی مثل دعا، یا ذکر طوری انجام دهیم، در حالیکه غیر شعوری به خداوند جل جلاله شرک ورزیده ایم، بنابراین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بما ارشاد نموده که هر مسلمانی روزانه این دعا را بخواند: «اللهم انی اعوذ بک ان اشرك بک و انا أعلم و استغفرک لما لا أعلم» مرجع سابق. یعنی «خدایا! یقیناً من به تو پناه می برم از اینکه شرک بیاورم به تو در حالی که بدانم، و آمرزش می طلبم از آنچه ندانم».

آنحضرت صلی الله علیه و آله می فرمایند: «قبل از شما اهل کتاب به هفتاد دو دسته پراکنده شدند و زود است این امت (امت محمد صلی الله علیه و آله) به هفتاد و سه فرقه پراکنده شوند که هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه در بهشت خواهند بود و آنها جماعت اند» سنن ابوداود ابن ماجه. و در روایت دیگر چنین آمده: «آنان کسانی اند که بر آنچه من و یارانم هستیم می باشند». همچنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند: «دلهای بندگان میان دو انگشت رحمن قرار دارد، هرگونه که بخواهد آنها را دگرگون می نماید» صحیح مسلم. آنحضرت صلی الله علیه و آله همواره این دعا را می خواندند: «خداوندا! قلبم را بر دینت ثابت و استوار بدار» صحیح مسلم.

ما نیز به پیروی از ایشان می گوییم: خداوندا! ای دگرگون کننده دلها، دلهای ما را بر دینت استوار و پایدار بدار، خداوندا! پس از آن که ما را هدایت کردی (بسوی حق) دلهای ما را دستخوش انحراف نگردان و رحمتی از جانب خود بر ما ارزانی دار، یقیناً تو خود بخشنده ای، و ای دانای امور پنهان و کارهای نهان! بر ما رحم نما.

برادران و خواهران عزیز! سوگند بخدا هنگامیکه احادیث فوق الذکر را می خوانیم طوری احساس می کنیم که زنگ خطر بزرگی امت اسلام را در این عصر تهدید میکند، این زنگ خطر در گوشهای هر انسانی که حریص بر آخرت خویش است طنین انداخته و ضربات آن ضمیر آنها را به لرزه در می آورد، متأسفانه ما در عصری قرار داریم که یکی

از ما راست و چپ خویش نگاه کرده و می پرسد: آیا من در اعتقاد و راه و روش و طریقه انجام عبادات و شعایر دینی، موافق با فرقه نجات یافته که در آخرت رستگار بوده و با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یاران پاک وی یکجا می باشند، هستم یا نه؟ و یا اینکه - خدا ناخواسته - در زمره یکی از فرقه های هفتاد و سه گانه گمراهیم که وارد دوزخ میشوند؟ بخداوند جل جلاله سوگند این امر مهم و بزرگی است، و هلاک شده کسی است که با بی پروایی به این موضوع نگاه کرده آنرا بی اهمیت می شمارد. آری! هلاک شده کسیست که احادیث نبوی فوق را که آنحضرت صلی الله علیه و آله از جانب خداوند بما رسانده اند، بدون توقف و تفکر در آن، و بدون نظری به اعتقادات و عبادات و سایر امور دینی خویش عمل کرده و ندانسته که وی در کدام مسیر قرار دارد؟ و چه می گوید و چه کاری را انجام میدهد؟ مسلمان باید کردار و گفتار خویش را در میزان کتاب و سنت قرار داده و از خود پرسد که آیا من در زمره فرقه نجات یافته ام یا در یکی از گروه های گمراهی که آتش دوزخ در انتظار شان است؟ پس وقتی درک نمود که وی در ورطه گاه مخالفت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یاران ایشان قرار گرفته، باید با شتاب بر اصلاح و تصحیح آن اقدام نموده و خود را در راه و روش گروه نجات یافته قرار دهد. پس هر فرد مسلمان که خواسته باشد تا راه و روش خود را صحیح ساخته و مسلک درست را در پیش گیرد، باید قبل از همه آیات و احادیث ذیل را با دقت و تفکر بخواند و آنرا سرمشق زندگی خود قرار بدهد:

اول: خداوند جل جلاله بعد از فتح مکه و تحکیم پایه های حکومت اسلامی در آن، ما را چنین مخاطب قرار داده میفرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ

الْإِسْلَامَ دِينًا المائدة: ۳

«امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و دین اسلام را برای شما پسندیدم».

دوم: خداوند جل جلاله میفرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا

الحشر: ۷

«و هر چه پیامبر به شما بدهد، آن را بگیرید و هر چه شما را از آن منع کند پس، از آن باز ایستید».

سوم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حجة الوداع تأکید نمودند که ایشان امت را بر سر راهی روشن باقی گذاشتند که شب آن همانند روز روشن است جز هلاک شدگان از آن منحرف نمی شوند. و فرمودند: «بعد از من زندگی خواهید کرد و شاهد اختلافات بسیاری خواهید بود پس بر شما لازم است از طریقه من و طریقه خلفای راشدین که آنها هدایت کنندگانند پیروی نمایید و آنرا با دندانها محکم بگیرید و از بدعت در دین بپرهیزید؛ زیرا هر امر نوپیدایی گمراهی است» سنن ابو داود ترمذی.

یعنی از حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله چیزی نمانده بود که همه امور دین کامل و به اتمام رسید و هیچ امری ناقص باقی نمانده تا بر آن بیفزاییم و نه چیزی اضافه شده تا از آن کاسته شود، و این فرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله دلیل واضح و آشکار بر این مسئله است: «هر آن چیزی که شما را به خداوند جل جلاله نزدیک می سازد شما را به آن دستور دادم، و هر آن چیزی که شما را از خداوند جل جلاله دور نموده و به آتش نزدیک می سازد، از آن منع نمودم» سنن بیهقی. پس کسیکه بعد از تکمیل شدن دین، چیزی جدیدی را در دین اختراع می نماید به این معناست که وی بر شریعت الهی از خود افزوده و شریعت اسلامی را به نقص متهم نموده است. گویا او می خواهد نقصی که در دین خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله وجود دارد تکمیل نماید!!

در هر صورت ما باید پیرو خط مش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحاب کرام ایشان باشیم، از آنها چنان قدم به قدم پیروی نماییم که دیگر راهی برای شیطان باز نماند و به مثابه ترازویی بما باشند که همه افعال و اقوال و اعتقادات خویش را با آن بسنجیم، پس هرگاه در این روند با قول یا فعل جدید و اختراع شده روبرو شدیم بلافاصله آنرا با میزان سنت صحیح سنجدیه و می بینیم که آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا یاران ایشان آنرا فرموده و یا به آن عمل نموده اند یا نه؟ اگر از آنها چیزی بما ثابت شد پس بلادرنگ آنرا عملی نماییم، و اگر اثری از آنها را درنیافتیم پس آنرا فوراً ترک نموده و متوقف شویم، شاید بعضی

بگویند: ما به آن اندازه علمیت و آگاهی در دین نداریم تا میان حق و باطل فرق گذاشته و اعمال و اقوال خویش را به آن بسنجیم. ما برای چنین اشخاص می‌گوییم: شما باید به علمای ثقه و معروفی که اخلاص و محبت واقعی آنها با دین خدا به همه ثابت است مراجعه نموده و سوالات تان را مطرح نمایید و ان شاء الله آنها به خیر و مصلحت شما جواب خواهند گفت، لیکن بر هر مسلمان لازم است تا در مورد کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ آگاهی داشته و در راه آموختن آنها سعی و تلاش بخرج دهد و خویش را از امور مشتبّه پاک ساخته و عقیده و شعائر دینی خود را از شرک و بدعت پاک سازد، طوریکه جسم را با شستن و غسل از چرک‌ها و کثافات پاک نگه میدارد.

بیاید موضوع جدید، مهم و خطرناک دیگری را آغاز نمایم. امت پیامبر اکرم ﷺ بهترین امتهاست طوریکه خداوند عزوجل آنها را وصف نموده که شما بهترین امتها هستید که برای مردم بیرون آورده شده‌اید، لیکن این امت برگزیده با خطرهای گوناگونی مواجه بوده و از هر سو مورد هجوم دشمنان، وافراد و گروه‌های منسوب به اسلام قرار گرفته و عقاید ناب فرزندان آنرا به بیراهه برده و از کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ آنها را دور ساخته‌اند. طوریکه همه میدانیم فرقه‌های بسیاری خود را به اسلام منسوب می‌نمایند در حالیکه علیه اسلام در مبارزه‌اند. شیطان توانست فرزندان این امت را از آموختن علم شرعی بازداشته و برای آنها تلقین نماید که مقصود فقط عمل است! پس هنگامیکه چراغ هدایت نزد آنان روبه خموشی گرایید، کور کورانه در تاریکی به راه افتادند. یکی از جمله این فرقه‌ها اهل تصوف است که اسلام را با منظر بد و قبیح به جهان معرفی نموده و امت اسلامی را با خرافات و بدعات شان بدنام ساخته‌اند، حتی در میان خود به گروه‌ها و فرقه‌های مختلف پراکنده شده و یکدیگر را تکفیر نمودند که مصداق فرموده رسول اکرم ﷺ در مورد این امت ثابت گردید زیرا گروه‌ها و فرقه‌هایی که منسوب به اسلام اند نزدیک به هفتاد دو فرقه رسیده‌اند. طریق خرافاتی تصوف از تعالیم قرآن و سنت پیامبر ﷺ بسیار بدور اند و اساس و ریشه تعالیم آنان نه از سیر و سلوک حضرت پیامبر ﷺ و نه از سیر و سلوک یاران بزرگوار و نیکوکار ایشان، که آفریده‌های برگزیده

خداوند عز وجل بودند، سرچشمه می گیرد، بلکه افکار شان از رهبانیت مسیحی و برهمایی هندی و پارسایی یهود و زهد بودایی گرفته شده است. اسلام از چنین فرقه های که او را به صورت و نمایی دیگری معرفی نموده، و صفایی و پاکی و روحانیت را بر اهل سنت تار و تاریک ساخته اند، بیزار است. خداوند عز وجل میفرماید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۵۳﴾﴾
الأنعام

«و بدانید که این است راه راست و درست من. پس، از آن پیروی کنید و از راهای دیگر پیروی نکنید که این راه ها شما را از راه الله جدا می کنند، اینهاست که خدا شما را به آن سفارش کرده است، باشد که تقوا پیشه کنید». روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست مبارک خود در زمین خطی کشیدند، سپس فرمودند: این راه راست و مستقیم خداست، آن گاه خطوطی از راست و چپ آن خط کشیدند و فرمودند: اینها راههای دیگر است و هیچ راهی از آنها نیست مگر این که بر آن شیطانی قرار دارد که بسوی آن فرا می خواند آن گاه آیت فوق را تلاوت کردند» همچنان خداوند عز وجل میفرماید: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ

عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ ﴿۱۴۴﴾ الأنعام: ۱۴۴

«پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ بنهد تا مردم را بی هیچ علم و اطلاعی به گمراهی بکشاند؟».

آرامگاه شیخ ضیاف (مهمان نواز)

چند سال قبل در یکی از روزنامه ها قصه عجیبی را مطالعه نمودم که اینک آنرا بشما حکایت میکنم: هنگامیکه استعمار فرانسه چند کشور عربی را در شمال افریقا تحت تصرف خود آورده بود حادثه عجیبی در یکی از این کشورها رخ داد، یکی از ثروتمندان فرانسوی وارد این کشور عربی شده و بر یک تپه که در میان قریه جات و دهات قرار داشت خانه زیبا و قشنگی را آباد کرد و اطراف آنرا با درختان رنگارنگ مزین ساخت، این مرد فرانسوی سگی داشت که از خانه و باغ وی پاسبانی می کرد، در عین حال سگ خود را آنقدر دوست داشت که تصور نمیشد، روزی سگ وی بمرد، وقتی سگ مرد این

مرد از مردن آن بسیار ناراحت و غمگین شد و از شدت محبت او را در باغ خود دفن کرد تا با دیدن قبر سگ خود را تسلی دهد، وی قبر سگ را با سنگهای مرمر و رخام گرانها پوشانیده و چند بیت شعر را در سوگواری سگ نوشت و به یکی از سنگ تراش ها داد تا آنرا بر تخته سنگی حک کرده و آنرا بر سر قبر سگ نصب نماید، وی روزانه دسته های از گل های متنوع را بر قبرسگ فقید میگذاشت تا روحش را شاد سازد!! ماه ها و سال ها بر این حالت گذشت و استعمار فرانسه نیز این کشور عربی را ترک نمود، مرد فرانسوی قصد کرد تا به فرانسه برگشته و متباقی روزهای زندگی را در سرزمین آبایی خود بگذراند، بناء خانه و باغ را بر یکی از ساکنان منطقه فروخت و از وی خواهش نمود که آرامگاه سگ را بی جا نساخته و در مورد آن توجه داشته باشد. مرد ثروتمند فرانسوی به فرانسه بازگشت، و مرد عربی در مورد خانه و باغ بی اعتنایی نموده نه خودش در آن زندگی کرد و نه کسی دیگر. رفته رفته درختان باغ خشک گردید و سنگ و چوب خانه هم بر زمین افتاده و دیوارهای باغ فرو ریخت و باغ و خانه بدون دیوار بر سر راه باز ماند، تقدیری مرد مسافر دهاتی که می خواست از یک قریه به قریه دیگر پیاده سفر نماید در باغ مذکور که بر سر راه وی قرار گرفته بود خواست لحظه خستگی خویش را رفع نموده و بعدا به سفر خود ادامه دهد، وی در این وقت بسیار گرسنه هم شده بود و آرزو داشت هرچه زود تر در منطقه آبادی برسد تا لقمه نانی دریابد و شکم خود را سیر نماید، مرد مسافر بر باغ و خانه ویرانه نظر انداخت و از میان درختها و دیوار شکسته وارد باغ شد، همینکه وارد باغ گردید چشمش به سنگ نصب شده بر سر قبر سگ که در وسط باغ قرار داشت افتاد، مرد مسافر رفته و در پهلوئی قبر نشست و دید که عباراتی به زبان فرانسوی نوشته شده. ولی چون ناخوان بود آنرا خوانده نتوانست، وی گمان نمود که شاید قبر یکی از اولیای صالح گذشته باشد، وی در جوار قبر نشست و خواست لحظه در پهلوئی آن بخوابد از اینرو کنار قبر را با دستان خود پاک نمود تا گرد و غبار و سنگریزه ها را دور نموده و استراحت نماید، در این هنگام دستش با کیس بسته شده که در میان دستمالی قرار داشت تماس نمود، وقتیکه آنرا باز کرد دید که در داخل آن، پارچه نان و

کمی پنیر و کمی بادنجان رومی گذاشته شده، چون سخت گرسنه بود به خوردن آن آغاز کرد سپس بسوی مرقد نگاه کرده و گفت: بخدا این از برکت توست ای سرور و سردار من، ای ضیاف مهربان سپس به سخنانش ادامه داده و قبر سگ را مخاطب قرار داده گفت: از کرامات و برکات توست که مردی چون من خسته و گرسنه از پهلوی تو بگذرد! و تو مرا جا داده و طعام دادی، - در حالیکه کیسی که در داخل آن نان و پنیر و بادنجان رومی بود باقی مانده غذای یکی از دهقانان منطقه بود که آنرا برگوشه قبر سگ گذاشته بود- بعد از اینکه مرد دهاتی شکم را سیر نمود لحظه در جوار مولای خود، شیخ ضیاف خوابید، و قبل از اینکه به سفر خود ادامه دهد روی بطرف قبر ضیاف آورده و گفت: ای سردار و مولای من! ای مهمان نواز! و ای غریب نواز! تو امروز مرا به صفت مهمان به دربارت پذیرفتی و دانستی که مردی چون من خسته و گرسنه از جوار تو می گذرد سپس مرا جا داده و غذا خوراندی، لیکن خواهشی از تو دارم اینک شفاعت مرا در نزد خداوند کن تا مرا ببخشد و در دنیا روزی فراوان داده و در آخرت وارد بهشتم نماید!! این گونه استغاثه و استعانه جستن از غیر الله انسان را در شرک واقع میکند. مرد دهاتی به منزل مقصود رسیده و آغاز به تبلیغات گسترده به نفع مولای خود شیخ مهمان نواز نموده و او را برای سایر مردم ولی از اولیای خداوند علیه السلام و از جمله صالحان معرفی نمود و از کرامات و برکات وی به آنها حکایت میکرد، خیر این آرامگاه به قریه های مجاور نیز سرایت کرده و مردم دسته دسته بسوی مرقد بابا ضیاف رخت سفر بستند تا به او توسل جسته و حاجات شان را روا و مشکلات شان را بگشاید!! برخی مردمان دجال صفت و مکار از این وضع استفاده نموده و فرصت خوبی را دریافتند، آنها بنام مجاور و خدمت گاران شیخ ضیاف، در اطراف مرقد سگ جاگزین شده و اموال مردم ساده و بی خرد را جمع آوری می نمودند، پس از آنکه مال و ثروت بی شماری را گرد آوردند در پی آن شدند که مالک این خانه و باغچه را پیدا نمایند و بعد از جستجو دریافتند که صاحب آن وفات یافته همان بود که خانه و باغ را از ورثه او خریداری نمودند، در حالیکه ورثه از قبر شیخ ضیاف چیزی نمیدانستند. مجاوران بر سر مرقد گنبدی را آباد نموده سر و بر آنرا

با سنگ های گرانبهای رخام و ابریشم رنگارنگ پوشاندند که در ضمن آن ابیات شعر مرد فرانسوی نیز پنهان گردید، سپس بر سر مرقد رخامی چوبی مدوری را گذاشته و بر سر آن عمامه و چپنی را گذاشتند تا مردمان ساده لوح و بی خرد را بوسیله آن بفریبند. بدبختانه اخبار بابا ضیاف به شهرها نیز رسید و مردمان با فرهنگ، ولی غافل از دین و عقیده نیز فریب آنرا خورده به زیارت وی می آمدند و مال و دارایی هنگفتی را بخاطر تزیین مرقد می پرداختند، همچنان در اطراف مرقد سایبان های را بخاطر ذبح گوسفندان و گاوان نذرانه بنا نمودند، این شیادان فریبگر که خود را بنام خادمان آرامگاه شیخ ضیاف معرفی نموده بودند چیزی جدیدی را نیز در آن اختراع نمودند، آنها یک روز را بنام سالگره بابا ضیاف تعیین نموده و همه ساله جشن سالگره او را تجلیل می نمودند، در گردهم آیی که بخاطر روز میلاد سردار و سرور و مولای شان برگزار می گردید هزاران هزار شخص اشتراک می نمودند زیرا از کرامات و برکات وی شنیده بودند و شیطان نیز اعمال شان را برای شان خوب جلوه میداد، گاهی هم چنین می شد که زنی بی فرزند به زیارت شیخ ضیاف می آمد و از وی فرزند طلب می کرد!! وضع به همین شکل چندین سال دوام کرد و با گذشت هر روز کرامات سگ مدفون نیز بیشتر می گردید، تا اینکه مرد فرانسوی عزم سفر به این کشور عربی که نیم عمر خود را در آن گذرانده بود، کرد. هنگامیکه وارد این کشور گردید آرزوی دیدن منزل قدیمی خویش را نمود تا خاطرات شیرین گذشته را که در آن منزل با سگ وفا دار خود گذرانده بود بیاد آورد، مرد فرانسوی که عمرش به هفتاد سالگی رسیده بود بعد از نشست طیاره مستقیماً بسوی خانه قدیمی خود در حرکت افتاد و هنگامیکه به تپه که زمانی سر سبز و خرم بود، نزدیک شد. تغییراتی زیادی به چشمش خورد، زیرا بعد از گذشت سی سال دوباره در این منطقه آمده است، وقتیکه بر تپه مشرف گردید دید که برعکس، این تپه پر از عماره ها و هتل ها و خانه های زیبا شده و از سوی دیگر ازدحام مردم وی را به شگفت آورد. در ابتدا گمان می کرد که شاید کدام اثری تاریخی در این تپه کشف شده باشد. سپس از موتر پیاده شده و بسوی منزل خود روان شد، هنگامیکه در موقع خانه و باغ قرار گرفت دید که اثری از

خانه و باغ درک ندارد بلکه عوض آن گنبدی بزرگ را دید که در اطراف آن سایه بان ها و خانه های خورد بنا گردیده است. وی از دیدن این منظر مدهوش شده و از خود می پرسید که چرا این همه تغییرات در اینجا رخ داده اگر ذاکره وی سالم نبود حتماً بر این باور می شد که وی راه را اشتباه نموده و به قریه دیگری رفته است، وی نزدیک دروازه گنبد شد و از شخصی که در پهلوی دروازه نشسته بود سوالاتی را مطرح نمود. همان بود که یکی از دجالانی که به حیث خادم آرامگاه در آنجا بود و باش داشت نزدیک مرد فرانسوی شده از وی پرسید که چه می خواهید؟ مرد فرانسوی سبب آمدنش را در این منطقه بوی بازگو کرده و گفت که قبل از سالیان متمادی گذشته من در این منطقه خانه و باغی داشتم. مجاور آرامگاه گفتم: درست است زمانی در اینجا خانه که اطراف آن را درختان احاطه نموده بود وجود داشت لیکن همه آن بخاطر آرامگاه و گنبد سرور و سردار ما شیخ ضیاف که مقبره وی در اینجا کشف گردید، ویران شده، همچنان خانه موجود در اینجا نیز ویران گردید و در جای آن خانه های برای سکونت مجاوران و خادمان آرامگاه شیخ ضیاف، و خانواده های آنان بنا گردید، طوریکه الآن آنرا به سرچشم می بینی. مرد فرانسوی متیقن بود که در جایی که آرامگاه و گنبد موجود است، قبر سگ وی قرار داشت. لیکن موضوع را با مجاور مطرح نکرد و از وی خواست تا بوی اجازه داخل شدن به داخل گنبد دهد تا بچشم خود مرقد شیخ ضیاف را ببیند؟ خادم یا مجاور طلب وی را قبول نکرده گفت: داخل شدن غیر مسلمانان در اینجا ممنوع است. مرد فرانسوی چند فرانک را در جیب خادم انداخت سپس بوی اجازه دخول به داخل گنبد داده شد، وقتیکه مرد فرانسوی داخل گنبد شد دید که در وسط، قفصچه آهنی که با آب نقره رنگ آمیزی و با عطر های گوناگونی عطرآگین شده است. و از سوی دیگر می بیند که بعضی از مردمان دهاتی جسمهای شان را به پنجره لمس و مسح می کنند و برخی دیگر دستان شان را بلند نموده با گریه و ناله و زاری دعا می کنند لیکن نمیدانند که چرا اینان گریه و ناله می کنند و در دعای شان چه می گویند؟ وقتی به داخل قفص آهنی نظر انداخت دید که بنایی به شکل مستطیل در آنجا وجود دارد که با پارچه های گرانبها و

رنگارنگ پوشانیده شده، سپس دید که در سر آن چوب مدوری که با ابریشم پوشانیده شده و در بالای آن عمامه و چپنی هم گذاشته شده!! مرد فرانسوی با خود فکر کرد و گذشته ها را بیاد آورد که حجم مستطیلی که فعلاً با پارچه های ابریشمی پوشانده شده، برابر با حجم بنایی که بر سر قبر سگ فقید، از سنگ های مرمر بنا نموده بود برابر است، پس از آن نزدیک خادم آرامگاه آمده گفت: من همواره دوست دارم در مورد هر چیزی معلومات داشته باشم و شخصی کنجکاوی هستم، پس اگر برایم اجازه دهی تا بنایی را که در زیر پوش های ابریشمی است ببینم، و در مقابل هر چه از من بخواهی بتو خواهم داد، خادم در زیر زبان عبارتی را گفت که وی نفهمید، سپس به زبان فرانسوی گفت: تو چیزی مستحیل را از من می خواهی! آیا می خواهی عورت شیخ را برایت برهنه سازم؟ اگر اینکار را بکنم ناراحت شده و بر ما خشمگین خواهد شد و تو هم مورد لعنت وی قرار خواهی گرفت حتی اگر در فرانسه هم باشی، با وجود آن مرد فرانسوی مأیوس نشده خادم را وعده داد که اگر اینکار را بکند، پول هنگفتی را بوی خواهد داد. وقتیکه خادم بسته پول را در دست مرد فرانسوی دید به سرعت از دست وی گرفته و او را خارج گنبد برد تا کسی سخنان شان را نشنود، بعد بوی گفت: من با تو موافقم و این مبلغ را قبول دارم تا آنرا در صندوق صدقه و خیرات سید ضیاف که بخاطر کمک و همکاری با مساکین و فقرا گذشته شده بگذارم، و ترا به آنچه آرزو داری میرسانم، لیکن الان برو و نیمه شب بیا، تا همه در خواب بروند، و زیارت کنندگان شیخ نیز اینجا را ترک نمایند، و من حتماً قفص را برایت باز نموده آنچه که در زیر پوششهای رنگین قرار دارد بتو نشان میدهم، مرد فرانسوی پیشنهاد او را قبول کرد و نیمه شب برگشت، دید که خادم نزدیک دروازه گنبد در انتظار وی است، و هر طرف شمع ها و چراغ های تیلی روشن است، خادم چهار طرف را نگاه کرده تا کسی نباشد و دروازه گنبد را باز نمود و مرد فرانسوی را با خود داخل برد، سپس دروازه را از داخل بست، بعد از آن کلیدی را از جیب خود در آورده و در قفص آهنی را باز نمود و همه پوششهای ابریشمی و رنگارنگ را از سر مرقد بلند کرد، مرد فرانسوی خود را روی مرقد که برای سگ خود از سنگ مرمر بنا

نموده بود، دید. ابیات شعر را نیز دید که در رثای سگ فقید خود سروده و در سنگ حک نموده بود. مرد فرانسوی خادم را از حقیقت آگاه نساخته و مستقیماً به پایتخت همان دولت عربی برگشت، چند روز بعد از آن در بامداد یکی از روزها روزنامه‌ای که با زبان فرانسوی چاپ می شد و تا امروز نیز به زبان فرانسوی به چاپ می رسد، در بالای صفحه اول روزنامه، با خط درشت عناوین ذیل نگاشته شده بود:

* «بعد از گذشت سی سال مردی فرانسوی برگشت تا قبر سگ خود را زیارت کند لیکن دید که به آرامگاه سرور ما ضیافِ ولی مبدل گردیده است».

* «مرد فرانسوی بر باز نمودن قبر اصرار دارد و می خواهد استخوان های پوسیده سگ را به فرانسه انتقال دهد».

* «مرد فرانسوی از مقامات ذی صلاح خواست تا قبر را باز نمایند، اگر به غیر از استخوانهای سگ چیزی دیگری بیرون آمد همه مسئولیت را بدوش خواهد کشید».

بعد از اعلان این خبرها در سرتاسر این کشور غوغایی برپا شد زیرا حقیقتی که انتظار آن نمی رفت به همه برملا گردید. همان بود که کمیسیونی از جهات مختلف دولت مذکور تشکیل یافت تا همراه با مرد فرانسوی رفته و قبر را باز نمایند، خوشبختانه استخوانهای سگ را بیرون آوردند و عواطف و احساسات هزاران هزار شخص خرافی صدمه دید زیرا آنها مدت طولانی معتقد بودند که این قبر ضیاف ولی است و همه روز بر سر قبر آمده خرافات و امور شرکی را انجام میدادند در حالیکه در زیر خاک جز استخوانهای فرسوده سگی چیزی دیگری نبود! حتی اگر انسانی صالحی یا ولی هم در آنجا می بود هرگز نفع و ضرری به کسی رسانده نمی توانست. سپس زمامداران کشور تحقیقات گسترده را آغاز نمودند تا عاملین این عمل زشت و فریبکارانه را دریابند، زیرا بر معنویات مردم صدمه شدیدی وارد نمود. این واقعه بر تصحیح افکار و اندیشه مردم در مورد آرامگاه ها و زیارتگاههای که بنام اولیا و صالحان ایجاد شده بود تأثیری مثبتی گذاشت. لیکن نتایج منفی که این واقعه از خود بجا گذاشت اینست که وقتی مرد فرانسوی با استخوانهای فرسوده سگ خود به فرانسه بازگشت، قصه دلچسپ سگ خود را به وسایل خبری

حکایت نمود، همان بود که روزنامه ها و جراید فرانسه مقاله های تمسخر آمیزی راجع به اسلام و مسلمانان را به نشر رسانده و امت اسلامی را چنان نادان و بی خرد معرفی نمودند که حتی به قبر سگ به خداوند توسل می جویند. این واقعه فرصتی مناسبی برای زهرپاشی و تبلیغات سوء و عداوت‌مندانۀ آنها علیه اسلام بود، و نباید آنها را ملامت کرد، چرا که ما مسلمانان خود سبب این همه رسوایی ها شده عقاید فاسد برخی از ما فرصت خوبی را به دشمنان مهیا ساخته است، قسمیکه خداوند ﷻ میفرماید: ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا

الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَّحَتْ بِحَدْرُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٦﴾ البقرة

«آنان کسانی هستند که گمراهی را به جای هدایت خریدند و تجارتشان سودی نبخشید و هدایت یافته نبودند». (پایان قصه).

هنگامی نوشتن این رساله که در نخستین روزهای ماه محرم سال ۱۴۲۲ هجری موافق با ۲۰۰۱ میلادی است به خبری کوتاهی از رادیو bbc شنیدم که میگفت: در اثر ازدحام و فشار مردم بر یکی از زیارتگاهها در پاکستان به تعداد ۳۶ نفر کشته و زخمی گردیدند. من در این باره کدام تعلیقی ندارم جز اینکه از خداوند ﷻ استدعا می کنم که امت اسلامی را بسوی راه راست هدایت نماید.

خوانندگان محترم! در ادامه این موضوع برای تان ثابت خواهد شد که تصوف نوزاد فاسدیسست که از رحم بدعت بیرون آمده، طوریکه یکی از دانشمندان صدر اسلام فرموده: «بدعت، صاحب خود را به تدریج از امری اختراع شده کوچک، به بدعت های بزرگ می کشاند تا آنکه وی را از دایره اسلام بیرون براند، طوریکه موی از خمیر بیرون آورده میشود». تباهی و بدی بدعت را جز اشخاص با بصیرت و باخرد کسی دیگری درک کرده نمیتواند، اما کوردلالنی که در تاریکی های گمراهی بسر می برند به حقایق و دقایق امور پی نمیرند، خداوند ﷻ میفرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾ النور:

۴۰

«و هرکس که خداوند برایش نوری قرار نداده باشد (هدایتی قرار نداده باشد) نوری ندارد».

نخست بدعت در عهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشأت نمود و آن هنگامیکه سه نفر نزد خانه های همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و از کیفیت عبادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند، چون از کیفیت عبادت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آگاهی حاصل نمودند، گویا آنرا اندک شمرده و با خود گفتند: ما کجا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کجا؟ او کسی است که خداوند جل جلاله گناهان گذشته و آینده اش را بخشیده است، از این جهت: یکی از آنها گفت: من شب را تا صبح نماز خواهم خواند، دیگری گفت: تمام سال روزه خواهم گرفت، و هرگز روزه را نخواهم خورد. و سومی گفت: من از زن گرفتن خود داری نموده و ابدا ازدواج نخواهم کرد. همان بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده فرمودند: «شما بودید که چنین و چنان گفتید؟ به خداوند سوگند که من نسبت به شما از خداوند جل جلاله بیشتر می ترسم و باتقوی ترم، و با اینهم گاهی روزه می گیرم و گاهی افطار می کنم، قسمتی از شب را نماز می خوانم، و قسمتی از آن را می خوابم، و با زنها ازدواج می نمایم، - این روش من است- و کسی که از روش من روی گرداند، از من نیست». صحیح بخاری

این حدیث را بخاطری در این جا ذکر نمودیم تا به کسانی که در امور دین افراط نموده و غلو و زیاده روی را اختیار می کنند، خطاری بوده باشد و از آن دست بردارند، زیرا غلو و افراط در امور دین، بنده مسلمان را در شرک و بدعت کشانده افعال و اقوالی را که نه پیامبر صلی الله علیه و آله و نه یاران بزرگوار شان انجام داده اند بنام عبادت و زهد و پارسایی صبغه شرعی داده و به دین ربط می دهند، در حالیکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از آنکه امتشان را بر سر راه روشن گذاشتند، از دنیا رحلت نمودند.

بدعت در اصطلاح شرعی به اموری اطلاق می گردد که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بخاطر تقرب به خداوند جل جلاله اختراع گردیده که آنحضرت صلی الله علیه و آله آنرا انجام نداده و نه به آن دستور داده و نه آنرا تأیید نموده اند و نه اصحاب کرام بعد از ایشان آنرا انجام داده اند. اما کسانی که گفته اند: بدعت حسنه و بدعت سیئه (بدعت خوب و بدعت بد) در دین وجود دارد سخن شان از چندین جهت باطل است: اول اینکه در دین بدعت حسنه و بدعت سیئه وجود نداشته هر امری جدید و نو پیدا در دین بدعت بوده و

نارواست. به دلیل فرموده آنحضرت ﷺ: «کسیکه عملی انجام دهد که دین ما آن را تأیید نکند مردود است» صحیح مسلم. دوم اینکه برخی از مردم حدیث پیامبر اکرم ﷺ را درست درک نکرده و معنای آنرا ندانسته اند، بناءً متن حدیث بر آنها برهم و درهم شده معتقد به بدعت حسنه و بدعت سیئه شده اند. آنحضرت ﷺ در این حدیث میفرمایند: «کسیکه در اسلام روش و طریقه نیکویی را اساس گذارد، برای اوست مزد آن و مزد کسانی که بعد از او آن کار را انجام دهند، بدون اینکه از مزدشان چیزی کم شود، و کسی که در اسلام روش و طریقه بدی را اساس گذارد بروی گناه آن است و گناه کسانی که بعد از وی مرتکب آن می شوند، بدون اینکه از گناهان شان چیزی کم شود» صحیح مسلم. طوریکه بیان شد در این حدیث شریف راه و روش و طریقه نیکو و خوب ذکر شده، نه بدعت حسنه و بدعت سیئه، اصل قصه در این حدیث اینست که گروهی از مردمان فقیر و بی بضاعت نزد آن حضرت ﷺ حضور یافتند که سر و وضع شان از شدت فقر و گرسنگی دگرگون شده بود، آنحضرت ﷺ مردم را تشویق و ترغیب نمودند تا با آنان کمک و همکاری صورت بگیرد، ایشان فرمودند: باید هر مرد از دینارش، و درهمش، از لباسش، از پیمانمانه گندم و خرمایش صدقه دهد، حتی فرمودند: اگر چه نیم دانه خرما هم باشد. همان بود که مردی از انصار بوجی آورد که نزدیک بود دستش از حمل آن عاجز شود بلکه عاجز شده بود، سپس مردم به تعقیب همدیگر آمدند به اندازه که دو انبار از طعام و لباس جمع شد و در این لحظات چهره رسول الله ﷺ همچون طلا می درخشید، بعداً رسول اکرم ﷺ این حدیث را فرمودند: «کسیکه در اسلام روش و طریقه نیکویی را اساس گذارد...» حدیث.

به این ترتیب فرق میان راه و روش نیکو و بد، و میان بدعت حسنه و بدعت سیئه بما واضح گردید، زیرا راه و روش نیکو و حسن در واقع دلالت بر انجام اعمال خیر و نیکو در محدوده شریعت خداوند ﷻ و اوامر پیامبر اکرم ﷺ است. طوریکه آنحضرت ﷺ فرموده اند: «آنکه به کار نیکی دعوت کند بوی پاداشی نظیر پاداش پیروی کنندگان او می رسد بدون اینکه از مزد شان چیزی کاسته شود، و آنکه به گمراهی دعوت

کند بروی گناهیست مثل گناهان آنانکه از وی پیروی کردند و این امر از گناه شان چیزی نمی‌کاهد» صحیح مسلم همچنان آنحضرت ﷺ می‌فرمایند: «آنکه به کار خیری رهنمایی کند برای او مانند مزد انجام دهنده آن داده می‌شود» صحیح مسلم.

معنای دعوت بسوی گمراهی و گناه در حدیث شریف اینست که مثلاً شخصی دوست و رفیق خود را به شرابخوری، قماربازی و عمل فواحش دعوت نماید، و این اعمال و امثال آن گناه بوده و با بدعت ارتباطی ندارد، زیرا بدعت به امور دین تعلق دارد. به عبارت دیگر، بدعت در دین آنست که هر عبادتی از عبادات، دلیلی از قرآن کریم و یا سنت مطهر پیامبر ﷺ نداشته باشد بدعت و اختراع در دین گفته می‌شود. همچنان بدعت را ضد سنت میتوان گفت. برخی از علما بدعت در دین را چنین شرح نموده‌اند: کسیکه قول و عملی مربوط به دین را، مخالف قول و عمل پیامبر اکرم ﷺ و اصحابشان اختراع نماید بدعت است، هرچند این مخالفت در امری بزرگ باشد یا کوچک. خداوند میفرماید:

﴿ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ﴾ آل عمران: ۳۱

«بگو (ای محمد ﷺ! به مدعیان دوستی من) اگر خدا را دوست دارید پس، از من پیروی کنید تا خداوند دوستتان بدارد و گناهان تان را بر شما بیامرزد». سپس خداوند ﷻ به پیروی پیامبر اکرم ﷺ تأکید نموده و ما را از مخالفت با ایشان هوشدار داده میفرماید:

﴿ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ ﴾ الأحزاب: ۲۱

«یقیناً برای شما در رسول خدا سر مشقی نیکوست، برای آن کس که به خدا و روز

آخرت امید دارد» در جای دیگر میفرماید: ﴿ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ

فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ النور: ۶۳

«پس کسانی که از فرمان او (فرمان رسول خدا ﷺ) تمرد میکنند باید بر حذر باشند از آن که فتنه به ایشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند».

همچنان میفرماید: ﴿ وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ﴾

«وهمانا بسیاری، مردم را به خواهش نفس خویش از روی نادانی گمراه می کنند. بی گمان پروردگار تو به تجاوزکاران - از حق بسوی باطل - داناتر است». همچنان در جای دیگر میفرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ ۝۸ ثَانِي عَظْمِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ۝۹ ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِّلْعَالَمِينَ ۝۱۰﴾ الحج

«و از مردمان کسی هست که در باره الله (در باره وجود الله یا در اسما و یا صفات وی) مجادله می کند بدون هیچ دانش و بی هیچ هدایتی و بی هیچ منبری (حجت واضحی و برهانی روشن)، صفحه گردن خود را پیچیده - از سر نخوت و تکبر - تا مردم را از راه خدا گمراه کند، در دنیا برای او رسوایی است و در روز قیامت به او عذاب سوزان می چشانیم. این (کیفر و عذاب) به سزای آن چیزهایی است که دو دست تو پیش فرستاده است و خداوند هرگز به بندگان ستمگر نیست».

این بود بعضی از آیاتی که بندگان را به پیروی خدا و رسول الله ﷺ تشویق، و از مخالفت با آنها برحذر نموده است. و الآن چند حدیث شریف، و گفته های برخی از دانشمندان صدر اسلام را که در این مورد روایت شده ذکر میکنیم:

* از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «کسیکه در هنگام رو آوردن امت به فساد، به سنت من چنگ زده و بر آن مواظبت داشته باشد، اجر و پاداش صد شهید به وی است» الابانه از ابن بطه.

* از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خداوند میان بدعتکار و توبه، پرده قرار میدهد تا وقتیکه بدعت خود را ترک نماید» طبرانی با اسناد حسن.

* همچنان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: «خداوند صلی الله علیه و آله و سلم روزه، نماز، حج و عمره، جهاد، فریاض و نوافل بدعتکار را نمی پذیرد، - تا آنکه توبه نماید، اگر توبه نکرد، وی را در گمراهی اش می گذارد تا آنکه - از اسلام خارج گردد، طوریکه موی از خمیر بیرون کشیده میشود» سنن ابن ماجه.

* آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «به تحقیق هلاک شدند کسانی که پیش از شما بودند بعلمی که زیاد سوال نمودند و بر پیامبران شان اختلاف کردند، هرگاه شما را از چیزی منع نمودم از آن دوری کنید و اگر شما را به چیزی امر کنم آنرا بقدر توان بجای آورید» متفق علیه.

* به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله با دست مبارک خود در زمین خطی کشیدند، سپس فرمودند: «این راه راست و مستقیم خداست، آن گاه خطوطی از راست و چپ آن خط کشیدند و فرمودند: اینها راههای دیگر است و هیچ راهی از آنها نیست مگر این که بر آن شیطانی قرار دارد که بسوی آن فرا می خواند» آن گاه این آیت را تلاوت نمودند: ﴿وَإِنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن

سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۵۲﴾ الانعام

«و بدانید که این است راه راست و درست من، پس از آن پیروی کنید و از راههای دیگر پیروی نکنید که این راهها شما را از راه الله جدا می کنند، اینهاست که خدا شما را به آن سفارش کرده است، باشد که تقوا پیشه کنید». راههای دیگر در آیت کریمه، مفهوم عام دارد که شامل یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و سایر ملل و نیز تمام شیوه های مبتنی بر بدعت گمراهی و متکی بر هواها و اندیشه های انحراف انگیز و فساد آمیز می شود.

* و از جمله سخنان اصحاب کرام رضوان الله علیهم آنچه از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه و ابو موسی اشعری رضی الله عنه حکایت شده: راوی میگوید: ما هر روزه قبل از نماز چاشت پیش دروازه خانه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می نشستیم و تا با او یکجا به مسجد برویم. روزی ابو موسی اشعری رضی الله عنه نزد ما آمده و پرسید: آیا هنوز ابو عبدالرحمن بیرون نیامده است؟ گفتیم: نه هنوز بیرون نشده. سپس با ما نشست تا اینکه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از خانه بیرون آمده و همه ایستادیم. ابو موسی رضی الله عنه فرمود: ای ابو عبدالرحمن! من پیشتر در مسجد کاری را دیده و در دل انکار نمودم، لیکن آنرا جز خیر چیزی دیگر نشمردم، ابو عبدالرحمن فرمود: چه کاری بود؟ فرمود: اگر زنده بودیم شما نیز آنرا خواهید دید. من در مسجد گروهی از مردم را دیدم که حلقه زده نشسته اند و انتظار نماز را دارند، در وسط هر حلقه یک نفر نشسته و به آنها دستور میدهد که صد بار تکبیر بگویند، آنها نیز صد بار تکبیر می گویند،

و می گوید صد بار لاله الا الله بگوئید، آنها نیز صد بار می گویند، و می گوید: صد بار سبحان الله بگوئید. و آنها هم میگویند. و در دستهای شان سنگریزه ها قرار داشت، عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از ابوموسی اشعری رضی الله عنه پرسید: تو به آنها چه گفتی؟ فرمود: من به آنها چیزی نگفتم تا شما تشریف بیاورید، عبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرمود: چرا به آنها نگفتی که بدی ها و گناهان تان را رها نمایید و من ضامن آنم تا از حسنات تان چیزی ضایع نگردد؟ سپس باوی رفتیم تا بر یکی از این حلقه ها ایستاده و فرمود: این چه کاری است که شما انجام میدهید؟ گفتند: ای ابو عبدالرحمن! با آن اذکار خود را می شماریم. فرمود: گناهان تان را رها کنید و من ضامن آنم تا از نیکی تان چیزی ضایع نگردد. وای بر شما ای امت محمد صلی الله علیه و آله! با چه تندی بسویی هلاکت روان هستید! آیا نمی دانید که اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میانتان حضور دارند، آیا نمی بینید که لباسهای آنحضرت صلی الله علیه و آله هنوز فرسوده نشده و ظروف خانه هایشان هنوز نه شکسته؟ قسم به ذاتی که جانم در دست او قرار دارد، آیا شما راهیاب تر از امت محمد صلی الله علیه و آله هستید، آیا دروازه های گمراهی را باز نموده اید؟ گفتند: ای ابو عبدالرحمن! بخدا که ما جز خیر قصدی دیگر نداریم. فرمود: چه بسا مردمان خواهان خیرند لیکن آنرا در نمی یابند! آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده اند: «مردمانی خواهند بود که قرآن را تلاوت می کنند لیکن از گلوهایشان پیش نمی رود» متفق علیه. آری بخدا! شاید اکثر آنها از شما باشند. سپس برگشت، عمرو بن سلمه رضی الله عنه فرمود: بیشتر کسانی که (بدعت کاران) در این حلقه های ذکر اختراع شده می یافتند، در روز نهروان با خوارج یکجا علیه ما می جنگیدند.

* امام شاطبی رحمته الله در کتاب اعتصام سخن امام مالک رحمته الله را چنین نقل نموده: «کسیکه در اسلام بدعتی را ایجاد نموده و آنرا کار نیک بپندارد گویا وی ادعا نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله در رسالت خویش خیانت نموده اند، زیرا خداوند جل جلاله می فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ المائدة: ۳ «امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم». پس چیزی که در آن روز از دین نبود، امروز نیز از دین نیست».

* شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله میفرماید: «اساس عبادات، بر قانون الهی و پیروی از آن گذاشته شده، نه بر هوا و هوس و اختراع، زیرا اسلام برای همیشه بر این دو اصل مهم پایدار است» با وجود آنچه ذکر شد متأسفانه برخی از مردمان در قرنهای گذشته اموری را اختراع نموده و به دین منسوب نموده و به سوی آن دعوت نمودند که وجدان و ضمیر انسان مؤمن را تکان می دهد، و برخی دیگر از بیخردان و ساده اندیشان دنبال آنها رفته و بدعتها را ثواب و عمل نیک پنداشتند، در حالیکه کسانی که همچو مزخرفات و اختراعات را ایجاد نمودند هدف شان فاسد ساختن عقاید مردم بی خبر، و مشتبه ساختن آنها در امور دین بوده است. این حقیقت را هر کس میتواند از لابلائی بحث و مطالعه در کتابهای تاریخ دریافته و ببیند که، با گذشت زمان بدعت ها و نوآوری ها در دین هر چه بیشتر رونق و افزایش یافته و خطر آن بر عقیده صاف و ناب اهل سنت تأثیر ناگوار گذاشته است، و بسا مردمان به آن ایمان آورده و از راه راست بسوی گمراهی و کفر و شرک لغزیده اند، و در نتیجه پیشرفت و انتشار بدعت و نوآوری ها در دین، گروه ها و فرقه های گوناگونی در میان امت اسلامی عرض اندام نموده خود را دوستان و فرزندان واقعی اسلام معرفی نمودند! در حالیکه امت اسلامی را نه تنها از هم پاشیدند بلکه فرزندان این امت را به گمراهی کشانده و بلاخره با عقاید کفری و شرکی از دنیا چشم بستند. این دانه های سرطانی در پیکر امت اسلامی از خوارج و شیعه آغاز گردیده سپس فرقه های گوناگونی چون سبایی ها و اهل کلام یا منطق، و اسماعلیه، سپس از آستین اسماعیلی ها فرقه های باطنی مانند قرامطه و حشاشی ها و فاطمی ها و بهره یی ها و آغاخانیه ها و نصیری ها و درزی ها بیرون آمدند، و بلاخره گروه های فاسد دیگر در عصر حاضر مانند قادیانی، بابی و بهایی و کامیلی و رفاعی و خطابی و قادری و جیلانی و تیجانی و شاذلی و دسوقی و غیره فرقه های گمراه به وجود آمدند. حقیقت این گروه ها را کسانی میدانند که مراحل نشو و نما آنها را در طول تاریخ پیگیری نموده و دریافته اند که چگونه با سرعت در میان مسلمانان منتشر شده اند، بویژه در میان اقلیت های اسلامی غرب، و جنوب شرق آسیا. و چه کسانی در پشت سر آنها قرار داشته و آنها را اکمال و

تأیید و تشویق می نمایند، حالا به همه واضح گردیده که صلیبها و صهیونستها و ماسونی ها در پشت سر گروه های گمراه و فاسد منسوب به اسلام قرار داشته با تمامی امکانات و بودیجه هنگفت از آنها پشتیبانی می نمایند، شما میتوانید این واقعیت را در کشور های غربی به آسانی دریابید، مثلاً هرگاه انجمن یا اتحادیه اسلامی در یکی از کشورهای اروپایی بخواهد جواز نامه بخاطر بنای مسجد را از مقامات ذی صلاح آن کشورها بدست آورند، تا شعایر دینی صحیح و موافق با کتاب و سنت را در آن ادا نمایند، مشکل تراشی ها صورت گرفته و موانعی زیادی را بخاطر عدم بنای مسجد ایجاد می نمایند، اما اگر این پیشنهاد را یکی از فرقه های گمراه منسوب به اسلام مانند بهایی و یا قادیانی و غیره تقدیم نمایند، نه تنها جواز نامه بنای مسجد به آنها داده میشود بلکه کمک و همکاری لازم نیز با آنها صورت گرفته و بخاطر حمایت آنها از تجاوز و حملات برخی گروه های صلیبی نژاد پرست و برخی از مسلمانان متعصب اقدامات امنیتی لازم صورت میگیرد، این چیز است که خودم با چشمم در یکی از کشورهای اروپایی مشاهده نمودم. در این کشور ها اگر یکی از نویسندگان منحرف منسوب به اسلام، کتابی را علیه مقدسات اسلامی که در آن دشنام و بدگویی و یا تجاوز بر شخصیت والای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا قرآن کریم و ذات پروردگار باشد، بنگارد، آنرا به چندین زبان ترجمه نموده و به چاپ رسانده و در کشورهای مختلف جهان توزیع و پخش می نمایند، و نویسنده مورد تشویق و شادباشی آنها قرار گرفته مدال ها و جایزه ها را بنام های مختلف به وی اهدا می نمایند. طوریکه با سلمان رشدی خبیث و ملعون و غیره افراد پست و پلیدی که بنام ادیب و نویسنده معروف شده اند، صورت گرفت.

در اینجا سوالی خود را مطرح می نماید که چرا صلیبی ها و صهیونستها و ماسونی ها، فرقه های گمراه و منحرف اسلامی را تقویه و تأیید می نمایند؟ در جواب باید گفت: بعد از آنکه لشکر اسلام در عهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سپس در عهد خلفای راشدین، ابوبکر صدیق رضی الله عنه و عمر فاروق رضی الله عنه سر زمین های وسیعی را تحت تصرف خویش در آوردند، بعد از آن خلفای اموی و عباسی نیز راه آنها را پیموده تا آنکه دامنه لشکرکشی شان تا سواحل

اروپای شمالی و روسیه و چین و شبه قاره هندی و جزیره های اندونیزیا و چندین کشور غربی و وسط قاره افریقا انجامید. در این پیشرفت ها بزرگترین امپراطوری ها و دولتهای بزرگ جهان چون فارس و روم که از بزرگترین امپراطوری های آن وقت بودند در مقابل لشکر اسلام از پا درافتاده و تار و مار شدند.

صلیبی ها درک نمودند که از راه جنگ و زیادی عسکر و لشکر و وسایل جنگی بر مسلمانان پیروز نمی شوند، زیرا یگانه سبب موفقیت امت اسلامی در جنگ ها و پیشرفت و دست آوردهای پی در پی شان در قوت ایمان و پیروی تام از اوامر و دساتیر قرآن کریم و راه و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نهفته است، بناء در امور غیر از جنگ فکر نمودند و نقشه های جدیدی را طرح ریزی نمودند تا بوسیله آن مسلمانان را از قرآن و دین شان که سبب اساسی موفقیت آنهاست، دور نموده فساد و بی بندوباری و مشغولیت به دنیا و لذتهای آن را در میان شان ترویج دهند، به راستی هم آنها در نقشه های شان موفق شدند و در قرنهای اول اسلام به عملی نمودن آن آغاز نمودند، آنها نخست شعار- تفرقه بینداز و حکومت کن- را تنفیذ نمودند و در اندلس که امروز بنام اسپانیه معروف است آغاز به متزلزل ساختن حکومت نمودند، تا بالآخره دولت اندلس به سبب تفرقه و اختلافات ذات الیبنی مسلمانان، ضعیف گردیده و آیت کریمه در مورد آنها صدق کرد.

خداوند عز و جل میفرماید: ﴿وَلَا تَنْزَعُوا أَعْيُنَكُمْ عَنْهَا وَأَنْتُمْ كَرِيمُونَ﴾ الأنفال: ۴۶

«و با یکدیگر نزاع نکنید که در این صورت بزدل میشوید و شأن و شوکت تان برباد می رود». عین چیز در اندلس بر مسلمانان واقع گردید، صلیبی ها توانستند تخم نفاق را در میان دولت مردان کشور اندلس پاشیده و آنها را از هم جدا ساخته و به کشورهای کوچک مستقل و ضعیف مبدل سازند، و بالآخره جنگها و درگیری های خونین میان این ایالت های خود مختار درگرفت که به سبب آن هزاران هزار مسلمان جان شان را از دست دادند. سپس صلیبی ها هر امارت را یکی پی دیگر در کام خویش فرو برده زنان و اطفال و مردان آنها را از تیغ شمشیر بیرون آوردند، و کسانی که نجات یافتند راه فرار را بسوی ساحل شمالی افریقا پیش گرفتند که امروز بنام کشورهای المغرب و الجزایر

معروف اند. بعد از سقوط اندلس، مسلمانان از اختلاف و تفرقه که بسبب آن زیبا ترین سر زمین اسلامی را که بهشت روی زمین می نامیدند اظهار ندامت نموده و خاطرات شیرین آن در دلهای شان باقی ماند و این سر زمین زیبا و خلاب را فردوس مفقود نامیدند، و با تأسف تا امروز هم مفقود است لیکن هنوز هم از آن درس عبرت نگرفته اختلاف و تفرقه ما را پارچه پارچه ساخته و فرزندان این امت را با نامهای بیجا و بی مورد از هم دور ساخته است، دشمن ما را آنقدر از همدیگر دور نموده و ضعیف ساخته که در مقابل حقیر ترین مردم روی زمین هیبت و شوکت خویش را از دست داده ایم. و فرموده پیامبر خدا ﷺ در مورد ما صدق نموده طوریکه فرموده اند: «نزدیک است که امتهای از هر سو بر شما هجوم آورند چنانکه خورندگان بر کاسه غذا جمع شوند، گفته شد ای رسول خدا ﷺ! آیا از کمی ما در آن روز بر ما هجوم می آورند؟ فرمودند: نه لیکن شما مانند خس و خار سیلاب خواهید بود، و خداوند ﷻ و هن را بر دلهای تان می گذارد، و ترس و هیبت شما را از دلهای دشمنان تان بیرون می راند. پرسیده شد: ای رسول خدا و هن چیست؟ فرمودند: محبت با دنیا و ترس از مرگ» سنن ابی داود و مسند احمد.

آری! حالت مسلمانان امروزی همینطور است که به سبب تفرقه و اختلاف و عشق و محبت شان با دنیا و تکیه به آرامی و آسایش آن، امتهای کفر و شرک و الحاد بر ما هجوم آورده اند، یهود با وجود آنکه کم هستند لیکن با جرأت و شجاعت بر ملت های مسلمان و مقدسات شان تاخت و تاز دارند و همه روزه با کلمات زشت ملت اسلام را توهین و تهدید نموده وعده شکنجه و تجاوز بیشتر را میدهند، اما ما مسلمانان دست بسته بسوی آنها نگاه کرده و هیچگونه عکس العملی از خود نشان نمیدهیم. چرا؟ بخاطری که دنیا را دوست داریم، راحت و آسایش زندگی را بر آخرت ترجیح میدهیم، از هر چیز میگذاریم لیکن از راحت و ناز و نعمت دنیا دست بردار نیستیم، به همین سبب گناه و نافرمانی خداوند ﷻ و رسول الله ﷺ در جوامع ما منتشر شده و بسیاری از ما مسلمانان میان حرام و حلال، نیکی و بدی، منکر و معروف، بدعت و سنت، کفر و اسلام فرق کرده نمیتوانیم، نمازها را ضایع نموده با بانک های که با سود تعامل دارند معامله

می کنیم، به این ترتیب علیه خدا و رسول اعلان جنگ نمودیم، زکات را نمی پردازیم، در مقابل اموری که خلاف حیا و شرع است بی تفاوت هستیم. حرمت های خداوند را در خانه ها و راه ها پایمال نموده دیش و انترنت را که مملو از رزایل و بد اخلاقی هاست در خانه های خویش جاداده و خود را انسان مترقی و روشن فکر تلقی نمودیم، در حالیکه در حقیقت همه از عمل شیطان و در خدمت و نفع ابلیس ملعون تمام میشود. کانال های مبتذل و پر از بی بندوباری را در خدمت فرزندان خویش که در واقع اماتنی از سوی خدا بما سپرده شده اند قرار داده ایم، و نا آگاهانه در خدمت شیطان قرار گرفته و به دوران جاهلیت برمی گردیم. هرگاه در تفرقه و اختلافی که امروز مسلمانان به آن دچار اند که به دولت های کوچک و ضعیف تقسیم گردیده اند نگاه کنیم، عین حالت اندلس از دست رفته بما نیز رخ داده است، زیرا دسیسه و نقشه های شوم دشمن توانست خلافت عثمانی را که چندین قرن بر جهان حکومت می کرد از پا در آورده و سرنگون سازد، و مسلمانان را به کشور های خورد و کوچک مبدل نموده اختلافات را میان شان ایجاد نمایند. امروز مسلمانان بر یک رأی و نظر متفق نمیشوند و هر یکی بطور مستقل سیاست خاصی را در پیش گرفته و قوانین وضعی را که دشمنان اسلام قرار گذاشته بودند، عملی می نمایند. دشمنان اسلام همان دشمنان دیرینه اند که از آغاز حکومت اسلامی به دسیسه سازی و طرح نقشه های خصمانه دست بکار بوده اند و تا امروز دوام دارد که عبارت از صلیبی ها و صهیونیستها و ماسونی ها اند. پس آیا وقت آن فرا نرسیده که از گذشته ها درس عبرت گرفته و قبل از اینکه فرصت از دست رود بیدار شویم؟ آیا وقت آن نرسیده که به ریسمان محکم خداوند ﷻ که عبارت از قرآن کریم است چنگ زده و فرموده خداوند ﷻ را عملی نماییم؟ طوریکه میفرماید:

جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ﷻ آل عمران: ۱۰۳

«و همگی به حبل الله (عهد خدا یا دین وی، یا قرآن یا اسلام) چنگ زنید و پراکنده نشوید». و به قرآن و سنت پیامبر اکرم ﷺ برگردیم؟ طوریکه امام شافعی رحمته الله علیه فرموده است: «آخر این امت اصلاح نمیگردد مگر به آن چیزیکه نخست آن اصلاح گردیده بود».

بعد از این گذر کوتاه به اسباب تفرقه و اختلاف، و ضعف و ناتوانی مسلمانان در مقابل دشمن، از موضوع اصلی خویش دور نمی رویم، با آنکه موضوع ما که عبارت از ظهور خرافات و بدعتها و فرقه های گمراه در میان امت اسلامی است ارتباط مستقیم با مسایل فوق دارد. زیرا صلیبی ها در دو قرن اخیر با چابکی و نشاط بخاطر تضعیف و فاسد ساختن دین اسلام مستشرقین را به طور منظم به کشور های مختلف اسلامی بویژه جزیره عرب گسیل نمودند. وظیفه مستشرقین این بود که با لباس اسلام در عمق جوامع اسلامی و توده های مختلف آن داخل گردیده اسلام را با دقت مطالعه و بررسی نموده و از چگونگی تعالیم دین اسلامی در هر جامعه بطور مستقل آگاه شوند، همچنان سعی و تلاش می ورزیدند تا اموری را دریافته و بیاموزند که در ظاهر متناقض و متشابه به نظر می خورد، تا بوسیله آن به فتنه انگیزی و گمراه ساختن مردم از دین، و پوشانیدن حقیقت بر مردمان بی خبر، و زهر پاشی آغاز نمایند. آنها در پی آیات متشابهات و بعضی احکام منسوخ شده رفته و می خواستند قرآن را نیز مانند کتابهای تحریف شده خود شان، دستخوش تحریف و تبدیل و تغیر نمایند. لیکن میدانند که خداوند عز و جل در کمین است و از قرآن کریم تا روز قیامت حمایت نموده و دسایس دشمن را برملا میسازد، طوریکه فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا

الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۗ أَلْ عَمْرَأُ ۗ

«اوست کسی که کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکم است (واضح و روشن است که احتمال بیش از یک وجه تفسیری را ندارد) آنها ام الكتاب اند. و بخش دیگر متشابهات است (امکان تاویل در معنای آن وجود دارد) اما آنانی که در دلهایشان انحراف از حق است برای فتنه جویی و در طلب تاویل آن، از متشابه آن پیروی میکنند». همچنان مستشرقان تلاش ورزیدند تا مسلمانان را در مورد احادیث مشکوک ساخته دروازه مجادله و مناقشه را باز نمایند، و از سوی دیگر میان علما و دانشمندان در باره احادیث احاد و متواتر اختلاف صورت گرفته و دامنه آن در امور اعتقادی نیز وسعت یابد. متأسفانه برخی از مستشرقان در نقشه و برنامه های خود کامیاب شده اهداف پلید

شان را تا حد زیادی محقق و عملی نمودند. برخی از آنها به اسلام تظاهر نموده در میان قبایل و شهرنشینان داخل گردیده و خود را مسلمان واقعی معرفی نمودند، آنها مفکوره های گمراه کننده خویش را بنام غیرت اسلامی در میان مردم پخش نمودند و وقتیکه وظیفه شان به پایان رسید دوباره به کشور های شان برگشتند و از آنچه که به آن دعوت می کردند ترک نموده و به اصل خود برگشتند. بعضی از آنها اسلام را مطالعه نموده و لسان عربی و قرآن را به صورت درست آموختند و واقعاً اسلام را از ته دل پذیرفته و ایمان آوردند زیرا خداوند ﷻ خیر و هدایت آنها را اراده نموده بود، و به اذن و اراده خداوند ﷻ از اهداف ناپاک و شوم شان، به راه راست هدایت شدند. آنها بخاطر زهرپاشی در میان امت اسلامی فرستاده شده بودند، لیکن بر خلاف میل سرداران شان، علیه خود آنها به مقابله و مبارزه پرداخته و به دین حقیقی گردن نهادند، دینی که خداوند ﷻ تا روز قیامت آنها را به بندگان برگزیده است. طوریکه میفرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ آل عمران: ۱۹

«در حقیقت دین - مقبول و پذیرفته شده - نزد خداوند همان اسلام است». در این قسمت به طور نمونه دو مستشرق معروف را به شما معرفی مینماییم زیرا معرفی همه آنها مسئله را طولانی میسازد:

۱- (سانت جون فیلیپی) این مرد مستشرق برطانوی است که از صدق دل به اسلام گرائید و نام خود را به عبدالله فیلیپی مبدل نمود، وی در سفر های خود وارد جزیره عرب شده از منطقه ربع خالی ریگستانی عبور نمود، وی اولین کسی بود که نوشته های قوم ثمود را در مداین صالح ﷺ که بر سنگ ها حک شده بود کشف نمود، وی در باره سفرها و مشاهدات خود در منطقه جزیره عرب، کتابهای تألیف نموده است.

۲- (توماس لورانس) این مرد مستشرق حبیب، بحیث ضابط نظامی در اردوی برطانیه ایفای وظیفه می نمود، وی به دستور مخابرات برطانیه بحیث مستشرق وارد سرزمین جزیره عرب گردید و به اسلام تظاهر نموده لباسهای محلی عربهای بادیه نشین را به تن می نمود، وی چندین نقش مهمی سیاسی خطرناکی را در شورش ها و قیام مردم علیه

اتراک بازی نمود، وی توانست مردم اشراف را که مناطق شام و حجاز را در تصرف خود داشتند علیه دولت مرکزی ترکها که رمز خلافت اسلامی بود تحریک نماید. وی در تاریخ بنام (لورانس عرب) معروف است، لیکن به اسلام مشرف نشد.

تلاشهای پیگیر صلیبی ها و صهیونیستها بمنظور سرنگونی اسلام از نخستین روزگار اسلام تا امروز با اشکال و انواع مختلف دوام دارد. دشمنان اسلام توانستند شخصیت های مسلمان نما را در میان امت اسلامی شهرت داده افکار و عقاید فاسد و نو پیدا را ترویج دهند. طوریکه قبلاً متذکر شدیم که فرقه های گمراه اسلامی از جمله تصوف از آستین بدعت بیرون آمده اعمال و عقاید کفر آمیز و شرکی و الحادی را در میان مردم منتشر ساختند که نه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نه یاران ایشان آنرا انجام داده اند. بلکه از سوی شیطان به آنها الهام صورت گرفته و اعمال شان را در نظر شان خوب و زیبا جلوه داد، و شیطان برای همیشه همنشین و همراز آنها شد.

خطرناک ترین بدعتی را که اهل تصوف ایجاد نموده و بوسیله آن جنگ بر ضد خداوند عز و جل و رسول وی صلی الله علیه و آله را آغاز نمودند، عقیده اتحاد و وحدت الوجود است که ذیلاً آنرا بطور مختصر بیان مینماییم:

۱- **عقیده کفری اتحاد:** عقیده اتحاد اینست که خداوند عز و جل با ذات بزرگ خود، در جسم یکی از مخلوقات خود که آنرا برمی گزیند یکجا و متحد شده سپس با همان مخلوق که به خدا مبدل شده در روی زمین گشت و گذار نموده و با مردم نشست و برخاست می نماید، قابل تذکر است که این عقیده فاسد و کفری و الحادی ایجاب میکند که خداوند با همان جسمی که در آن داخل گردیده به بیت الخلا رفته و قضای حاجت می کند!!! هلاک باد ملحدان! خداوند را با چه بدی وصف می کنند. خداوند! پاک و منزه و بزرگ و ارجمند هستی از آنچه ترا وصف کرده اند، و ترا چنان که حق و سزاوار عظمت توست تعظیم نکردند و حال آنکه روز قیامت زمین های هفتگانه همه یکجا در قبضه توست و آسمانها در پیچیده به دست تو خواهد بود و تو منزه و برتری از آنچه با تو شریک می گردانند.

اولین کسیکه این عقیده فاسد و پلید را اختراع نمود مرد صوفی مزخرف ملعون بنام حلاج بود، وی می گوید: آنکه نفس را بر طاعت اصلاح و پرورش داده و بر ترک لذتها و شهوات صبر نمود، به مقام مردمان مقرب به خداوند می رسد، وی همواره به این خصلت خود را آراسته نموده و مراتب وی بلند می رود تا آنکه از درجه بشر بودن هم بلند رفته و در وی روح الهی داخل میگردد، طوریکه در عیسی بن مریم علیه السلام داخل گردید، وقتیکه به چنین مرتبه رسد، هر چه به اراده و خواست وی صورت می گیرد و همه اعمال وی عین عمل خداوند جل جلاله خواهد بود. پاک است خداوند جل جلاله از آنچه وصف کرده اند و از آنچه ادعا نموده و بر او تعالی بهتان بزرگ بسته اند. همچنان یکی از پیروان گمراه حلاج در یکی از مقاله های خود وی را چنین وصف نموده است: {ای صاحب لذتها! و ای انتها و پایان همه شهوتها! گواهی میدهم که تو خود را در هر زمانی به صورتی در می آوری و در زمان ما خود را به صورت حسین بن منصور ظاهر ساخته ای، ما به تو پناه برده و از تو امان می خواهیم، و ای داننده همه غیب ها امید رحمت ترا داریم}.

خواننده عزیز! دقت نمائید که کفر و الحاد آنها بالاتر از ملحدان و کمونیستها و زندیق ها و مجوسیها و گاو پرستان است، بویژه وقتی ابیات شعری را که به شیخ عبدالقادر جیلانی منسوب نموده اند بخوانید، درمی یابید که اهل تصوف به کدام مرحله شرک و کفر رسیده اند:

آرامگاهم خانه خداست هر که او را زیارت کند

با شتاب روی آورده و عزت و ارجمندی را صاحب شود

امر م چون امر خداست وقتی بگویم شو میشود

هر چند به امر خداست ولی با قدرتم حکم می کنم مشاهده

کردم هر آنچه بر سر آسمانهاست

اینچنین هست عرش و کرسی در میان قبضه ام طلوع خورشید در افق سپس غروب آن و گوشه های زمین خدا در حال قدم زدنم هرگونه خواهم، به راحت چو بازیچه دگرگونش سازم در یک پلک زدن همه را باهم می چرخانم از ما توسل بجو در هر سختی و شدت به دادت رسم، در هر چیزی با شدت و همت مریدم اگر در شرق باشد یا در غرب به هر جا رود بازهم مریدم مریدم اگر راز نهانم را بر کوهی بیندازم بر زمین هموار خواهد شد و در ریگها فرو خواهد رفت مریدانم سنگدلانند، هرکجا روند و هر چه بسرایند انجام دهند هرچه بخواهند، چونکه نامم بلند است اگر راز نهانم را بر شعله آتش بیندازم آتش از عظمت سلطانم خموش خواهد شد

۲- عقیده کفری وحدت الوجود: **الله جل جلاله** و پیامبر اکرم **صلی الله علیه و آله** ما را از سوال و تفکر در مورد ذات و کیفیت او تعالی منع نموده اند. لیکن زندیقان ملحد، با آنکه ادعای ایمان به قرآن کریم و آیات آن را دارند، ولی بازهم آنرا به طریقه خود شان و مطابق هوا و هوس خویش تفسیر می نمایند، خداوند **جل جلاله** دروازه مجادله و مناقشه در مورد ذات خود را مسدود نموده و از تشبیه و تخیل در مورد خود، که عقل انسانی هرگز به آن پی برده نمیتواند منع نموده است، خداوند **جل جلاله** در این آیت همه راه های بحث و مناقشه در مورد ذات خویش را مسدود نموده میفرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ الشوری: ۱۱

«چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا». لیکن بازهم سردمداران تصوف امثال حلاج و ابن فارض و ابن سبعین و ابن عربی و غیره کسانی که از راه و روش شیعه الهام گرفته اند، عقیده وحدت الوجودی را که همسان ملحدان، مانند سارتر و فروید است اختراع

نمودند. آنها به این باورند که خداوند عز وجل در هر مخلوقی از این کون اعم از جمادات و حیوانات و پرندگان و خزندگان و انسان و جن و آب و هوا و ماهی و بحرها و کوه ها و درختان و ریگ و خاک وجود دارد و به آیت ذیل استدلال نمودند: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا

كُنْتُمْ عز وجل الحديد: ۴

«و او با شماست هر جا که باشید». و به فرموده خداوند: ﴿وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا

سَقَطَ مِنْ رِزْقِهِ إِلَّا إِذْ يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَأْسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ عز وجل

الأنعام: ۵۹

«و آنچه را در خشکی و دریاست می داند و هیچ برگی فرو نمی افتد مگر این که آن را می داند و هیچ دانه در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی روشن ثبت است». آنها این آیت را که به علم وسیع خداوند عز وجل دلالت دارد به نفع عقیده باطل خویش تفسیر نموده و می گویند: خداوند عز وجل با هر ذره از ذرات این کون یکجا است!!! نفرین خداوند بر مخترعان این عقیده باطل باد، زیرا به عقیده آنها خداوند عز وجل در نجاسات و پلیدی ها نیز موجود است!! در حالیکه آیات فوق بطور واضح و روشن به ما می آموزد که خداوند تعالی با قدرت و سلطه و علم خویش در هر جایی با ماست، و هر چیزی را که خداوند عز وجل بخواهد انجام میدهد، او تعالی بر عرش استوا یافته چنان که سزاوار جناب اوست و همه چیز بسوی او تعالی بالا می رود اعم از فرشتگان، ارواح، بندگان، دعاها بخارهای متصاعد و همه چیز. چنانکه او تعالی فرموده

است: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ عز وجل فاطر: ۱۰ «سخنان پاکیزه به سوی او تعالی بالا می رود و عمل صالح - سخنان پاکیزه را - بالا می برد». و طوریکه در حدیث شریف آمده است: «عمل شب قبل از عمل روز، و عمل روز قبل از عمل شب، به سوی خداوند عز وجل بالا برده میشود» الابانه از ابن بطه. پس خداوند عز وجل پاک و منزّه است از آنچه که ملحدان و زندیقان او تعالی را وصف می نمایند. ما در بخش (خداوند کیست) نیز به

برخی از مثال های قدرت و عظمت الهی و صفات حمیده اوتعالی اشاره نمودیم و
 میتوانید به آن مراجعه نمایید.

دیگری بنام عبدالکریم بن ابراهیم جیلانی که در سال ۸۳۰ هـ وفات یافته و به جیلی
 معروف است نیز شعری را در وصف عقیده وحدت الوجود سرانیده که به ذکر یک بیت
 آن اکتفا می نمایم وی میگوید:

نیست خلقت بتان مگر مانند پاره یخی

و تو در آن همچو آبی ذوب شده ای

این زندیق نه تنها به وحدت الوجود معتقد بود بلکه به وحدت ادیان نیز اعتقاد داشت
 طوریکه گفته است:

جانم را به جانان سپردم *** و نتوان از فرمان دوست سر کشیدن

گاهی مرا در مساجد بینی راکع *** و گاهی در کلیسا با ناز و نعمت

اگر در حکم شریعت گنهکارم *** لیکن فرمان برم در عالم حقیقت

به این ترتیب روز های سیاه سردمداران تصوف گذشت و نوبت به متصوفین عصر حاضر
 رسید که امت اسلامی به شر و فساد آنها مبتلا گردید، آنها نظریه وحدت الوجود را کنار
 گذاشتند زیرا علمای ربانی و مخلص در مقابل کفریات و مزخرفات آنها ایستادگی
 نمودند و در هر گوشه و کنار آنها را رسوا و شرمسار ساخته و بر اقوال باطل و بی اساس
 شان رد نمودند سپس اینان افکار و روشهای جدیدی را در پیش گرفته و مسئله اتحاد و
 حلول خداوند در مخلوقات را اختراع، و این روش جدید آنها اینست که پیروان جاهل و
 بیخرد خود را به برپا نمودن جشن های میلاد و توسل به قبر های مردگان که به گمان
 آنها اولیا و صالحان اند، دستور دادند. این فتنه و بدعت و گمراهی جدید بطور چشمگیر
 و خطرناک در گوشه و کنار جهان اسلام پخش و نشر شده و از رنگ و رونق عجیب و
 غریبی بر خوردار گردیده و شور و غوغایی آنها هوش و عقل پیروان جاهل، و مردمان بی
 خبر را به خود جلب نموده است، زیرا شیطان اعمال آنان را در انظار مردم خوب و زیبا
 جلوه داده است.

در واقع پیشوایان تصوف امروزی که مردمان ساده و بی خرد را فریب داده و افکار باطل و گمراه کننده خود را در مغز هایشان تزریق نموده اند، هدفی جز بهره برداری مادی و سوء استفاده از پیروان بیخرد و ساده خود ندارند. ما نمونه های از روشهای فریبکارانه آنها را در صفحات بعدی خدمت تان به عرض خواهیم رساند که از لابلای آن ثابت خواهد شد که آنها با حیل و فریب چگونه مردمان ساده را در دام خود گرفته از آنها استفاده مادی مینمایند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید: «اسلام بی کس و تنها آغاز یافت و مانند نخستین روزگار خود، بی کس و تنها برخواهد گشت، پس خوشا به حال مردمان بی کس و تنها. گفته شد: چه کسانی تنها و بی کسند؟ فرمودند: کسانی که سنت مرا زنده می سازند بعد از آنکه مردم آنها فاسد نموده اند» صحیح مسلم و سنن ترمذی. و در حدیث دیگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «کسیکه در آن (مدینه) بدعتی را ایجاد کند و یا بدعت کاری را جاه دهد پس لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر وی باد» صحیح بخاری.

احادیث فوق همانند آفتاب روشن و آشکار است که نیاز به تأویل و یا تفسیر ندارد. مسلمانان صدر اسلام کلمه بنام صوفی و متصوف را نمی شناختند، همچنان طرق تصوف که امروز معروف است در زمان جاهلیت قبل از اسلام هم موجود نبود. و در ادب عربی قدیم، نه در شعر و نه در نثر آن، حتی یک اشاره هم به کلمه تصوف نشده است. این مفکوره سرطان صفت بعدها در نیمه قرن دوم هجری در میان مسلمانان بویژه مناطق عرب زبان ایجاد شد، دانشمندان و باستان شناسان اظهار نظر نموده اند که اساس و ریشه تعالیم تصوف نه از سیر و سلوک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و نه از سیر و سلوک یاران بزرگوار و نیکوکار ایشان که آفریده های برگزیده خداوند بودند، سر چشمه می گیرد، بلکه افکار شان از رهبانیت مسیحی و برهمنی هندی و پارسایی یهودی و زهد بودایی و مفکوره اغریقی یونان گرفته شده است که در عهد دولت عباسی ظاهر گردید و در عهد فاطمی ها در مصر از رنگ و رونق ویژه برخوردار گردید. مگر با تأسف شدید حتی یک عالم از علمای مصر تا بحال دیده نشده که در مقابل شرکیات و مزخرفاتی که در مقابل آرامگاه

های اشخاص صورت میگیرد ایستادگی نماید. از سوی دیگر بعد از آنکه مطابع و چاپ خانه در مصر و لبنان تأسیس گردید فرصتی خوبی برای پیشوایان تصوف دست داد که توانستند کتابهای را در باره مذهب باطل خویش به چاپ رسانند و هزاران مردم بی خبر را به بی پروایی در امور دین و ترک فرایض تشویق و ترغیب نموده و آنها را به بدعتکاری و خواندن ورد های شرکی دستور دهند. همچو اعمال نا مشروع و مخالف با روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، پست ترین حیلۀ شیطانی بود که برخی از بندگان خدا را مسخره نموده، و در جنگ بر ضد خداوند و پیامبرش از آنان کارگرفت و بلاخره مردمانی بسیار را در منکرات و مهلکات گرفتار نمود. خداوند جل جلاله میفرماید: ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾ الشوری: ۲۱

«یا مگر برای آنان شریکانی است که برایشان آنچه را خداوند بدان اجازه نداده، از دین مقرر کرده اند». کتابهای تصوف مملو از خرافات و سخنان باطل و بیهوده بوده بسیاری احادیث ضعیف و ساختگی را در آن ذکر نموده اند. همچنان سخنان آنها در این کتابها همه بیهوده و بی اساس و محال و خیالی و دروغ محض و دور از حقیقت است که انسان عاقل و باخرد هیچگاه آنرا نمی پذیرد. با تأسف آنها عواقب ناگوار این تألیفات پر از شرک و کفر و خرافات را نادیده گرفته اند و صرف بخاطر غالب شدن بر خصم از هیچ وسیله دریغ نورزیده اند، و اینرا مدنظر نگرفته اند که چه بسا مردمان به سبب آن گمراه شده و در خدمت شیطان قرار گرفته اند و علیه خدا و رسول وی اعلان جنگ نموده اند، بدون شک ضرر و زیان کتابهای تصوف بیشتر از دسایس و نقشه های خطرناک یهود و نصارا علیه اسلام است. خداوند جل جلاله میفرماید: ﴿لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ﴾ النحل

«تا روز قیامت باز گناهان خود را تمام بردارند و نیز بخشی از بار گناهان کسانی را که آنان را گمراه می کنند از روی نادانی. آگاه باشید، چه بد باری را بدوش می کشند».

همچو عقاید فاسد بر دل‌های بسیاری از مردمان عوام مسلط گردیده که تغیر دادن آن کاریست دشوار. من بطور نمونه حکایتی را به عرض تان می‌رسانم که با خودم صورت گرفته است: در دهه هفتاد قرن بیست چندین بار به مصر سفر نمودم، مقر اقامتم شهر اسکندریه مصر بود و طبق معمول اول در میدان هوایی قاهره پایین شدم. و از آنجا برای رسیدن به شهر اسکندریه سه راه وجود داشت، یکی بوسیله ریل از میدان رمسیس که استیشن ریل در آنجا قرار دارد میتوان بسوی اسکندریه رفت، دوم بوسیله موترا از راههای زراعتی سرسبز، سوم از راه دشت که در طول راه نه درختی وجود دارد و نه آبی. طبعاً راه صحرايي خسته کن بوده و بر راننده نیز خواب غالب می‌شود، زیرا عدم وجود مناظر زیبای متنوع انسان را خسته می‌سازد، اما راه زراعتی تا وقتی که به اسکندریه می‌رسید با مناظر زیبا و خلایب و زمین‌های زراعتی که در دو طرف سرک وجود دارد و با جویبار های که از رود نیل جدا می‌شوند برخوردار بوده و احساس خستگی نمیکنند. در امتداد این راه آرامگاه و مسجدی معروف بنام سید احمد بدوی در شهر طنطا وجود دارد. این قبر در نزد مردم عوام مصر از جایگاه ارجمندی برخوردار بوده و به گفته خود آنها، قبر یکی از اولیای صوفیست. مردمان بیخرد و نادان به این قبر آمده و آنرا لمس و مسح می‌نمایند و خواهان گشایش مشاغل از وی شده با خاک و سنگ قبر تبرک می‌جویند. حتی گاو و گوسفندان را در پای وی ذبح میکنند. آنها همه ساله سالگره ولادت وی را جشن گرفته از هر گوشه و کنار مصر مردمان بیخرد و احمق گرد آن جمع شده، انواع کفریات و شرکيات و بدعتها را انجام میدهند. و گمان دارند که خداوند عز و جل در این مقام دعای شان را قبول نموده و جیفه مرده و استخوانهای پوسیده او، میان آنها و خداوند عز و جل واسطه و وسیله قرار می‌گیرد!!

خودم همیشه در سفرهایم بسوی اسکندریه بوسیله ریل سفر مینمودم زیرا در دو طرف خط ریل زمین‌های زراعتی می‌بود و گاهی هم از کناره‌های رود نیل میگذشتیم. همچنان دهقانانی که مصروف کار در زمین‌هایشان بودند توجه مرا بنخود جلب می

نمودند، از سوی دیگر ریل را بر موتر ترجیح میدادم زیرا اکثراً بی پروایی راننده گان، سبب حوادث دلخراش ترافیکی میشود.

در یکی از سفرهایم هنگامیکه از ترمینال فرودگاه قاهره بیرون آمدم، طبق معمول خواستم موتر تاکسی به کرایه گرفته و بسوی استیشن ریل بروم. یکی از تاکسی ها را ایستاد کرده و سوار آن شدم، طوریکه عادت راننده گان تاکسی ها در همه جاست، راننده از من پرسید: چرا به استیشن ریل می روید؟ گفتم: میخواهم به اسکندریه بروم و خوش دارم با ریل سفر نمایم، گفت: آیا در این ناوقتی و ازدحام، چوکی مناسبی بدست آورده میتوانید؟ میترسم شاید ساعت ها انتظار بمانی؛ زیرا تکت را قبلاً ریزرف نکرده اید! گفتم: من همیشه به همچو حالت مواجه میشوم لیکن کارم راه می افتد و خود را به شکلی از اشکال به اسکندریه می رسانم. راننده گفت: چه میشود این بار با موتر من بسوی اسکندریه رفته و ریل را کنار بگذاریم؟ دیدم که این مرد تصمیم قطعی دارد و حریص است که از من استفاده نموده و مرا با موترش رأساً به اسکندریه برساند. من هم وی را نا امید نساخته با وی موافقه نمودم تا با موتر بسوی اسکندریه برویم. هنگامیکه موافقه مرا بدست آورد پرسید: آیا از راه زراعتی و باغ و بستان برویم یا از راه صحرائی؟ گفتم از راه باغ ها و مناطق سرسبز. راننده گفت: اختیاری خوبی کردی، زیرا در ضمن راه از جوار آرامگاه مولا و سرورمان سید بدوی نیز میگذریم و از برکات وی مستفید شده راه را به آسانی طی می نمایم. با شنیدن این عبارات لرزه بجانم افتید و با خود گفتم اگر سخن وی را قبول کنم به این معناست که عقیده فاسد وی را تأیید نموده ام، و مرا هم در شرکیات شریک خواهد ساخت. سپس با نظر های تند بسویش نگاه کرده گفتم: اگر راه زراعتی را در پیش گرفته ای، پس خواهش مندم از راه صحرائی رفته و مرا از برکات سردار و سرورت معاف نما، سخنم به پایان نرسیده بود که ناگهان سرم بر شیشه مقابل اصابت کرد، چون راننده احمق با شنیدن سخنانم مثل اینکه سنگ آسمانی بر وی فرود آمده باشد و یا مثل اینکه سخنانم مرا از دایره اسلام بیرون کرده است، پای خود را بر برکهای موتر گذاشته و دفعتهاً موتر را توقف داد، خداوند را شکر کردم که اگر موترهای

دیگر در عقب ما وجود میداشت چه حالتی رخ میداد؟! راننده موتر را در کنار سرک توقف داد و بکس های سفرم را از موتر بیرون آورده و بر پیاده رو گذاشت، حالت هیجانی وی مرا نیز هراسان ساخت، زیرا گمان کردم که حالا نوبت من است و شاید دست به گریبانم انداخته و مرا از چوکی موتر بیرون آورده و چند ضربه هم بر چهره ام حواله خواهد کرد. و شاید رانندگان موترهای دیگر و رکاب نیز گرد ما جمع خواهند شد، و چه رسوایی بیار خواهد آمد. لیکن لطف خداوند عز و جل بود که وی دروازه پهلویم را باز کرد و گفت: فوراً از موتر پیاده شو. - تا سبب نازل شدن بلایی بروی نشوم زیرا از قدر و منزلت سرور و سردارشان کاستم!!- طبعاً وضع راننده را بسیار وخیم دیدم بناءً نخواستم با وی در مسأله مجادله و مناقشه نمایم زیرا با چند کلمه ساده اینقدر به جوش و خروش آمد اگر در عمق موضوع داخل گردم شاید وضع بدتر خواهد شد، برایش گفتم: ای مرد چگونه مرا از موتر پیاده نموده و بکسهای سنگینم را در منطقه خالی از خانه و آبادی می گذاری؟ اقلماً مرا تا منطقه آبادی برسان تا قادر به دریافت موتر و یا هر وسیله دیگر شوم. گفت: من حاضر نیستم که حتی یک متر هم ترا با خود ببرم، زیرا با همچو سخنان زشت سردار و مولای ما، حضرت بدوی را توهین نمودی. برایش گفتم: حاضرم کرایه رساناندم تا منطقه آبادی را بپردازم بلکه چند برابر میپردازم. فوراً جواب داده گفت: اگر هزار جنیه هم بپردازی بخدا که یک قدم ترا با خود سوار نمی کنم، ای مرد! هر چه زودتر پایین بیا تا مرا دچار مصایب نکنی. شاید به سبب تو مصیبتی بر من و یا موترم خواهد آمد که به قیمت حیاتم تمام خواهد شد، او برادر بهتر است به خوبی از موتر پیاده شوی در غیر آن وضعیت خراب خواهد شد. دیدم چاره جز طاعت از وی راهی دیگری وجود ندارد، همینقدر کفایت میکند که سرم با اصابت شیشه نشکست و این هم جای شکر است. سپس از موتر پیاده شدم و راننده بر فرمان موتر نشست، با وجود آنکه کار وی در حق من غیر عادلانه و غیر منصفانه بود، لیکن باز هم برخورد وی را نادیده گرفته ده جنیه را از کلکین موتر برایش پیش نموده گفتم: کاکای عزیز! خداوند ترا معاف کند این ده جنیه در برابر بیرون آمدنت از ترمینال میدان هوایی، و از دست دادن نوبت در قطار موترهای

تا کسی است پس آنرا بگیر. و پول را بر چوکی پهلوی وی گذاشتم، لیکن با تندی نوت ده جنیهی را گرفته و بر رویم زده و فرمان موتر را دور داده در حالیکه مرا دشنام میداد با تندی برگشت. از این قصه و امثال آن واضح می گردد که تا چه حد و اندازه، تصوف و عقاید باطل این مکتب، تأثیر خطرناک بر مردم گذاشته است. از خداوند می خواهیم تا همه امت اسلامی را به راه راست هدایت نموده و توفیق عطا فرماید تا به کتاب خدا عز و جلاله و راه و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برگردند.

قصه و حکایات در باره توسل و کمک خواستن از مردگان و لمس و مسح نمودن قبرها در همه کشور های اسلامی وجود دارد، و اگر بخواهیم در این مورد بحث و مطالعه نماییم شاید چندین جلد کتاب از حکایات آنها پرگردد. لیکن به فضل خداوند در برخی از کشور های جزیره عربی همچو اعمال شرک آمیز و بدعت ها ریشه کن شده و اثری از آن بچشم نمی خورد. من در این جا تلاش دارم تا بطور مختصر به خصوصیت های این مکتب گمراه روشنی انداخته باهم ببینیم که چگونه مردمان نا آگاه و ساده را در دام خود کشانده و به آنها می آموزند که یگانه وسیله، برای بدست آوردن رضایت و خشنودی خداوند و دخول بهشت، راه تصوف است. در حالیکه واقعیت چیزی دیگری است، این مفکوره پلید مردم را به جهنم کشانده و در غضب خداوند گرفتار می کند و آنها را از بهشت محروم میگرداند، مگر کسانی که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند پس خداوند توبه آنها را پذیرفته مورد لطف و مرحمت خویش قرار خواهد داد. طوریکه در حدیث شریف آمده است « توبه کار از گناه همچون کسی است که هیچ گناهی ندارد » سنن ابن ماجه.

اهل بدعت مانند اهل تصوف و شیعه به بهانه محبت با پیامبر صلی الله علیه و آله و آل بیت شان، با قبرها ملازمت اختیار نموده بر آنها گنبد ها و مساجد را بنا کردند، در حالیکه نماز در مسجدیکه در آن قبر وجود داشته باشد صحیح نشده و باطل است. این بدعت کاران با مسح و لمس کردن قبرها و توسل جستن و ناله و زاری در برابر آنها گمان دارند که به خداوند نزدیک می شوند، و نا گفته نماند که همچو بدعت های شرکی را پیشوایان شیعه

و تصوف در کشورهای اسلامی بنا نمودند تا مردم را از حج بیت الله منحرف نموده بسوی خویش جلب نمایند، و آنها را به نامهای اهل بیت نامگذاری نمودند تا باور مردم را حاصل نمایند. در حالیکه تاریخ دانان هم نظرند که یکی از این قبرها نه از علی علیه السلام است و نه از حسین علیه السلام و به از زینب و نه از نفیسه، بلکه در واقع قبرهای ساختگی است که خداوند بهتر میداند که آیا در داخل آن استخوانهای انسانی است یا حیوان؟ بهر صورت هدف از همچو اعمال زشت و شرم آور همه بخاطر برگردانیدن ملت اسلامی از خداوند جل جلاله و کتاب او و راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله است و در این روند شیطان اعمال آنها را خوب و زیبا جلوه داده آنها را به کفر و شرک می گراید، هرگاه به اعمالیکه در این زیارتگاه ها صورت میگیرد نگاه کنید، یک عملی مشروع را هم در آنجا دریافته نمیتوانید. بطور مثال: مسح و لمس و بوسه نمودن قبر، توسل جستن از استخوانهای پوسیده مرده گان، طلب شفا و شفاعت از اصحاب قبور، در حالی که خود آنها نیاز به دعای زندگان دارند. امید و آرزوهای گوناگون از آن مرده های بیچاره که حتی از خداوند جل جلاله آن چنان آرزوها را نمیکنند. شما میتوانید صحنه های عجیب و غریب را در زیارتگاه ها مشاهده نمایید و بی خردانی را در آستانه آنها خواهید دید که با زاری و ناله و فریاد از آنها طلب حاجات نموده، حیوانات را در پای آنها ذبح می نمایند بعدا خون آنرا با دستان بر دیوارهای مسجدیکه در کنار قبر است مسح می کنند تا نشانه اخلاص و محبت خود را برای صاحب قبر ثابت سازند!! همچنان جشن های سالگره را همه ساله در برابر آرامگاه های آنها برپا نموده تاریخ میلاد آنها را از خود تعیین نموده اند. وقتیکه در این جشن نگاه کنید چه اعمال زشتی نیست که انجام نشود، علاوه بر امور کفری و شرکی و بدعتها، فسق و فجور و مختلط شدن زنها با مردان در وقت ذکر و نعت خوانی نیز صورت می گیرد بخصوص در وقت جنبیدن از یکسو به دیگر کسو، که در نتیجه تماس جسم میان دو جنس مخالف، غرایز جنسی در آنها تحریک یافته بنام محبت با رسول خدا، با چشمان خمار و لبهای خشک و ابروهای خم، غزل سرایی می نمایند، و چنان فسق و فجوری در چنین محافل اجرا می گردد که مسلمان را در حیرت می اندازد! من خودم با چشمم

برخی از این اعمال زشت را که در جوار قبر حسین در مصر صورت میگیرد مشاهده نمودم. - در کشور های آسیایی نیز چنین آرامگاه و زیارتگاه وجود دارد که علاوه بر امور کفری و شرکی، فرصت خوبی برای اوباشان بوده غرایز شهوانی خویش را در آنجا سیر می نمایند. بطور مثال: مزارسخی در افغانستان، مزار امام رضا در مشهد ایران، مزار داتاگنج بخش در لاهور پاکستان، و کربلای عراق وغیره.

تاریخ نویس مصری جبرتی در کتاب خود در صفحه ۲۲۵ در مورد اعمال زشتی که در جشن میلاد عقیقی رخ میدهد می نگارد: «در جشن میلاد عقیقی خیمه های بیشماری نصب گردیده مطبخ ها و قهوه خانه ها را تشکیل یافته و مردمان بسیار، عوام و خواص در این محفل جمع شده و وسایل خوشگذرانی و زندهای رقاصه را حاضر می نمایند، سپس با تار و طنبور و طبله شبها و روزها را با فسق و فجور و زنا و خطا می گذرانند، هیچکسی همچو اعمال زشت را منع و انکار نمیکند، زیرا در آن علما و امرا و تجار و بزرگان اشتراک ورزیده اند و گمان می کنند که آنها با چنین اعمال به خداوند عزوجل نزدیک شده و او را عبادت می کنند!!».

نویسنده دیگر بنام استاد محمد عبدالسلام شقیری رحمته الله علیه در کتاب خود بنام (السنن و المبتدعات) در مورد تجلیل مولود می نگارد: «در ماه ربیع الأول بدعتی را بنام مولود ایجاد نموده اند، در این ماه هیچ نوع عملی، نه نمازی و نه ذکری و نه عبادتی و نه نفقه و نه صدقه مشخص نشده است و نه موسمی از مواسم اسلام است که شارع و قانونگذار کریم حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران مانند روزهای جمعه و روزهای عید آنرا تعیین و رسمی ساخته باشند. آنحضرت صلی الله علیه و آله در این ماه (ربیع الاول) بدنیا آمدند و در همین ماه از دنیا رحلت نمودند، پس چگونه روز سالگروه ایشان را با خوشی تجلیل می کنند و از رحلت ایشان حزین و ناراحت نمی شوند؟ تجلیل مولود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدعتیست زشت و گمراه کننده که شرع و عقل آنرا تأیید نمی کنند، اگر این کار نیکو می بود و پاداشی بر آن مرتب می شد، بزرگان صحابه کرام که حریص ترین مردمان بر عمل خیر بودند از آن غافل نمی شدند. چگونه ابوبکر صدیق رضی الله عنه و عمر فاروق رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه و علی رضی الله عنه و سایر

اصحاب کرام و تابعین و امامان مشهور و اتباع آنان از آن غافل می ماندند؟ بدون شک این بدعت زشت را متصوفین حرام خوار و باطل اندیش اختراع نموده و به دین چسپانده اند و پیروان آنها از یک نسل به نسل دیگر آنرا منتقل نموده اند، بجز کسانی که خداوند عز و جل آنها را در حفظ و پناه خود نگهداشته و حقایق دین اسلام را درک نموده اند، باقی کسی از شرشان محفوظ نمانده است. ثانیاً اموال گزافی که در راه تجلیل جشن های میلاد به مصرف می رسد در واقع در راه ارضای شیطان است. آیا آوردن رقصه ها و آهنگ سرایان و مطربان در همچو محافل را اسلام تأیید می کند؟ یا اینکه حضور اصحاب عمامه های سرخ و سیاه و سبز و سفید در این مجالس آنرا مشروعیت داده است؟ و یا سکوت آنان در برابر آواز های بد و زشت - هو هو هو - که گویا خداوند عز و جل را یاد میکنند صبغه شرعی پیدا نموده؟ بدون شک اشتراک علما و دانشمندان، و کسانی که عمامه اهل علم را بر سر گذاشته و در محافل بدعت مولود اشتراک میکنند، از یکسو بدعت را تأیید نموده و آنرا رشد می دهند، از سوی دیگر عوام الناس را در عملی نمودن بدعت ها بیشتر تشویق مینمایند و بیچارگان گمان می برند که ملا صاحب فلان و مولوی صاحب فلان اینکار را که می کنند حتماً در آن اجر و پاداشی است! لذا آرزوی رضا و خشنودی خداوند عز و جل را نموده به بدعت علاقمند می گردند. در حالیکه خداوند عز و جل و پیامبرش صلی الله علیه و آله از کارها و اعتقادات آنها بیزارند.

الان بیاید تاثیر بد و ضرر همچو اعمال زشت را بر امت پیامبر صلی الله علیه و آله بررسی نماییم، ببینید چگونه مردمان اروپا با دیدن همچو اعمال زشت و بد بر دین و آیین ما خندیده و مسلمانان را مورد تمسخر قرار می دهند، برخی از آنها افلام حلقه های ذکر و تجلیل مولود را از بعضی کشورهای اسلامی فلم برداری نموده و از طریق رسانه های خبری آنرا به مردمان کشور خویش به نمایش گذاشته و می گویند: نگاه کنید این است اسلام، و اینان مسلمانها، و این هم شعایر دینی شان!!

در این مورد قصه را به شما حکایت می کنم که بیست سال قبل از نوشتن این رساله خودم با آن مواجه شدم. در یکی از سفرهایم که به اسپانیه بخاطر امور تجارتنی

داشتم، روزی با مردی آلمانی که شرکت معماری داشت در یکی از چراگاه های سرسبز آشنا شدم، وی روزی مرا بر تناول نان چاشت در خانه قصر مانند خود دعوت کرد، در این دعوت مهندس معماری برطانوی و یک معمار اسپانوی نیز حضور داشتند، با آن که این مجلس روی مصالح تجارتي ترتیب یافته بود، قبل از تناول غذای چاشت روی موضوعات مختلفی صحبت نمودیم، چون صحبت با زبان انگلیسی بود خواستم از این فرصت استفاده نموده در مورد اسلام به آنها صحبت نمایم و بر تبلیغات خصمانه نصارا و تهمت های که علیه اسلام پخش می نمایند رد نمایم. و با خود می گفتم امید است یکی از آنها را خداوند بوسیله من هدایت نماید. مجردی که به صحبت آغاز نمودم میزبان (مرد آلمانی) زمام سخن را بدست گرفته گفت: آیا می خواهید در مورد اسلام به طور مفصل و روشن برایتان معلومات ارایه نمایم؟ نزد من فیلم ویدیویی یک ساعته به زبان انگلیسی موجود است آنرا از تلویزیون موتی کارلو تبشیری ثبت نمودم که دین اسلام را به تفصیل معرفی می نماید. پس اگر اجازه دهید آنرا برای دوستان در پرده تلویزیون ظاهر سازم؟ راهی جز موافقت نداشتم و خواستم ببینم چه فلمی است که از اسلام صحبت می نماید؟

مرد آلمانی برخاست و فلم را گذاشت و ما انتظار آمدن صحنه های فلمی هستیم که از تلویزیون تبشیری های نصرانی ثبت گردیده است، اولین صحنه که ظاهر گردید عنوانی بزرگ به زبان انگلیسی نوشته است: « این است اسلام » سپس به شکل تراژیدی مناره ها و گنبدهای قلعه محمد علی پادشا در قاهره را دور و نزدیک برده و بعد از آن دانشگاه الازهر و مسجد حسین را به عرض رساند. به این ترتیب اماکن و جاهای معروف را نشان داده و گوینده با زبان انگلیسی هر جا را معرفی می نمود، بعد از آن گوینده چنین گفت: الان نمونه های از کیفیت عبادت مسلمانها را که در داخل مسجد شان انجام میدهند به شما پیشکش می نمایم، ناگهان عدسه کمره را بر بعضی از مردمان احمق و ساده که داخل مسجد حسین در دو صف قرار گرفته اند و در وسط شان شخصیکه عمامه سبز بر سر دارد و تسبیح چند متره هم در گردن وی قرار داشته و بر سینه و شکم وی

آویزان است، نشسته است، و هر دو صف از یکسو به دیگرسو جنبیده و سرهای شان نیز چپ و راست می جنبند و با هر حرکتی صدا بلند نموده هو هو الله هو حی حی حی می گویند، چنین وضع ادامه یافته و حرکات شان به تدریج سرعت گرفته و اصوات شان نیز بلند تر می گردید، تا آنکه خسته شده و حرکات شان کند شده می رفت، دفعتاً آرکستر شان با آوازی بلندی که انسان بی خبر را تکان میدهد، احساسات آنها را بر انگیزته و با کلمه (هو هو هو) دوباره آنها را به جوش و خروش آورد. آنها نیز با شنیدن - هو هو هو - بیش از پیش چپ و راست جنبیده و سخن آرکستر را تکرار می نمودند، چیزی که توجه را جلب می کرد این بود که حماسی ترین آنها با تندی می جنبید و کف و لعاب از دهنش بر لباسهایش می ریخت و میان دولبش کف سفید جمع گردیده بود! سپس از خستگی بسیار بی هوش بر زمین می افتید و گمان می کردی که روح از جانش بیرون آمده است.

به این ترتیب اعمال ننگین و توهین کننده به اسلام و مسلمانان را پیهم نشان می داد که حتی خیابان های اطراف مسجد حسین را که مردمان ساده و بیخرد پر نموده و جنبیده و رقصیده خود و مسلمانان را در انظار جهانیان مسخره می ساختند در صحنه های آن فلم بود. من به قدر توان خودم تا جایی که توانستم مفهوم و معنای اسلام را در اذهان حاضران مجلس تصحیح نموده و فهماندم که این گروه های گمراه نماینده گی از اسلام حقیقی و ناب نمیکنند. لیکن قانع ساختن مردم در همچو وقتی کوتاه، کار آسانی نیست. زیرا آنها با چشمان خود خرافات و اعمال مخالف با طریقت و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مشاهده می کنند و طوریکه مثل است « چیزی عیان است حاجت به بیان نیست » چگونه میتوان اذهان میلیونها فرد غربی را تغیر داده و معنای اسلام واقعی و اصیل را به یک یک آنها بیان کرد.

آری! اهل تصوف، اسلام عزیز و مسلمانان را در انظار جهانیان بدنام ساخته و آنرا خلاف واقعیت آن معرفی نموده اند، و جای تعجب اینست که علماء و بزرگان هم عصر این بدعت کاران در محافل باطل آنها اشتراک نموده بر اعمال زشت و شرم آور آنها مهر

تأیید می گذارند. بیایید در باره حقیقت بدعت مولود آشنایی حاصل نماییم. واقعاً اگر تجلیل مولود از دین می بود و حقیقتی می داشت حتماً خبر آن از لابلای احادیث صحیح و عملکرد اصحاب کرام و پیروان بعدی آنها بما می رسید، زیرا آنها در هر کار خیر نسبت به همه پیشقدم بوده و اگر تجلیل مولود پیامبر اکرم درست می بود هیچگاه آنرا ترک نمی کردند، یاران وفادار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که بهترین و برگزیده ترین افراد امت اند، با مولود و تجلیل سالگرد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آشنا نبودند. همچنان بعد از عصر صحابه کرام، تابعین آنها و تبع تابعین نیز همچو امور را نمی شناختند. زیرا از دین نبود و در اسلام اصلی نداشت، این وضع تا قرن ششم هجری ادامه داشت تا آنکه سلطان اربل آنرا اختراع نموده و تا امروز و تا روز قیامت نصیبی از گناه بدعت کاران مولود را بر دوش میکشد.

امام شاطبی رحمته الله در آغاز کتاب الاعتصام میفرماید: «شریعت اسلامی به طور کامل به

امت رسیده که گنجایش زیادت و نقصان را ندارد، زیرا خداوند جل جلاله میفرماید: ﴿الْيَوْمَ

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ المائدة: ۳

«امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و دین اسلام را برای شما پسندیدم».

پس کسیکه بدعت مولود و تجلیل آنرا کار خوب و پسندیده می شمارد، مثل اینست که بگوید: دین ناقص مانده و عمل به این بدعت از امور تکمیل کننده دین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده اند: «من شما را بر سر راه روشن گذاشتم».

کسانیکه بدعت مولود را اختراع نموده و آنرا ترویج داده اند، به احادیث جعلی و دروغینی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله بسته شده استناد ورزیده اند، در بعضی از کشورها اهل تصوف در روز مولود گردهم آبی ها را تشکیل داده و به ساز و سرود و نعت خوانی می پردازند و هنگامیکه اسم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یاد شود همه بپاخاسته و گمان دارند که اکنون پیامبر صلی الله علیه و آله با روح شان در این مجلس حضور می یابند!! جای تعجب است که روح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مجالس اصحاب کرام حضور نمی یافت و در مجالس بدعت کاران مزخرف حاضر می شود؟ نمیدانیم این کفر و زندقه را از کجا آورده اند؟ بدون شک ابلیس لعین به آنها

الهام نموده و مردمان بسیاری را گمراه ساخته است. آنحضرت صلی الله علیه و آله در حیات شان دوست نداشتند کسی بخاطر تعظیم و احترام در مقابل شان بایستد طوریکه ابو امامه باهلی رضی الله عنه روایت نموده که آنحضرت صلی الله علیه و آله نزد ما حضور یافتند در حالیکه بر عصای شان تکیه داده بودند فرمودند: «بر نخیزید طوریکه عجمی ها بخاطر تعظیم یکدیگر شان می ایستند» سنن ابو داود.

و در حدیثی دیگر انس رضی الله عنه میفرماید: «هیچ کسی را بیشتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوست نداشتیم و هنگامیکه یاران، ایشان را می دیدند از جاهایشان بر نمی خیستند زیرا میدانستند آنحضرت صلی الله علیه و آله این عمل را نمی پسندند» ترمذی و مسند احمد. همچنان فرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله: «کسیکه دوست دارد که مردمان به خدمتش بر خیزند پس جایگاه خود را در دوزخ آماده سازد». معجم کبیر از طبرانی. پس آیا از سوء ادب با آنحضرت صلی الله علیه و آله نیست که از چیزی منع نموده اند آنرا انجام دهیم؟ احادیث فوق ثابت نمود که ایشان دوست نداشتند کسی در خدمت شان بایستد و از این کار در حیات شان منع نمودند، پس آیا از منتهای بی ادبی با آنحضرت صلی الله علیه و آله نیست که بعد از وفاتشان با ذکر اسمشان کسی بایستد؟ همچنان مردمانی اند که با جهل و نادانی بعضی امور نامشروع و نوپیدا در دین را تقرب و عبادت شمرده با اخلاص دل آنرا انجام میدهند. و اگر کسی از اهل دین آنها را از چنین اعمال منع کند می گویند: این اعمال اگر بدعت و نوپیدا هم باشد لیکن بدعت حسنه و نیکوست، بطور مثال کسانیکه روز مولود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تجلیل میکنند و یا آنانیکه بعد از هر آذان و نماز با آواز بلند بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود می فرستند، و یا هم کسانیکه مناجات و قصاید و نعت ها را در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله می سرایند که از کلمات شرکی و کفری مملو است. چنین مردمان همچو اعمال را عبادت و دوستی با پیامبر صلی الله علیه و آله می شمارند. ما به آنها می گوئیم: محبت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پیروی راه و روش ایشان است، نه با نعت خوانی و مداحی و بلند بردن مقام و مرتبه ایشان بالاتر از مقامی که خداوند جل جلاله به ایشان داده است. طوریکه خود ایشان می فرمایند: «در مدح و ستایش من

مبالغه نکنید چنانکه نصارا در باره عیسی بن مریم مبالغه کردند زیرا جز این نیست که من بنده خدا هستم پس بگوئید: بنده خدا و رسول وی».

پیام ما به مردمانی که در امور فقهی و یا مذهب فقهی تعصب می ورزند فرموده خداوند

است که میفرماید: ﴿ وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ﴾ الشوری: ۱۰

«و در باره هر چیزی اختلاف پیدا کردید، داوریش به سوی خداوند است». همچنان

فرموده خداوند: ﴿ فَإِنْ نَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴾ النساء: ۵۹

«پس هرگاه اختلاف کردید در چیزی، آن را به سوی خدا و پیامبر عرضه بدارید اگر به

خداوند و روز باز پسین ایمان دارید. این بهتر است و نیکوتر است به اعتبار تأویل».

پس هر سخنی که مخالف و معارض با قول خداوند و پیامبرش ﷺ باشد قابل اعتبار

نبوده و مردود است هر چند از مردمان بزرگوار و عالیمقام صادر شده باشد. روایت است

که بعضی از تابعین رأی ابوبکر صدیق رضی الله عنه و عمر فاروق رضی الله عنه را در باره حج (حج قرآن)

ترجیح میدادند. اما ابن عباس رضی الله عنه حج تمتع را بهتر می دید، روزی بوی گفته شد: «

ابوبکر صدیق رضی الله عنه و عمر فاروق رضی الله عنه اینکار را نکرده اند، وی فرمود: بخدا سوگند: فرود آمدن

عذاب خداوند را بر شما انتظار دارم، من از راه و روش پیامبر خدا بشما صحبت می نمایم

و شما از ابوبکر و عمر برایم حرف می زنید؟!». پس کسانی که تجلیل نمودن مولود را بنا

به قول فلان و فلان به مردم فتوا می دهند جواب شان را برای روز آخرت آماده سازند

که حتماً مورد باز پرس قرار خواهند گرفت.

برخی دیگر از مردمان دیده میشوند که با وجود دلایل صریح و روشن از قرآن

کریم و سنت صحیح به اقوال امامان مذاهب چهارگانه تمسک بسته و در آن کورکورانه

تعصب می ورزند و احادیث صحیح و ثابت آنحضرت ﷺ را کنار می گذارند. بطور

مثال، بعضی از مردمان متعصب مذاهب فقهی ادعا دارند که نماز در پشت امام مذهب غیر

درست نیست. همچنان کسانی که از احادیث پیامبر اکرم ﷺ آگاهی پیدا کرده و دستان شان

را قبل و بعد از رکوع و بعد از تشهد اول بلند می کنند، و یا انگشت شهادت را در وقت گفتن (اشهد الا اله الا الله) در تشهد بلند می نمایند، شدیداً انکار می کنند. همچنان پیروان مذاهب دیگر را بر باطل، و خویش را بر حق میدانند، و آنچه را پیروان دیگر مذاهب ادا می کنند نادرست می پندارند، با تأسف تعصب مذهبی در نزد بعضی مردم چنان است که گویا هر مذهب قرآنی خاصی دارند که جبرئیل بر امام شان نازل نموده!! حتی سخن بجایی کشانیده شده که ازدواج پیرو یک مذهب با مذهب دیگر را ناجائز می دانند. شگفت در اینست که همچو سخنان بی اساس و باطل، و تعصب کورکورانه از مردمان منسوب به دین و کسانیکه لباس علما و فقها را بر تن می کنند صادر می گردد. و ادعا دارند که ما از اهل سنت و جماعتیم و از امامان چهار مذهب پیروی می کنیم، در حالیکه امامان چهار مذهب از گفتار و کردار آنها بیزارند. امامان بزرگوار - رحمهم الله - هیچگاه کسی را به پیروی مذهب خود دعوت ننموده اند، بلکه همواره فرموده اند: هرگاه حدیث صحیح به کسی برسد، مذهب اعتباری نداشته و پیروی قرآن و سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر وی واجب می گردد. در این قسمت چند سخنی از سخنان گهروار امامان مذاهب چهارگانه را ذکر می کنیم که سزاوار آنست که با آب طلا نوشته شده و بر سر هر مدرسه و دانشگاه و مراکز علمی نصب گردد:

* امام ابوحنیفه رحمته الله میفرماید: « هرگاه صحت حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت شد پس آن مذهب من است». همچنان می فرماید: « هرگاه سخن خداوند جل جلاله و پیامبرش و اصحاب کرام بما برسد پس بر سر و چشم ما جای دارد، اما اگر سخنی از تابعین بما برسد در اینصورت آنها نیز عالمند و ما نیز».

* امام مالک رحمته الله میفرماید: « بعد از رحلت پیامبر گرامی ما صلی الله علیه و آله از دنیا، سخن هرکسی قابل قبول و قابل رد بوده، مگر سخن پیامبر ما صلی الله علیه و آله هرگز قابل رد نیست».

* امام شافعی رحمته الله میفرماید: « هرگاه صحت حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت شد پس آن مذهب من بوده و سخن مرا به دیوار زنید».

* امام احمد رحمته الله میفرماید: « نه از من تقلید کنید و نه از مالک و نه از اوزراعی. بلکه از جایی بگیری که ما از آن گرفته ایم. سپس فرمود: ما از قرآن کریم و حدیث صحیح پا بیرون نمی گذاریم.»

مصیبت بزرگ در این جاست که بیشتر مردمی که با علوم دینی سر و کار دارند از علم حدیث بی خبر بوده میان صحیح، حسن، ضعیف و جعلی آن فرق کرده نمیتوانند و هر حدیثی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده شده آنرا پذیرفته و از دین میشمارند. بی خبر از آن که دشمنان اسلام هزاران هزار حدیث جعلی و ساختگی را گذاشته و به آنحضرت صلی الله علیه و آله نسبت داده اند. علماء اتفاق نموده اند که حدیث ضعیف در احکام شرعی از اعتبار ساقط بوده و به آن عمل نمیشود، و اگر ضعف آن بسیار شدید باشد حتی در فضایل هم پذیرفته نمیشود، مانند حدیثی که نقل کننده آن تنها یک شخص بوده و متهم به دروغ باشد و یا اشتباهاتی فاحش در نقل حدیث داشته باشد.

به این ترتیب گروه ها و طایفه های بدعتکار از علم حدیث بی خبر بوده مصایب و مفسد بی شماری را به بار آورده اند و مردمان بسیاری را با خود گمراه ساخته اند، و آنچه که از دین نیست به دین نسبت داده اند. اگر صاحب بدعت شبهه را وارد سازد که تمیز نمودن میان احادیث ضعیف و جعلی و دروغین ناممکن است، بوی میگوییم: طوریکه به همه هویداست خداوند جل جلاله تعهد نموده که قرآن کریم را تا روز قیامت در حفظ و رعایت خود قرار میدهد، همچنین احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز بوسیله علمای برجسته که همه عمر خود را در راه نگهداشت و حفظ احادیث از شر دشمنان وقف نموده اند محفوظ نگه داشته است. آنان با دقت تمام احادیث صحیح و حسن و ضعیف و جعلی را از یکدیگر تمیز نموده و امت از آن آگاه ساخته اند، ایشان در این مورد اصول و قواعدی را گذاشته و تالیفات زیادی در این علم نگاشته اند تا علما و طلاب علم به آسانی به آن مراجعه کرده و حدیث صحیح و ضعیف را از هم فرق کرده و با اطمینان خاطر به آن استناد ورزند، با وجود آن عده ای از مردمان گمراه مانند قرآنی ها و قادیانی ها که در پشت پرده استعمار و مستشرقین آنها را تقویه می نمایند ادعا دارند که احادیث صحیح با

احادیث ساختگی طوری درهم آمیخته شده که امکان جدا سازی آن محال است از اینرو باید سنت (مصدر دوم شریعت اسلامی) بدور انداخته شود. اینان به دست ناپاک خویش تیشه به ریشه اصل و اساسی تشریح زده اند که بدون فهم آن، فهم و شناخت قرآن کریم محال است. در حالیکه خداوند عَلَّامٌ میفرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ الحشر: ۷

«آنچه پیامبر به شما فرمان می‌دهد بدان تمسک جوئید و آنچه شما را از آن منع می‌کند خود را از آن باز دارید».

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میفرماید: «هرگز یکی از شما را نیابم در حالی که بر تختش تکیه زده است، در مورد امری که من به آن دستور داده‌ام و یا از آن منع کرده‌ام، بگویند: نمی‌دانیم! آنچه را که در کتاب خدا یافتیم از آن پیروی می‌کنیم، ورنه، نه!» به روایت احمد و ابو داود و ترمذی با سند صحیح.

و در جایی دیگر میفرماید: «آگاه باشید! که برای من قرآن و مانند آن (سنت) داده شده است. آگاه باشید! نزدیک است مردی پیدا شود، در حالی که شکمش سیر است و بر تختش هم تکیه زده که بگوید: (به این قرآن چنگ زنید! پس آنچه را در آن حلال یافتید حلالش شمارید و آنچه را که در آن حرام یافتید حرامش شمارید). همانا آنچه را رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حرام قرار دهد، مانند آنست که خداوند عَلَّامٌ حرام قرار داده باشد» به روایت ابو داود و ترمذی و حاکم آنرا صحیح خوانده و احمد با سند صحیح.

خداوند عَلَّامٌ بر فرموده‌های پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مهر تأیید زده میفرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾

﴿۴﴾ النجم

«پیامبر از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید، آن وحی و پیامیست که - بر وی - وحی می‌گردد». همچنان میفرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ

عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ النور: ۶۳

«پس کسانی که از فرمان او (پیامبر ﷺ) تمرّد می کنند باید بر حذر باشند از آن که فتنه به ایشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند».

در این صدد علامه ابوالاعلی مودودی رحمته الله در روزنامه البلاغ شماره (۶۰۹) که در ماه ذی القعدة سال ۱۴۰۱ هـ به نشر رسیده بود چنین می نگارد: «هنوز قرن سیزدهم هجری به پایان نرسیده بود که امت اسلامی به فتنه و آفت و مصیبتی دیگر مبتلا گردید، این فتنه عبارت از منکر شدن بعضی از جاهلان از حجیت سنت است، این آفت ابتدا در عراق آغاز شده و در هند پیشرفته شد، اساس و نهاد این مفکوره پلید به احمد خان مولوی و شیخ چراغ علی بر می گردد، سپس پیشتاز این مصیبت بزرگ مولوی عبدالله چکر الوی، و سپس علم برادر آن مولوی احمد الدین آمرتسری، سپس اسلم چراک پوری و بلاخره ریاست آنرا غلام احمد پرویز بدست گرفت که آنرا در ساحل گمراهی کشاند. این شخص که الان در پاکستان زندگی می نماید در پخش و نشر کفر و گمراهی و تهمت بستن به شدت و نشاط دست بکار است. وی عقیده کفر آمیز خود را بوسیله کست میان مردم نشر می نماید، وی همچنان تألیفات و پیروانی داشته و تفسیری هم دارد که قرآن را به رأی و مفکوره پلید خود تفسیر نموده است. برخی از طلاب علم بمن خبر دادند که وی توانسته است مردمانی بسیاری را گمراه ساخته و به دام خود کشد، با آن هم جوانانی از اهل حدیث و پیروان مذهب حنفی با وی مناظراتی را به راه انداخته اند، لیکن چنین به نظر می رسد که کمک های هنگفتی از خارج بر وی سرازیر شده میخوانند از این راه فرزندان امت اسلامی را از راه راست به گمراهی برده انتقام دیرینه خود را بگیرند. آنها با پرداخت اموال بیشمار وی را تقویت می نمایند تا هر چه بیشتر مفکوره وی نشر و پخش گردد. اما اهل حق امکانات کافی در دسترس نداشته مقالات و کتابهای شان تنها به مردمان هم فکر و حاضرین مجالس می رسد. این فرقه (قرآنی ها) خطرناکتر از یهود و نصارا برای مسلمانان اند، زیرا بنام اسلام و مسلمانان و بنام اهل قرآن مفکوره کفری خویش را به نشر می رسانند، طوریکه شرعاً و عقلاً ثابت است کسی که منکر سنت پیامبر ﷺ گردد یقیناً به خداوند بزرگ کافر گردیده و راه و روش مخالف با جماعت

مسلمانان را در پیش گرفته و در اصول و فروع با آنها مخالفت خود را اعلان نموده است. مثال همچو مردمان طوریهست که روزانه سه نماز را می خوانند و دو نماز دیگر را ترک می کنند، قسمیکه شنیده ام آنها در مسایل عبادات نیز با اهل حق اختلافاتی دارند و لکن تا بحال دلیل مستند بدستم نیامده. پس بر حاکمان و علمای مسلمانان واجب است علیه این فرقه گمراه جهاد اعلان نموده در مقابله با آنها از وسایل مختلف مانند طبع کتب، گسیل نمودن دعوتگران و علما و رد بر مفکوره کفری آنها با زبانهای مختلف صورت گیرد تا صد راه دعوت این گمراه کاذب شوند، بدون شک جهاد علیه این فرقه کافر کمتر از جهاد با کافران متجاوز و تبشیری های نصرانیت نیست، زیرا کفر آنها به همه هویدا بوده و تعداد کم فریب آنها را خورده و به دام شان می افتد، لیکن این فرقه پلید تأثیر بسزایی بر بسیاری مردمان خواهد داشت مخصوصاً کسانی که کتاب و سنت را می آموزند لیکن به آن علم عمیق ندارند، یاد آور باید شد که علما در گذشته و حاضر بر افکار آنان رد نموده و گمراهی شان را بر مردم برملا ساخته اند.

متأسفانه نظریه رد نمودن خبر واحد در عقاید، هرچند رأی و نظر بسیاری است، لیکن در واقع نظریه باطلی است. چراکه بسیاری از امور اعتقادی و فرعی را ریشه کن ساخته و مفاسد زیادی بر آن مرتب می گردد، علاوه بر آن دروازه را بسوی انکار سنت بطور مطلق باز می نماید، چرا که احادیث آحاد قسم بزرگ سنت مطهر را تشکیل میدهد، پس وقتیکه احادیث آحاد را انکار نمودند متعاقباً به انکار نمودن احادیث متواتر پرداخته بلاخره سنت مطهر را بطور کلی از میان بر می دارند، مانند گمراهی که کتابی بنام (تیسیر الوحیین فی الاکتفاء با لصحیحین) تألیف نموده که در ظاهر خوب و زیبا و در باطن رسوایی و غضب خداوند جل جلاله است. بدون شک پذیرفتن کتابها و مسانید حدیثی، مسأله را به انکار سنت مطهر بطور مطلق می کشاند. « خبر واحد یا احادیث آحاد آن حدیثی است که یک یا دو نفر یا بیشتر، آن را روایت کرده که به حد تواتر و شهرت نرسیده است و هرگاه شروط قبول در آن موجود باشد عمل به آن واجب است».

سپس بر می گردیم به موضوع تصوف و صوفیها، تا ببینیم که پیروان آنها با چه نیرنگ و حيله و فریب، اموال و دارایی پیروان و مریدان جاهل و بیخرد خویش را بچنگ می آورند، بیایید ببینید که هدف آنها جز جمع آوری مال و سرمایه از مریدان و پیروان مسکین و بی چاره چیزی دیگری نیست. مهمانی هایی مجلل و تحفه های گران قیمت بدون حساب به آنها داده میشود زیرا آنها ضمانت بهشت را به پیروان خویش نموده و بدون حساب و کتاب وارد جنت خواهند شد!!! اینست دین و طریقه تصوف که مردمان بی شماری را گمراه نموده از مال و دارایی و مادیات آنها بهره برداری مینمایند. در حالیکه اکثر پیروان و مریدان آنها از طبقه فقیر و بیچاره اند با آنها اموال دست داشته خویش را قربانی طریقت و در پای پیران خود نثار می کنند!! حالا گوشه از حيله و فریب و نیرنگهای پیران و مرشدان تصوف را به شما تقدیم مینمایم:

* یکی از سردمداران تصوف بنام دسوقی طوریکه در کتاب «طبقات شعرانی» آمده چنین می گوید: «دروازه های دوزخ در دست من قرار دارد هر وقتی بخواهم آنها را ببندم، جنت فردوس در دستم قرار دارد هرگاه بخواهم آنها باز می نمایم، کسیکه مرا زیارت کند در جنت فردوس بوی جا میدهم». ما به آقای دسوقی می گوئیم: پس وقتیکه جنت فردوس در دست توست پس چرا در آن سکونت نکرده و از ناز و نعمت آن استفاده نمی نمایی و مردم را به حال خودشان نمی گذاری!؟

* اتفاق عجیبی در اثنای نوشتن این رساله برایم رخ داد، در سال ۱۴۲۲هـ - ماه جمادی الاخر، شب شنبه موافق ماه اگست سال ۲۰۰۱ م بعد از نماز خفتن در مورد حيله و نیرنگ صوفی ها مضمون می نوشتم، لحظه نوشتن را توقف دادم و به برنامه - نورعلی الدرب - که از رادیو سعودی پخش می گردد گوش فرا دادم، در این برنامه شنوندگان از کشورهای مختلف و از داخل سعودی سوالاتی را به یکی از علمای برجسته که استیشن رادیو از وی دعوت بعمل آورده و مستقیماً پخش می گردد، مطرح مینمایند. مهمان این روز شیخ فاضل عبدالله غدیان بود، سائلی از سودان تماس گرفته پرسید: من پیرو یکی از طریقه های صوفی در سودان هستم، از دوستانم معلومات حاصل نمودم که پیر صاحب بر

هر مریدی شرط می گذارد که قبل از رفتن به حج باید پنجم حصه مال خویش را به وی بدهد و بعد از برگشت به وطن، قبل از اینکه پای خود را در منزل بگذارد باید یک قچی را به وی هدیه دهد؟!!!! شیخ غدیان جواب شافی و کافی بوی داده و وی را از حيله های اهل تصوف و پیران آگاه ساخته و اظهار داشت که همه طریقه های صوفی مخالف با راه و روش پیامبر ﷺ بوده اصل و سندی از اسلام ندارند، بلکه آنها از اموال و سرمایه مردم بهره برداری نموده مردمان نادان را فریب می دهند و مال های آنها را به باطل می خورند. ما هرگز کسی را به ناحق به چیزی متهم ننمودیم بلکه همه مردم نیرنگ و حيله های اهل تصوف را به سر و چشم نگاه می کنند چون اکثریت به مفکوره تصوف متأثر شده اند لذا عکس العملی از خود نشان نداده بلکه آنها را از امور دین می پندارند. از خداوند ﷻ می خواهیم همه را به لطف و کرم خود هدایت فرماید. بعضی از پیران تصوف از کجروی به شاخ زنی آغاز نموده خویش را چون پیامبران به مردم معرفی نموده و ادعا دارند که بر آنها وحی نازل می گردد! برخی دیگر ادعای قدرت و توانایی همانند قدرت و توانایی پروردگار را نموده در کفر و الحاد شان پا از حد بیرون نهاده اند! بعضی از آنها گفته اند من پیامبر فرستاده شده ام! و دیگری ادعا دارد که من به مقام و منزلتی نایل آمده ام که از خداوند بطور مستقیم دستور گرفته جبریل ﷺ را متقاعد ساخته ام! دیگری ادعا دارد که همه عبادات از وی ساقط گردیده و غیر مکلف است بناءً نه نماز و نه روزه و هیچگونه عبادتی را ادا نمی کند. در حالیکه پیامبر بزرگ و گرامی ﷺ به اتفاق همه، بهترین مخلوقات خداوند ﷻ میباشند، با وجود همچو مقام و منزلت ارجمند و مرتبه نبوت و غیره فضایل دیگری که به ایشان داده شده که به هیچ پیامبری قبل از ایشان داده نشده، روزی نگفتند که ایشان از لوح محفوظ دستور می گیرند و یا بطور مستقیم بدون جبریل ﷺ از خداوند اوامر را بدست می آورند، ایشان در عبادات شان هیچگاه کوتاهی نکرده بلکه شب زنده داری نموده و نماز می خواندند تا اینکه پاهای مبارک شان ورم می کرد. طوریکه از عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت است که آن حضرت رضی الله عنها شب زنده داری میکردند به اندازه که پاهایشان متورم می شد، از اینرو برایشان گفتم: چرا یا رسول

الله این کار را می‌کنید در حالیکه خداوند عز وجل گناه گذشته و آینده تان را بخشیده؟ فرمودند: «آیا دوست نداشته باشم که بنده شکر گذاری باشم؟». و نگفتند که ایشان به درجه رسیده اند که غیر مکلف شده همه امور عبادات مانند نماز و روزه و غیره از ایشان ساقط شده. به این ترتیب مسلک تصوف دروازه را برای هر صوفی بازگذاشته تا ادعای نبوت نموده و بگوید پرده از روی همه چیز برایم برداشته شده و بلاخره از وی انسان دروغگو و گناه پیشه و گمراه و مفسدی بیار می‌آید که هزاران شخص دیگر را با خود بسوی جهنم سوق میدهد. این واقعیتی است که سردمداران و طواغیت تصوف در قرن گذشته آنرا عملی نمودند امثال مرزا غلام احمد قادیانی، و محمدعلی الباب، و مرزا حسن علی معروف به بهاء، و دجال سودانی بنام محمد محمود و غیره کسانی که ادعا نمودند که قرآن برایشان نازل گردیده است. در این قسمت به طور نمونه بعضی از سخنان کفری پیشوایان معروف تصوف را که در قارهٔ افریقا ظهور کرده اند به شما تقدیم مینمایم «البته اهل تصوف در هر جایی چه در افریقا و چه در آسیا یک مسلک و یک راه و روش را می‌پیمایند و فرقی میان صوفی افریقایی و آسیایی نیست».

* شعرانی در کتاب طبقات در مورد کرامات پیر خود سید مجذوب چنین می‌نگارد: «هنگامیکه دشمن سردارم علی خواص را با نیزه هدف قرار داده و آنرا بسویش پرتاب نمودند سید مجذوب از قبر خود برخاست و نیزه را از وی رد کرد».

* و در مورد احمد البدوی که الان استخوانهایش در قبر پوسیده شده می‌گوید: «وی از زندگی شرافتمندانهٔ بر خوردار است که قادر بهر کاریست. وی به مردگانی که بخواهد حیات می‌بخشد و حاجت و مشکل بندگان را می‌گشاید، و ضمانت مردم را در نزد خداوند عز وجل می‌کند. با کسانی که بر قبر وی طواف می‌کنند سخن می‌گوید». در حالیکه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نشده که بعد از وفات شان کسی را مدد نموده باشند، اگر خداوند عز وجل خصلت و خصوصیت های زندگان را به مردها در قبرهای شان میداد، پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سزاوار این مقام میبودند و حتماً یاران و دوستان خویش را مدد می‌کردند، اما شیخ بدوی در حالیکه مرده و استخوانهایش باقی مانده یا نه، از زندگانی دنیوی

شرافتمندانه و از توانایی خارق العاده برخوردار است که اگر بخواهد به مرده ها حیات دوباره می بخشد!!! شعرانی در کتاب طبقات در مورد شیخ خود می افزاید: پیرم از من عهد و پیمان گرفت در حالیکه در زیر گنبد و روبروی قبر احمد بدوی قرار داشتیم مرا با دست خود بوی تسلیم نمود، همان بود که دست مبارکش از قبر بیرون آمده و دستم را محکم گرفت. پیرم آقای شناوی بوی گفت: لطفاً وی را زیر نظر و رعایت خود قرار دهید، سپس آواز احمد بدوی را از قبر شنیدم که گفت: به چشم».

شعرانی در جای دیگر میگوید: « روزی در مجلس مولود که بعضی از اولیا نیز حضور داشتند آمده نتوانستم، یکی از حضور به من خبر داد که پیر صاحب بدوی در آن روز پرده را از قبر باز کرده گفت: عبدالوهاب درنگ کرده و نیامد».

و در جای دیگر میگوید: «من بسیاری از زنده ها و مردگان را دیدم که با کفنه‌های شان دسته دسته بسوی محفل مولود شیخ بدوی روان بودند».

و در مورد پیر حرثی می گوید: « روزی قصد نمودم تا بخاطر رفع مشکلی نزد حرثی بروم، در حالیکه بر سر بام مدرسه (ام خوند) مصر قرار داشتیم، دیدم که پیر حرثی از منطقه دمیاط از قبر خود برخاسته و تا حدی بمن نزدیک گردید که فاصله میان ما پنج آرنج بود. سپس گفت: باید صبر را اختیار کنی سپس پنهان گردید».

* دیگری بنام احمد تیجانی که در سال (۱۱۵۰ هجری) تولد یافته در مورد خود میگوید: « روح من و روح پیامبر ﷺ سایر پیامبران را یاری و مدد میدهد، من اقطاب و عارفان را از روز ازل تا ابد مدد و یاری داده و هنگامیکه خداوند مخلوقات خود را در موقف محشر جمع می کند، صدایی بلند شده که همه اهل محشر آنرا میشنوند و می گوید: ای اهل محشر! این همان امام و پیشوای تان است که شما را مدد و یاری میداد!!!».

* در کتاب عجایب الآثار از جبرتی، صفحه (۳۲۰) چنین آمده: «صوفی بنام علی حجازی بیومی که در سال (۱۱۸۳) هجری وفات یافته، ادعا دارد که وی شیخ دمردش را در آسمان دید که بوی میگوید: نه در دنیا و نه در آخرت، هیچ بیومی را در دلت جاه مده. بیومی پیامبر ﷺ را در خلوت به تنهایی میدید، روزی آنحضرت ﷺ به ابوبکر صدیق ﷺ

فرمودند: بیا تا در کنار دمردش رفته از وی دیدن نماییم، روزی بیومی بر احمد بدوی داخل شد دید که پیامبر ﷺ در نزدش نشسته، در این وقت گمان کرد که آیا واقعاً وی پیامبر ﷺ را می بیند یا در خیالش می گذرد؟! همان بود که فوراً دمردش را نزد آرامگاهش دید که بوی (بیومی) می گوید: دستت را بسوی پیامبر ﷺ دراز کن که در نزد من نشسته اند!!!

* در کتاب (جواهر المعانی فی فیض التیجانی) از حرازم، جلد اول، صفحه (۹۷) چنین آمده: «تیجانی گفت: سردار وجود (پیامبر اکرم ﷺ) در بیداری برایش فرمود: هرکسی به تو احسان نموده و خدمتت را کرده و یا هر نیکی بتو نموده، و هرکسی که به تو طعام داده بدون حساب و عذاب وارد بهشت خواهد شد، پرسید: آیا این نعمت برای هر کسی که مرا دوست داشته و بمن خوبی و احسانی نموده حتی به اندازه ذره هم باشد، داده میشود؟ پیامبر اکرم ﷺ بوی فرمودند: من ضمانت آنرا برای همه آنها نموده ام و هیچگاه از این نعمت محروم نمیشوند تا وقتیکه تو و آنان در علین در جوارم قرار گیرید».

توجه: درست نیست پیامبر اکرم ﷺ را سید و سردار وجود نامید، زیرا این صفت سزاوار خداوند ﷻ بوده اوتعالی سید و صاحب وجود است. اما پیامبر اکرم ﷺ سردار فرزندان آدم اند. طوریکه در حدیث آمده است.

* در کتاب قوت القلوب از ابی طالب مکی در صفحه (۱۰۳) چنین آمده: یکی از صوفی ها خداوند ﷻ را مخاطب قرار داده گفت: «مردمانی از تو خواستند، به ایشان در زمین عطا نمودی، از تو خواستند تا در هوا راه بروند به ایشان عطا نمودی، کنزهای زمین را خواستند به آنها عطا فرمودی، هر چه را بخواست آنها دگرگون ساختی». سپس از نعمت های که خداوند ﷻ بوی ارزانی داشته صحبت نموده میگوید: «خداوند مرا در ملکوت سفلی داخل نمود و در آنجا مرا چرخانده موجودات زیر زمین را تا جایی که خاک است نشان داد، سپس مرا به ملکوت بالا ارج داد و بر آسمانها طواف داده بهشتها را تا عرش بمن نمایان ساخت، سپس خداوند ﷻ مرا در پیش روی خود قرار داده فرمود: هر چیزی که مورد پسندت قرار گرفته از من بخواه تا برایت ببخشم، صوفی به پروردگار پاسخ داده

گفت: ای آقایم چندان چیزی را ندیدم که مورد پسندم قرار گرفته باشد تا آنرا از تو بخواهم» سبحان الله، پاک و بزرگ است خداوند عز وجل از این قول باطل و کفری. خواننده گرامی! دیدید که این طاغوت بزرگ چگونه با این جرأت بر خداوند عز وجل تاخت و تاز نموده و با وجود پیوند کاذبانه که برای خود با خداوند عز وجل ادعا نموده، که هیچ پیامبری و حتی سردار فرزندان آدم محمد صلی الله علیه و آله هم به این مقام نایل نشده اند، لیکن این خبیث ملعون برای خود همچو مرتبه و مقام را ادعا نموده است. شگفت در سخن دروغین وی است که هنگامی خداوند عز وجل بهشت و عرش رحمن را بوی نشان داد تا از چیزی که پسندش شده بخواهد، تا او تعالی بوی بخشش نماید، لیکن این پلید کافر با پستی و بی شرمی می گوید: چندان چیزی را ندیدم که از آن پسندم آید تا آنرا برایم بخشش نمایی!!! سپس این فاجر کاذب دجال بچه ابلیس در پایان سخن خود میگوید: بعد از اینکه به خداوند عز وجل چنین پاسخی داد خداوند عز وجل بوی فرمود: به راستی تو بنده حقیقی منی. خداوند پاک و منزّه است از گفتار کفری او.

* دیگری بنام صاوی در حاشیه که بر شرح الخریده از دردیر، میگوید که رفاعی در مقابل مرقد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایستاده و این دو بیت را سرانید:

در حال فراق روحم را می فرستم

تا بیوسد زمینت را از جانبم

و اینک کالبد مشهور حضور یافته است

دست راستت را دراز کن تا لبانم شرف یابد گفتند:

دستی از قبر بیرون آمد تا آنرا بوسه زند.!!!؟

*- دیگرش بنام دباغ در کتاب خود بمنظور نشر و پخش شرکیات و خرافات چنین میگوید: « یکی از اولیای خدا را دیدم که بمقام بسیار بلند نایل گردیده بود، کرامات وی آن بود که مخلوقات ناطق و خموش، حیوانات درنده و حشرات، آسمانها و ستارگان و چندین طبقه زمین، و کره زمین را با همه موجوداتش مشاهده می کرد و آنها از وی طلب کمک و یاری می کردند، این ولی صدا و سخن همه را در یک لحظه می شنید و حاجات

و مشکلات همه را رفع نموده خواهشات آنها را برآورده می ساخت، بدون اینکه یک مخلوق، وی را از دیگری مشغول سازد» و ما از خداوند جَلَّ جَلَالُهُ طلب مغفرت نموده و به او تعالی توبه می نماییم از آنچه که این خبیث و پلید با همچو جرأت خود را به مقام و منزلت خداوند بالا شمرده و مردمان بسیار را گمراه نموده و به کفر کشانده. بنیند این زندیق همه قدرت و توانایی را به خود ادعا نمود و برای خداوند جَلَّ جَلَالُهُ چیزی نگذاشت؟ پاک و منزّه است خداوند از افترا و بهتان بزرگ این دجالان و شاگردان ابلیس مکار، و به خداوند از هر مخلوقی پناه می خواهیم که این کفریات را تصدیق میکند. زیرا با تصدیق نمودن همچو سخنان کفری، انسان تا روز رستاخیز مورد نفرین خداوند جَلَّ جَلَالُهُ قرار می گیرد.

و لاحول ولا قوة الا بالله العظيم

* دیگری بنام رابعه عدوی که صوفی های زمان خود را با تصوف خود افسون و مفتون گردانیده بود، با اشعار خود بالاترین مقام الوهیت را بخود خواسته است، صوفی های زمانش در مجالس ذکر شان هنگام شنیدن نام وی فریاد ها و غوغا هایی را برپا می نمودند و او را شهید عشق الهی لقب داده بودند. رابعه گفته است: « ای خدا! من ترا از ترس دوزخت و به طمع جنتت نپرستیده ام، بلکه ترا بخاطر ذات می پرستم». این حاجی خانم مسلک و مقام و منزلت بالاتر از مقام و منزلت و راه و روش پیامبران علیهم السلام را بخود اختیار نموده، زیرا با صراحت اعلان نموده که وی از هرگونه ترس و امیدی و از هر طمع و خوف، از خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بی نیاز بوده، خود مختار و تنهاست. در حالیکه یکی از صفات حمیده و نیکوی پیامبران اینست که آنها خداوند را با امید و هراس و طمع و خوف پرستش می نمودند. طوریکه در قرآن کریم از آنها وصف شده: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا

يُسْكِرُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَكَ رَبًّا وَرَهْبًا وَكَانُوا لَنَا خَدِيعِينَ ﴿۹۰﴾ الأنبياء: ۹۰

«آنان در کار های نیک شتاب میکردند و ما را از روی رغبت و بیم می خواندند و در برابر ما خاشع (متواضع و متضرع) بودند».

همچنان خداوند ﷻ میفرماید: ﴿وَأَدْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ الأعراف: ۵۶

«و او تعالی را با بیم و امید بخوانید، یقیناً رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است».

و فرموده خداوند ﷻ: ﴿تَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ السجدة

«پهلوهایشان از خوابگاهها جدا می گردد، پروردگار شان را از روی بیم و امید می خوانند و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند». رابعه عدوی با باطل گویی و سخنان کفری خود تا جایی رسید که اختیار خود را کاملاً به همنشین خود (شیطان) سپرده بود، وی کعبه شریفه را توهین نموده و آنرا بتی معبود در روی زمین خوانده است. اینگونه اهل تصوف در گمراهی آشکار قرار داشته از دایره عقل پا بیرون گذاشته اند و اگر کسی بخواهد امور کفری و شرکی و فسق و فجور و خطاهای اهل تصوف را بشمارد شاید چندین کتابهای بزرگ از آن پر شود. لیکن ما بطور نمونه و مختصر به بعضی از یاوه گویی های آنها اشاره نمودیم که امثال آن در کتابهای اهل تصوف بسیار زیاد اند. آنها نمازی دارند بنام حاجت برای رفع هزار حاجت، که اصل و ریشه در اسلام نداشته بلکه از اختراعات اهل بدعت و گمراهان است، ابوالحسن شاذلی در کتاب خود بعد از ذکر نام هر صوفی مزخرف و بدبخت عبارت (ﷺ) را می نویسد که این وصف تنها به اصحاب پیامبر اکرم اطلاق میگردد زیرا آنها از خدا راضی بودند و خداوند ﷻ از آنها، اهل تصوف از پیامبر خدا توسل جسته و طلب استغاثه و کمک مینمایند مانند قول شان: ای رسول خدا به داد ما برس، و ای رسول الله ما را مدد کن، و ای رسول الله ما را نجات ده وغیره، همچنان آنها نمازی بنام (صلاة الأنوار) دارند که آنرا نور ذاتی و سیر اسرار می گویند و در واقع از اختراعات پیر شاذلی است و ثواب آنرا برابر با صد هزار نماز دانسته اند، آنها معتقد اند که پیامبر خدا ﷺ یک لحظه هم از این وجود جدا نیستند زیرا ایشان به ادعای اهل تصوف، اصل وجود و قطب محور آن بوده و سبب اساسی ایجاد همه

موجودات اند، چراکه ایشان اولین مخلوقی اند که از نور ایشان آسمانها و زمین و عرش و کرسی و همه کاینات آفریده شده اند، پس چگونه از همه کاینات لحظه دور باشد!! آنها در مورد دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله در خواب و زیارت نمودن شان در بیداری سخنان بسیاری دارند که بلاخره به مرتبه صحبت و یاری آنحضرت میرسند. از این جهت بعد از ذکر نام هر صوفی مزخرف و خبیث عبارت (صلی الله علیه و آله) را مینویسند چون به مرتبه صحبت رسیده!!! همچنان دعایی را شیخ شان (مرسی) اختراع نموده که هرکسی آنرا (۵۰۰) بار بخواند قبل از مردن در بیداری با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکجا میشود، در این مورد به روایات دروغین و ساختگی به روایت ابوهریره استناد نموده اند که هرگاه کسی هزار بار بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درود بفرستد و بعد از آن وردها و دعاها دیگری را که آنها از اختراع خود شان است بخواند، پیامبر خدا را در خواب خواهد دید، و کسیکه اضافه تر آنرا بخواند به مقام صحابی پیامبر رسیده و در بیداری با آنحضرت صلی الله علیه و آله یکجا می شود که در این صورت یکی از یاران ایشان می شود!! و کسیکه در بیداری ایشان را ببیند آنحضرت صلی الله علیه و آله بوی و بوالدینش حسن خاتمه و شفاعت و جنت و مغفرت را ضمانت نموده جان کندن و سكرات موت بر وی آسان می گذرد. - در حالیکه همه میدانیم که آنحضرت صلی الله علیه و آله از سكرات الموت در وقت وفات شان شکایت نمودند - اضافه از این گفته اند هرکه آنحضرت صلی الله علیه و آله را در بیداری ببیند به لطف و کرم ایشان از عذاب قبر و سختی های روز قیامت در امان خواهد ماند و همه مشکلات و حاجاتش در دنیا و آخرت روا می گردد. این دجلان و شاگردان ابلیس با جرأت بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بسته اند. در کتاب اذکار از قطب اقطاب (و بت بزرگ) آمده که: هرکه میخواهد پیامبر صلی الله علیه و آله را در بیداری مشاهده کند، در شب جمعه دو رکعت نماز خوانده در هر رکعتی پنج بار سوره فاتحه و آیت الکرسی و هزار بار بر آنحضرت درود بفرستد. آنها حدیث ساختگی و دروغین را در کتاب مجمع الحدیث ذکر نموده اند که گویا آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده اند: (کسی که بخواند مرا در بیداری ببیند، در شب جمعه چهار رکعت نماز ادا نماید و در هر رکعتی سوره فاتحه و الضحی و الم نشرح و انا انزلنا و الزلزله را خوانده سپس سلام دهد و بعد از سلام هفتاد

بار بر من درود بفرستد و هفتاد بار استغفار بگوید بعد از آن بخوابد وی مرا در بیداری می بیند). برخی از مردمان جاهل و بی خرد این کار را تجربه نمودند لیکن نه تنها در بیداری، بلکه در خواب هم آنحضرت ﷺ را ندیدند. در کتاب (خزینة الاسرار) آمده است: برخی از علمای صوفی گفته اند، کسیکه در روز جمعه سوره قدر را هزار بار بخواند قبل از مردن آنحضرت ﷺ را می بیند، همچنان روایتی دیگری را بنام نماز فاتح ساخته اند که سرور و سردار آنها محمد بکری گفته است: کسیکه در شب جمعه چهار رکعت نماز بخواند سپس هزار بار این عبارت را بگوید: خداوندا! بر سرور و سردار ما محمد که باز کننده آنچه بسته و ختم دهنده آنچه گذشته است درود بفرست، ایشان ﷺ نصرت دهنده حق با حق و هدایت اند، و بر اهل بیت شان درود بفرست چنان که شایسته آند و از مقام و منزلت ارجمندی بر خوردارند، پس حتماً با پیامبر خدا ﷺ روی به روی قرار خواهد گرفت!! چگونه مردم بی خرد را با دروغ و بهتان شان فریب داده و بر آنها می خندند تا بتوانند اموال شان را به باطل بخورند. اهل تصوف قرآن کریم را نیز از هوی و هوس، و مطابق رأی خود تفسیر می کنند مثلاً آیت ذیل: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ

ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ﴿ المائدة: ۳۵

«ای مؤمنان! از خدا بترسید و به سوی او طلب وسیله کنید».

با وجود آگاهی و اعتراف خودشان، توسل جستن بسوی خدا با عبادات و اسماء و صفات خداوند ﷻ و با اعمال صالحی که خاص بنخاطر خشنودی خداوند ﷻ باشد، صورت می گیرد طوریکه سه نفری که وارد غاری شدند و سنگ بزرگی دهن غار را بست سپس هریکی از آنها به اعمال صالح شان که خاص به رضای اوتعالی انجام داده بودند توسل جستند، لیکن با آن هم اهل تصوف بسوی گمراهی میلان نموده بسا مردمان را از راه خدا بدور برده و توسل به مردگان مانند انبیاء و اولیا و مردمان صالح و آل بیت پیامبر اکرم ﷺ را جایز اعلان نموده گفته اند: طوریکه تبرک جستن به آنان در زندگی شان جایز است همانگونه بعد از وفات در قبر های شان نیز جایز است زیرا قبرهای آنان باغی از باغ های بهشت است، عین این سخن را ابو حامد غزالی نیز در کتاب خود بنام

آداب سفر ذکر نموده است، طاغوت بزرگ ابوالحسن شاذلی گفته است: «هرگاه کسی بخواهد خداوند جَلَّ جَلَالُهُ حاجتش را روا دارد پس بر سر امام غزالی به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ قسم یاد کند» و در کتاب (المفاخر العلیه) شاذلی پلید از سرور و سردار خود غزالی نقل کرده که روزی بوی گفت: «هرگاه حاجتی را روا داشتی پس خداوند جَلَّ جَلَالُهُ را بر سر من قسم بده سپس شاذلی می افزاید: بخدا قسم در هیچ مشکلی نبود که او را (غزالی) یاد کردم، مگر اینکه مشکلم روا، و سختی هایم آسان گردید». ما برای شاذلی لعین می گویم: ای دشمن خدا دروغ می گویی شما اهل تصوف باطل، یکدیگر تان را تأیید نموده برای یکدیگر تان طلبه می زنید، لیکن بدانید که خداوند با شما محاسبه شدیدی خواهد کرد، روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمیدهد مگر کسی که دلی پاک - از کفر و نفاق و امراض باطنی - به نزد خدا بیاورد. توسل جستن و طلب یاری در وقت شدت، و وسیله قرار دادن انبیا و اولیا و مردمان صالح در دعا، نه در حیات شان و نه بعد وفات شان جایز است. زیرا خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به پیامبر خود حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر داده تا به بندگان بفرماید که: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾

البقرة: ۱۸۶

«و هرگاه بندگانم در باره من از تو بپرسند - به ایشان بگو - من نزدیکم و دعای دعاکننده را - هنگامی که مرا بخواند - اجابت می کنم».

اما اگر از بنده صالحی خواسته شود تا برای شخصی دعا کند ایرادی در آن نیست اما چیزی که از توان و قدرت بنده خارج باشد در این صورت از وی چیزی خواستن جایز نیست. طبرانی باسند خویش از عباد بن صامت رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت کرده که در زمان پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منافقی بود که مسلمانان را اذیت می کرد. بعضی ها گفتند: برویم از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کمک بگیریم تا ما را از شر این شخص نجات بدهند، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «از من کمک گرفته نمیشود بلکه از الله جَلَّ جَلَالُهُ کمک گرفته می شود». مسند احمد

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حال حیات شان قادر به رفع مشکل نبودند، پس چگونه کمک و توسل از مرده جایز است؟ و چگونه از مردمانی که مقام و منزلت آنها پایین تر از

آنحضرت ﷺ است کمک و توسل جست؟! مانند اولیا و مردمان صالح. چه رسد به دجلان و دروغ گویانی که دلیرانه و با جرأت از مقام و منزلت پیامبرگرامی ما ﷺ کاسته و چهره های خود را هنگام مقابله با ایشان در روز قیامت سیاه نموده اند، آنها گفته اند: « اولیا از بحر میگذرند و انبیا در ساحل آن توقف می کنند!!» این فسق و فجور و جرأت بر خدا و رسول ﷺ را چنین تعبیر نموده اند: «اولیاء به کراماتی که دارند از کشف و منزلت عالی در نزد خداوند ﷻ بر خوردار اند که حتی انبیاء هم به آن رسیده نمی توانند» آیا کفر بالاتر از این هم وجود خواهد داشت!؟

همچنان برخی از دجال صفتان اهل تصوف حکایات دروغین را برای مردمان عامه و ساده روایت کرده می گویند: ما پیامبر خدا ﷺ و بعضی از یاران ایشان را در خواب دیدیم که بما دستور میدهند در تصحیح مفهوم بعضی از سنتها در میان مردم بکوشیم و آنرا بطور درست و صحیح به مردم بازگو نماییم، آنها به این شیوه خرافات خویش را در میان مردم پخش نموده سنتهای صحیح را تغییر میدهند. آنها کفریات و نظریات باطل خویش را در لابلائی بعضی از صفحات کتابها داخل نموده بدون ذکر اسم کتاب و یا مؤلف آن در میان مردم نشر می کنند.

برادران و خواهران گرانقدر! بر ما و شما لازم است راه و روش خود را از مطابق فرامین قرآن کریم و سنت مطهر پیامبر ﷺ عیار سازیم و اگر کسی از ما، از روی نادانی و یا بی خبری در دام این شیدان و دجلان و بدعت کاران اهل تصوف گمراه و مفسد گیر مانده باشد، پس بخداوند ﷻ رجوع کرده توبه نماید، تا خداوند ﷻ ما و شما را در زمرة گروه نجات یافته با پیامبر گرامی و یاران پاک ایشان محشور سازد، ما باید از حالتی که امروز امت اسلامی دچار آن است درس عبرت گرفته به خداوند ﷻ رجوع کنیم، امروز امت اسلامی بجان یکدیگر افتیده و گروه گروه و پارچه پارچه شده خون یکدیگر را می ریزند، دوری ما از راه خدا ﷻ و رسول او ﷺ سبب شده تا سالها و قرنهای در اسارت و قیود دشمن بسر ببریم، این حالت نتیجه دوری و بی توجهی و بی پروایی ما با قرآن و سنت پیامبر ﷺ بوده که باطل را اجازه داده ایم تا در اعماق ارزشها و فرهنگ ما ریشه

دوانده از زمین و هوا بر ما تاخت و تاز نمایند، اگر فضل و کرم خداوند ﷻ نبود این امت را به شادیها و خنزیرها مبدل و مسخ می ساخت، و اگر حکم قبلی خداوند ﷻ نبود حتماً بر این امت باران سنگ میریخت، بیایید در این فرموده خداوند ﷻ به دقت بیندیشیم و منظره از منظرهای روز قیامت طوریکه قرآن ترسیم نموده به یاد آوریم: ﴿وَيَوْمَ يُعْضُ الْأَعْيُنُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يُقُولُ يَلَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٢٧﴾ يَوَلَّتْ لِيَتْنِي لِمَ اتَّخَذْتُ فَلَانًا حَلِيلًا ﴿٢٨﴾ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ﴿٢٩﴾﴾ الفرقان

«و یاد آوری کن به آنان- روزی را- که ظالم دستهای خود را می گزد و می گوید: وای بر من! ای کاش من هم همراه رسول خدا راهی در پیش می گرفتم، وای بر من! ای کاش فلانی را دوست نگرفته بودم! به راستی او مرا از ذکر- پس از آنکه بسوی من آمد- به گمراهی کشاند و شیطان همواره خوار سازنده انسان است».

بیایید به تفسیر ابن عباس رضی الله عنه گوش فرادهیم که در مورد این آیت چه فرموده است: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٥﴾ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ آل عمران: ۱۰۵-۱۰۶

«و همانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و با هم اختلاف کردند پس از آن که بینات (آیات روشن) برایشان آمد و برای شان عذابی بزرگ است، روزی که چهره هایی سفید و چهره هایی سیاه شود». ابن عباس رضی الله عنه می فرماید: «چهره های اهل سنت متحد، سفید می شود. و چهره های اهل بدعت سرکش، سیاه می شود».

سپس خداوند ﷻ حال هر دو گروه را چنین حکایت می کنند: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ أَسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١٠٦﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ أبيضت وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٠٧﴾﴾ آل عمران

«اما سیاه رویان- به آنان گفته می شود- آیا بعد از ایمانتان کافر شدید؟ پس سزای آن که کفر ورزیدید، عذاب را بچشید، و اما سفید رویان همواره در رحمت خدا(بهشت) جاویدانند». سیاه رویان در آخرت، اهل کتاب، مرتدان، منافقان و مبتدعان اند.

سخن اخیر

آنچه در مورد انحرافات و گمراهی ها و پندار های خیالی و باطل بدعت کاران متصوف، که هزاران هزار مردم نادان را از راه بدور برده و سرگردان ساخته اند، مطالعه نمودید، متأسفانه آثار ناگوار آن تا امروز هم بر بسیاری از مردمان عامه و بی علم باقی مانده، از خداوند عزوجل برای آنها هدایت را آرزو داریم و دوست داریم تا به خداوند عزوجل و قرآن کریم و سنت مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله و راه و روش پیشگامان اسلام برگشته و عقاید شان را از هرگونه پلیدی های کفر و شرک و امور نو پیدا که به دین اسلام چسبانده شده، پاک گردانند تا ما و آنها در زمره فرقه نجات یافته که رهرو راه پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب ایشانند داخل گردیم.

طوریکه متذکر شدیم منحرفان اهل تصوف اموری را از خود بجا گذاشته اند که اکثر مسلمانان آنرا امر عادی پنداشته و برخی هم آنرا از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده اند- مگر کسانیکه مورد لطف و مرحمت خداوند عزوجل قرار گرفته اند- در حالیکه در واقع بدعت محض است، همچنان بسیاری از اموری است که مردم آنرا گناه کوچک شمرده لیکن در واقع بعضی از آن انسان را به شرک و کفر می کشاند بدون اینکه صاحبش آنرا درک و احساس کند. طوریکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند: «شرک پنهان تر از راه رفتن مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک است» مستدرک حاکم

در این قسمت به برخی از اعمالی نادرستی که مخالف با شریعت غرای محمدیست اشاره نموده ، دلایل بطلان آنرا به اندازه وسع و توان، خدمت تان یاد آور می شویم:

۱- تجلیل نمودن شب اسراء و معراج و نیمه ماه شعبان، و روز عاشورا: برگزار نمودن محافل بمنظور وقایع فوق همه بدعت بوده دلیلی بر صحت آن از قرآن کریم و از حدیث شریف وجود نداشته و ندارد، و نه اصحاب کرام آنرا تجلیل نموده اند و هیچگونه سند دینی در این مورد وجود ندارد. لیکن ماه شعبان بصورت عموم فضایی دارد، زیرا

آنحضرت صلی الله علیه و آله در این ماه بسیار روزه می گرفتند و دعای بسیار نموده اعمال خیر را انجام میدادند، طوری که از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در هیچ ماهی بیشتر از شعبان روزه نمی گرفتند، زیرا ایشان همه شعبان را روزه می داشتند. و در روایتی آمده که «به جز اندک، دیگر همه شعبان را روزه می گرفتند» متفق علیه.

اما کسانی که در نیمه ماه شعبان بعد از غروب آفتاب در مساجد جمع شده و نمازی خاص بنام نیمه شعبان را ادا نموده و دعا های خاصی را میخوانند، همه بدعت و امر نو پیدا در دین است که در قرنهای متأخر اختراع شده، و در عهد صحابه کرام و تابعین همچو اموری وجود نداشته است.

۲- بعضی از مردم به پیروی از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ماه شعبان را روزه میگیرند لیکن در آخر ماه خطایی را مرتکب میشوند که آنحضرت صلی الله علیه و آله از آن منع نموده اند، آنها یک روز قبل از ماه رمضان را نیز روزه میگیرند در حالیکه یک روز قبل از رمضان روزه نهی یا روز شک است، دیده می شود برخی از خطیبان و امامان مساجد، روز سیوم را روز شک اعلان می کنند که اینکار نادرستی است، زیرا مردم نظر به فتوای آنها روز بیست و نهم را روزه میگیرند ولی وقتیکه ماه شعبان بیست و نه روز بیاید ناگهان با روزه رمضان برمی خورند که در نتیجه روزه ماه شعبان با رمضان پیوند و وصل می شود، لذا باید روزه گرفتن ماه شعبان را با افطار نمودن روز بیست و هشتم توقف داد. والله علم.

۳- قسم خوردن به غیر خداوند جل جلاله شرک است، مثلاً بعضی ها چنین قسم یاد می کنند: - قسم به نبی، به عزت و کرامت فلان قسم، به سخی قسم، و به شرافت قسم، و به سرت قسم، و به وجدان قسم، و غیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این مورد ما را چنین رهنمایی نموده اند: «پس کسیکه سوگند یاد می کند باید به خداوند سوگند بخورد یا خاموش شود» متفق علیه. و در حدیثی دیگر فرموده اند: «آنکه به غیر خدا سوگند خورد همانا کافر شده یا شرک آورده است» سنن ترمذی.

۴- همچنان سخنان ذیل از شرک است: (هر آنچه خدا و تو بخواهید)، (این از فضل خدا و فلان، یا از خیر خدا و فلان است) درست اینست که گفته شود: (آنچه الله سپس تو

بخواهی) و (این از فضل خداوند سپس از فضل فلان است. یا این خیر خداوند سپس از خیر فلان است). در این مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ما را چنین راهنمایی نموده اند: «مگویید آنچه خدا و فلانی بخواند، بلکه بگوید: آنچه که خداوند بخواند و سپس فلانی بخواند»

سنن ابو داود. خداوند جل جلاله میفرماید: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ ع الإنسان: ۳۰

«و نمی خواهید مگر آن که خدا بخواند».

۶- همچنان درست نیست عبارات ذیل و همانند آن استعمال گردد: «اگر نگهبان در عقب دروازه نبود دزدان شب بر ما هجوم می آورند» یا «اگر سقف خانه محکم و متین نمی بود باران ما را غرق میکرد» یا «اگر با ما نبودی حالا مرده بودیم» یا «اگر راننده ماهر نبود حادثه رخ میداد» یا «این دوا مرا شفا داد» یا «فلان داکتر مرا شفا بخشید» و امثال این سخنان. مسلمان باید متوجه سخنهاى خود بوده عبارات درست را استعمال نماید، باید در عوض سخنان فوق چنین گفته شود: «اگر خداوند جل جلاله به لطفش نگهبان را برای ما مسخر نمیکرد دیشب دزدان بر ما هجوم می آوردند» یا «اگر خدا سقف خانه را استوار نگه نمیداشت، باران ما را غرق مینمود» یا «اگر خداوند ترا به ما مسخر نمیساخت، حالا زنده نبودیم» یا «اگر لطف و مرحمت خداوند جل جلاله بر ما نبود و راننده را توفیق نمی داد حادثه میشد» یا «خواست خداوند جل جلاله بود که این دوا مؤثر واقع شد» یا «خداوند جل جلاله فلان داکتر را سبب شفایم گردانید» پس در سخنان خویش احتیاط باید کرد تا در شرک پنهان و خفی آغشته نشویم در حالیکه خود مان از آن بی خبریم. پس لازم است سخنان خود را سنجیده و حساب کرده گفته فضل و منت را به خداوند قوی و توانا برگردانیم، زیرا هرکاری به اذن و اراده خداوند جل جلاله صورت گرفته و همه چیز از فضل و کرم خداوند جل جلاله بر بشریت است. لیکن اکثر مردم شکر گذار نیستند. خداوندا! ثنا و ستایش و شکر، همه از تو و بر تو و سزاوار توست.

۷- همچنان تجلیل سالگه برای خود و فرزندان و همسران و غیره ناجایز بوده، امر اختراع شده در اسلام است، از سوی دیگر مشابهت به نصارا، و ضیاع مال و وقت و اسراف در راهی است که خداوند جل جلاله و پیامبرش صلی الله علیه و آله از آن منع نموده اند، در این صدد

قصه شخصی به یاد آمد که عمرش بیشتر از پنجاه سال بود ولی در تجلیل سالگه خود بسیار حریص بود، وی دوست داشت تا دوستان و حضار، در محفل سالگه اش وی را مبارک باد بگویند:

(Happy birth day to you) یعنی (روز تولد شما خوش) لیکن همه اهل محفل میدانستند و خودش نیز گاهی یاد می کرد که مادرش به سبب ولادت وی جان خود را از دست داد و چشم از جهان پوشید. یعنی وی سبب مرگ مادر گردیده، در واقع روز سالگه وی روز خوشی نه، بلکه روز غم و مصیبت بر اهل و خانواده اش بود. با آن هم این احمق همه ساله روز سالگه خود را تجلیل می نمود!! پاک است خداوندی که هرکسی را بخواهد بسوی راه راست هدایت می کند و هرکس که خداوند ﷻ برایش نور هدایت قرار نداده باشد، نور هدایت ندارد.

۸- و از بدعت های معروف در بسیاری از کشورهای اسلامی برپا نمودن مجلس عزا و سوگواری بر مرده است. در بعضی جاها خیمه هایی بزرگ را به این مناسبت نصب می نمایند، سپس هرکس به نوبت خود جزوی از قرآن و یا آیاتی را تلاوت می کنند، در بعضی از جاها بر سر قبر مرده قرآن می خوانند که اینکار در عهد پیامبر ﷺ و اصحاب و تابعین و جود نداشت، همچنان روز اول و دوم و سوم و شب جمعه و روز چهارم و پوره شدن سال را با برنامه های بنام خیرات برپا می نمایند که در واقع مهمانی و خوشگذرانی است. شریعت اسلامی از همچو اعمال نوپیدا در دین شدیداً منع می نماید. زیرا در عهد پیامبر ﷺ و یاران شان و تابعان آنها این چنین برنامه ها وجود نداشته، برعکس، سنت اینست که برای اهل و خانواده مصیبت زده طعام فرستاده شود زیرا آنها فردی از خانواده خویش را از دست داده اند و به آنها مصیبت رسیده طوریکه آنحضرت ﷺ بعد از شهادت جعفر طیار رضی الله عنه دستور دادند تا برای خانواده وی طعام بفرستند.

۹- گریه و فغان و زدن بر چهره و زانو و یخن پاره نمودن بخاطر مرده از امور جاهلیت است که پیامبر اکرم ﷺ از آن منع نموده اند.

۱۰- منکراتی که در برنامه های عروسی و سایر خوشی ها صورت میگیرد مانند به کرایه گرفتن آواز خوانان و مطربان و رقاصه ها، مختلط شدن زنان با مردان و پوشیدن لباسهای بی ستر زنان همه حرام بوده اسلام آنرا مردود می شمارد. و کسیکه همچو اعمال را انجام دهد مرتکب گناهی بزرگی شده است، در این مورد صاحب محفل و افراد با صلاحیت بیشتر از دیگران مسئولند، آنها نباید فرصت را به مردمان بی باک و خدا ناترس مهیا سازند. آنچه در محافل خوشی جایز است دایره نواختن به زنان، آنها هم بخاطر اعلان ازدواج فقط.

۱۱- بعضی از مردم عبارت (لا حول ولا قوة الا با الله العلي العظيم) را بطور کامل نمی گویند: مثلاً (لا حول ولا) یا (لا حول الله) می گویند که این لفظ جرم بزرگی است که در حق خداوند ﷻ مرتکب می شوند، زیرا حول و قوت را از خداوند نفی میکنند (نیست قوت و قدرت به خدا)، پس کسانی که بر گفتن عبارت ناقص عادت گرفته اند باید متوجه شده زبان خویش را به گفتن این دعا بطور کامل عادت دهند.

۱۲- مسئله مهمی که باید همه متوجه آن شد اینست که برخی از مردم کلمه (لواط) یا (لوطی) را بر مردمانی که فاحشه و عمل قوم لوط ﷻ را انجام میدهند، اطلاق می نمایند. استعمال این کلمه جنایتی است که در حق پیامبر بزرگوار لوط ﷻ روا داشته شده است. نمیدانیم گناه لوط ﷻ چیست که نام وی را بر صفت زشت و ناپاک قومش که او از آنها و عمل شان بیزار بود، اطلاق می کنند؟ نمیدانیم این واژه و مصدر را از کجا آورده اند و نام پیامبر عالمقام را در آن وارد ساخته اند!! هرگاه در کتابهای لغت عربی و فرهنگ آن مراجعه شود کلمه لوطی به معانی دیگری، غیر از عمل فاحش که قوم لوط ﷻ آنرا انجام میدادند وارد شده است. و اگر در قرآن کریم و احادیث پیامبر ﷺ مراجعه شود هرگز این عمل زشت و پلید بنام (لواط) یا (لوطی) ذکر نشده، بلکه خداوند ﷻ فعل بد قوم لوط ﷻ را چنین ذکر نموده است: ﴿ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ ﴾

«همانا شما از روی شهوت، به جای زنان، با مردان در می آمیزید» پیامبر گرامی ما ﷺ فرموده اند: «هرگاه کسی را دریافتید که عمل قوم لوط را انجام می‌دهد پس فاعل و مفعول را بکشید» اصحاب سنن.

جای تعجب اینست که برخی از دانشمندان بزرگ اسلام چه در قدیم و چه در عصر حاضر، این کلمه را در تألیفات شان استعمال نموده اند. خداوند ﷻ ما و آنها را مورد عفو خود قرار دهد.

۱۳- دیده می شود که بعضی از مقتدیان هنگامیکه امام از سجدهٔ اخیر سر بلند کرده و در تشهد اخیر می نشینند، سجدهٔ طولانی نموده نزدیک است که امام سلام بدهد، چنین اشخاص با این کار شان قادر به خواندن التحیات و درود فرستادن نشده از متابعت و پیروی امام تخلف ورزیده اند، مقتدی به مجردی که آواز تکبیر امام را شنید باید فوراً عمل امام را انجام داده و تأخیر ننماید. و اگر به همچو مردمانیکه از متابعت امام سر باز زده و سجدهٔ طولانی میکنند گفته شود: اینکار درست نیست، فوراً جواب می دهند که پیامبر اکرم ﷺ فرموده اند: « نزدیکترین حالتی که بنده به پروردگارش است حالتی است که او در سجده است. پس در آن بسیار دعا نماید» صحیح مسلم. ما به آنها می گوئیم: بلی پیامبر اکرم ﷺ چنین فرموده اند و شما هم راست می گوئید، لیکن همچو سجده های طولانی را در نماز های نفلی، مخصوصاً در نیمهٔ شبها باید ادا نمود حتی اگر یک ساعت هم طول بکشد، اما در نماز های فرضی، متابعت و پیروی امام در هر تکبیر و حرکتی واجب است و چنانکه سبقت امام ناجایز است تخلف از وی نیز جواز ندارد. و الله اعلم و الحمد لله رب العالمین

۱۴- همچنان از آثار بد و ناگوار بدعت کاران متصوف که هنوز هم امت اسلامی از آن رنج برده و مردمان ساده به آن فریب خورده اند این است که هرگاه شخص دچار مشکلی شد و خواست که خداوند ﷻ مشکلش را حل نماید، نظر به آنچه که شنیده مثلاً یک هزار و پنجصد بار سورهٔ اخلاص را می خواند و یا هزار بار سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر میگوید. و یا هم سورهٔ یاسین را صد و یا هزار بار می خواند، که این عمل نو پیدا و

اختراع شده است. زیرا پیامبر اکرم یاران خویش را اذکار و وردهای مخصوص و به عدد معین را می آموختند، طوریکه از احادیث آشکار می گردد آنحضرت صلی الله علیه و آله بیشتر از صد بار به خواندن دعا و یا وردی دستور نداده اند. بطور مثال فرموده اند که بعد از نمازهای فرضی (۳۳) بار سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر گفته شود که مجموعه آن ۹۹ می شود و صدم آنرا به گفتن (لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر) به اتمام رساند. و یا اینکه صد بار (لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر) بخواند. و اگر کسی اضافه بخواند ایرادی نیست به شرط اینکه به عدد معینی آنرا مشخص نسازد زیرا تعیین عدد در اختیار صاحب شریعت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داشته کسی دیگر حق تعیین چیزی را از جانب خود ندارد. همچنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هر شبانه روز هفتاد بار استغفار می گفتند.

خلاصه مطلب این است که تعیین نمودن عدد اذکار و وردها اضافه از عددی که پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین نموده اند بدعت است و شاید حکمت این باشد که قلب بنده در شماریدن عدد آن مشغول شده و حضور قلب و خشوع و عظمت خداوند جل جلاله را فراموش نماید، اما اگر کسی بخواهد همیشه زبان خود را به ذکر خداوند جل جلاله تر نگهدارد میتواند اینکار را بکند ولی بدون تعیین عدد معین، طوریکه خداوند جل جلاله میفرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾ الأَحْزَاب

«ای مؤمنان! خدا را ذکر کنید، به ذکر کردن بسیار، و صبح و شام او را تسبیح گویند». یعنی در اغلب اوقات شب و روز، در بر و بحر، در سفر و اقامت، در توانگری و فقر، در سلامتی و بیماری، در آشکار و نهان، و در هر حالی. پیامبر گرامی ما می فرمایند: «همیشه بیاد خدا تر زبان باش» سنن ترمذی.

۱۵- و از جمله اموری که لازم می بینیم به آن اشاره نماییم، برخی امور مخالف با سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که بسیاری از مسلمانان در آن آغشته بوده و بدون علم و دانستن حقایق، آنرا انجام میدهند بطور مثال:

*- استغفار گفتن بشکل جماعی بعد از نمازهای فرضی در مساجد.

- * - بعضی از مردم با مؤذن یکجا عبارات اذان را تکرار می کنند ولی هنگامیکه به عبارت (اشهد ان محمد رسول الله) می رسند انگشت اولی خود را بوسیده سپس به چشمان خود می مالند، به این گمان که با این عمل دچار چشم دردی نمیشود، و این بدعت آشکار است.
- * - برخی از مؤذنین بعد از آذان به آواز بلند بر رسول الله ﷺ درود می فرستند که اینگونه درود گفتن در عصر پیامبر ﷺ و صحابه گفته نشده.
- * - برخی از مردم به آواز بلند با زبان نیت نماز و یا روزه نفلی و یا برخی از عبادات را می کنند. بطور مثال میگویند: (نیت کردم تا بخوانم دو رکعت نماز صبح را) و یا (نیت کردم تا فلانی روز را روزه بگیرم ...) پیامبر اکرم ﷺ بما آگاهی داده اند که محل نیت قلب است. یعنی با زبان درست نمیشود.
- * - بعضی از مردم وقتی شخصی را دیدند که نمازش را تمام نمود می گویند - تقبل الله منا و منکم - (خدا از ما و شما را قبول کند) این عمل در عهد پیامبر وجود نداشت.
- * - برخی از مردم بعد از سلام در نماز، سرشان را نخست تکان داده سپس بسوی راست سلام میدهند، و بعد از آن روبرو توقف و تکان داده بطرف پایین نگاه کرده سپس بسوی چپ همراه با تکان دادن سر، سلام میدهند که اینکار نیز بدعت بوده اصل و اساسی در شریعت ندارد.
- * - مسح نمودن چهره با دستان بعد از دعا نیز امر نو پیدا بوده که در عهد پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب کرامشان کسی اینکار را نکرده است.
- * - بعضی هم در اوقات منع شده نماز نفل می خوانند که این اوقات عبارتند از:
- ۱- بعد از نماز صبح تا اینکه آفتاب طلوع کرده و به اندازه یک نیزه بطرف آسمان بلند شود.
 - ۲- هنگامیکه آفتاب در نیمه آسمان قرار گیرد تا آنکه بطرف مغرب میلان نموده و آذان ظهر گفته شود.
 - ۳- هنگامیکه آفتاب به غروب نزدیک گردد تا آنکه آذان مغرب گفته شود.

*- اما در مورد بستن دستان در نماز باید گفت که قول راجح و صحیح اینست که دستان بالای ناف و یا بر سر سینه گذاشته شود، اما بعضی ها در گذاشتن دستان شان در زیر ناف افراط نموده بر سر عورت شان دستها را می بندند و گمان می کنی که عورت خود را با دستان خود پنهان می کنند! همچو عمل را علمای کرام جواز نداده است.. والله اعلم

*- بعضی مردم از کفار تقلید نموده هنگام برخورد با مسلمانان سلام شرعی و اسلامی تقدیم ننموده عباراتی چون: صبح شما به خیر، شب تان بخیر و غیره جمالتیکه اکثرا غریبها آنرا استعمال می کنند، آنها نیز استعمال می کنند. توصیه ما به چنین اشخاص این است اگر واقعا مسلمان هستید، از خدا بترسید و خیر و سعادت را به خداوند عزوجل محول سازید که همه امور به خواست و اراده او تعالی بوده و یگانه سبب ساز است، خواهش من از برادران و خواهرانی که خود را با این جملات عادت داده اند اینست که به صفت مسلمان، هنگام برخورد با مسلمانان به سلام شرعی و اسلامی آغاز نمایند (السلام علیکم و رحمت الله و برکاته) طوریکه خداوند عزوجل بما توصیه نموده: ﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلٰٓى

أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةً طَيِّبَةً﴾ النور: ۶۱

«پس چون به خانه هایی در آمدید، به یکدیگر سلام کنید به تحیة (سلام و درود) از جانب خداوند که مبارک و پاکیزه است».

و فرموده خداوند: ﴿دَعْوَتُهُمْ فِيهَا سُبْحٰنَكَ اَللّٰهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ﴾ یونس: ۱۰

«دعا و ندای - بهشتیان - سبحانک اللهم - یعنی: خداوند! تو پاکی، و تحیتشان (درود و دعای شان) در آنجا سلام است».

و فرموده خداوند: ﴿وَإِذَا حُجِّمُ بِنَحِيَّةٍ فَحَيُّوْا بِأَحْسَنِ مِّنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا﴾ النساء: ۸۶

«و چون شما را به تحیتی (سلام گفتن) بنوازند، با تحیتی بهتر از آن، یا همانند آن پاسخ دهید».

همچنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هر جا و هر حالتی به نشر و پخش سلام ترغیب نموده اند، و تنها در بیت الخلا جایز نیست. بعد از اینکه سلام شرعی و دینی را به جانب

مقابلتان تقدیم نمودید میتوانید جملاتی چون «صبح شما بخیر» و غیره را استعمال نمایید، زیرا سلامی که اسلام به آن دستور داده در واقع دعای خیر و نیک به برادر مسلمان، و تعظیم و ستایش خداوند متعال است.

در پایان یاد آور می شویم که:

پیامهای را که در این کتاب مطالعه نمودید در واقع چراغیست برای کسانی که در پی حقیقت بوده و میخواهند دین و عقیده شان پاک و ناب باقی بماند، مخصوصاً در عصر امروزی که انواع بدعتها، خرافات، شرکیات دامنگیر این امت شده است، امتی که پیامبرشان بهترین پیامبران، و سرور فرزندان آدم علیهم السلام اند. امتی که خداوند عزوجل آنان را در کتاب عزیزش توصیف نموده که به مردم بیرون آورده شده اند. به کارهای پسندیده امر می نمایند و از بدیها و امور ناپسند منع می کنند. از جانب دیگر، امت اسلامی از نخستین روزهای دعوت، دشمنانی داشته که در کمین نشسته و با وسایل گوناگون میخواهند آنها سرنگون سازند. و در بعضی از نقشه های شان موفق شده اند. خصوصاً در پاشیدن تخم اختلاف در میان فرزندان این امت، زیرا دشمن درک نموده که اگر امت اسلامی مانند روزهای صدر اسلام متحد و متفق شوند بدون شک بر همه جهان مسلط خواهند شد، لذا شب و روز در پی دسیسه سازی و نقشه ریزی اند تا مسلمانان دست به گریبان یکدیگر بوده و آنها ثروت و دارایی کشورهای اسلامی را به یغما برده کلیدهای اقتصاد جهان در دست خود شان قرار داشته باشد و به کیف دل خود آنها بچرخانند. دشمن در مبارزه علیه امت اسلامی، سلاحی قویتر از مشکوک ساختن فرزندان آن در قرآن و سنت پیامبر شان که دو مصدر اساسی دین اسلام است، نیافتند. یهود و نصارا از تاریخ شکوهمند اسلام درس عبرت گرفته و میدانند که سیر موفقیت مسلمانان در چنگ زدن آنها به قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. لذا تا جان در تن دارند تا روز رستاخیز مبارزه علیه این دو مصدر بنیادی اسلام را کنار نخواهند گذاشت و با پلانهای مختلف و متنوع نظر به شرایط، و از جا های مختلف سربلند می کنند. بنابراین بر ما مسلمانان واجب است تا آماده بوده در حال احضارات شماره یک قرار داشته باشیم و

متوجه نقشه های شوم دشمن بوده با هر وسیله آنرا افشا و خنثی نماییم، قبل از اینکه فرصت از دست رفته و انگشتان خود را زیر دندانها گیریم. ما باید بخود آییم و به دین و آیین خویش تمسک جوییم، تا مبادا فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر ما منطبق گردد که فرموده اند: « نزدیک است امتهای کفر بر شما هجوم آورند چنانکه خورندگان بر کاسه طعام رو می آورند، پرسیدند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله : آیا بسبب قتل افراد ما چنین وضع رخ خواهد داد؟ فرمودند: نه، بلکه شما مانند خس و خاشاک و کف سیلاب می باشید...» پس بر هر مسلمان واجب است تا به قرآن و سنت پیامبر رو آورده و آنرا دستور زندگی خویش قرار دهد- اگر سعادت دنیا و آخرت را می خواهد- و راه و روش پیشگامان اسلام را قدم به قدم عملی نموده آنرا میزان و ترازوی کردار و گفتار و عقیده خویش قرار دهد، اگر با قرآن و سنت و راه و روش شاگردان مدرسه نبوت برابر بود، به آن چنگ زند و اگر مخالف بود آنرا ترک نماید، سپس از خداوند جل جلاله بخواهد تا وی را توفیق و استقامت بخشیده و در زمرة مردمان نجات یافته که راهرو طریقت پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران شان اند شامل سازد.

در پایان از دانشمندان بزرگوار زنده و مرده که در باره بدعت و گروه های گمراه کتابهای بزرگ و مفصلی نگاشته اند تقاضای معذرت می نمایم، زیرا بنده از آثار گران قیمت آنها در برخی از موارد استفاده نموده ام، لیکن آنرا به روش خاصی که خودم آنرا پیموده ام مختصر ساخته و به خوانندگان گرامی تقدیم نموده ام. از خداوند جل جلاله برای آن بزرگواران پاداش عظیم را آرزومندم، و خداوند کوشش های شان را در پله حسنات شان گذاشته و سنگین گرداند و عمل مرا خاص به رضای خود بپذیرد، زیرا من بخاطر شهرت یا کسب مادیات و بلند بردن مقام در میان مردم اینکار را انجام نداده ام، زیرا گناهان و خطاهایی که دارم کفایت می کند، با آن هم بر پروردگار بزرگ گمان نیک داشته تمنا دارم مرا مورد عفو خویش قرار دهد و از من راضی گردد و هر کسی در بیرون آمدن این رساله کوچک با من همکاری نموده خداوند جل جلاله برایشان پاداش جزیل دهد. چنانکه از خداوند جل جلاله این آرزو را دارم که ما را توفیق دهد تا بتوانیم این کتاب را به زبانهای

مختلف ترجمه نموده و در خدمت برادران و خواهران مسلمان خود در گوشه و کنار جهان قرار دهم. و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه وسلم.

برادر تان فؤاد هاشم اجهوری

از هر چمن سمنی

*- حدیث شریف: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابن عباس رضی الله عنه چنین توصیه نمودند: « ای پسر! چند سخن ارجمند را برایت تعلیم میدهم. خدا را حفظ کن تا ترا حفظ کند. بیاد خدا باش او را در برابرت می یابی. اگر چیزی می خواهی از خدا بخوا، و اگر یاری می جویی از خدا بجو، و بدان که اگر تمام مردم جمع شوند تا به تو نفعی برسانند، نفع رسانده نمی توانند مگر چیزی را که خداوند جل جلاله برایت نوشته است. و اگر همه جمع شوند تا بتو ضرری برسانند، ضرری رسانده نمی توانند مگر آنچه را که خداوند جل جلاله برایت نوشته و مقدر کرده است. قلمها بر داشته شده و ورق ها خشک گردیده است» سنن ترمذی.

*- حدیث شریف: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر یکی از قلعه های بلند مدینه بالا رفته و به یاران فرمودند: « آیا آنچه را من می بینم شما هم می بینید؟ گفتند: نه؟ فرمودند: « من فتنه های را می بینم که مانند باران در میان خانه های تان می بارد» مسند الحمیدی.

راست فرمودید ای رسول خدا، درود فراوان بر شما باد، یاران پاک شما فتنه را ندیدند که بر خانه های شان فرود آید، لیکن ما امروز به چشم خود می بینیم که انواع فتنه ها از لابلای کانال های فضایی مبتذل در پرده های تلفزیونها در میان خانه های ما همچو باران می بارد، فتنه ها از طریق اینترنت بر خانه های ما چون باران ریخته اخلاق و عادات پسران و دختران ما را فاسد ساخته و به تباهی کشانده است! پس آیا کسی از ما از خدا ترسیده و درس عبرت می گیرد؟

*- از دانایی پرسیده شد: آیا علامتی وجود دارد که دلالت بر خشنودی خداوند جل جلاله از من کند؟ فرمود: هرگاه دیدی که خداوند ترا از ارتکاب همه گناهان محفوظ ساخته و آنرا در نظرت منفور و بد جلوه داد، و به طاعت و عبادت خود توفیق داد، پس بدان که خداوند جل جلاله از تو راضیست. سوال کننده می گوید: آرزو داشتم که بگویم: گمان و امیدت

را به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ قوی بساز. چرا که گناه دل را تاریک ساخته و چهره را زشت و بدنما می گرداند، بدن را سست و ناتوان ساخته و رزق و روزی را کم می گرداند، گنهکار در دل مردم بد و منفور شده عقلمندی و دینداری وی کاهش می یابد. اما نیکی، چهره را روشن و پر نور ساخته نشاط را در بدن برمی انگیزد، رزق و روزی را فراوان ساخته محبت شخص را در دل‌های مردم جا می‌دهد، عقل را پرورش داده دینداری را تقویت می بخشد.

*- حکیمی چنین فرموده است: سعی کن گردنت را در این دنیا از اسارت آخرت رهایی بخشی، زیرا اسیر گناه در آخرت رهایی ندارد.

*- اندرز: سلیمان بن عبدالملک خلیفه، به حمید طویل گفت: مرا اندرز ده، فرمود: ای امیر المومنین! اگر به این گمان مرتکب گناه می شوی که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ ترا می بیند، پس در مقابل پروردگار بزرگ از جرأت کار گرفته ای، و اگر گمان بردی که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ ترا نمی بیند، پس در این صورت به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ کفر ورزیده ای.

*- آگاهی: دعا کن و از پروردگارت طلب یاری جو، و در قبول آن بی قراری ننموده ملول مشو. زیرا دعا خود عبادت است، و هرگاه شیطان در دلت و سوسه افکنده بگوید: تا به کی دعا می کنی در حالیکه قبول نمیشود؟ به شیطان بگو: من پروردگارم را با دعا پرستش می کنم و متیقنم که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ حتماً روزی دعایم را قبول خواهد کرد، زیرا خداوند جَلَّ جَلَالُهُ ذات بسیار راستگوست و طوریکه میفرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي

قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ﴿البقرة: ۱۸۶

«و هرگاه بندگانم در باره من از تو بپرسند- به ایشان بگو- من نزدیکم و دعای دعاکننده را- هنگامی که مرا بخواند- اجابت می کنم». همچنان میفرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي

أَسْتَجِبْ لَكُمْ ﴿غافر: ۶۰

«و پروردگار تان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم».

شاید در تعویق افتادن پذیرش دعا مصلحتی برایت نهفته باشد، و شاید هم در پذیرش آن مصلحتی برای تو نباشد، و شاید خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در عوض طلبت، چیزی بهتر از آن نصیبت

گرداند. طوریکه میفرماید: ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ البقرة: ۲۱۶

«و چه بسا چیزی را ناخوش داشته باشید، در حالی که آن به سود شما باشد. و چه بسا چیزی را خوش داشته باشید در حالی که آن به زیان شما باشد، و خداوند می داند و شما نمی دانید».

پس پذیرش دعا و عدم آن همه به نفع بنده است، شاید منفعت بنده در این باشد که آنچه را می خواهد بوی داده نشده و در عوض آن چیزی دیگری داده شود. و متیقن باش که تأخیر در اجابت دعا، مصلحتهایی را در پیش دارد که در وقت مناسب به تو میرسد. و همواره در دعایت، خیر دنیا و آخرت را بخواه، مثلاً بگو: خداوند! اگر زندگی به خیر من است پس مرا زنده دار، و اگر مرگ به خیر من باشد پس مرا مرگ نصیب کن.

*- هوشدار: پیامبرگرامی ما ﷺ فرموده اند: «ای گروهی که به زبان خود ایمان آورده ولی ایمان به قلب تان وارد نشده است! عیب های مسلمانان را جستجو نکنید، زیرا هرکس جستجوگر عیب های مسلمانان باشد، خداوند متعال او را در اندرون خانه اش رسوا می کند» شعب الایمان از بیهقی.

*- پاکیزه گی: یقیناً خداوند ﷻ بندگان نیکو و پرهیزگار پوشیده حالی را که از ریا کاری بدور اند، دوست میدارد. اینان کسانی اند که هرگاه ناپدید شوند کسی در جستجوی آنها نشده و اگر حضور یابند شناخته نمیشوند، دلهای شان چراغ های تابان هدایت است، از هر مشکل و مصیبتی به آسانی بیرون می آیند» مستدرک حاکم و سنن بیهقی.

*- اثرات گرانمایه دعای { لا حول ولا قوة الا بالله العظیم } :

۱- نهالی از نهال های بهشت، و کنزی از کنز های آن است.

۲- درمان (۹۹) مرض است که ادنی ترین آن پریشانی میباشد.

۳- نعمت را از بربادی نجات میدهد. طوریکه خداوند ﷻ میفرماید: ﴿وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ

جَنَّاتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾ الكهف: ۳۹

«و چون وارد باغت شدی، چرا نگفتی ماشاءالله (آنچه الله خواسته باشد، همان شدنی است) و چرا نگفتی - لاقوة الا بالله (هیچ نیروی جز به مشیت خداوند نیست).

۴- اسیر را آزاد میسازد به دلیل حدیث عوف بن مالک اشجعی رضی الله عنه که هنگامی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! دشمن پسر مرا اسیر کرده است و مادرش بی قراری می کند پس مرا به چه چیز دستور می دهید؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: هم تو و هم او را به بسیار گفتن: «لا حول ولا قوة الا بالله» دستور می دهم، سپس عنایت خداوند جل جلاله در رسیدن و دشمن از پسر شان غافل شده و او از نزد دشمن گریخته و گوسفندان شان را نیز ربود و با گوسفندان نزد پدرش آمد. آن گاه خدای عزوجل آیت فوق را نازل فرمود: ﴿وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾ الکھف: ۳۹

۵- کسیکه از منزل خارج گردد و این دعا را بخواند، هدایت و کفایت و وقایه برای وی است (بسم الله، توکلت علی الله، و لا حول ولا قوة الا بالله) یعنی (بنام خدا، بر خدا توکل کردم، و هیچ قدرت و توانای جز از طرف خدا نیست) سنن ابو داود و ترمذی.

۶- مسلمان را از امور ناخوش آیند و بد حمایت می کند. طوریکه در حدیث شریف آمده: «اللهم لا یأت بالحسنات الا أنت، ولا یدفع السیات الا انت، ولا حول ولا قوة الا بك» (پروردگارا! نیکی ها را جز تو کسی بمیان نیاورده و بدی ها را جز تو کسی دفع نمی کند و نیست دفع کننده از مصیبت. و نیست قدرت ما بر طاعتت، جز به توفیق تو) سنن ابوداود.

۷- قوی ترین سلاحی علیه دشمنان است. اگر هر روزه آنرا ورد زبانت سازی (لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم) سپس بگویی: «اللهم انا نجعلک فی نحورهم و نعوذ بک من شرورهم» (الهی! ما ترا در برابر شان (دشمنان) قرار می دهیم و از شرارت های آنها به تو پناه می آوریم).

ثنا و ستایش و شکر خداوند بزرگ

الهی! نعمت های فراوانت بر ما بسیار زیاد است که جز خودت کسی دیگر آنرا شمار کرده نمیتواند. ثنا و ستایش سزاوار ذات بزرگ توست. و نمیتوان ترا ستایش گفت طوری که خودت خود را ستایش نموده ای، ای ذات پاک و منزّه از هر نقصان. خداوند را به تعداد مخلوقاتش در آسمان ها، و تعداد مخلوقاتش بر روی زمین، به پاکی یاد می کنم. خدا را به تعداد مخلوقات بین زمین و آسمان، به پاکی یاد می کنم. خدا را به تعداد آنچه آفریده، به پاکی یاد می کنم. به همین اندازه خدا بزرگ است، به همین اندازه ستایش براننده اوست، و به همین اندازه قدرت تنها از ناحیه اوست. خداوندا! مرا از زمره کسانی قرار بده که نعمتهایت را سپاس گذارد، و بر بلایی که می فرستی، صبور و پایدار باشد.

خداوندا! ای پروردگار آسمانها، و ای پروردگار زمین! و ای پروردگار عرش عظیم! ای پروردگار ما و پروردگار همه چیز! ای شکافنده دانه و هسته! ای فرو فرستنده تورات و انجیل و قرآن! از شر همه چیز به تو پناه می آورم که زمام همه به دست توست. خداوندا! تو نخستینی و قبل از تو چیزی نبوده، پسینی و بعد از تو چیزی نخواهد بود، آشکاری و بالاتر از تو چیزی نیست و نهانی و پوشیده تر از تو چیزی نیست. خداوندا! بر محمد و آل محمد درود بفرست همچنانکه بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستاده ای، که همانا تو ستوده و بزرگواری، و بر محمد و آل محمد برکت فرو فرست همچنانکه بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت فرستاده ای که همانا تو ستوده و بزرگواری. در آخر از دوستانی که در مراجعه این کتاب با ما همکاری نموده اند تشکر می نمایم و از الله عز و جل به برادرانی که در چاپ آن سهم شده اند پاداش بزرگ را خواهانیم. و از خوانندگان محترم در هر کشوری که هستند خواهشمندیم تا در چاپ نمودن دوباره آن اقدام نموده داخل اجر گردند. (مترجم)